(باہتمام بابو منوہر لال بھارگو سپرنٹنڈنٹ)

اطلاع - اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقان حالات کتب سے معلوم فرما سکتے ہین قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیٹل پیج کے تین جو سادے ہین انمین بعض کتب فقہ فارسی وغیرہ کی درج کرتے ہین تاکہ جس فن کی یہ کتاب اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدردانون کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

نام کتاب	قیمت
کتب فقہ فارسی	
شرح سفر السعادت - از مولانا عبد الحق دہلوی معروف -	سے رپیا
گنج ابن گنج مسمی بہ غایۃ الشعور از ملا محمد شاہ -	۱۱ر
تذکرۃ الجمعہ - احکام جمعہ از مولوی عبد السلام	۹ پائی
تبیان - در حکم تنباکو و حقہ از ملا معین الدین	۹ پائی
بدائع منظوم - مسائل فقہ نظم فارسی از ملا ناظم علی -	۲ر
نام حق مشہور درسی از شیخ شرف الدین بخاری رح -	۶ پائی
مأۃ مسائل - سو مسائل از مولانا احمد اللہ	۲ر۶پائی
شرح وقایہ فارسی - مع حاشیہ ملتقی الابحر از شاہ عبد الحق محدث دہلوی -	۱۲ر۶پائی
مسالک المتقین - مرغوب علمائے ولایت از مولوی الہ یار خان -	عہ ۱۴ر
فتاوی برہنہ - جامع ابواب فقہ از مفتی نصیر الدین -	[illegible]

نام کتاب	
شرح فارسی مختصر وقایہ - از عبد الرحمن جامی	
کنز فارسی - از مفتی نصیر الدین کرمانی محشی مع فرہنگ -	
مالا بد منہ - از قاضی ثناء اللہ رحمۃ اللہ علیہ وصیت نامہ	
شرح مختصر وقایہ کوہیری - از مولانا جلال الدین سمرقندی -	
رسالہ قاضی قطب - ذکر ایمان و ارکان -	
رسالہ تنبیہ الانسان - در حلت و حرمت جانوران -	
کتب فقہ عربی	
ابو المکارم - شرح مختصر وقایہ از عبد اللہ بن محمد معروف -	
مبادی الاصول - مصنفہ مولانا ابی المنصور الحسن بن یوسف -	
برجندی - شرح مختصر وقایہ از مولانا عبد العلی برجندی معتبر شرح ہے -	
کنز الدقائق - عربی کلان -	

فہرست کنز فارسی

تمام شد

بعون صانع مکین و مکان فضل خالق زمین و زمان
در مطبع نامی گرامی منشی نولکشور لکهنو طبع مزین مطبوع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اوضح مناهج الشریعة والاسلام دادرّ مناهل التکلیف لجملة الانام وجعل العلماء قادة الی الجنة والفقهاء
سادة بین اهل السنة والجماعة ومصاحبتهم زیادة بالمنة والصلوة علی رسوله الذی بلغ قدر الدین مناط الثریا باحادیثه
واخباره وعلی آله واصحابه الذین افاضوا علی البرایا ینابیع الفضل امطاره وبسطوا الدین فی اکناف الارض
واقطاره وبعد فیقول العبد الضعیف النحیف الفقیر الی الله الغنی الضعیف الراجی الی رحمة الله خالق اهل العلم والاجتهاد
نصیر الدین بن محمد بن جمال اللاوزدی المعروف بالکرمانی انه قد اشار من اشارته حکم واطاعته غنم ان انتخب
ترجمة لکنز الدقائق وان کنت مستغرقا بالعوائق علی وجه تکون حاویة بتصریح الاختلاف المرقوم فی المختصر المنظوم
علی ان اغلب مسائله واکثر احکامه وقعت علی اختیار المشایخ فشرعت فیه مستعینا بالله وسألته علی
ان یوفقنی علی الاتمام ویوصلنی کنه الحلال الحرام ویحفظنی من خطاء وزلل قول بلا عمل وهو بالاجابة جدیر
وعلی ذلک قدیر

کتاب الطهارت

فرض وضو شستن روی از رستنگاه موی پیشانی تا زیر زنخ واز نرمهٔ گوش تا نرمهٔ گوش دیگر وشستن دو دست
ودو پای تا دو آرنج ودو شتالنگ وبقول امام زفر رح شستن آرنج وشتالنگ فرض نه ومسح ربع سر وربع
ریش وبقول مالک مسح تمام سر فرضست وبقول شافعی رح مسح سر بمقدار سه تار موی فرضست وبقول ابی یوسف
در مسح ریش دو روایت بروایتی هیچ فرض نیست وبروایتی کل فرضست وسنتست در وضو دو دست شستن تا بند دست
ودر ابتدای وضو بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله علی دین الاسلام گفتن پیش از استنجا وبعده وچون مشغول شود

بوضو و مسواک کردن و آب در دہن کردن و در بینی کردن برای ہر یکی یگان کف علیحدہ باشند بآب جدید و نزدیک شافعی رح بیگان کف آب مضمضہ و استنشاق کند سہ بار ہر بار بیک کف آب و خلال کردن ریش و انگشتان سنت و پای وسہ بار گان شستن ہر عضوی را و نیت رفع حدث و مسح تمام سر مسح دو گوش با آب سر ترتیب در وضو چنانچہ منصوص ست و توالی یعنی پیاپی بر شستن و بقول امام شافعی رح نیت و ترتیب و توالی در وضو فرض ست و نیز بقول و مسح گوش بآب جدید سنت ست و بقول امام مالک رح ترتیب شستن در وضو فرض ست و مستحب در وضو ابتدا کردن از عضو راست و مسح رقبہ بآب جدید و نزدیک امام زفر رح ترتیب سنت

فصل فی نواقض الوضوء

بیرون آمدن پلیدی از تن شکنندہ وضوست و قی کردن پری دہن اگرچہ آب تلخ و یا خون بستہ و یا طعام و یا آب باشد ناقض وضوست و بقول شافعی رح برون آمدن پلیدی از غیر سبیلین ناقض وضو نی و بقول امام مالک رح غیر معتاد ناقض نی مسئلہ قی کردن بلغم کہ از شکم آید و یا از سر فرود آید اگرچہ پری دہن باشد ناقض نے و بقول ابی یوسف رح اگر بلغم از شکم بر آید و پری دہن باشد ناقض ست مسئلہ قی کردن خون کہ آب دہن در و غالب ست و بقوت آب دہن بیرون آید ناقض نے و اگر برابر ست و یا آنکہ آب دہن اندک ست از خون ناقض ست مسئلہ در قی کردن اندک اندک چون جمع کنند پری دہن شود اتحاد سبب قی معتبر ست یعنی اگر بیک شورش دل بود ناقض ست و بقول ابی یوسف رح اتحاد مجلس معتبر ست یعنی اگر در یک مجلس ست ناقض ست و الا نی مسئلہ خواب ناقض ست در حالت کہ بر پہلو خفتہ باشد و یا بر یک سرین نشستہ مسئلہ خواب در حالت قیام ناقض نی بقول شافعی رحمۃ اللہ علیہ ناقض ست مگر در حالت قعود و بروایتی از وی ناقض نی و بروایتی از وی ناقض و بقول امام مالک رح خواب در حالت قعود ناقض ست مسئلہ بیہوشی و دیوانگی و مستی ناقض ست مسئلہ خندہ قہقہہ بالغ در حالت نماز ناقض ست و نزد شافعی رح ناقض نی و قہقہہ آنرا گویند کہ آواز خود بشنود و ہمسایگان بشنوند در صورت وضو و نماز باز گرداند و ضحک آنرا گویند کہ آواز خود بشنود نہ ہمسایہ درینصورت نماز باز گرداند نہ وضو و تبسم آنرا گویند کہ آواز نہ خود بشنود نہ ہمسایہ درینصورت نہ نماز و نہ وضو گرداند مسئلہ مباشرت فاحشہ بی برون آمدن تری ناقض ست و آن عبارت ست از کنار گرفتن مرد برہنہ زن برہنہ را با مساس یعنی چسپیدن شرمگاہ مرد و زن با انتشار قضیب و بقول محمد رح ناقض نی مسئلہ بیرون آمدن کرم از جراحت ناقض نی و از دبر ناقض ست مسئلہ مس ذکر و مس مرد زن را بشہوت و غیر آن ناقض نی و بقول امام شافعی رح مس ذکر

بباطن کف و مس مرد آن را ناقض ست و بقول امام مالک رح مس مرد و زن را اگر بشهوت بود ناقض ست

فصل احکام غسل

مسئله در غسل آب در دهن و بینی کردن و تمام اندام شستن فرض ست و بقول شافعی رح آب در دهن و بینی کردن سنت ست مسئله مالیدن اندام فرض نی و بقول مالک رح فرض ست مسئله رسانیدن آب درون پوست ختنه ناکرده فرض نی مسئله سنت در غسل مفروض شستن هر دو دست پیش از استنجا و شستن فرج و زائل کردن نجاست از تن بعده وضو کردن چنانچه برای نماز پس سه بار آب بر تن ریختن مسئله باز کردن گیسوی بافته بر زن فرض نی اگر بیخ موتر شود مسئله در خروج منی با دفق و شهوت غسل فرض ست اما شهوت در حالت انفصال آب منی از محل خود شرط ست و در حالت خروج به بیرون شرط نی و بقول ابی یوسف رح در حالت خروج شهوت نیز شرط ست و بقول شافعی رح در هر دو حال شهوت شرط نی مسئله بغائب شدن حشفه در دبر و قبل بر فاعل و مفعول غسل فرض ست مسئله اگر مردی بازنی نارسیده وطی کند غسل بر مرد واجب ست و بر زن نارسیده واجب نشود بلکه بفرمایند او را تا غسل کردن عادت کند و اگر کافری مجامعت کند پس مسلمان شود بعضی گفته اند غسل واجب شود و نزد ابو یوسف رح و دیگر علما واجب نشود و اصح همین ست مسئله بپاک شدن زن از حیض و نفاس غسل فرض شود مسئله بخروج مذی و ودی و باحتلام که در وتری نبود غسل فرض نی مسئله مذی آبی تنک ست که بوقت ملاعبه با زن یا اشتعال الت بلا دفق برآید و ودی آبیست که بعد از بول پدید می آید مسئله غسل جمعه و عیدین و برای احرام بستن و روز عرفه سنت ست و بقول مالک رح غسل جمعه واجب ست و بروایتی مستحب ست مسئله غسل میت و یا کافر جنبی که اسلام آرد واجب ست اما غسل کسیکه مسلمان شود و جنب نبود مستحب ست

فصل در شناختن آبها

وضو جائز ست باب باران و چشمه و دریا اگرچه درین آبها چیزی ناپاک آمیخته شود و یک صفت وی متغیر شود و یا بسبب دیر ماندگی گنده شود اما وضو جائز نیست بآبی که متغیر شود بسبب کثرت اوراق و بآبی که در وی چیزی پخته باشد و بآبی که از درخت و میوه بیرون آرند و بآبی که چیزی در وی خلط کنند و از وصف آب بگردد و بسبب آنکه اجزای مختلط آن غالب شود و بآبی استاده که کم از صد گز بود و در وی نجاست افتد در محیط آورده است بقول صحیح من اما اگر آب ایستاده در مقدار صد گز بود حکم آب روان دارد و بقول شافعی رح اگر آب ایستاده مقدار دو قله باشد یعنی پانصد رطل و نجاست در وی افتد وضو روا بود و پلید نشود و بقول مالک رح آب ایستاده بوقوع نجاست پلید نشود مگر آنکه از نجاست ظاهر شود مسئله بآب روان وضو و غسل روا بود اگرچه نجاست در وی افتد اما اگر اثر نجاست در وی ظاهر شود

فصل در شناختن آبها و احکام پوست دباغت کرده و ناکرده

یعنی مزه و رنگ و بوی نجاست پیدا نشود و حد آب جاری آنست که کاه ببرد مسئله مردن چیزیکه خون ندارد آب را پلید نکند چون مگس و پشه و زنبور و کژدم و ماهی و غوک و مانند آن و بقول شافعی رح پلید کند مگر سمک مسئله آب مستعمل بسبب قربت و یا رفع حدث چون قرار گیرد بجای پاک خود پاکست و پاک کننده نی و بقول شافعی و مالک رح پاک کننده است و بقول ابی حنیفه و ابی یوسف رح نجس است فاما بقول ابی حنیفه رح نجاست مغلظه است و بقول ابی یوسف رح نجاست مخففه و بقول زفر رح اگر برای قربت باشد یعنی با وضو وضو سازد این آب مستعمل پاک و پاک کننده است مسئله جنبی که در چاه فرود آید برای طلب دلو و اندام وی از نجاست حقیقی پاکست بقول ابی حنیفه رح مرد و آب هر دو پلید و بقول ابی یوسف رح مرد جنب بود و آب پاک و بقول محمد رح هر دو پاک و علیه الفتوی مسئله هر پوستی نا پیراسته را که دباغت کنند پاک شود مگر پوست آدمی و خوک که بدباغت پاک نشود و بقول شافعی رح پوست سگ بدباغت پاک نشود و بقول مالک رح پوست مردار بدباغت پاک نشود مسئله موی آدمی و میته و استخوان و عصب میته پاکست و بقول شافعی رح موی میته و استخوان وی و گوشت یعنی وی پلیدست و بقول مالک رح موی میته پاکست و استخوان وی پلیدست مسئله آب چاه پلید شود بافتادن نجاست در وی و کشیده شود همه آب مگر بافتادن دو پشک شتر و گوسفند و پس افکنده کبوتر و گنجشک و بقول شافعی رح پس افکنده همه پرندگان آب چاه را پلید کند مسئله افتادن بول آدمی و آنچه گوشت او حلال است در چاه پلید کند و آنچه گوشت او حرام است زیاده تر پلیدست تمام آب باید کشید و بقول محمد رح آنچه گوشت او حلال است بول و پاک ست مسئله سرچه حدث نبود پلید نبود و بقول محمد رح پلید بود و اگر خونی که بر سر جراحت است پیش از خروج بجامه برگرفت و در چاه افگند پلید نکند و بقول محمد رح پلید شود مسئله شرب بول آنچه گوشت وی حلال ست بقول ابی حنیفه رح در جمیع احوال جائز نی و بقول ابی یوسف رح برای تداوی جائز بود و بقول محمد رح در جمیع احوال جائز بود مسئله مردن موش و مانند آن در چاه بیست دلو میانه بکشند و بمردن کبوتر و مانند آن چهل دلو و بمردن گربه و مانند آن شصت دلو و بمردن گوسفند و مانند آن و بمردن آدمی و مانند آن تمام آب بکشند مسئله آماسیدن و ریزیدن حیوان خرد و بزرگ تمام آب چاه بکشند مسئله چاهی که چشمه دار بود کشیدن تمام آب ممکن نه دویست یا سه صد دلو بکشند مسئله اگر در چاهی حیوانی آماسیده و یا ریزیده یابند و وقت افتادن معلوم نیست نماز شبانروز باز گردانند و اگر نه آماسیده و نه ریزیده یک شبانروز نماز باز گردانند چنانکه بیان آن کرده شده است شنیده و بقول محمد رح و ابی یوسف رح در هر دو صورت هیچ نمازی باز نگردانند تا آنکه وقت افتادن محقق نشود مسئله عرق هر جیزی حکم سؤر وی دارد مسئله سؤر خورده آدمی و اسپ و آنچه گوشت او حلال است پاکست و سؤر خورده سگ و خوک و

روا نباشد فاما اگر به چاه پلید شود زیرا که نزدیک امام محمد بول چیزیکه خوردن گوشت آن رواست پاکست چنانکه شورش نزدیک امام محمد اگر بول آن چیزی که خوردن گوشت آن رواست

ودگان چهارپایه چون یوز و شیر و گرگ و مانند آن پلیدست وبقول مالک رح پس خورده سگ و خوک پاک و پاک کننده است مسئله پس خورده کافر پاکست مسئله اگر کسی بعد خوردن خمر در حال آب بخورد آن آب و آوند نجس گردد چه که فرق نداند میان پاکی و پلیدی دست در آب اندک در آرد و آب اندک را مکروه کند مسئله پس خورده گربه و ماکیان کوچه گرد و پرندگان که گوشت شان حرامست و خزندگان چون موش و مار و مانند آن مکروه است وبقول ابی یوسف رح پس خورده گربه مکروه نیست وبقول امام شافعی رح پس خورده دوگان و چهارپایان بیابانی پاکست مسئله پس خورده خر و استر مشکوکست و اگر آب دیگر ندارد که وضو کند تیمم کند و وضو سازد و تقدیم یعنی پیش آوردن هر یک جائز بود وبقول زفر رح تقدیم تیمم بر وضو جائزست و بعکس آن جائز نیست وبقول شافعی رح پس خورده خر و استر پاک و پاک کننده است مسئله اگر بجز نبید تمر و خرما آب دیگر ندارد وضو سازد بدان و تیمم و اجب نی وبقول ابی یوسف رح و شافعی رح و مالک رح تیمم کند و وضو نسازد وبقول محمد رح وضو سازد و تیمم کند

باب التیمم

مسئله تیمم جائزست اگر آب دور بود مقدار یک میل و آن سوم حصه فرسنگ سه کروه وبقول زفر رح اگر آنچنان دور است پیش از انکه وقت بیرون آید بآب رسد تیمم جائز نبود فرسنگ دوازده هزار قدم است و هر قدم یک و نیم گز و هر گز بیست و چهار انگشت مسئله تیمم جائز بود بخوف زیادة مرض وبقول شافعی رح اگر خوف تلف نفس بود و یا عضوی جائز بود و الا نه مسئله بعذر سرما اگر خوف هلاک و یا خوف مرضی بود تیمم جائزست و جائزست تیمم در حالت جنابت و حدث در شهر و بیرون شهر وبقول ابی یوسف رح و محمد رح در شهر جنب و محدث را تیمم جائز نی مسئله از ترس درندگان چون شیر و غیر آن و از ترس دشمن و از ترس تشنگی تیمم جائز بود مسئله اگر بر سر چاه رسید و چیزی که بدان آب کشند موجود نی اگر تیمم کند جائز بود مسئله هیئت تیمم دو بار دست زدن است بر زمین پاک یکبار بر روی مسح کند و بار دوم بر دو دست تا آرنج مسح کند وبقول قدیم شافعی رح تا بند دست وبقول مالک رح تا نصف ذراعین مسئله استیعاب در تیمم شرطست بروایتی تا اگر متیمم انگشتری در حالت تیمم نکشد و یا نه جنباند تیمم جائز نبود و بروایتی استیعاب شرط نیست مسئله جنب و حائض و محدث در تیمم برابراند مسئله تیمم جائزست بهر چه پاکست از جنس زمین اگرچه بر وی گرد نبود و نزد شافعی رح و آخر قول ابی یوسف رح تیمم جائز نبود مگر بخاک پاک که بر وی غبار بود وبقول مالک رح و محمد رح تیمم بسنگ جائز نبود مگر که بر وی غبار باشد مسئله تیمم بگرد جائزست بی عجز از خاک وبقول ابی یوسف رح بی عجز جائز نبود مسئله نیت در تیمم شرطست و بقول امام زفر رح شرط نی مسئله تیمم کافر بنیت اسلام جائز نی خاصه نزد او و از برای اسلام جائز بود وبقول ابی یوسف رح تیمم کافر برای اسلام جائز بود مسئله ارتداد ناقض تیمم نی وبقول زفر رح ارتداد ناقض تیمم است مسئله اگر قادر است

برآبی که فاضل ست از حاجت تیمم جائز نی مسئله ۱۵ هرچه ناقض وضوست ناقض تیمم ست مسئله ۱۶ اگر در حالت
عدم آب فاضل تیمم کرد و بعده بر آب فاضل قادر شد تیمم باطل شود اگرچه در نماز بود و یا بیرون نماز و نزدیک شافعی رح
وجود آب در حالت نماز مبطل تیمم نی مسئله ۱۷ مستحب ست تاخیر نماز اگر بجای وجود آب دارد و همچنین کسیکه امیدوار
جماعت ست و اگر نه در وقت مستحب تیمم کند و نزدیک مالک رح تا نیم وقت در تیمم توقف کند مسئله ۱۸ پیش از دخول وقت تیمم
جائز ست و بقول شافعی رح پیش از دخول وقت جائز نی مسئله ۱۹ ادای دو فرض و آنچه خواهد از فرض و نوافل بیک تیمم
جائز ست و بقول شافعی رح جائز نی مسئله ۲۰ بعذر خوف فوت نماز جنازه و نماز عیدین با وجود آب تیمم جائز بود اگرچه
همراه بنا ست خلاف مالک و احمد و شافعی رح مسئله ۲۱ مر امام و ولی را در نماز جنازه تیمم جائز نبود و در بناء نماز تیمم کند چنانچه
در حالت نماز عید محدث شد بناء نماز عید تیمم کند جائز بود و بقول ابی یوسف و محمد رح بناء نماز عید تیمم جائز نی اگر وضو
شروع کرده باشد و بقول شافعی رح تیمم بعذر خوف فوت نماز جنازه و عیدین جائز نی مسئله ۲۲ برای خوف فوت نماز جمعه
و نماز وقتی تیمم جائز نی اگر آب در متاع خود فراموش کرد و به تیمم نماز ادا کرد و بعده یاد شد آن نماز اعادت نکند و بقول ابی یوسف رح
و محمد رح اعادت کند اگر در وقت باشد مسئله ۲۳ اگر گمان آب دارد مقدار یک تیر پرتاب طلب واجب ست مسئله ۲۴ مقدار
تیر پرتاب سی صد گز ست یا چهار صد گز و اگر گمان ندارد طلب واجب نی و بقول شافعی رح بی طلب تیمم جائز نی در هر دو حال
مسئله ۲۵ اگر با رفیق آب ست طلب کند و اگر نه دهد مگر بمثل ثمن اگر دارد تیمم جائز نبود و اگر ثمن بمثل ندارد تیمم جائز بود
مسئله ۲۶ اگر بیشتری از اندام جنب مجروح ست تیمم کند و اندام صحیح نشوید و اگر بیشتری از اندام صحیح ست بشوید و تیمم نکند و
بر جراحت مسح کند اگر ممکن نبود بر جامه جراحت مسح کند و در وضو و تیمم جمع نکند و بقول شافعی رح اندام صحیح بشوید و برای مجروح تیمم کند

باب المسح علی الخفین

مسح بر موزه مرد و زن را جائز ست اگر جنب نباشد مسئله مدت مسح در حق مقیم یک شبانروز ست در حق
مسافر سه شبانروز ست و بقول مالک رح روا نباشد که مقیم مسح بر موزه کند مسئله ۲ طهارت کامله بوقت حدث شرط ست
نه بوقت لبس و بقول شافعی رح بوقت لبس شرط ست تا اگر اول دو پای شست و موزه پوشید و بعده وضو تمام کرد و محدث
شد مسح جائز بود و بقول شافعی رح جائز نی مسئله ابتدای مدت مسح از وقت حدث ست بسه انگشت و بر پشت پای یکبار
مسح کند ابتدای از سر انگشتان پای کند تا ساق و بقول شافعی و مالک رح بر پشت پای و کف پای موزه مسح کند مسئله
دریدگی بسیار در موزه مانع مسح ست و آن مقدار سه انگشت ست از خردترین انگشتان پای و دریدگی اندک در موزه
مانع نیست و نزدیک ثوری و شافعی رح مانع ست و بقول مالک رح دریدگی موزه اگرچه بسیار ست مانع مسح نیست مسئله ۵ اگر دریدگی موزه

متفرق بود و چون جمع کند مقدار سه انگشت شود و اگر در یک موزه بود مسح جائز نی و اگر در دو موزه بود مسح جائز بود مسئله اگر نجاست غلیظ پراگنده در دو موزه بود چون جمع کنند زیاده از درم شرعی باشد مانع جواز نماز بود و همچنین برهنگی پراگنده در عورت چون جمع کنند مقدار ربع شود مانع جواز نماز بود مسئله هرچه شکننده وضوست شکننده مسح و کشیدن پای از موزه و گذشتن مدت مسح نیز شکننده مسح ست اگر خوف تلف پای بسبب سرما نبود و چون مدت مسح تمام شد موزه کشد اگر وضو دارد هر دو پای بشوید و نماز گذارد و وضو اعادت نکند و بقول شافعی رح وضو اعادت کند مسئله برون آمدن بیشتر از قدم از جای خود ناقض مسح ست و بروایتی از ابی حنیفه رح اگر باشنه پای از محل خود زائل شود مسح موزه باطل شود و این قول ابی یوسف رح ست و بقول محمد رح اگر از قدم مقدار سه انگشت در محل مانده است مسح باطل نشود اگر مقیم مسح کرد و پیش از گذشتن یکشبانروز مسافر شد سه شبانروز مسح تمام کند و بقول شافعی رح یکشبانروز مسح تمام کند بعده موزه بکشد مسئله اگر مسافر یکشبانروز مسح کشیده بعده مقیم شد موزه بکشد و پای بشوید و اگر یکشبانروز تمام نشده است یکشبانروز مسح تمام کند مسئله بر سر موزه مسح جائز ست و بقول شافعی رح جائز نی مسئله بر جوربی که با جلد و نعل باشد مسح جائز ست باتفاق فاما جوربی که سخت بافته اند و بی جلد و نعل اند بران نیز مسح جائز ست و نزد ابو حنیفه رح جائز نی مسئله بر دستار و کلاه و روی پوش و بر پوستی که بازداران بر دست می پیچند مسح جائز نی مسئله مسح بر جبیره یا بر جامه که بر جراحت بسته اند جائز بود و حکم شستن دارد پس در و مدت مسح نبود و اگر عضوی مجروح ست و بر وی جبیره بسته است مسح کند و اعضای دیگر بشوید بخلاف آنکه اگر در یک پای موزه دارد و بران مسح کند و یکی بشوید جائز نی اگر بر جراحت جبیره بی وضو بسته است مسح بران جائز ست فاما اگر موزه بی وضو پوشید مسح بران جائز نی مسئله اگر جبیره بر جراحت بسته است مقداری زیر جبیره اندام صحیح ست و بر تمام جبیره و یا بر جامه که بر جراحت بسته است مسح میکند جائز بود مسئله اگر جبیره افتاد بعد از نیکو شدن مسح جائز نی و محل جبیره بشوید و اگر نیک شده است جبیره بندد و مسح باطل نشود مسئله در مسح موزه و مسح سر نیت شرط نیست و بقول شافعی رح محتاج نیت ست بسوی مسح موزه و

باب الحیض

حیض عبارت است از بیرون آمدن خون از رحم زنی بالغه سالمه از علت استحاضه مسئله اقل مدت حیض سه شبانروز ست و بقول ابی یوسف رح دو شبانروز و بیشتر از سوم روز و بقول مالک رح اندک و بسیار خون حیض ست و بقول شافعی رح یکشبانروز ست مسئله اکثر مدت حیض ده شبانروز و بقول شافعی رح پانزده شبانروز ست مسئله هرچه کم از سه شبانروز و زیاده از ده شبانروز خون بیند نزدیک علما استحاضه است مسئله خون حیض پنج گونه است یکی خون دیگر رنگ ست

سوم سیاه است چهارم سبز است پنجم تیره‌گیست تا زین همه خود را پاک بیند حیض بود مسئله جمیع الوان خون حیض بود مگر
سپیدی خالصه و بقول ابی یوسف تیرگی بعد از سرخی و زردی حیض است بیش از خون حیض و نفاس نماز و روزه و
دخول مسجد و طواف خانه کعبه و خواندن قرآن و مس مصحف بی غلاف و وطی را مانع است اما قضاء روزه فرض است
مر حائض را و قضاء نماز نی مسئله مس عورت حائض فرود از ناف جائز نیست و بقول محمد رح از شرمگاه احتراز کند
و بجز آن جائز است که مس کند و بقول مالک رح حائض را قراءة قرآن جائز است مسئله جنابت مانع است نماز را
و قراءة قرآن و مس مصحف و دخول مسجد و طواف کعبه را مسئله حدث مانع مس مصحف و نماز و سجده تلاوت است
مسئله اگر خون حیض به ده روز منقطع شد وطی پیش از غسل جائز بود اگر کم از ده روز خون حیض منقطع شد جائز نبود
مگر که غسل کند و یا ادنی وقت نماز بگذرد و قدرت غسل و تحریمه بود مسئله طهر که در میان دو خون است در مدت
حیض و نفاس حکم حیض و نفاس دارد و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر طهری در مدت نفاس پانزده شبانروز بود فاصل
بود و اول نفاس و دوم حیض بود مسئله اقل طهر پانزده شبانروز است و اکثر او حد ندارد مگر در عقب نصب عادت
بوقت استمرار تا اگر طهری ممتد دیده خون مستمر شد و روزها حیض و طهر فراموش کرد و بعد از دخول مطلقه شد بقول
ابی عصمه رح هیچ وقت عدت او تمام نشود که بر قول او اکثر طهر مقدر نیست و بقول محمد بن ابراهیم میدانی چون از
گاه طلاق نوزده ماه و ده روز کم از چهار ساعت بگذرد بتواند که شوهر دیگر کند بر تقدیری که طلاق در اول حیض واقع
شده باشد و اگر در اول طهر واقع شود پس عدت او نوزده ماه است سه ساعت کم و اگر در آخر طهر واقع شود پس عدت او
سیزده ماه است دو ساعت کم پس بر قول او اکثر طهر این زن مقدر است شش ماه کم یکساعت و بقول عبدالله زعفرانی
اکثر طهر این زن مقدر است بیست و هفت روز پس بقول او بعد از چهار ماه و یک روز کم یکساعت تواند که شوهر کند و بقول
محمد رح اقل طهر شش شبانروز است اگر زائد بود و از هر دو خون و بقول مالک رح اقل طهر هر چه موجود شود و از اندک و بسیار
مسئله خون استحاضه چون خون بینی که دائم باشد از نماز و روزه و وطی منع نکند مسئله اگر عادت در حیض کم
از ده روز و در نفاس کم از چهل روز است و از اکثر حیض و یا نفاس خون زیاده شد زیاده از عادت استحاضه بود
و بقول امام مالک رح سه روز از زیاده بحیض الحاق کند و باقی طهر بود مسئله اگر بلوغ با استحاضه استمرار شد در هر ماه ده روز
حیض بود و باقی طهر بود یعنی آن ایام استحاضه اند و نفاس این زن را چهل روز بود در روایتی از شافعی رح یکشبانروز
و در روایتی قیاس بر زنان قرابتیان و عشیره او کنند مسئله زن مستحاضه و کسی را که سلس البول بود و یا استطلاق
بطن و ریح و یا رعاف دائم و یا جراحت سائل دارد برای وقت هر فرضی وضو سازد و بدان وضو فرض و نفل

نکند اردو بقول شافعی رح نماز فائتة بدین وضو جائز نی و بقول امام مالک رح برای هر فرض و نفلی وضو کند مسئله وضوی صاحب عذر بخروج وقت باطل شود و بقول زفر رح بدخول وقت باطل شود نه بخروج و بقول ابی یوسف رح بدخول و خروج وقت باطل شود مسئله صاحب عذر کسی ست که هیچ وقتی از اوقات نماز خالی از عذر نباشد

مسئله نفاس عبارت از خونیست که بعد از ولادت بود مسئله خون حامل حکم استحاضه دارد و بقول شافعی رح حکم حیض دارد مسئله بچه که از شکم افتد اگر بعضی از خلقت آدمی برو ظاهر ست اگرچه یک انگشت بود بحکم ولد بود و خونی بعد از سقط بیرون آید حکم نفاس دارد و فی الینابیع و اگر هیچ خلقتی در وی ظاهر نشده مر او را حکم ولد نباشد و خونی که عقب آن بیند اگر در ایام حیض بود حیض باشد و گرنه استحاضه بود مسئله اقل نفاس حد ندارد و اکثر او چهل شبانروز ست و بقول شافعی رح شصت شبانروز ست و بقول مالک رح هفتاد شبانروز ست و زائد استحاضه بود مسئله خونی که زیاده از چهل شبانروز ست استحاضه بود مسئله دو بچه که از یک شکم متولد شوند نفاس از اول ولد بود و بقول محمد و زفر رح از آخر ولد بود

باب الانجاس

جائز ست شستن جامه و تن پلید بهر چه زائل کننده نجاست ست چون سرکه و گلاب و آبی که فشرده باشد از برگ و میوه و درخت و بقول محمد و زفر و شافعی رح شستن جامه و تن بجز آب جائز نی و شستن جامه بروغن و شیر جائز نبود مسئله موزه پلید از نجاست تن دار خشک و تر بمالیدن پاک شود و بقول محمد رح موزه پلید بمالیدن پاک نشود و اگرچه نجاست تر و خشک بود و بقول ابی حنیفه رح جامه از نجاست خشک بمالیدن و از نجاست تر بشستن پاک شود و این خلاف در نجاست تن دار است اما از نجاست که تن دار نیست موزه پاک نشود مگر بشستن مسئله موزه و جامه از منی خشک بمالیدن پاک شود و از منی تر پاک نشود مگر بشستن و بقول شافعی رح آب منی پاک ست مسئله تیغ و کارد و آئینه پلید بمالیدن پاک شود مسئله اگر زمینی پلید خشک شد و اثر نجاست نماند نماز برو جائز بود و تیمم نی و بقول شافعی و زفر رح تیمم و نماز نیز جائز نبود مسئله خون و سرگین و فضله ماکیان و خرد و بول آنچه گوشت او حرام ست و سرگین اسپ و گاو نجاست مغلظه ست مقدار درم عفو ست و زیاده از درم مانع جواز صلوة است و درم مقدار کف دست بود و بقول زفر و شافعی رح اندک و بسیار نجاست مانع جواز صلوة است و بقول زفر رح بیک روایت سرگین آنچه گوشت او حلال ست نجاست مخففه است و گوشت هرچه حرام ست سرگین او مغلظه است و بقول ابی یوسف و محمد رح جمله سرگینهای نجاست مخففه است مسئله بول آنچه گوشت او حلال ست و بول اسپ و سرگین فگنده پرندگان که گوشت ایشان حرام است نجاست خفیفه است و خون ماهی و لعاب استر و خر و بولی که باریک چنان رسد مانند سر سوزن عفو ست و بقول ابی یوسف رح لعاب استر و خر نجاست خفیفه است چون کم از ربع پلید شود مانع نبود و ربع مانع ست اما ربع هر عضوی که ربع مرحاله

کتاب الاوقات

چون تریز و آستین و غیر آن و بقول محمد رح گوشت آنچه حلال ست بول او نیز حلال و پاک ست و بول سپید پاک ست و نزد یک امام محمد رح سپل فگنده آنچه گوشت او حرام ست از پرندگان نجاست مغلظه است مسئله نجاستی که دیده نشود بر قبضین عین نجاست جامه پاک شود آنچه اثر او بماند عفوست مسئله نجاستی که دیده نشود بسه بار شستن و شلپیدن پاک شود و بقول شافعی رح بیکبار شستن پاک شود مسئله آنچه شلپیدن او ممکن نیست سه بار شوید و هر بار خشک کند پاک شود و بقول محمد رح هرگز پاک نشود و حد خشکی آنست که از قطران بایستد مسئله استنجا سنت ست بسنگ و یا کلوخ و بآب شستن افضل ست و عدد سنگ سنت نیست و بقول شافعی رح عدد سه سنگ سنت ست مسئله اگر نجاست از مخرج تجاوز کرده بجز مخرج زیادت از درم ست شستن واجب ست و اگر با مخرج زیادت از درم بود شستن واجب بود و بقول محمد رح در هر صورت شستن فرض بود مسئله استنجا نکند بسرگین و باستخوان و سفال و نمک و طعام مگر آنکه بدست چپ علتی بود و یا که نجاک یا بجامه که در آن منتفع نباشد و اگر کلوخ نیابد خود را بسنگ پاک کند و اگر سنگ نیابد خود را بخاک پاک کند و اگر خاک نیابد خود را بجامه پاک کند و چندان احتیاط کند که تری آن [illegible]

کتاب الاوقات

وقت نماز فجر از طلوع صبح صادق ست تا طلوع آفتاب و اول وقت ظهر از گشتن آفتاب و آخر وقت تا رسیدن سایه هر چیزی دو چند آن جز سایه اصلی که بوقت زوال بود و بقول ابی یوسف و محمد رح آخر وقت ظهر چون سایه هر چیزی یکچند او شود جز سایه اصلی و اول وقت عصر بخروج وقت ظهر با اختلاف مذکور و آخر وقت عصر تا فرو شدن آفتاب و اول وقت مغرب از فرو شدن آفتاب و آخر وقت مغرب تا فرو شدن شفق و آن سپیدی ست که بعد سرخی بود و بقول ابی یوسف و محمد رح شفق سرخی ست و علیه الفتوی مجمع البحرین و بقول شافعی رح وقت مغرب مقداری که وضو سازد و بانگ نماز گوید و پنج رکعت نماز بگزارد مسئله اول وقت عشا و وتر از فرو شدن شفق تا طلوع صبح صادق مگر تقدیم وتر پیش از عشا جائز نی از بهر ترتیب و بقول ابی یوسف و محمد رح اول وقت وتر بعد از عشاست مسئله هر که وقت عشا و وتر در نیابد این دو نماز بروی فرض نی مسئله مستحب تاخیر کردن نماز فجر در تابستان و زمستان و تاخیر عصر مادام که متغیر نشود قرص آفتاب و تاخیر عشا تا ثلث شب و تاخیر وتر کسی را که اعتماد دارد بر بیداری تا آخر شب مستحب ست و تاخیر ظهر در تابستان و تعجیل او در زمستان و مستحب تعجیل مغرب در زمستان و تابستان و بقول شافعی رح در جمیع صلوة تعجیل مستحب ست مسئله روز ابر تعجیل عصر و عشا و تاخیر فجر و ظهر و مغرب مستحب ست مسئله ممنوع ست از نماز نفل و سجده تلاوت و نماز جنازه بوقت طلوع آفتاب و نیمروز و نزدیک غروب مگر از عصر وقتی در وقت غروب و بقول شافعی رح قضاء فوائت و سجده تلاوت و نماز جنازه درین اوقات جائز ست و بقول ابی یوسف رح

نماز نفل وقت زوال در جمعه جائز ست مسئله ممنوع ست نماز نفل بعد از فجر و عصر مگر قضاء فوائت و سجدهٔ تلاوت و نماز جنازه مسئله ممنوع ست نماز نفل بعد از طلوع فجر بجز دو رکعت سنت و بقول شافعی رح بعد از نماز فجر عصر نفلی که سبب دارد چون دو رکعت طواف تحیة مسجد و وضو جائز بود مسئله ممنوع ست نماز نفل پیش از مغرب و وقت خطبه و بقول شافعی رح سنت جمعه و تحیة مسجد در وقت خطبه بگذارد مسئله ممنوع ست جمع کردن دو نماز بیک وقت بسبب عذر و بقول شافعی رح جمع میان ظهر و عصر در یک وقت و میان مغرب و عشا بعذر سفر و مرض و مطر جائز ست و نزدیک ما جمع کردن میان ظهر و عصر و میان مغرب و عشا بمزدلفه جائز ست

باب الاذان

بانگ نماز برای فرائض سنت موکده است بی ترجیع و لحن و بقول شافعی رح در بانگ نماز ترجیع کند و صورت ترجیع اینست که اول بار شهادتین آهسته گوید و بار دوم بلند گوید مسئله در اذان فجر بعد از فلاح دو بار الصلوٰة خیر من النوم بگوید مسئله اقامت مثل اذان ست مگر که زیادت کند در اقامت بعد از فلاح قد قامت الصلوٰة دو بار و بقول شافعی رح در اقامت هر کلمه یکبار گوید مسئله در اذان ترسل کند یعنی بشتاب نگوید و در اقامت شتاب کند و در اذان و اقامت استقبال بقبله کند و در حال اذان و اقامت سخن نگوید و در کلمه حی علی الصلوٰة و الفلاح روی بجانب راست و چپ کند در صومعه بوقت حی علی الصلوٰة و الفلاح بگردد و در هر دو گوش انگشت کند مسئله تثویب میان اذان و اقامت باکی نیست و بقول ابی یوسف رح تثویب برای امیر کردن باکی نیست بقوله حی علی الصلوٰة یرحمکم الله و بقول محمد و شافعی رح مکروه است مسئله میان اذان و اقامت جلسه کند مگر در مغرب و بقول ابی یوسف و محمد رح در مغرب جلسه خفیف کند و بقول شافعی رح دو رکعت بنشیند مسئله برای نماز فائته اذان و اقامت کند و اگر فوائت بسیار دارد برای اولی اذان و اقامت کند و در باقی مخیر باشد یعنی اذان و اقامت گوید و یا بسنده کند باقامت و بقول امام مالک رح بیک اقامت بسنده در جمیع فوائت مسئله پیش از دخول وقت اذان نگوید و اگر گفت در وقت اعاده کند و بقول شافعی رح و ابی یوسف رح اذان فجر در نصف آخر از شب جائز ست مسئله اذان و اقامت جنب و اقامت محدث و اذان زن و فاسق و قاعد و مست و کودک مکروه است و بانگ نماز محدث مکروه نیست مسئله اذان بنده و حرامزاده و نابینا و بیابانی مکروه نیست مسئله اگر مسافر ترک اذان و اقامت گیرد مکروه بود مسئله اگر در شهر در خانه خود نمازی گذارد اذان و اقامت ترک میکرد مکروه نبود مسئله مستحب ست که مسافر و کسیکه در خانه نماز گذارد اذان و اقامت بکند مگر زنان را مستحب نیست

باب شروط الصلوٰة

پاکی تن از حدث و نجاست و پاکی جامه و جای نماز و پوشیدن عورت از شرط نماز ست مسئله عورت مرد از زیر ناف تا زیر دو زانو ست و بقول شافعی رح ناف مردان از عورت نیست و زانو نیز مسئله عورت زن حره تمام تن عورت ست مگر روی و دو کف و دو قدم عورت نیست در روایتی قدم زن عورت ست در روایت اول صحیح ست که قدم زن عورت نیست مسئله برهنگی ربع ساق زن و ربع شکم و پشت و ربع موی سر و ربع ران مانع جواز نماز ست و برهنگی ربع عورت غلیظه یعنی قبل و دبر و خصیتین مانع جواز نماز ست و بقول ابی یوسف رح اگر مکشوف کمتر از نصف ست مانع نیست و در نصف دو روایت ست و بقول شافعی رح برهنگی اگرچه اندک ست مانع جواز صلوة ست مسئله عورت کنیزک مثل عورت مرد ست مگر پشت و شکم کنیزک نیز عورت ست مسئله اگر با وجود جامه که ربع او پاک ست برهنه نماز میگذارد جائز نبود و اگر کم از ربع پاک ست مخیر بود و برهنه نماز گذارد یا بجامه اگر جامه ندارد نشسته نماز گذارد و برای رکوع و سجود اشارت کند و بقول زفر رح ایستاده نماز گذارد و برای رکوع و سجود اشارت کند و بقولی زفر رح ایستاده نماز گذارد و با رکوع و سجود مسئله اگر جامه تمام نجس ست و یا ربع و یا کمتر از ربع پاک ست مخیر بود با جامه نجس نماز گذارد و یا برهنه گذارد و بقول محمد رح و بقولی از شافعی رح روا نبود که برهنه نماز گذارد مسئله در حالت برهنگی نشسته باشارت نماز گذاردن افضل ست از ایستاده با رکوع و سجود مسئله نیت از شرط نماز ست و میان نیت و نماز به عمل دیگر فاصله نکند و شرط در نیت آنست که در دل بداند که کدام نماز میگذارد مسئله بسنده است مطلق نیت برای نماز نفل و سنت و تراویح و برای فرائض شرط ست نیت تعیین فرض چنانچه در عصر نیت فرض عصر کند و مقتدی نیت تعیین فرض و متابعت امام کند و در نماز جنازه نیت نماز برای الله تعالی و نیت دعا برای میت کند مسئله استقبال قبله شرط نماز ست مگر در مکه توجه بعین کعبه فرض ست و در غیر مکه توجه بجهت کعبه فرض ست و در حالت خوف بهر جهتی که ممکن بود توجه کند مسئله در حالت اشتباه قبله تحری کند بهر جهت که دل او بیارامد نماز گذارد مسئله اگر بتحری نماز گذارد و بعد معلوم شد که مستقبل نبود اعادت نکند و اگر در میان نماز دانست بگردد بجانب قبله و بقول شافعی رح اگر مستدبر قبله بود اعادت کند مسئله اگر در شب تاریک قومی بجماعت نماز گذارند و هر یکی بجهتی بتحری کرد و حال امام معلوم نه نماز همه جائز بود

باب صفت الصلوة

فرائض نماز تحریمه و قیام و قرارت و رکوع و سجود و قعدهٔ اخیره مقدار تشهد و خروج مصلی از نماز بفعل مصلی فرض ست و بقول ابی یوسف و محمد رح خروج مصلی از نماز بفعل مصلی فرض نی و بقول مالک رح قعدهٔ اخیره فرض نی مسئله واجبات نماز خواندن فاتحه و ضم سورت و تعیین قرارت در دو رکعت اول و مراعات ترتیب در فعل مکرر در هر رکعتی چون سجده تا اگر سجدهٔ دوم ترک کرد و برکعت دوم بایستاد و بعد دو سجده آورد نماز فاسد نشود زیرا که واجب ست و ترک

واجب بنقصان نماز ست عامدًا و ساهیًا و بقول شافعی رح قرائت فاتحه فرض ست و بقول مالک رح ضم سوره با فاتحه فرض ست و
بقول زفر رح ترتیب افعال نماز فرض ست مسئله ۲ اگر لاحق نماز با امام میگذارد و آنچه فوت شده است بعد از فراغ
امام میگذارد جائز بود و بقول زفر رح جائز نبود مسئله ۳ تعدیل ارکان واجبست و آن طمانینت ست یعنی آرام کردن میان
رکوع و سجود و بقول ابی یوسف و شافعی رح فرض ست مسئله ۴ قعده اولی و تشهد در هر دو قعده و خروج از نماز بلفظ سلام
و دعاء قنوت در وتر و تکبیرات عیدین و بلند خواندن امام را در فجر و مغرب و عشاء و جمعه و عیدین و آهسته خواندن در ظهر و عصر
و در نوافل روز واجبست و بقول شافعی رح تشهد در قعده دوم و بیرون آمدن از نماز بلفظ سلام فرض ست و خواندن دعاء قنوت
در وتر در رمضان واجبست و بقول شافعی رح ممنوع ست خواندن دعاء قنوت مگر در نصف آخر از رمضان مسئله ۵ سنتهاء
نماز برداشتن دو دست در تکبیر تحریمه و کشاده داشتن انگشتان دست و بلند گفتن تکبیر امام را و آهسته گفتن ثنا و تعوذ و تسمیه
و لفظ آمین و بقول شافعی رح تسمیه و آمین و تعوذ و ثنا امام بلند بگوید در نمازی که قرائت جهر ست و بقول مالک رح تسمیه و آمین و
تعوذ و ثنا امام نگوید بلکه چون تکبیر گفت مشغول القراءت شود مسئله ۶ دست راست بر دست چپ بزیر ناف نهادن سنت ست
در حالت قیام و بقول شافعی رح دست بر سینه نهد و بقول مالک رح ارسال کند مسئله ۷ تکبیر رکوع و سجود و تکبیر در حالت
بر گرفتن سر از رکوع و سه بار تسبیح گفتن در رکوع و سجود سنت ست و بقول مالک رح تسبیح در رکوع و در سجود فرض ست مسئله ۸
گرفتن زانو بدو دست و کشاده کردن انگشتان دست در رکوع و ایستادن بعد از رکوع سنت ست و بقول شافعی رح
و ابی یوسف ایستادن بعد از رکوع فرض ست مسئله ۹ سمع الله لمن حمده امام را و ربنا لک الحمد مقتدیان را نزدیک
بر کردن سر از رکوع سنت ست مسئله ۱۰ نهادن دو دست و دو زانو بر زمین در هر سجده و افتراش پای چپ و ایستاده کردن
پای راست در هر دو قعده و قومه بعد از رکوع و جلسه میان دو سجده سنت ست و بقول ابی یوسف و شافعی رح قومه و جلسه فرض ست و
بقول شافعی رح در قعده اخیره بر سرین نشیند و بقول مالک رح در هر دو قعده بر سرین نشیند مسئله ۱۱ درود پیغمبر و دعاء ماثوره سنت ست
و بقول شافعی رح درود در قعده اخیره فرض ست مسئله ۱۲ در حالت قیام نظر بسجده گاه کردن و فرو آوردن فاژه و بیرون کشیدن
دست از آستین در تکبیر تحریمه و دفع کردن سرفه بقدر امکان و ایستادن قوم در حالت اقامت چون مؤذن به حی علی الفلاح رسد و
شروع امام در نماز چون مؤذن قد قامت الصلوة بگوید از آداب نماز ست و بقول ابی یوسف و مالک رح بعد از فراغ از
اقامت مؤذن امام شروع کند و بقول زفر رح چون مؤذن بار اول قد قامت الصلوة گوید امام شروع کند

فصل چون در نماز در آید تکبیر گوید و دستها را برابر گوش برد و بکلمه سبحان الله یا لا اله الا الله شروع میکند و یا تکبیر بفارسی
میگوید و عاجز بود از عربی جائز بود و همچنین اگر بفارسی در نماز قرآن می خواند و عاجز ست از عربی جائز بود و اگر قادر ست

فتح تسمیه بفارسی میگوید نیز جائز بود و بقول شافعی رح در حالت تکبیر تنها تا کفت آرد و نیز در قول او شروع جائز نیست مگر بالله اکبر
یا بالله الاکبر و بقول ابی یوسف رح جائز نبود مگر بکلمه الله اکبر یا الله الاکبر یا بکلمه الله الکبیر و بقول مالک رح الله شروع جائز نبود مگر بکلمه
الله اکبر مسئله ۱ اگر بجای تکبیر اللهم اغفرلی گوید جائز نبود مسئله ۲ چون از تکبیر فارغ شد دست راست بر دست چپ زیر ناف
نهد در حالت افتتاح و ثنا و تعوذ گوید برای قرات آهسته یعنی تعوذ و تسمیه تبع قرات است و بقول ابی یوسف رح تبع ثنا است
پس مسبوق تعوذ گوید و مقتدی نگوید و بقول ابی یوسف رح مسبوق نه گوید و مقتدی گوید مسئله ۳ تعوذ بعد از تکبیرات عید
گوید و بقول ابی یوسف رح پیش از تکبیرات عید گوید مسئله ۴ تسمیه در هر رکعتی آهسته گوید و علیه الفتوی و بقول ابی حنیفه رح تسمیه
در تمام صلوة یکبار گوید و در رکعت اول بعد از تعوذ و بقول محمد رح در نمازی که قرات جهر است تسمیه نگوید و در نمازی که قرات
آهسته است تسمیه بر فاتحه و سورت بگوید مسئله ۵ تسمیه آیتی از قرآن منزل است برای جدا کردن میان سورتها از فاتحه است
و نه از هر سورتی و بقول شافعی رح تسمیه آیتی است از فاتحه و از اول هر سورتی مسئله ۶ بعد از تسمیه فاتحه و سورت خواند و یا سه آیت
از هر سورتی که خواهد امام و مقتدی آمین آهسته گویند و چون از قرات فارغ شود تکبیر گوید بی مد الف الله و الف اکبر و رکوع
کند و هر دو دست بر دو زانو نهد و سر انگشتان دست کشاده دارد و پشت بگسترانند و سر با سرین برابر دارد و سه بار تسبیح گوید و
سر از رکوع بردارد و امام سمع الله لمن حمده گوید و مقتدی و منفرد ربنا لک الحمد و بروایتی منفرد سمع الله لمن حمده
نیز گوید و بقول ابی یوسف و محمد رح امام ربنا لک الحمد نیز گوید و بقول امام شافعی رح امام و مقتدی سمع الله لمن حمده ربنا
لک الحمد گویند مسئله ۸ چون سجده کند تکبیر گوید و هر دو زانو بر زمین نهد بعده دست بعده روی میان دو کف دست
نهد و چون برخیزد بعکس آن برخیزد و بقول مالک رح مخیر است اول دست نهد بعده زانو یا اول زانو بعده دست
مسئله سجده به پیشانی و بینی کند و اگر بیکی از اینها سجده کند مکروه بود و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر سجده به بینی
کند بی پیشانی جائز نبود مگر بعذر مسئله ۹ سجده به پیچ دستار جائز است با کراهت و بقول شافعی رح جائز نی مسئله
در سجده بازو از بغل کشاده دارد و شکم از ران دور دارد و انگشتان پای مقابل قبله کند و سه بار سبحان ربی الاعلی گوید و
زن ران خود را فرود آرد و شکم با ران متصل کند مسئله ۱۱ چون سر بردارد تکبیر گوید و بنشیند و قرار گیرد و باز تکبیر گوید و دوم
سجده کند و چون سر از سجده بردارد تکبیر گوید و بایستد و اول سر بردارد بعده دست بعده زانو و در حالت ایستادن دست
بر زمین نهد و نه نشیند و بقول شافعی رح جلسه خفیفه درین حالت مستحب است مسئله ۱۲ رکعت دوم مثل رکعت اولی کند
لکن ثنا و تعوذ نگوید مسئله ۱۳ دست بر ندارد مگر در تکبیر تحریمه و در تکبیر قنوت و تکبیرات عیدین و استلام حجر الاسود و صفا و مروه و عرفات و
جمار و بقول شافعی رح در تکبیر رکوع و سجود در حالت برداشتن سر از رکوع دست برآوردن سنت است مسئله ۱۴ چون سر

جماعت سنت مؤکده است و اولی بامامت داناترست باحکام الصلوة و اگر همه در علم برابر باشند خواننده تر اولی و اگر همه در قرآن
برابر باشند پرهیزگارتر اولی و اگر همه در تقوی مساوی اند آنکه سن بزرگترست اولی بود و بقول ابی یوسف رح خواننده تر اولی
از دانا تر باحکام الصلوة مسئله ۱ مکروه است امامت بیابانی و بنده و فاسق و اهل بدعت و نابینا و ولد الزنا
و بقول مالک رح امامت فاسق جائز نی مسئله ۲ تطویل قرارت و جماعت زنان مکروه است و اگر زنان همان خود
جماعت کنند زنی که امام بود میان صف بایستد و پیش نرود چنانچه اگر قومی برهنه میان خود نماز بجماعت میگذارند امام
میان صف بایستد و پیش نرود مسئله ۳ اگر دو کس نماز بجماعت میگذارند مقتدی جانب راست برابر امام بایستد و بروایتی
از محمد رح مقتدی انگشتان پای خود را نزدیک پاشنه امام بدارد مسئله ۴ اگر امام با دو کس نماز بجماعت میگذارد امام پیش رود
و دو مقتدی پس امام بایستند و بروایتی از ابی یوسف رح امام میانه باشد مسئله ۵ اول صف مردان بود بعده صف کودکان
بعده خنثی بعده صف زنان مسئله ۶ اگر زنی برابر مرد در نماز بایستد و اقتدا با امام کرد نماز مرد فاسد شود و اگر شروط محاذات
موجودست و شروط محاذات آنست که زن محاذیه محل شهوت بود و نماز مطلقه بود یعنی اگر در نماز جنازه برابر ایستاد محاذات
زن فاسد نشود و شرط دیگر آنست که مکان متحد بود تا اگر مرد بر دکان باشد و زن بر زمین و یا بر عکس آن و دکان مقدار
قامت مرد بود و یا میان مرد و زن استوانه باشد نماز مرد فاسد نشود و شرط دیگر آنست که زن محاذیه عاقل بود تا اگر مجنونه
برابر مرد در نماز بایستد نماز مرد فاسد نشود و شرط دیگر آنست که امام نیت امامت زنان کرده باشد و شرط دیگر آنست که نماز میان
مرد و زن مشترک بود در تحریمه و ادا تا اگر زن و مرد مسبوق باشند بمحاذات زن درین صورت نماز مرد فاسد نشود و بقول شافعی رح
بمحاذات زن نماز مرد فاسد نشود و نماز زن بهمه حال جائزست مسئله ۷ مکروه است حاضر شدن زنان بجماعت مردان مسئله ۸
اقتدا مرد بزن و یا بکودک و اقتدا صحیح بمعذور و قاری بامی و اقتدا جامه پوشیده ببرهنه و اقتدا کسیکه نماز برکوع و سجود
میگذارد بیماری که باشارت میگذارد و اقتدا مفترض بمتنفل و اقتداء مفترض بامامی که فرض دیگر میگذارد جائز نی
و بقول شافعی رح در جمیع مسائل اقتدا جائزست و بقول زفر رح امامت معذور مر غیر معذور را جائزست مسئله ۹ و اقتداء
متوضی بمتیمم و اقتدا کسیکه موزه ندارد و پای میشوید بکسیکه مسح موزه میکند و اقتدا استاده پس نشسته و اقتدا ایستاده بکسیکه نشسته
و اقتدا کسیکه باشارت میگذارد بمثل خود و اقتدا متنفل بمفترض جائزست و بقول محمد رح اقتدا متوضی بمتیمم و قائم بقاعد
و ناسل کاسح جائز نی مسئله ۱۰ اگر ظاهر شد که امام بی وضو امامت کرده است امام و قوم اعادت کنند مسئله ۱۱ اگر امی
و قاری اقتدا کردند بامی نماز همه فاسد شود و بقول ابی یوسف صحیح نماز امام و کسانیکه مثل امام اند جائز بود مسئله ۱۲ اگر
امام در دو رکعت آخر محدث شد و امی را خلیفه گرفت نماز همه فاسد شود و بقول ابی یوسف و زفر رح نماز همه جائز بود

باب الحدث فی الصلوٰة

اگر نماز گذارنده بی قصد محدث شد وضو سازد و هم بران بنا کند و بقول شافعی رح استیناف کند مسئله ۱ اگر امام بی قصد محدث شد خلیفه گیرد و نماز بگذارد جائز بود مسئله ۲ اگر بر امام قرارت بسته شد خلیفه گیرد و بقول ابی یوسف و محمد رح آن خلاف جائز نی مسئله ۳ اگر نماز گذارنده از مسجد بیرون آمد بگمان حدث و حدث نبود نماز از سر گیرد مسئله ۴ اگر در نماز دیوانه شد یا بخفته احتلام افتاد و یا بیهوشی گشت نماز از سر گیرد مسئله ۵ اگر بعد از تشهد بی قصد حدث رسید وضو کند و سلام گوید مسئله ۶ اگر بعد از تشهد بقصد حدث کرد و یا سخن گفت نماز جائز بود و تمام شود مسئله ۷ اگر متیمم بعد از تشهد قادر شد بر استعمال آب یا درین حال مدت مسح موزه تمام شد و یا موزه کشید بعمل اندک یا امی قرارت آموخت و یا برهنه جامه یافت و یا کسیکه باشارت میگذارد قادر شد بر رکوع و سجود و یا نماز فائته یاد آمد و یا امام محدث شد و امی را خلیفه گرفت و یا در نماز فجر آفتاب برآمد و یا در نماز جمعه وقت عصر درآمد و یا جبیره افتاد بعد از نیکو شدن جراحت و یا عذر معذور زائل شد درین دوازده صورت نماز باطل شود بقول ابی یوسف و محمد رح باطل نشود مسئله ۸ اگر امام مسبوق را خلیفه گرفت جائز بود چون مسبوق نماز امام تمام کرد مدرکی را پیش کند تا سلام دهد و اگر مسبوق بعد از تشهد قهقهه بخندید و یا سخن گفت و یا عملی دیگر منافی نماز کرد نماز او فاسد شود و نماز قوم جائز بود و بقول ابی یوسف رح نماز قوم نیز فاسد شود مسئله ۹ و اگر امام بعد از تشهد قهقهه خندید و یا حدث عمدا کرد نماز مسبوق فاسد شود و بقول ابی یوسف و محمد رح فاسد نشود مسئله ۱۰ و اگر امام بعد از تشهد از مسجد بیرون آمد و یا سخن گفت نماز مسبوق باتفاق جائز بود مسئله ۱۱ اگر در رکوع و یا در سجود حدث رسید وضو سازد و بنا کند و رکوع و سجود را اعاده کند مسئله ۱۲ اگر در رکوع و یا سجود یاد کرد که درین نماز سجده ترک آورده است و سجده آورد اعادت رکوع و سجود نکند و بقول ابی یوسف و محمد رح اعادت رکوع و سجود افضل است و بقول زفر و شافعی رح واجب است مسئله ۱۳ اگر با امام حدث رسید و پس امام یک مقتدی است مقتدی خلیفه شود بی نیت امام

باب ما یفسد الصلوٰة و ما یکره فیها

سخن گفتن و دعائی که مشابه کلام مردمانست مفسد نماز است و بقول شافعی رح سخن گفتن در نماز بفراموشی مفسد نیست و نیز بقول او دعائیکه مشابه کلام الناس است مفسد نماز نی مسئله ۱ نالیدن و آه کردن و گریه بآواز بلند از درد یا از مصیبت مفسد نماز است و بقول ابی یوسف رح آه مفسد نماز نیست اگرچه از درد یا از مصیبت بود و اوه مفسدست در هر دو حال مسئله ۲ نالیدن و اوه و آه کردن و گریه کردن بآواز بلند که از ذکر بهشت

دوزخ ہست مفسد نبود مسئلہ ۳ سرفہ کردن مضطر نبود و برای تحسین صوت بود مفسد نماز ست اگر حروف ظاہر شود
مسئلہ ۴ جواب عطسہ بیرحمک اللہ و فتح قرأت بغیر امام خود و جواب گفتن بلا الہ الا اللہ و سلام ورد سلام مفسد نماز
ست و بقول ابی یوسف رح جواب گفتن بلا الہ الا اللہ مفسد نے مسئلہ ۵ اگر در رکعت دوم از نماز ظہر تکبیر افتتاح
گفت بہ نیت عصر یا بہ نیت نفل ظہر باطل شود و اگر بہ نیت ظہر تکبیر افتتاح گفت ہمان ظہر بود و رکعتی کہ گذارده است
ہم از ظہر محسوب بود مسئلہ ۶ اگر نمازی از مصحف میخواند نماز فاسد شود و بقول ابی یوسف و محمد رح فاسد نشود
مسئلہ ۷ خوردن چیز آشامیدن مفسد نماز ست مسئلہ ۸ اگر در نوشتہ نظر کند در نماز و فہم کرد صحیح آنست کہ بنظر کردن
در نوشتہ و فہم کردن آن نماز فاسد نشود باجماع علماے و بآنچہ در میان دندان بود بخورد نماز فاسد نشود و بقول محمد رح
فاسد شود مسئلہ ۹ اگر در موضع سجدہ کسی بگذرد نماز فاسد نشود اگرچہ گذرندہ گنہگار شود مسئلہ ۱۰ مکروه ست بازی
کردن در نماز بجامہ یا باندام و گریزانیدن سنگریزه مگر برای سجده یکبار و طراق آوردن انگشتان و دست نہادن
بر تہیگاه و دیدن بجانب راست و چپ و بر سرین نشستن چون سگ و در سجده بازو گستردن ورد سلام بدست و مربع
نشستن در قعده بی عذر و بستن موی بمیانہ سر و برگرفتن جامہ بوقت سجده کردن و جامہ بر سر و یا بر دوش
انداختن و اطراف او فرو گذاشتن و خمیازه آوردن و پوشیدن چشم و قیام امام بمحراب یا بدکان علیحده و قوم
بر زمین و یا قیام امام تنہا بر زمین و قوم بدکان و اگر امام سجده در محراب کند و بیرون محراب ایستاده است مکروه نبود
مسئلہ ۱۱ مکروه است پوشیدن جامہ کہ در وی صورت ذی روح بود و نیز مکروه است نماز گذاردن اگر بر سر نماز گذارنده
در سقف صورت بود و یا پیش او و یا برابر او صورت بود مسئلہ ۱۲ اگر صورت خرد باشد کہ در نظر نمی آید و یا سر بریده
و یا صورت چیزی کہ جان ندارد در پیش نماز گذارنده و یا برابر او و یا زیر او بود مکروه نبود مسئلہ ۱۳ مکروه است شمردن
بانگشتان آیتہا و تسبیحات در نماز و بقول ابی یوسف و محمد رح مکروه نبود مسئلہ ۱۴ کشتن مار و کژدم در نماز و گذاردن
نماز پس پشت کسی کہ حکایت میکند و یا پیش نماز گذارنده مصحف و یا تیغ معلق باشد و یا شمع و چراغ پیش بود و یا بر بساط
مصور نماز گذارد و سجده بر صورت نکند نماز مکروه نبود و آتش پیش مصحف مکروه است

فصل مکروه است روی بقبلہ آوردن در حالت بول و غائط و پشت بقبلہ کردن درین حالت و بستن در مسجد در وقت
نماز گذاردن و وطی کردن و بول و غائط کردن بالای مسجد و بول و غائط کردن فوق خانہ کہ زیر او مسجد ست کرده
نبود مسئلہ نقش کردن مسجد بآب و یا زر مکروه نبود

باب الوتر والنوافل

وتر واجبست و بروایتی از ابی حنیفه رح فرضست و بقول ابی یوسف و محمد رح سنت موکده است مسئله وتر سه رکعتست
بیک سلام و بقول شافعی رح یک رکعت ست و بروایتی ازوی سه رکعت ست بدو سلام مسئله ۲ در هر رکعتی از وتر
سوره و فاتحه خواند و در سوم رکعت پیش از رکوع بعد از تکبیر دعاء قنوت خواند در جمیع اوقات و بقول شافعی رح قنوت
بعد از رکوع خواند و در نصف آخر رمضان بجز آخر رمضان در وتر قنوت نخواند مسئله ۳ بجز وتر قنوت نخواند و بقول
شافعی رح در رکعت دوم از فجر بعد از رکوع قنوت خواند مسئله ۴ مقتدی در وتر قنوت خواند و در فجر نخواند و بقول
ابی یوسف رح مقتدی در فجر نیز قنوت بخواند مسئله ۵ سنت پیش از فجر و بعد از ظهر و مغرب و عشا دو رکعتست و پیش از
ظهر و جمعه و بعد از جمعه چهار رکعت ست بیک سلام و بقول ابی یوسف رح بعد از جمعه شش رکعت ست بیک سلام و بقول
شافعی رح پیش از جمعه چهار رکعت بدو سلام سنت ست مسئله ۶ پیش از عصر و عشا چهار رکعت مستحبست و بعد از
عشا نیز چهار رکعت مستحبست و بعد از مغرب شش رکعت مستحب ست مسئله ۷ در نوافل روز زیادت از چهار رکعت بیک
سلام مکروه است و در نوافل شب زیاده از هشت رکعت مکروه است مسئله ۸ در روز و شب نفل چهارگانه
افضل ست و بقول ابی یوسف و محمد رح در شب دوگانه و در روز چهارگانه افضل ست و بقول شافعی رح در شب و روز
دوگانه افضل ست مسئله ۹ درازی قیام بهتر از کثرت سجود ست مسئله ۱۰ در دو رکعت از نماز فرض و در جمیع رکعت
نفل و وتر قرارت فرضست و بقول شافعی رح در هر رکعتی قرارت فرضست و بقول مالک رح در سه رکعت قرارت فرضست
مسئله ۱۱ نفل بشروع لازم شود اگرچه بوقت طلوع آفتاب یا وقت غروب شروع کند تا اگر بعد از شروع افساد کند
قضا واجب آید و بقول شافعی رح واجب نیاید و بقول زفر رح در نفلی که بوقت غروب یا زوال یا طلوع شروع کند
و افساد کند قضا واجب نیاید مسئله ۱۲ اگر بنیت چهارگانه نماز نفل شروع کند و افساد کرد بعد از قعود اول یا قبل
از دو رکعت قضا واجب آید و بقول ابی یوسف رح چهار رکعت قضا کند مسئله ۱۳ اگر چهار رکعت گذارد و در
چهار رکعت قرارت نخواند و یا در اولین خواند و در دو رکعت آخرین نخواند و یا در دو رکعت اول نخواند و در دو رکعت
آخرین خواند یا در دو رکعت اولین و یک رکعت آخرین خواند یا در دو رکعت آخرین و یک رکعت اولین خواند یا
در یکی از دو رکعت آخرین خواند و یا در یکی از دو رکعت اولین ترک کرد و در باقی سه رکعت خواند دو رکعت قضا کند و بقول
ابی یوسف رح در مسئله اولی هر چهار رکعت قضا کند مسئله ۱۴ اگر چهارگانه گذارد و در یک رکعت اول خواند و در سه رکعت دیگر نخواند
یا ترک کرد قرارت در یک رکعت از هر شفع چهارگانه قضا کند و بقول محمد رح دوگانه قضا کند مسئله ۱۵ اگر در یک رکعت
آخر خواند و در سه رکعت اول نخواند دوگانه قضا کند و بقول ابی یوسف رح چهارگانه قضا کند مسئله ۱۶ ...

باب الوتر والنوافل
الحمد و سورت بخواند در وتر نزدیک امام شافعی رح
دعاء قنوت در پانزده روز آخر ماه رمضان بخواند و در باقی سال
دعاء قنوت در سوم رکعت پیش از رکوع بخواند و نزدیک امام شافعی
بعد از رکوع بخواند چون خواهد که دعاء قنوت بخواند دستها
بردارد و الله اکبر بگوید و دعاء قنوت بخواند و دعاء قنوت در فجر و
بخواند نزدیک امام شافعی رح

گذارد مثل آن نماز نگذارد یعنی اگر چهار رکعت نفل گذارد در هر چهار رکعت قرارت خواند و در فرض دو رکعت اول فاتحه با سورت خواند و در دو رکعت آخر بفاتحه بسنده کند **مسئله ۱۷** گذاردن نماز نفل نشسته با قدرت قیام جائز است در ابتدا و بنا یعنی نشسته شروع کند و بقیام تمام کند و یا شروع بقیام کند نشسته تمام در هر دو وجه جائز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحم اگر شروع بقیام کرد و نشسته تمام میکند جائز نبود مگر بعذر **مسئله ۱۸** اگر در حالت سواری بیرون شهر نفل میگذارد در رکوع و سجود باشارت میکند جائز بود بهر جهتی که دابه رود و بقول ابی یوسف رحمه در شهر نیز جائز بود نفل بیرون شهر و بقول امام اعظم رحمه درست نیست و نزدیک محمد رحمه روایت باکراهیت و نزدیک امام ابو یوسف رحمه روایت بغیر کراهیت **مسئله ۱۹** اگر در حالت رکوب شروع کرد در نفل و در میان نماز فرود آمد هم بر آن بنا تمام کند و اگر برعکس بود از سر گیرد و بقول زفر رحمه در هر دو صورت بنا جائز بود و بقول مالک رحمه و بقول ابی یوسف رحمه در هر دو صورت استقبال کند ای از سر گیرد **مسئله ۲۰** توجه بقبله واجب نیست در نفل راکب را نه در حالت شروع و نه در حالت بنا

فصل فی التراویح در ماه رمضان بعد از عشا بیست رکعت بپنج سلام پیش از وتر و یا بعد از وتر با جماعت بیک ختم سنت است بعد از چهار رکعت مقدار چهار رکعت بنشینند و بقول مالک رحمه شش رکعت سنت است **مسئله** در ماه رمضان وتر با جماعت گذارد و بغیر رمضان وتر با جماعت جائز نبود

باب ادراک الفریضه

اگر یک رکعت از فرض ظهر ادا کرد و اقامت کردند دو رکعت تمام کند و با امام اقتدا کند و اگر سه رکعت گذارد بعده اقامت کردند چهار رکعت تمام کند و با امام در نفل اقتدا کند **مسئله ۱** اگر یک رکعت از نماز فجر و یا مغرب گذارد بعده اقامت کردند قطع کند و با امام اقتدا کند **مسئله ۲** مکروه است بیرون آمدن از مسجد بعد از بانگ نماز پیش از گذاردن نماز و اگر نماز گذارده است بیرون آمدن مکروه نبود و اگر اقامت کردند ظهر و یا در عشا بیرون آمدن مکروه است اگر چه نماز ادا کرده است **مسئله ۳** اگر بگذاردن سنت فجر خوف فوت جماعت است سنت نگذارد و در فرض با امام اقتدا کند و اگر سنت فجر فوت شد قضا نکند مگر که با فرض فوت شود و بقول محمد رحمه سنت فجر اگر چه بی فرض فوت شود قضا کند بعد از طلوع آفتاب و بقول شافعی رحمه پیش از طلوع آفتاب قضا کند **مسئله ۴** اگر سنت ظهر فوت شد و وقت باقیست پیش از دو رکعت سنت قضا کند و بقول محمد رحمه بعد از دو رکعت سنت قضا کند **مسئله ۵** اگر یک رکعت از فرض ظهر بجماعت رسید نماز بجماعت نگذارده باشد لهذا اگر شخصی سوگند خورده است که اگر ظهر بجماعت نگذارد زن وی مطلقه شود در این مسئله طلاق واقع نشود و ثواب جماعت دریابد **مسئله ۶** اگر امین است از فوت وقت جائز بود که پیش از فرض نفل گذارد و اگر وقت تنگ بود

قطع رکوع ترک آرد و بفرض شارع شود مسئلہ اگر مقتدی در رکوع اقتدا کرد تکبیر تحریمہ گفت و بایستاد تا که امام از رکوع سر برآورد آن رکعت محسوب نبود و بقول زفر رح محسوب بود مسئلہ اگر مقتدی پیش از امام رکوع کرد و امام مقتدی را در رکوع دریافت جائز بود و بقول زفر رح جائز نبود

باب قضاء الفوائت

ترتیب فرض است میان نماز وقتی و میان فائتہ و میان نمازهای فوائت و بقول شافعی رح ترتیب مستحب است مسئلہ ترتیب ساقط شود بضیق وقت و بنسیان و بکثرت فوائت و آن شش نماز است و بقول زفر رح تا یکماه ترتیب فرض است و بقول مالک رح بنسیان و ضیق وقت ترتیب ساقط نشود مسئلہ اگر نمازهای فوائت زیاده از شش نماز بود و بگذاردن کم از شش رسید ترتیب ساقط شده باز نیاید مسئلہ اگر بتذکر فائتہ نماز وقتی گذارد نماز وقتی فاسد شود بفساد موقوف اگرچہ ترتیب ... تا اگر نماز پنجم فوت شده یا تذکر او شش نماز گذارد بعده متروکہ گذارد فساد از همہ نمازها برود و هیچ نمازے باز نگرداند و بقول ابی یوسف و محمد رح پنج نماز باز گرداند و نیز بقول ایشان با تذکر و ترتیب نماز وقتی فاسد نشود

باب سجود السهو

بترک واجبی از واجبات نماز بسهو دو سجده واجب آید بعد از سلام با تشهد و سلام و بقول شافعی رح پیش از سلام آرد و بقول مالک رح بسهو نقصان پیش از سلام آرد و بسهو زیادت بعد از سلام مسئلہ اگر سهو مکرر شد همان دو سجده واجب آید مسئلہ ۲ بسهو امام بر مقتدی سجده واجب شود و بسهو مقتدی سجده واجب نشود نه بر مقتدی نه بر امام مسئلہ ۳ اگر از قعده اول سهو کرد و اگر بقعود نزدیکتر است باز گردد و قعده آرد و اگر بقیام نزدیکتر است بایستد و بسهو را سجده آرد و اگر از قعده اخیره سهو کرد و بایستاد در رکعت پنجم تا دامی که از رکعت پنجم بسجده نرفته است باز گردد و تشهد و قعده آرد و سجده سهو کند و اگر سجده کرد فرض فاسد شود به برگرفتن سر از سجده نماز نفل شود و شش رکعت تمام کند و بقول ابی یوسف رح بمجرد نهادن سر در سجده فرض باطل شود و بقول محمد رح اصل نماز فاسد شود و نفل نماند و شش رکعت تمام نکند مسئلہ اگر قعده اخیره آورد و بر رکعت پنجم بایستاد بقعده باز گردد و سلام گوید و اگر رکعت پنجم بسجده مقید کرد شش رکعت ختم کند و فرض جائز بود و دو رکعت نفل بود و سجده سهو بجا آرد مسئلہ ۵ اگر در دوگانہ نفل سهو کرد و سجده سهو آرد دوگانہ دیگر بر آن بنا نکند و اگر دوگانہ بنا کند هم جائز بود مسئلہ ۶ اگر برای سجده سهو سلام گفت و کسی بدو اقتدا کرد بعد از سلام اگر سجده سهو آورد اقتدا جائز بود و الا لا و بقول محمد رح در هر دو حال اقتدا درست بود اگرچہ سجده نیاورد مسئلہ اگر بہ نیت قطع سلام گفت و بر وی سجده سهو است جائز ...

که سجدهٔ سهو کند **مسئله** اگر در نماز شک وفتاده است که سه رکعت گذارده است یا چهار رکعت اگر شک اول بار بود نماز از سر گیرد و اگر بار بار شک افتاده است تحری کند و بر آن بنا کند و اگر تحری روشن نشد و شک باقیست بنا بر اقل کند **مسئله** اگر در نماز ظهر سلام گفت بگمان آنکه تمام کرده است و معلوم شد که دو رکعت گذارده است بر مصلی است که دو رکعت دیگر ضم کند و سجدهٔ سهو آرد

باب صلوة المریض

مسئله اگر مریض ایستادن نتواند و یا بقیام خوف زیادت مرض باشد نشسته با رکوع و سجود کند و اگر از رکوع و سجود عاجز شد باشارت گذارد و بهر دو سجده فروتر اشارت کند و اگر چیزی بر دارند و نزدیک روی بیمار نهند برای سجده اگر سر فرود آرد جائز بود والا فلا **مسئله** اگر قعده نیز نتواند بر پشت یا بر پهلو افتد و اشارت کند برای رکوع و سجود و اگر اشارت کردن نیز نتواند تاخیر نماز کند و بچشم و بدل و ابرو اشارت نکند و بقول زفر رح بابرو اشارت کند و اگر نتواند بچشم اشارت کند و اگر نتواند بدل اشارت کند **مسئله** اگر رکوع و سجود نتواند و بر قیام قدرت دارد جائز بود که نشسته بگذارد باشارت و بقول شافعی رح و زفر رح نشسته جائز نبود **مسئله** اگر در میان نماز مرض حادث شود چنانچه تواند ادا کند اگر نشسته برکوع و سجود میگذارد و در میان نماز قادر شد بر قیام باقی نماز ایستاده گذارد و بقول محمد رح از سر گیرد **مسئله** اگر نماز باشارت میگذارد و در میان نماز قادر شد برکوع و سجود از سر گیرد و بقول زفر رح همچنان بنا کند **مسئله** اگر در نماز تطوع مانده شد جائز بود که بچیزی تکیه کند **مسئله** اگر در کشتی روان نشسته بی عذر و دوران عمداً نماز فرض گذارد جائز بود و بقول ابی یوسف و محمد رح جائز نبود **مسئله** اگر در بیهوشی و دیوانگی پنج نماز گذشته بعد از افاقت قضا واجب آید و در زیادت از پنج قضا واجب نه و بقول شافعی رح اگر یک وقت کامل فرا گذشته قضا واجب

باب سجود التلاوت

در قرآن چهارده سجده است در اول سورهٔ حج و سورهٔ ص و بقول شافعی رح در سورهٔ حج دو سجده است و در سورهٔ ص سجده نیست و در اعراف و در رعد و نحل و بنی اسرائیل و مریم و فرقان و نمل و الم تنزیل و حم و النجم و اذا السماء انشقت و اقرأ و بقول مالک رح در قرآن یازده سجده است در سورهٔ والنجم و اذا السماء انشقت و اقرأ سجده نیست **مسئله** سجدهٔ تلاوت واجبست بر خواننده و شنونده اگرچه قصد شنیدن ندارد و بقول شافعی رح سجدهٔ تلاوت سنت موکده است **مسئله** بتلاوت امام آیت سجده بر مقتدی واجبست و بخواندن مقتدی آیهٔ سجده بر امام و مقتدی سجده واجب نشود و بقول محمد رح بتلاوت مقتدی بر خواننده و سامع بعد از فراغ نماز سجده واجب **مسئله** اگر در نماز آیهٔ سجده شنید از غیر امام خود بعد از فراغ نماز سجده آرد و اگر در نماز سجده کرد بیرون نماز اعاده کند و نماز اعاده نکند

و بروایتی از امام محمد رح نماز نیز اعاده کند مسئلہ در فتاوی نوادر ست که نماز فاسد شود و بعضی علما گفته اند که قول امام
همین ست و بروایتی از ابی یوسف قاضی رح و بروایتی از امام محمد رح نماز نیز اعادت کند مسئلہ ۵ اگر آیه سجده از
امام شنید و بعده اقتدا کرد پیش از آنکه امام سجده کرد با امام سجده کند و اگر بعد از سجده آوردن امام مقتدی اقتدا کرد
اگر همان رکعت دریافت سجده نکند و اگر رکعت نیافت سجده کند بعد از فراغ نماز و اگر اقتدا نکرد سجده واجب شود و بقول
مالک رح سجده واجب نشود مسئلہ ۶ اگر در نماز آیت سجده خواند و سجده نکرد بیرون نماز قضا نکند و اگر بیرون نماز آیه
سجده بخواند سجده کرد و در نماز همان آیه خواند سجده دیگر واجب آید و اگر بیرون نماز سجده نکرد و در نماز همان آیه
خواند و سجده کرد از هر دو سجده محسوب بود مسئلہ اگر در یک مجلس آیه سجده مکرر خواند یک سجده کافی بود و اگر یک آیه
سجده در دو مجلس مکرر خواند سجده مکرر واجب شود مسئلہ شرائط سجده تلاوت شرائط سجده نماز ست و چون
سجده آرد تکبیر گوید و دست برندارد و سجده کند و سر از سجده تکبیر گویان بردارد و بعد از سجده تلاوت تشهد و سلام
نیست و بقول شافعی رح تکبیر سلام واجب مسئلہ ۹ مکروه است که سورت خواند و آیه سجده ترک کرد و اگر آیت
سجده خواند و سورت ترک کرد مکروه نبود

باب صلوة المسافر

هر که بگذرد از خانهای شهر بقصد رفتن سه شبانروز بسیر وسط در تری و خشکی و در کوه مسافر شود و بقول ابی یوسف رح
مدت سفر دو شبانروز راه است و بیشتری از سوم روز و بقول مالک رح چهل و هشت میل مدت سفر ست هر میل هشت
فرسنگ چهار هزار گام ست و فرسنگ دوازده هزار گام ست و بقول شافعی رح مدت سفر دو شبانروز راه است و آن شانزده
فرسنگ ست و بروایتی از وی یک شبانروز راه است مسئلہ در سفر فرض چهارگانه دوگانه گذارد و بقول شافعی رح چهارگانه
گذارد مسئلہ ۲ اگر مسافر چهارگانه گذارد و در قعده اولی نشست جائز بود و اگر قعده اولی نیاورد جائز نبود و بقول امام شافعی رح
جائز بود و هر چهار از فرض واقع شود مسئلہ ۳ اگر مسافر بشهر خود در آید و یا در شهری و یا در دیهی و یا در مقامی پانزده
شبانروز نیت اقامت کند مقیم گردد و اگر کم از پانزده شبانروز نیت کرده یا در شهری یا در دیهی در آمد بنیت آنکه امروز فردا
بیرون خواهم آمد و سالها همچنین بماند مقیم نگردد و بقول شافعی رح اگر نیت اقامت چهار شبانروز کرد مقیم گردد مسئلہ اگر
در لشکر مسافر نیت اقامت پانزده شبانروز کرد مقیم نشود و همچنین اگر در زمین حرب لشکر اسلام نیت اقامت کند تا
پانزده شبانروز مقیم نشود و اگر همچنین اهل بغی را در دار الاسلام محاصره کردند در غیر مصر و یا در مصر و یا در دار حرب شهری را
محاصره کردند و نیت اقامت پانزده شبانروز کردند مقیم نشوند و بقول زفر رح اگر لشکر با قوت و شوکت ست نیت اقامت

مسئلہ چون امام آیه سجده خواند سجده واجب شود بر امام و بر مقتدی ... چون امام سجده کند مقتدی نیز سجده کند ... اگر مقتدی آیت سجده خواند ... امام ...

هر دو فصل درست باشد و اگر شوکت مر اهل حرب راست نیت اقامت درست نیست مسئله ۵ اگر صحرا نشینان در صحرا ابرا
آب کاه نزول کنند به نیت اقامت پانزده شبانروز مقیم نشوند و اگر گاه پانزده شبانروز کافیست نیت اقامت ایشان جائز بود
و فتوی برین ست مسئله اقتدای مسافر بمقیم در وقت جائز بود و نماز چهارگانه گذارد و بعد از خروج وقت جائز نه
مسئله اقتدای مقیم بمسافر در وقتی و قائته جائز بود مسئله اگر از وطن اصلی انتقال کرد با اهل و عیال و در شهر دیگر
وطن گرفت و از وطن دوم مسافر شده در وطن اول در آمد و نیت اقامت ندارد دوگانه گذارد و اما وطن اصلی بسفر
باطل نشود مسئله ۹ وطن اقامت باطل شود بسفر باطل شود و وطن اقامت بدخول در وطن اصلی نیز باطل شود مسئله
اگر در سفر نمازی فوت شده در حضر قضا میکند دوگانه قضا کند و اگر نمازی در حضر فوت شد و در سفر قضا میکند چهارگانه
قضا کند مسئله معتبر در سفر و اقامت آخر وقت ست و آن مقدار تحریمه است تا اگر از وقت مقدارے مانده است
که دو رکعت نتوان گذارد مسافر شده دوگانه قضا کند و بقول زفر رح چهارگانه قضا کند زیرا که بر قول او آخر وقت
مقدارے معتبر ست که ادای نماز ممکن بود مسئله عاصی و مطیع برابر اند در احکام نماز سفر و بقول امام شافعی رح
عاصی در رخصت سفر حکم مطیع ندارد مسئله نیت اقامت و سفر از اصل معتبر ست نه از تبع یعنی نیت امام و مولی و
شوهر معتبر ست و نیت لشکری و بنده و زن معتبر نے

باب الجمعه

شرط ادای جمعه مصر ست و یا نمازگاه او و مصر موضعیست که در و امیر و قاضی بود که تنفیذ احکام شرع و اقامت حدود
کند و بقول شافعی رح مصر شرط نیست مسئله منا حکم مصر دارد در ادا جمعه و بقول محمد رح جمعه در منا جائز نی مسئله
جمعه در عرفات جائز نی ادای جمعه در چند مواضع در یک شهرے جائز بود و بقول امام اعظم رح ادای جمعه بجز یک موضع
جائز نے و بقول ابو یوسف رح در دو موضع جائز بود در روایتے از وی و جوی بزرگ میان دو موضع شرط ست برائے
جواز صلوة جمعه و بقول شافعی رح بجز یک موضع جائز نی مسئله ۳ از شرط جمعه سلطان ست و یا نائب او و بقول شافعی رح
سلطان شرط نی مسئله ۴ از شروط جمعه وقت ظهر ست و بخروج وقت ظهر جمعه باطل شود و ظهر از سر گیرد و بقول
شافعی رح ظهر تمام کند و بقول مالک رح جمعه تمام کند مسئله ۵ خطبه پیش از جمعه از شروط جمعه است و سنت ست که
دو خطبه با جلسه میان دو خطبه با وضو ایستاده اقامت کند و بقول شافعی رح جلسه فرض ست مسئله ۶ اگر در خطبه الحمد لله
یا سبحان الله و یا لا اله الا الله بسنده کرد جائز بود و بقول ابی یوسف و محمد رح جائز نبود مگر آنکه مقداری خواند که در
عرف خطبه گویند و آن مقدار تشهد ست مسئله ۷ یکی از شروط جمعه جماعت ست و اقل او سه مقتدیست و بقول شافعی چهل مقتدے

شرط اند از مردان آزاد و مقیم مسئله اگر پیش از آنکه امام سجده کند مقتدیان رفتند جمعه باطل شود بقول ابی یوسف و محمد رح اگر بعد از تکبیر رفتند جمعه تمام کنند و بقول زفر رح اگر پیش از قعده رفتند ظهر از سر گیرد مسئله ۹ شرط ادای جمعه اذن عام است تا اگر پادشاه درهای جامع ببست و جمعه با اصحاب خود گذارد و یا جماعتی در مسجد درآمدند و درهای مسجد ببستند و جمعه گذاردند در هر دو صورت جائز نشود مسئله شروط وجوب جمعه اقامت و ذکورت و صحت و حریت و سلامت دو چشم و دو پای است یعنی جمعه بر مقیم و تندرست و آزاد و بینا و کسیکه دست و پا و چشم سلامت دارد واجبست و بر زنان و مسافر و بنده و بیمار و نابینا و جای مانده جمعه واجب نیست و اگر ادا کردند از فرض وقت ایشان محسوب شود و بقول زفر رح از فرض وقت جائز نبود و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر نابینا قائد دارد جمعه بر وی واجب شود مسئله ۱۱ امامت مسافر و مریض و بنده در جمعه جائز بود یا اقتدا با ایشان جمعه منعقد بود یعنی امامت جمعه ایشان جائز بود اگر بجز ایشان دیگری حاضر نبود و بقول زفر رح امامت ایشان جائز نی مسئله ۱۲ اگر غیر معذور پیش از جمعه ظهر گذارد مکروه بود و بقول زفر رح جائز نبود مسئله ۱۳ اگر بعد ادای ظهر برای جمعه سعی کرد ظهر باطل شود و بقول ابی یوسف و محمد رح باطل نشود مگر برسیدن در جمعه و بقول زفر رح ظهر معذور باطل نشود اگرچه جمعه یابد مسئله ۱۴ اگر معذور و یا محبوس در شهر روز جمعه ظهر بجماعت گذارد مکروه بود مسئله ۱۵ اگر در تشهد و یا در سجده سهو نماز جمعه اقتدا کرد جمعه تمام کند عند الشیخین و بقول محمد رح ظهر تمام کند مسئله ۱۶ چون امام برای خطبه بیرون آید نماز نگذارند و سخن نگویند و بقول ابی یوسف و محمد رح پیش از شروع امام در خطبه سخن جائز بود و بقول شافعی رح سنت و تحیت مسجد بگذارد مسئله واجبست سعی و ترک بیع برای جمعه بشنیدن اذان اول و چون خطیب بر منبر نشسته بانگ باز گویند پیش او و بعد از تمام شدن خطبه قامت گویند و جمعه واجب نیست مگر در شهر جامع و یا در نمازگاه

باب العیدین

مسئله ۱ نماز عیدین واجبست بر کسیکه جمعه بر وی واجبست و شرائط جمعه شرائط عیدین است جز خطبه زیرا که خطبه از شرائط عید نیست مسئله ۲ مستحبست در روز فطر طعام خوردن پیش از برآمدن آفتاب و جانب نمازگاه رفتن و غسل و مسواک و خوشبوی کردن خود را و بهترین جامه پوشیدن و دادن صدقه فطر بعده جانب نمازگاه رفتن بی آنکه تکبیر بلند گوید و بقول ابی یوسف و محمد رح بلند گویند مسئله ۳ نماز نفل پیش از عید مکروه است و بقول شافعی رح مکروه نی مسئله ۴ چون آفتاب بلند برآید وقت نماز عید درآید تا زوال مسئله ۵ نماز عید دو رکعت است در رکعت اول بعد از ثنا پیش از قرائت سه تکبیر گویند در رکعت دوم بعد از قراءت نیز سه تکبیر گویند و بقول ابن مسعود و بقول شافعی رح در رکعت اول بعد از ثنا

قوله مکروه بود ... ۲۶

پنج تکبیر گویند و در رکعت دوم پیش از قراءت پنج تکبیر گویند و بروایتی دیگر از وی در رکعت اول تکبیر نه بار گویند و هفت ست و در رکعت دوم پنج مسئله بعد نماز عید دو خطبه کند با جلسه میان در خطبه عید فطر احکام صدقه فطر بیان کند مسئله اگر نماز عید فطر با امام فوت شد قضا واجب نباید یعنی اگر امام نماز عید گذارد و از شخصی فوت شد قضا نکند اما اگر نماز امام نیز فوت شد روز دوم بجماعت گذارد مسئله نماز عید فطر بسبب عذر تاخیر کنند تا دو روز فقط مسئله احکام عید فطر احکام اضحی ست مگر آنکه در عید اضحی تاخیر اکل ست تا ادای نماز عید و در راه نماز عید اضحی تکبیر بلند گویند و در خطبه احکام اضحیه و تکبیرات تشریق بیان کند مسئله نماز عید اضحی بعذر تاخیر کنند تا سوم روز مسئله تعریف هیچ نیست یعنی نه فرض ست و نه واجب نه سنت و آن تشبیه ست با اهل عرفات روز عرفه مسئله تکبیرات تشریق سنت ست و بروایتی واجب ست و آن هشت تکبیرات ست بعد از فجر عرفه تا عصر روز عید بعد از فریضه هر نمازی یکبار گوید مسئله تکبیر بر کسی ست که مقیم باشد در شهر بعد نماز فرض بجماعت مستحب آن جماعت مردان ست و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله تکبیرات تشریق واجب ست بر هر که فرض میگذارد و ختم تکبیرات بر قول ایشان عصر آخر ایام تشریق ست و آن بست و سه نماز ست و علیه الفتوی و بقول شافعی رح تکبیرات تشریق از ظهر روز نحر ابتدا کنند و سه بار الله اکبر گوید چنانچه تکبیر نماز میگویند و چهارم روز بعد از نماز فجر ختم کنند مسئله اگر مسافر بمقیم و زن بمرد اقتدا کردند تکبیرات تشریق بر ایشان واجب شود

باب الکسوف

چون آفتاب گرفته شود امام جمعه دو رکعت نماز امامت کند مثل نفل و بقول شافعی رح در رکعتی دو رکوع آرد مسئله در نماز کسوف قراءت بلند نخواند و خطبه نکند و بقول ابی یوسف و شافعی رح بعد نماز دو خطبه کند مسئله چون نماز بگذارد دعا کند تا آفتاب روشن شود و اگر امام جمعه حاضر نشد تنها گذارند مسئله بخسوف ماه و تاریکی و باد و خوف و زلزله و صاعقه جماعت نکند

باب الاستسقا

اگر امساک باران باشد تنها نماز گذارند و دعا و استغفار کنند و بقول ابی یوسف و محمد رح بجماعت گذارند مسئله در استسقا ردا قلب نکنند و بقول محمد رح امام بعد از نماز خطبه کند و ردا برگرداند و صفت ردا برگردانیدن آنست اگر ردای مربع ست طرف بالا فرود کند و اگر مدور ست طرف راست جانب چپ کند و بقول مالک رح قوم نیز ردای بگردانند مسئله ذمی در استسقا حاضر نشود و بقول مالک رح حاضر شود مسئله سه روز برای استسقا بیرون آیند

باب صلوة الخوف

چون بسبب دشمنان یا درنده خوف سخت بود دو طائفه شوند یک طائفه مقابل دشمن شود و طائفه دوم با امام نماز کنند اگر مقیم اند دوگانه و اگر مسافراند یک رکعت و بعد از ادای یک رکعت و دو رکعت این طائفه مقابل دشمن شوند و طائفه دیگر با امام در باقی نماز اقتدا کنند و بعد از تمام نماز امام سلام گوید و این طائفه سلام نگویند و مقابل دشمن شوند طائفه اولی باقی نماز بی قراءت[1] تمام کنند و مقابل دشمن شوند و طائفه دوم باقی نماز با قراءت تمام کنند مسئله نماز مغرب امام با طائفه اولی دو رکعت گذارد و با طائفه دوم یک رکعت و بقول شافعی رح بعد از آنکه امام با طائفه اولی یک رکعت گذارد توقف کند تا طائفه اولی نماز باقی تمام کنند و بعد از سلام مقابل دشمن شوند و طائفه دوم بیایند و با امام اقتدا کنند و بعد از تشهد امام در قعده توقف کند تا آن طائفه بعد از تشهد برخیزند و باقی نماز بگذارند و امام با ایشان سلام گوید و قول مالک رح مثل قول شافعی رح است مگر آنکه چون امام با طائفه دوم نماز تمام کند توقف نکند بلکه سلام گوید و طائفه دوم بعد از سلام امام باقی نماز بگذارد مسئله اگر خوف بیشتر شود و فرود آمدن از دابه ممکن نشود سواران ایستاده تنها گذارند بهر جهت که توانند توجه کنند و بقول محمد رح سوار بجماعت گذارد مسئله نماز خوف بدین طریق بی حضور دشمن جائز نشود مسئله اگر[2] در میان نماز مقابله کردند نماز فاسد شود و بقول شافعی رح فاسد نشود

باب الجنائز

چون مریض بموت نزدیک شود روی وی سوی قبله کنند و بپهلوی راست غلطانند و تلقین شهادت کنند و بعد از موت زنخدان وی ببندند و چشم وی بخوابانند و برای غسل بر تخته خوشبوی کرده یکبار و یا سه بار چرخانند و عورت او بپوشند و جامه او بکشند و وضو دهند بی مضمضه و استنشاق و آب جوشانند با برگ کنار و یا اشنان و اندام بشویند و اگر برگ کنار و اشنان موجود نبود آب خالص غیر مخلوط با چیزی بریزند و اگر آب گرم موجود نبود آب تازه بریزند سر و ریش میت بگل خیرو بشویند و بر پهلوی چپ بنهند و بشویند تا آب زیر میت رسد بعده بر پهلوی راست کنند و همچنان بشویند و بعده بنشانند میت را تکیه بر شکم وی بمالند بنرمی اگر چیزی از وی جدا شود بشویند و غسل اعاده نکنند و بجامه قطرات آب از اندام وی بچینند و خوشبوی بر سر و ریش وی بکنند و کافور بر اعضای سجده بمالند مسئله سر و ریش میت را شانه نکنند و ناخن و موی فرود نیارند و بقول شافعی رح غسل میت با جامه دهند و مضمضه و استنشاق کنند و سر و ریش وی را شانه کنند و ناخن فرود آرند

فصل در کفن مسنون مردان را ازار و پیراهن و لفافه است و بقول شافعی رح پیراهن از کفن نیست

[1] قوله بی قراءت زیرا که ایشان در حکم لاحق اند چرا که با امام اول اقتدا کرده بودند بخلاف طائفه دوم چه ایشان بحکم مسبوق است لهذا بر ایشان قراءت واجب است ۱۲

[2] قوله اگر در میان [illegible] فاسد نشود [illegible] ۱۲

۲۸

[illegible marginal notes]

مسئله ۱ کفن کفایه ازار و لفافه است و آن هر دو از سر تا قدم اند و پیراهن از گردن تا ساق مسئله ۲ در
پوشانیدن کفن ابتداء از پهلوی چپ کنند بعده جانب راست پوشانند و کفن به بندند تا مبادا پراگنده نشود و اگر
ترس پراگندگی کفن باشد مسئله ۳ کفن مسنون زنان پیراهن و ازار و دامنی و سینه بند و لفافه است و کفن را
خوشبوی کنند و کفن کفایت زنان ازار و لفافه و دامنی ست اول پیراهن پوشانند و موی وی بطریق دو
گیسو بر سینه وی بر بالای پیراهن نهند بعده دامنی پوشانند و بعده لفافه و کفن خوشبوی کنند یکبار و یا سه بار و یا پنج بار
و یا هفت بار پیش از پوشانیدن و کفن ضرورت هر چه موجود شود

فصل ولی تر بامامت در جنازه سلطان است بعده قاضی اگر حاضر آیند بعده امام حی بعده ولی میت و بقول
شافعی رح ولی مقدم است بر والی مسئله ۱ نماز جنازه فرض کفایت است و شرط او اسلام میت است و طهارت
مسئله ۲ ولی تواند که بامامت دیگری را اذن کند مسئله ۳ اگر غیر ولی و سلطان کسے امامت کرد ولی تواند
که اعاده کند نه سلطان و اگر ولی گذارد روا نباشد که دیگری اعاده کند مسئله ۴ اگر پیش از نماز میت مدفون شد
بر گور او نماز کنند مادامی که ریزیده نباشد و بقول ابی یوسف و محمد رح تا سه روز گذارند مسئله ۵ نماز جنازه چهار
تکبیر است بعد از تکبیر اول ثنا گوید و بعد از تکبیر دوم صلوة و بعد از تکبیر سوم برای میت دعا کنند و بعد از تکبیر چهارم
سلام گوید بجانب راست و چپ و بقول شافعی رح بعد از تکبیر اول ثنا و فاتحه خواند و بعد از تکبیر چهارم سلام گوید مسئله ۶
اگر امام پنج تکبیر گفت قوم در پنجم متابعت نکنند و بقول زفر رح متابعت کنند مسئله ۷ در نماز جنازه کودک استغفار
نکنند و این دعا بگوید اللهم اجعله لنا فرطا و اجعله لنا اجرا و ذخرا و اجعله لنا شافعا و مشفعا برحمتک یا ارحم الراحمین
و اگر جنازه دختر باشد این دعا بخواند اللهم اجعلها لنا فرطا و اجعلها لنا اجرا و ذخرا و اجعلها لنا شافعة و مشفعة
برحمتک یا ارحم الراحمین مسئله ۸ اگر شخصے بعد از یک تکبیر اول و یا بعد از دوم تکبیر رسید منتظر باشد تا با امام تکبیر
بگوید و بقول ابی یوسف و شافعی رح در حال تکبیر گوید مسئله ۹ کسیکه حاضر بود در اول تکبیر با امام تکبیر نگفت او بی انتظار
دیگر گوید باتفاق مسئله ۱۰ امام در نماز جنازه مرد و زن برابر سینه ایستد و نماز جنازه در حالت سواری نگذارند
مسئله ۱۱ نماز جنازه در مسجد مکروه بود و بقول شافعی رح مکروه نی مسئله ۱۲ اگر بچه بعد از ولادت بگریست و یا جنبید
نام نهند و بر وی نماز گذارند و اگر نگریست و یا نجنبید نماز بر وی نگذارند مسئله ۱۳ اگر کودکی با مادر و یا پدر از دار حرب
اسیر شد و مرد نماز نگذارند و اگر کودک اسلام آورد و یا مادر او و یا پدر او اسلام آورد یا کودک تنها اسیر شد و بمرد در این صورت نماز
بگذارند مسئله ۱۴ اگر کافری بمرد و ولی او مسلمان است روا باشد که ولی او بشوید و کفن دهد و دفن کند و چنان بشوید که

جامه نجس بشویند و در رعایت سنت غسل نکنند و در جامه پیچیده بی رعایت سنت کفن و دفن کنند مسئله ۱۵ چهار کس جنازه
بگیرند اول پایه راست پیشینه بر بازوی راست خود برگیرند بعده پایه راست پسینه بر بازوی راست خود برگیرند بعده پایه
چپ پیشینه بر بازوی چپ خود برگیرند بعده پایه چپ پسینه بر بازوی چپ برگیرند و بقول شافعی رح دو کس جنازه را
برگیرند پیشینه پایها بدست گیرد و جنازه برگردن نهد و پسینه جنازه بر سینه نهد و پایهای بدست گیرد مسئله ۱۶
در بردن جنازه شتاب کنند لیکن نه بدویدن مسئله ۱۷ قوم پس جنازه روند و بقول شافعی رح پیش از جنازه روند مسئله ۱۸
چون بر سر قبر رسند پیش از وضع نه نشینند مسئله ۱۹ گور با لحد حفر کنند و میت را از جانب قبله در آرند و بقول
شافعی رح جنازه آخر گور نهند چنانچه سر میت برابر موضع قدم بود و میت را هم ازینجانب بکشند و در گور در آرند
مسئله ۲۰ فرود آرنده میت بسم الله و علی ملة رسول الله گوید مسئله ۲۱ روی میت در گور بجانب قبله کنند
و بند کفن بکشایند و خشت خام بر لحد نهند نهادن نی و خشت خام بر لحد مستحب است و نهادن خشت پخته
و چوب مکروه است مسئله ۲۲ گور عورت در حالت دفن بجامه بپوشند و گور مرد نپوشند مسئله ۲۳ بعد از پوشیدن سر لحد
خاکی فرو ریزند مسئله ۲۴ گور مسنم کنند یعنی از زمین مقدار یک دست یعنی یک بالشت و یا بیشتر بلند کنند و مربع نکنند و
بقول شافعی رح مربع کنند مسئله ۲۵ گور گچ نکنند و بعد از دفن میت را از گور بیرون نیارند مگر که زمین مغصوب بود

باب الشهید

شهید کسیست که کشته اهل حرب یا کشته باغیان و یا کشته قطاع الطریق بود و یا در معرکه کشته با جراحت یافته
و یا کشته مسلمانی بظلم بود و بکشتن او دیت واجب نبود مسئله شهید را نشویند و با جامه خون آلوده دفن کنند و
اگر برهنه باشد کفن دهند و نماز جنازه گذارند مسئله ۲ آنچه در کفن نبود چون پوستین و لباس پنبه دار و کلاه و موزه و سلاح
دور کنند و زیاده و نقصان در کفن جائز بود و بقول شافعی رح بر شهید نماز نکنند مسئله ۳ اگر جنب و یا کودک شهید
شد غسل دهند و همین حکم زن حائضه و نفسا دارد و بقول ابی یوسف رح و محمد رح غسل ندهند مسئله ۴ شهیدی که
مرتث شود غسل دهند و مرتث آن بود که بعد از جراحت بخورد و یا بیاشامد و یا دارو کند و یا بخسپد و یا وقت یک نماز
بمیرد و بگذرد و با هوش بود و یا از معرکه بجای دیگر زنده برند و یا وصیت کند و همچنین اگر در شهر کشته یابند و کشتن او بظلم
بسلاح معلوم نبود و یا بحد و قصاص کشته شود غسل دهند و کفن دهند و نماز کنند و بقول محمد رح اگر وصیت کرد و یا کلمه ای بلسان و نزد
زیست نشویند مسئله ۵ بر کشتگان از اهل بغی و قطاع طریق نماز نگذارند و بقول شافعی رح غسل دهند و نماز گذارند و اگر قطاع
طریق و یا باغی گرفتار کرده بیارند آنها را بکشند و بشویند و نماز کنند و همچنین کسیکه خود را بکشد بهر طریق که باشد

باب الصلوٰة فی الکعبة

گذاردن فرض و نفل درون کعبه و بر بام کعبه جائز است و بقول شافعی رح فرض و نفل درون کعبه و بر بام او جائز نبود و بقول مالک رح فرض درون کعبه جائز نبود و نفل جائز بود مسئله اگر درون کعبه نماز بجماعت میگذارند بعضی از قوم بجانب پشت امام اند جائز بود و اگر پشت مقتدی بجانب روی امام بود جائز نی مسئله اگر در مسجد حرام نماز بجماعت میگذارند و گرد کعبه ایستاده اند و بعضی از امام نزدیک تر اند بکعبه اگر بجانب امام نباشد جائز بود

کتاب الزکوٰة

شرط وجوب زکوٰة عقل و بلوغ و اسلام و حریت و ملک نصابی که فارغ از دین و از حاجت اصلی بود چون مسکن و ثیاب و متاع و ده و عبید الخدمت و فرش و سلاح از شرائط وجوب زکوٰة است و نیز حولان حول و مال نامی اگرچه نمو تقدیری بود چون زر و نقره از شرائط وجوب زکوٰة است مسئله در اداء زکوٰة نیت زکوٰة از شرائط است در حالت ادا و یا در حالت جدا کردن زکوٰة یا وقت تصدق کردن کل مال را و بقول شافعی رح عقل و بلوغ شرط نے

و نیز در قول او در مال مدیون زکوٰة واجب است

باب صدقة السوائم

چارپایان که بیشتر می چرند سائم آنست که بیشتر از سال بیرون چرند مسئله از پنج شتر یک گوسفند واجب است و از ده شتر دو گوسفند و از پانزده شتر سه گوسفند و از بیست و پنج بنت مخاض یعنی شتر بچه یکساله که پا در دوم سال نهاده و در سی و شش یک شتر بچه دو ساله که پای در سوم سال نهاده باشد و آنرا بنت لبون گویند و از چهل و شش یک شتر بچه سه ساله که پا در چهارم نهاده باشد و آنرا حقه گویند و از شصت و یک جذعه یعنی شتر چهار ساله که پا در پنجم نهاده باشد و از هفتاد و شش دو شتر دوگان ساله و از نود و یک دو حقه دهد تا صد و بیست شتر بعده حساب از سر گیرد و آنچه زیادت شود از هر پنج شتر یک گوسفند دهد تا مجموعه صد و چهل و پنج میشود و در دو حقه و یک بنت مخاض دهد و از صد و پنجاه شتر سه حقه دهد باز حساب از سر گیرد و در زیادت از هر پنج شتر یک گوسفند دهد و در صد و هفتاد و پنج سه حقه و یک بنت مخاض دهد و در صد و هشتاد و شش شتر سه حقه و یک بنت لبون یعنی یک شتر بچه دو ساله دهد و در صد و نود و شش چهار حقه دهد تا دویست و بعده آنچه زیادت شود بعد دویست حساب از سر گیرد چنانچه بعد صد و پنجاه شتر حساب کرده است همچنان حساب کند و زکوٰة دهد و بقول شافعی رح از صد و بیست شتر آنچه زیاده شود دو سه بنت لبون دهد تا صد و سی و در وی یک حقه و دو بنت لبون دهد بعد از هر چهل شتر یک بنت لبون و از هر پنجاه یک حقه دهد

باب صدقة البقر

نصاب ستور سی عدد است چون سال بران بگذرد گوساله یکساله نر باشد یا ماده دهد آنرا تبیعه گویند و از چهل سر ستور یک گوساله دو ساله نر یا ماده دهد و آنرا مسنه گویند و بقول ابی حنیفه رح انچه زیاده بود بر چهل از هر ستور ربع چهلم حصه مسنه دهد تا شصت و بقول ابی یوسف و محمد رح زیادت بر چهل عفو است ازان زکوة واجب نیاید تا شصت و در شصت سر ستور باتفاق دو تبیعه واجب آید یعنی دو گوساله یگان ساله و در هفتاد ستور یک مسنه و یک تبیعه واجب آید و در هشتاد ستور دو مسنه دهد و انچه بدین زیاده شود در هر دهگانه زکوة متغیر شود از تبیعه بمسنه و گاومیش حکم ستور دارد

فصل فی زکوة الغنم نصاب گوسپند چهل است و ازین یک گوسپند واجب است تا صد و بیست و از صد و بیست و یک گوسپند دو گوسپند واجب آید تا دو صد و در دو صد و یک گوسپند سه گوسپند دهد و در چهار صد چهار گوسپند دهد و بعد زیادت ازین از هر صد یک گوسپند دهد مسئله بز حکم میش دارد و مسئله ۲ گوسپندی که زکوة دهد کم از یکساله نبود و این حکم در بز است فاما از میش بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رح اگر بیشتر از سال گذشته باشد روا باشد و درین روایتی است از ابی حنیفه رح مسئله ۳ در اسپ و استر و خر زکوة نی و بقول ابی حنیفه رح اگر اسپان نر و ماده بیرون می چرند از هر یکی یک دینار دهد یا قیمت کند از هر دویست درم نقره پنج درم دهد مسئله ۴ از بره گان و شتر بچگان و گوساگان زکوة نی و بقول ابی یوسف و شافعی رح از چهل بره و سی گوساله و از بست و پنج شتر بچه از هر نصاب یکی دهد و بقول زفر رح انچه از نصاب کبار واجب است از صغار نیز همان بود مسئله ۵ در چهار پایی که برای کشت و بار رانند و یا در خانه علف می چرند زکوة واجب نی و بقول مالک رح واجب است مسئله ۶ زکوة در نصاب است و زیادت بر نصاب عفو است و بقول محمد و زفر رح در هر دو است مسئله ۷ النصابی که بعد از وجوب هلاک شود زکوة او ساقط شود و بقول شافعی رح نی مسئله ۸ اگر گوساله دو ساله واجب شد و موجود نبی بزرگتر دهد و زیادت از قیمت دو ساله از مصدق ستاند و یا کمتر از دو ساله دهد زیاده قیمت بمصدق دهد یا تمام قیمت دهد و بقول شافعی رح دفع قیمت جائز نی مسئله ۹ واجب در زکوة اوسط است نه نیک فربه و نه نیک لاغر مسئله ۱۰ اگر در میان سال در نصاب از جنس نصاب زیاده شد یا نصاب ضم کند و از هر دو زکوة دهد و بقول شافعی رح از زیادت زکوة واجب نیاید الا که مسئله ۱۱ اگر باغیان از قومی مقدار از خراج و عشر و زکوة شدند دوباره نستانند مسئله ۱۲ اگر مالک نصاب زکوة سالهای آینده یا زکوة نصابهای معدوم که مالک نشده است بدهد جائز بود و بقول زفر رح تعجیل زکوة نصابهای معدوم جائز نی و بقول مالک رحمة الله علیه تعجیل زکوة سال آینده جائز نی

باب زكوة المال

نصاب نقره دویست درم است و بعد از گذشتن سال پنج درم زکوة واجب آید و نصاب زر بیست دینار زر است و زکوة
آن نصف دینار زر واجب آید و از زر و نقره نا ساخته و از پیرایه و آوندے زکوة واجب است و بقول شافعی رحمة الله علیه پیرایه و
انگشتری نقره و زر زکوة واجب نیست مسئله آنچه زیاده شود از دویست درم و بیست دینار زکوة ندهد تا چهل درم و چهار
دینار پس از چهل درم زکوة دهد و از چهار دینار دو قیراط دهد و همچنین در هر چهل درمی و چهار دیناری که زیاده شود دیگان
درم و دوگان قیراط زکوة دهد و هر مثقالی بیست قیراط است و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رح هرچه زیادت شود
بر نصاب زر و نقره از اندک و بسیار چهلم حصه از آن زکوة دهد مسئله ۳ در نقره وزن دویست درم و در زر وزن بیست دینار
بوقت تمام شدن سال و بوقت ادای زکوة معتبر است مسئله ۴ در دراهم نقره وزن سبعه است یعنی ده درم که وزن آن
هفت مثقال بود مسئله ۵ اگر در دراهم نقره غالب بود و در دینار زر غالب است حکم خالص زر و نقره دارد و فقط مسئله
اگر در دینار و درم مس غالب است حکم عروض دارد مسئله ۶ کالائی که نیت تجارت دارد اگر قیمت وے
بنصاب رسد از زر و نقره زکوة واجب است مسئله اگر نقصان نصاب در میان سال شد و آخر سال باز کامل
شد زکوة واجب آید و بقول شافعی رح در چهار پایان کمال نصاب در تمام سال شرط است و در مال تجارت با آخر سال
مسئله اگر قیمت عروض تجارت ضم کند بزر و نقره یعنی اگر صد درم نقره و کالای تجارت بقیمت صد درم دارد
زکوة واجب آید و همچنین اگر ده مثقال زر و کالای تجارت بقیمت ده مثقال زر دارد زکوة واجب آید مسئله
زر بنقره ضم کند به قیمت یعنی اگر صد درم نقره و پنج مثقال زر دارد و به قیمت پنج مثقال زر صد درم نقره میشود زکوة
نقره واجب آید مسئله اگر صد درم نقره و پانزده مثقال زر بیابا شد از و زکوة زر واجب آید و بقول ابی یوسف
و محمد رح زر بنقره ضم نکند مگر باجزای یعنی اگر از نصاب زر نصف دارد باید که از نصاب نقره نیز نصف باشد و اگر
از نصاب زر ربع دارد باید که از نصاب نقره سه ربع باشد آنگاه زکوة واجب آید و بقول شافعی رح زر بنقره ضم نکند

باب اخذ العاشر

عاشر نصب کرده امام است بر گذر برای ستدن زکوة از تجار مسئله اگر تاجری بعاشر گذشت و گفت که سال
تمام نشده است و یا گفت که برمن دین است و یا زکوة بفقیر و یا بعاشری دیگر داده ام و در آن سال عاشرے
دیگر بوده است و بدین سخنان سوگند یاد میکند تصدیق میکنند و بقول ابی یوسف رح اگر میگوید که بعاشری دیگر داده ام
بی سوگند تصدیق کنند مسئله اگر مالک سائم میگوید که زکوة بفقیر داده ام تصدیق نکنند اگرچه سوگند خورد و به قول

شافعی رح تصدیق کند مسئله ۳ در آنچه مسلمان مصدق ست ذمی نیز مصدق ست مسئله ۴ حربی را تصدیق کند مگر که گوید این جاریه ام ولد من ست درین تصدیق کند مسئله ۵ عاشر از مسلم ربع عشر ستاند و از ذمی نصف عشر و از حربی عشر بدان شرط که نصاب کامل بود و سال بران گذشته باشد و اگر حربیان از مسلمانان نمی ستانند عاشر مسلمانان از حربی نیز نستانند و اگر حربی در سال دو بار بر عاشر گذشت بار دوم عشر نستانند مگر که از دار حرب باز آید مسئله ۶ اگر ذمی با خمر و خنزیر بر عاشر گذشت از قیمت خمر نصف عشر بستاند و از خوک هیچ نستاند و بقول شافعی رح از هر دو هیچ نستاند و بقول زفر رح از قیمت هر دو نصف عشر ستاند و بقول ابی یوسف رح اگر با خمر و خنزیر یکبار بر عاشر گذشت از قیمت هر دو نصف عشر بستاند و اگر با خمر بر عاشر گذشت بی خنزیر از خمر ستاند و اگر با خنزیر گذشت بی خمر از خنزیر هیچ نستاند مسئله اگر تاجر با صد درم بعاشر گذشت و گفت که صد درم دیگر در خانه دارم و سال گذشته است این عاشر هیچ نستاند و همچنین از مال بضاعت و مضاربت عاشر هیچ نستاند و از بندهٔ ماذون نیز نستاند مسئله اگر تجاری بعاشر خوارج گذشت و عشر داد باز بعاشر مسلمانان گذشت دوباره دهد

باب الرکاز

در معدن و کان زر و نقره و آهن و مس و مثل آن از زمین خراجی و عشری خمس واجب آید و بقول شافعی و مالک رح واجب نیاید مسئله ۱ اگر معدن در سرای خود و یا در زمین خود یافت هیچ واجب نیاید و بقول ابی یوسف و محمد رح خمس واجب آید مسئله ۲ اگر گنجی از سرای خود یافت اگر مضروب اهل جاهلیت ست خمس واجب آید باتفاق و چهار خمس دیگر مالک قدیم را باشد و او کسی ست که باول فتح امام این زمین را خط کشیده است و بدو داده است و بقول ابی یوسف و محمد رح چهار خمس مر یابنده را بود و اگر آن مضروب اهل اسلام ست حکم سقطه دارد مسئله ۳ از سیماب خمس واجب آید و بقول ابی یوسف رح واجب نی مسئله ۴ اگر در دار حرب از زمین لا مالک گنجی یافت هیچ واجب نیاید باتفاق مسئله ۵ از فیروزه و مروارید و عنبر خمس واجب نیاید و بقول ابی یوسف رح از عنبر و مروارید خمس واجب آید

باب العشر

اگر در زمین عشری انگبین موجود شد عشر واجب آید و بقول شافعی رح واجب نی مسئله از زمینی که باب باران و یا آب سیل تر شده است آنچه بیرون آید از اندک و بسیار باقی ماند یا باقی نماند عشر واجب آید مگر در هیزم و نی و کاه و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رح عشر واجب نیاید در چیزی که باقی نماند در چیزیکه کم از پنج وسق باشد

قوله از خوک الی آخره زیراکه خوک از ذوات قیمی ست پس اخذ قیمت او مثل اخذ عین او ست بخلاف خمر که او مثلیست اخذ قیمت او مثل اخذ عین نیست سوای این بلکه
قوله از مال بضاعت و آن مالیست که بدست کسی برای تجارت فرستاده شود و نفع آن برای مالک باشد و مال مضاربت که بدست کسی

وہر وسقی شصت صاع ست وہر صاعے ہشت رطل ست وبقول ابی یوسف رحمہ صاعے پنج رطل وثلث رطل ست
مسئلہ زمینی کہ آب دادہ شود بدلو ویا بشیرہ تر شود نصف عشر واجب آید مسئلہ مؤنتی وخرج کہ در زراعت
شدہ باشد چون اجرہ مزارع وعلف ستوران بر نگیرد از کل عشر دہد مسئلہ در زمین تغلبی دو عشر واجب اگرچہ
اسلام آردو یا مسلمانی یا ذمی از و بخرد وبقول ابی یوسف رحمہ اگر تغلبی اسلام آورد ویا مسلمانی ویا ذمی ازو
بخرد یک عشر واجب آید وبقول محمد رحمہ اگر ملک تغلبی در زمین اصلی باشد ہمچنان دو عشر واجب آید واگر حادث باشد
یک عشر واجب آید مسئلہ اگر ذمی از مسلمانی زمین عشری خرید خراج واجب آید وبقول ابی یوسف رحمہ دو عشر
واجب آید وبقول محمد رحمہ یک عشر واجب آید مسئلہ اگر مسلمانی بحکم شفعہ زمین از ذمی بستد ویا ذمی بسبب فساد
بیع زمین بر بایع مسلمان رد کرد یک عشر واجب آید مسئلہ اگر مسلمانی سرای زمین خود بستان نمود حکم آن راجع
بود اگر بآب باران وچشمہ سیل تر کرد عشر واجب آید واگر بآبجوے کہ آنرا بادشاہ حفر کردہ است تر کرد خراج واجب آید مسئلہ
اگر ذمی سرای خود بستان کرد خراج واجب آید اگرچہ بآب عشری تر کند مسئلہ در ہر سرای ہیچ واجب نیاید مسئلہ اگر چشمہ
قیر ونفط از زمین عشری بیرون آید ہیچ واجب نیاید واگر چشمہ قیر ونفط از زمین خراجے بیرون آید خراج واجب آید

باب المصرف

مصرف زکوۃ فقیر ومسکین وعامل ومکاتب ومدیون ومنقطع غزاۃ وابن السبیل ست فقیر کسی ست کہ او چیزے
اندکے دارد کہ بدان کفاف او باشد وبدان استظہار سوال نکند ومسکین آنست کہ ہیچ ندارد وعامل آنست کہ امام
اورا بجہت تحصیل مال زکوۃ فرستد ومکاتب آنست کہ مولی اورا گفتہ باشد اگر چندین درہم ادا سازی تو آزادی
وازادا کردن عاجز باشد ومدیون وام دار کہ عاجز باشد از ادا وابن سبیل مسافر کہ اورا در وطن مالی باشد
وباخود چیزی ندارد ومنقطع الغزات غازیان کہ خرج ندارند وسوال نکنند وبقول شافعی رحمہ برعکس ست
وبقول محمد رحمہ منقطع الحاج مصرف ست یعنی از قافلہ حاج دور افتادہ نہ منقطع الغزات مسئلہ اگر زکوۃ
بہفت گروہ یا بیک گروہ از ایشان داد جائز بود وبقول شافعی رحمہ جائز نبود مگر کہ از ہر صنفے بسہ نفر دہد
مسئلہ دفع زکوۃ بذمی جائز نبود وصدقہ تطوع بذمی جائز بود وبقول ابی یوسف وشافعی رحمہ صدقات
تطوع جائز نی مسئلہ بنای مسجد وکفن میت وگذاردن دین میت وخریدن بردہ برای آزاد کردن از وجہ
زکوۃ جائز نی وبقول مالک رحمہ خریدن بندہ از وجہ زکوۃ برای آزاد کردن جائز بود مسئلہ دفع زکوۃ بتوانگری
کہ مالک نصاب ست وبہ بندہ او وطفل او وبنی ہاشم وموالی ایشان جائز نی وبقول شافعی رحمہ دفع زکوۃ

۳۵

بر دو خصم چون مال را بہ بینند گرفتند
ور حاکم خصم ...
مال خود را کہ ...
...

بتوانگر غازی جائز بود مسئله ۵ زکوة به پدر و مادر و اجداد و جدات و بالاتر و بفرزندان اگرچه فرود تر اند و بزن و شوهر و بنده و مکاتب و به مدبر و ام ولد و به بنده که بعضی از وی آزاد کرده است جائز نبود و بقول ابی یوسف و محمد رح دفع زکوة بشوهر جائز بود مسئله ۶ اگر بتحری دفع زکوة بشخصے کرد بگمان آنکه فقیر است و او غنی و یا هاشمی و یا کافر و یا پدر و یا پسر او بود جائز بود و اگر بنده او و یا مکاتب او بود جائز نبود و بار دیگر دهد و بقول ابی یوسف رح در جمیع مسائل جائز نبود و اعاده واجب آید مسئله ۷ اگر دو صد درم زکوة بیک فقیر دهد جائز بود با کراهت و بقول زفر رح جائز نے مسئله ۸ مستحب است بی نیاز گردانیدن فقیر از سوال مسئله ۹ مکروه است فرستادن زکوة بشهرے دیگر مگر برای قرابت فقیر و برای قوت قومیکه از اهل این شهر فقیر تر اند مسئله ۱۰ فقیر یکه قوت یک روز دارد سوال نکند

باب صدقة الفطر

واجب است صدقهٔ فطر بر مسلمان آزاد مالک نصاب که فاضل بود از خانه و متاع خانه و جامه و اسپ و سلاح و بندگان و خدمتگار و بقول شافعی رح صدقهٔ فطر واجب آید بر کسیکه مالک است زیاده از قوت یک روزه برای نفس و عیال خود مسئله ۱ صدقهٔ فطر از نفس خود و فرزندان صغار درویشان و از بندگان خدمت و از مدبر و از ام ولد دهد مسئله ۲ صدقهٔ فطر از زن خود و از فرزندان کبار و مکاتب خود و از یک بندهٔ مشترک و بندگان مشترک واجب نے و بقول شافعی رح از زن و فرزند بالغ و بندهٔ مشترک واجب است و بقول مالک رح از مکاتب واجب آید و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر بندگان مشترک را قسمت کنند هر یکی را تمام بنده رسد صدقهٔ فطر او واجب شود مثلاً اگر پنج بنده مشترک بود بر هر یکی دوگان بنده را صدقهٔ فطر واجب آید و از پنجم نی مسئله ۳ اگر بندهٔ بشرط خیار فروخته است صدقهٔ فطر موقوف بود هر که مالک شود او دهد و بقول زفر رح بر صاحب خیار واجب آید و بقول شافعی و مالک رح بر مالک بوقت وجوب واجب آید مسئله ۴ صدقهٔ فطر نصف صاع از گندم و آرد گندم و سویق گندم و از مویز و یک صاع از جو و خرما باشد مسئله ۵ صاع از هشت رطل است و هر رطل بیست استار است و بقول ابی یوسف و شافعی رح پنج رطل و ثلث رطل است و بقول محمد رح اعتبار کرده شود کیلے نه وزنی مسئله ۶ وقت وجوب صدقهٔ فطر صبح روز فطر است پس کسیکه بعد از صبح متولد شد و یا مسلمان شد و یا پیش از صبح فوت شد صدقهٔ او واجب نی و بقول شافعی رح وقت وجوب صدقه دخول وقت مغرب است از شب فطر پس کسیکه در شب فطر بزاد و یا مسلمان شد صدقه بر وی واجب آید مسئله ۷ تقدیم صدقهٔ فطر و تاخیر او جائز بود والله اعلم

۳۶

کتاب الصوم

صوم عبارتست از ترک اکل و شرب و جماع از صبح صادق تا غروب آفتاب با نیت صوم از هر مسلم عاقل و بالغ و مسلمه که پاک ست از حیض و نفاس مسئله صوم رمضان فرض عین ست و صوم نذر واجب وقت نیت صوم رمضان و نذر معین و صوم نفل دخول وقت مغرب ست تا نیم روز و بقول زفر رح در صوم رمضان نیت شرط نیست و بقول شافعی رح در صوم فرض نیت از شب شرط ست بجز نفل و بقول مالک رح در نفل هم نیت از شب شرط ست مسئله ۲ روزه ماه رمضان بنیت مطلق صوم بی تعین رمضان و فرضیت جائز بود و نذر معین همین حکم دارد و نیز صوم رمضان و نذر معین به نیت نفل جائز بود و بقول شافعی رح به نیت نفل جائز نبود و در مطلق نیت از وی دو روایت ست و بقول مالک رح اگر میداند که روزه رمضان ست و نیت نفل کند جائز نبود و اگر نمیداند از نفل محسوب بود مسئله در قضاء رمضان و نذر غیر معین و صوم کفارت نیت از شب شرط ست مسئله به دیدن ماه رمضان و یا به گذشتن سی روز شعبان رمضان ثابت شود مسئله روزه شک مکروه است مگر به نیت نفل و بقول شافعی با نیت نفل هم مکروه است مسئله شخصی ماه رمضان یا ماه شوال شهادت به قاضی قول او رد کرد روزه دارد و اگر افطار کرد قضا واجب آید بی کفارت و بقول شافعی رح در رویت ماه رمضان با افطار قضا با کفارت واجب آید مسئله در رویت ماه رمضان با ابر و غبار قول یک عدل معتبر ست اگرچه بنده و یا زن بود و بقول مالک رح و یک قول از شافعی رح شهادت دو مرد یا یک مرد و دو زن شرط ست مسئله در رویت شوال روز ابر و غبار بالاتفاق شهادت دو مرد و یا یک مرد و دو زن شرط ست و در رویت رمضان و شوال اگر ابر و غبار نباشد شهادت جمع عظیم شرط ست و بقول امام شافعی رح گواهی یک مرد مقبول بود در قبول شهادت مسئله ۹ رویت ماه ذی الحجه حکم شوال دارد در شهادت مسئله اختلاف مطالع معتبر نیست مثلا اگر در دهلی شب آدینه دیدند و در ملتان شب شنبه معتبر رویت دهلی بود

باب ما یفسد الصوم وما لا یفسد

مسئله اگر به نسیان اکل و شرب یا جماع کرد صوم فاسد نشود و بقول مالک رح فاسد بود و بوطی حالت فراموشی کفارت واجب آید مسئله اگر روزه دار محتلم شد و یا بنظر شهوت انزال کرد و یا روغن در سر اندخت و یا حجامت و یا سرمه کرد و یا بوسه زد و انزال نشد و یا در حلق غبار یا مگسی یا بی تذکره صوم در آمد و یا طعام که از نخود کمتر در میان دندان بخورد درین مسائل روزه فاسد نشود و اگر بقبله انزال شد روزه فاسد شود و بقول مالک رح اگر دو بار نظر کرد و انزال شد روزه فاسد شود و بقول زفر رح بخوردن انچه میان دندان ست اگرچه اندک ست روزه فاسد شود

مسئلہ۳ اگر قی پری دہن آمد و باز فرو رفت روزہ فاسد نشود خواہ پری دہن باشد خواہ نی و بقول ابی یوسف رح
اگر قی پری دہن بودہ است بعود و رفتن روزہ تباہ شود مسئلہ اگر قی برآمد و فرو برد یا قی آورد یا سنگریزہ و یا پارۂ
آہن فرو برد قضا واجب آید بی کفارت و بقول ابی یوسف رح اگر کسے از پری دہن قی کرد و فرو برد یا کم از پری
دہن قی آورد روزہ فاسد نشود و بقول مالک رح بفرو بردن سنگریزہ و پارۂ آہن نیز کفارت واجب آید مسئلہ۵
اگر جماع کرد یا جماع کردہ شد و یا بخورد و یا بیاشامید چیزی کہ بدان غذا حاصل آید و یا دارو خورد و این ہمہ
بقصد بودہ است قضا و کفارت واجب آید و بقول شافعی رح بجز جماع کفارت واجب نے و بقول زفر و مالک رح در جماع
بر زن کفارت واجب نے مسئلہ کفارت صوم مثل کفارت ظہار ست و بقول مالک رح مخیرست در تحریر یعنی آزاد کردن
و طعام دادن و صوم چنانکہ در کفارت سوگند مسئلہ اگر بجز فرج جماع کرد و انزال شد و یا روزہ غیر رمضان بقصد فاسد
کرد کفارت واجب نیاید مسئلہ بحقنہ کردن و چکانیدن چیزی در بینی و گوش و یا نہادن داروی تر در جراحت
شکم و یا در سر و دارو در درون شکم و یا بدماغ رسد فاسد شود مسئلہ۹ اگر در سوراخ ذکر چکانید روزہ فاسد نشود
و بقول ابی یوسف رح فاسد شود مسئلہ چشیدن و خائیدن چیزی بی عذر و خائیدن کندر مکروہ است در روزہ
مسئلہ در روزہ سرمہ کردن و چربہ کردن سبلت و مسواک کردن و بوسہ زدن اگر ایمن بود از جماع و انزال
مکروہ نے و بقول شافعی رح مسواک کردن در آخر روز مکروہ است و بقول مالک رح مسواک تر در روزہ مکروہ بود
فصل افطار در رمضان جائز ست بسبب خوف زیادت مرض و یا بسبب سفر و بقول شافعی رح بسبب
خوف زیادت مرض افطار جائز نبود مگر بخوف ہلاک نفس و یا خوف عضو مسئلہ در سفر روزہ داشتن فاضل ست
و اگر زیان نیارد افطار افضل ست و بقول شافعی رح در ہر دو حال افطار افضل ست مسئلہ۲ اگر مسافر در سفر و مریض
در مرض بمیرند قضا واجب نیاید مسئلہ شخصی بمرد و بر وی قضاء رمضان ست و وصیت بفدیہ کردہ است ولی طعام
دہد از ہر روزہ نصف صاع از گندم و یا یک صاع از جو و این از ثلث مال معتبر بود نزد ما یان و اگر وصیت نکردہ است
فدیہ بر وی لازم نشود و بقول شافعی رح بوصیت فدیہ لازم نشود و بقول وی از وی بی وصیت فدیہ لازم شود و از
کل مال معتبر بود مسئلہ مسافر و مریض بعد از اقامت و صحت بدانچہ قادر شوند روزہ رمضان قضا کنند بی شرط
تتابع مسئلہ۵ صوم رمضان در وقت مقدم ست بر قضاء رمضان مسئلہ اگر حاملہ و شیر دہندہ خوف نفس و یا
فرزند دارد جائز ست کہ افطار کنند و قضا دارند بی وجوب فدیہ و بقول شافعی رح فدیہ نیز واجب بود مسئلہ
شیخ فانی کہ قدرت روزہ ندارد افطار کند و از ہر روزہ فدیہ دہد و بقول مالک رح فدیہ واجب نے مسئلہ در روزہ

نفل بروایتی بعذر افطار جائز ست و قضا واجب آید و بقول شافعی رح واجب نیاید مسئله ۹ اگر در روزه های رمضان کودکے بالغ شد و یا کافری مسلمان شد بقیه آن روز امساک کنند و با فطار قضا نکند و بقول مالک رح روزی که اسلام آورد با فطار قضا کند و بقول ابی یوسف رح اگر اسلام و بلوغ پیش از زوال بوده است آن روز با فطار قضا کند مسئله ۱۰ اگر مسافری در روزه رمضان نیت افطار کرده و در شهر خود آمد و پیش از نیم روز نیت صوم کند جائز بود مسئله ۱۱ اگر در رمضان بیهوش شد قضا واجب آید اگرچه تمام ماه بیهوش باشد و در آن شب که اغما حادث شده است آن روزه قضا نکند و بقول مالک رح هیچ روزه قضا نکند مسئله ۱۲ اگر تمام ماه رمضان دیوانه بود قضا واجب نیاید اگر میان ماه بهوش آید همه روزهای گذشته قضا کند و بقول مالک رح بجنون تمام ماه رمضان قضا واجب آید و بقول زفر و شافعی رح اغما اگرچه ماه تمام نبود قضا واجب ست مسئله ۱۳ اگر در رمضان امساک کرد بی نیت صوم و افطار نکرد تا غروب قضا واجب آید و بقول زفر رح واجب نیاید مسئله ۱۴ در روزه رمضان مسافری مقیم شد و یا حائض پاک شد بقیه روز امساک کنند و روزه را قضا کنند و بقول شافعی رح امساک واجب نیاید مسئله ۱۵ اگر سحر خورد بگمان آنکه شب ست و روز شده بود و یا افطار کرد بگمان آنکه غروب ست و غروب نبود باقی روز امساک کند و قضا واجب آید بی کفارت مسئله ۱۶ اگر روزه دار بفراموشی چیزی خورد و بعده بقصد خورد بگمان آنکه روزه فاسد شده ست قضا واجب آید بی کفارت و اگر حکم نمیدانست نیز قضا واجب آید بے کفارت و بقول ابی یوسف رح اگر حکم میدانست قضا با کفارت واجب آید مسئله ۱۷ اگر زنی روزه دار خفته را و یا دیوانه را مردی وطی کرد بر خفته قضا واجب آید و بر مجنونه نی اگر در میان ماه رمضان بهوش آمد قضا واجب آید و بقول زفر و شافعی رح قضا واجب نے

فصل فی النذر اگر نذر کرد بصوم روز عید فطر و نحر افطار کند و قضا دارد و بقول زفر و شافعی رح قضا نکند مسئله ۱ اگر با نذر نیت سوگند کرد کفارت نیز واجب آید و بقول ابی یوسف رح کفارت واجب نے مسئله ۲ اگر نذر کرد که امسال سال تمام روزه دارم دو روز عید و سه روز تشریق افطار کند و قضا دارد و اگر درین ایام بنیت روزه شروع کرد و افطار کرد قضا واجب نیاید و بقول ابی یوسف و محمد رح واجب آید

باب الاعتکاف

اعتکاف سنت ست و آن درنگ کردن در مسجد با صوم بنیت اعتکاف و بقول شافعی رح صوم شرط نیست مسئله اقل اعتکاف نفل یکساعت ست بقول محمد رح و بقول حضرت ابی حنیفه رح یک روز ست و بقول

ابی یوسف رح بیشتر از روز مسئله۲ لن در مسجد خانه اعتکاف بنشیند مسئله۳ معتکف از مسجد بیرون نیاید مگر برای
حاجت شرعی چون جمعه و وضو و غسل و یا برای حاجت طبعی چون بول و غائط و اگر ساعتی بعید بیرون آید اعتکاف
فاسد شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما فاسد نشود مگر که بیشتر از نیم روز بیرون ماند و بقول شافعی رحمه الله
تعالی خروج برای جمعه مفسد نیست مسئله۴ در اعتکاف خوردن و آشامیدن و خفتن و خریدن و فروختن بی حضار
مبیع جائز ست و احضار کالا مکروه بود مسئله۵ مکروه است خاموشی و سخن گفتن مگر نیکو مسئله۶ در اعتکاف وطی
و لمس و قبله حرام ست و بقول شافعی رح مس و بوسه کردن در اعتکاف جائز ست مسئله۷ اعتکاف بوطی باطل
شود مسئله۸ اگر نذر کرد اعتکاف روزه ها شبها نیز لازم شود مسئله۹ اگر اعتکاف دو روز نذر کرد شب اول و
شب میانه لازم آید و بقول ابی یوسف رح شب اول لازم نشود

کتاب الحج

حج فرض ست بر حر عاقل بالغ صحیح قادر بر زاد و راحله که فاضل بود از مسکن و اسپ و جامه تن و سلاح و نفقه خود
بمقدار رفتن و باز گشتن و نفقه عیال و امن طریق مسئله۱ حج در عمر یکبار فرض ست در حال و بقول محمد و
شافعی رح بر تراخی و مهلت فرض ست بشرطی که فوت نشود و بقول مالک رح فرض ست بر کسیکه قوت مشی دارد
مسئله۲ بر زن حج فرض ست اگر مسافت سفر بود و بی محرم ست جائز بود و بشرط محرم و یا شوهر اگر مسافت
سفر بود و بقول شافعی رح اگر زنی بیرون آید با کاروان که در و زنان باشند جائز بود مسئله۳ اگر کودکی
بعد از احرام بالغ شد و یا بنده بعده آزاد شد و بران احرام حج کردند از فرض واقع شود مسئله۴ جای احرام
بستن اهل مدینه را ذوالحلیفه است و اهل عراق را ذات عرق و اهل شام را جحفه و اهل نجد را قرن و اهل
یمن را یلملم هر که خارج ازین مواضع ست چون خواهد که در مکه در آید ازین مواضع بی احرام نگذرد و اگر چه نیت
حج و عمره ندارد و بقول شافعی رح بی نیت حج و عمره احرام لازم نشود مسئله۵ جائز ست که پیش رسیدن بمواقیت
محرم شود و تاخیر احرام از مواقیت جائز نی مسئله۶ کسی که داخل میقات ست جای احرام بستن او حل ست
و آن میانه مواقیت حرم ست مسئله۷ مواضع احرام بستن مکی را برای حج حرم ست و برای عمره حل ست

باب الاحرام

چون خواهد که احرام بندد وضو سازد و اگر غسل کند بهتر بود و ازار و چادر نو یا کهنه شسته بپوشد و خود را خوشبو
کند و دو رکعت نماز گذارد و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی ارید الحج فیسره لی و تقبله منی و بعد از صلوة

تلبیه کند به نیت حج یعنی بگوید لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک
زیادة در تلبیه جائز بود و نقصان جائز نی و بقول شافعی رح زیادت نیز جائز نبود مسئله چون به نیت احرام
تلبیه گفت محرم شود و بمجرد نیت بی تلبیه محرم نشود و بقول شافعی رح بمجرد نیت محرم شود مسئله چون محرم شد
پرهیز دارد از وطی و قبله و لمس و سخن فاحش و از ذکر جماع بحضور زنان و از معاصی و از مجادله با رفیقان و خویش
و مجادله با مشرکان در تقدیم و تاخیر وقت حج جائز ست مسئله از کشتن صید و از اشارت صید و رهنمونی
کردن بصید و از پوشیدن پیراهن و شلوار و از دستار و کلاه و قبا و از پوشیدن موزه مگر که نعلین نیابد پس
موزه از فرود شتالنگ ببرد و نیز پرهیزد از پوشیدن جامهٔ رنگ کرده بورس یا بزعفران یا بمعصفر و بقول
شافعی رح پوشیدن جامهٔ رنگین بمعصفر باک نبود مسئله اگر جامهٔ رنگین شسته پوشد که بوی رنگ از وی نیاید
جائز بود مسئله پرهیزد از پوشیدن سر و روی و شستن سر و روی بگل خیرو و خوشبوی مالیدن و تراشیدن
موی از سر خود و کم کردن موی لب خود و فرود آوردن ناخن مسئله جائز ست که محرم غسل کند و یا در
حمام رود یا در سایهٔ خانه و یا در محمل نشیند و یا همیان در کمر بندد و بقول مالک رح در سایهٔ خیمه بودن و همیان بستن در
کمر مکروه بود اگرچه در همیان نفقهٔ دیگری بود مسئله تلبیه با واز بلند بسیار گوید بعد از نماز و در وقت سحر و هر بار که بر
بلندی برآید و یا در وادی فرود آید و یا سواری را ببیند تکبیر گوید مسئله چون در مکه درآید ابتدا به دخول مسجد
کند و چون کعبه را ببیند تکبیر و تهلیل گوید و روی بحجر الاسود کند و تهلیل گویان بوسه آنرا اندازد مسلمانان و
ردا زیر بازوی راست آرد و بر کتف چپ اندازد و طواف خانهٔ کعبه کند از پس حطیم و حطیم موضعیست که در ان
ناودان کعبه است و میانهٔ او و میانهٔ دیوار کعبه فرجه ایست کعبه را از راست ابتدا کرده هفت شوط طواف کند در سه شوط اول
بتعجیل رود و هر دو کتف بجنباند و در باقی آهسته رود و هر بار که بحجر الاسود رسد بگذرد اگر تواند بوسه دهد و ختم طواف باستلام
حجر کند و دو رکعت نماز در مقام ابراهیم خلیل الله علیه السلام گذارد و یا در جائی که ممکن شود از مسجد و آن دو رکعت
واجبست و بقول شافعی رح سنت ست و بقول ابی حنیفه رح این طواف برای قدوم سنت ست غیر مکی را و
بقولی واجبست و بعد از طواف قدوم بجانب صفا و مروه برود و بر صفا برآید و مستقبل قبله بایستد و تکبیر و تهلیل و صلوة
گوید و دعا کند و حاجت خواهد بعده بجانب مروه فرود آید و آهسته رود و چون بطن وادی رسد میان دو میل اخضر شتاب
رود و چون از دو میل اخضر بیرون آید آهسته تا مروه برآید چنانچه بر صفا کرده است همچنان بر مروه کند و میان صفا و مروه
هفت شوط طواف کند و ابتدای طواف از صفا کند و بمروه ختم کند و سعی میان صفا و مروه واجبست و بقول شافعی رح

ولیس سنی ... ۱۴۳۱

قوله در مقام ابراهیم در آن سنگی ست که بران اثر قدم حضرت ابراهیم علیه السلام ظاهر ست ۱۲ در مختار

قوله دو میل اخضر ...

رکن ست وبقول امام اعظم رح چون از طواف قدوم وسعی صفا و مروه فارغ شود بمکه باحرام مقیم شود وطواف کعبه
کند هر بار که خواهد بعده بیک روز پیش از ترویه و آن هفتم روز ذی الحجه ست امام خطبه کند و در خطبه بیرون آمدن بطرف
منا و نماز و جز آن مناسک عرفات بیان کند و روز هشتم که آن ترویه است بجانب منا رود و بعد از نماز فجر
روز عرفه بطرف عرفات رود بعد از نماز صبح و بعد از زوال دو خطبه کند مثل جمعه و بقول مالک رح بعد از نماز خطبه
کند مسئله بعد از خطبه نماز ظهر و عصر در وقت ظهر بیک اذان و دو اقامت بگذارد بشرط امام و احرام و
بقول ابی یوسف و محمد رح امام شرط نی و بقول زفر رحمة الله علیه امام و احرام شرط است در عصر نه در ظهر مسئله
بعد از نماز بجانب موقف رود و نزدیک کوه رحمة بایستد مسئله جمیع عرفات موقف ست مگر بطن عرنه مسئله
چون بعرفات بایستد حمد و تکبیر و تهلیل و تکبیر و صلوة گوید و دعا کند و باید که مستقبل قبله بایستد و بهتر آنست که امام
سوار بایستد و بعد از غروب بجانب مزدلفه رود و نزدیک کوه قزح فرود آید و امام با مردمان نماز مغرب و عشا
گذارد باذان و اقامت و بقول ابی یوسف و احمد حنبل و زفر و شافعی رح بدو اقامت و بیک اذان مسئله اگر نماز
مغرب در راه گذارد جائز نبود و پیش از طلوع صبح اعاده کند و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه با اسارت جائز بود مسئله
بعده نماز بامداد بعد از طلوع صبح پیش از آنکه روشن شود امام با جماعت بگذارد و بعد از آن وقوف کند و تکبیر
و تهلیل و تلبیه و صلوة گوید و دعا کند و جمیع مزدلفه موقف ست مگر بطن محسر و چون صبح روشن شود بجانب
منا رود و هفت سنگریزه مثل خسته خرما از بطن وادی بیندازد و بهر سنگے تکبیر گوید و با اول سنگریزه قطع تلبیه
کند بعده ذبح کند و بعد از آن حلق و یا قصر کند و حلق بهتر ست و همه چیز حلال شود مگر وطی و بقول مالک رحمة الله تعالی
خوشبوی نیز حلال نبود مسئله بعده بجانب مکه رود روز نحر و یا دوم و یا سوم از نحر و هفت بار طواف کعبه کند
طواف رکن و این طواف زیارت ست و درین طواف رمل نکند اگر عقب طواف قدوم میان صفا و مروه سعی کرده
است و اگر نکرده بکند بعده وطی حلال شود مسئله تاخیر طواف رکن از ایام نحر مکروه است مسئله بعده
از مکه باز گردد و بجانب منا رود و دوم روز نحر بعد از زوال سه بار رمی جمار کند و ابتدا کند بدانکه متصل مسجد خیف ست
هفت سنگریزه بیندازد و با هر سنگریزه تکبیر گوید بعده بدانکه متصل آنست رمی کند و این جمرة الوسطی ست بهر
سنگے تکبیر گوید بعده جمرة العقبه مثل آن رمی کند و در جمرة اولی و وسطی وقوف کند و در آن مقام با مردمان
بایستد و حمد و ثنا و تکبیر و تهلیل و صلوة گوید و حاجت خواهد و در جمرة العقبه وقوف نکند و سوم روز اگر نکشد
کند همچنان رمی جمار کند بعد از زوال و اگر چهارم روز مکث کند همچنان رمی جمار کند و اگر چهارم روز

پیش از زوال آفتاب رمی جمار کند درست بود و بقول ابی یوسف و محمد رح درست نبود مسئله هر رمی که بعد
از وی رمی ست یعنی در رمی اول و دوم سنگریزه پیاده اندازد و هر رمی که بعد از وی رمی نبود سوار سنگریزه اندازد
و بگذرد مسئله مکروه است که پیش فرستد رخت سوی مکه و مقیم شود بمنا برای رمی جمار مسئله چون بیرون
آید سوی مکه در محصب فرود آید بعده در مکه درآید و طواف صدر کند هفت بار و آنرا طواف وداع نیز
خوانند و این طواف واجب ست مگر بر اهل مکه و بقول شافعی رح واجب نیست سنت ست مسئله بعد از طواف صدر
دو رکعت نماز گذارد و آب زمزم بخورد و بعده بملتزم آید و او میان حجر الاسود و میان در کعبه است و سینه و رو
خود بر ملتزم نهد و ببوسد و پرده های کعبه بگیرد و بدیوار کعبه بچسپد

فصل هر که در مکه در نیاید و بعرفه وقوف کند طواف قدوم از وی ساقط شود مسئله اگر روز عرفه از
زوال تا فجر نحر ساعتی بعرفه وقوف کرد حج او تمام بود اگرچه ندانسته باشد که این عرفات ست و یا خفته و یا
بیهوش بود و بقول احمد و مالک رح تمام نمی شود حج مگر که وقوف کند از طلوع فجر روز عرفه تا آنکه
طلوع شود فجر روز نحر اگر در روز عرفه جزوی از شب وقوف کرد درست بود و بقول مالک رح مسئله اگر قصد
کعبه کرد و بیهوش شد و اگر یار او از جهت او اهلال کرد جایز بود و بقول ابی یوسف و محمد رح جائز
نبود مگر باذن او مسئله زن در جمیع افعال که یاد کردیم حکم مردان دارد مگر در برهنه کردن سر و تلبیه کردن باواز
بلند و رمل و سعی کردن میان دو میل و ستردن موی سر فاما زن روی برهنه کند و موی کوتاه کند و جامه
دوخته پوشد مسئله هر که قربانی تطوع یا نذر یا جزای صید و مانند آنرا نشانی کند و این قربانی بجهت کعبه
توجه کند بقصد حج محرم شود و اگر قربانی غیر متعه را فرستاده بعده توجه کرد محرم نشود تا بقربانی نرسد و اگر
قربانی متعه فرستد بعده توجه کند بنیت احرام محرم شود پیش از رسیدن قربانی مسئله اگر شتر قربانی
جل نداده کوهان اورا از فرونه بجانب راست بشگافد و یا گوسفند قربانی را نشان کند محرم نشود
مسئله بدنه از شتر و یا گاو باشد و نزدیک امام شافعی رح از شتر باشد نه از گاو و نزدیک امام مالک رح
اگر از شتر عاجز ست گاو دهد و اگر عاجز نیست همان شتر دهد

باب القران

قران افضل است بعده تمتع بعده افراد و قران احرام بستن ست برای عمره و حج از میقات یا پیش از آن
در ماههای حج یا پیش از آن و تمتع احرام بستن برای عمره در ماههای حج از میقات یا پیش از آن و آنرا

احرام بستن برای حج از میقات یا پیش از آن و بقول شافعی رح افراد افضل ست و بقول مالک رحمة الله علیه تمتع
افضل ست مسئله در قران گوید اللهم انی ارید العمرة والحج فیسرهما لی وتقبلهما منی یعنی ای بار خدایا من
میخواهم تا حج و عمره بجا آرم پس آسان گردان ایشان را بر من و هر دو را قبول کن از من و طواف و سعی کند برای
عمره بعده برای حج چنانکه ذکر کرده شد و اگر دو طواف و دو سعی کند برای هر دو روا باشد یا ساءه مسئله ۲ چون
روز نحر رمی جمار کند گوسپند یا شتر یا گاو ذبح کند و یا هفتم حصه از شتر و یا گاو و اگر عاجز بود از قربانی سه روز
در حج روزه دارد که آخر آن روز عرفه بود و هفت روز بعد از فراغ حج روزه دارد اگرچه در مکه بود و بقول شافعی رح
در مکه روزه داشتن روا نبود مسئله ۳ اگر تا روز نحر روزه نداشت قربانی متعین شود و بقول شافعی رح بعد ایام نحر
روزه دارد و بقول مالک رح هم در ان ایام روزه دارد مسئله ۴ اگر قارن در مکه نیاید و بعرفه وقوف کرد قربانی
بر وی واجب آید برای بر انداختن عمره و قضاء عمره واجب آید و بقول شافعی رح قربانی واجب نیاید

باب التمتع

متمتع احرام بندد برای عمره از میقات و طواف کند برای عمره و سعی و حلق و یا قصر کند و بدین افعال حلال
گردد از عمره و بقول مالک رح حلق نیست در عمره مسئله ۱ باول طواف تلبیه قطع کند چون ابتدا الطواف کرد
و بقول مالک رح چون نظر او بکعبه افتد تلبیه قطع کند مسئله ۲ چون از عمره فارغ شود در روز ترویه از حرم برای حج
احرام بندد و افعال حج بجا آرد و ذبح کند و اگر از قربانی عاجز شود روزه دارد چنانکه ذکر کرده شد در قران
مسئله ۳ اگر سه روز از شوال روزه دارد بعده بعمره شود از آن روزه ها عمره واقع نشود و اگر بعد از احرام بستن
برای عمره روزه دارد و پیش از طواف جائز بود مسئله ۴ اگر متمتع خواهد قربانی بره که بر اندازد محرم شود و قربانی
بر اندازد از شتر و گاو و مشکیزه یعنی توشه دان و یا به نعل قلاده کند و اشعار روا نباشد یعنی کوهان و یا گوش شکافته
کند روا نباشد و بقول ابی یوسف و محمد رح اشعار جائز بود مسئله ۵ چون قربانی بر انداز عمره حلال نشود مسئله
برای حج روز ترویه احرام بندد چنانچه اهل مکه احرام بندد چنانچه گذشت مسئله ۷ و هر که قربانی بر اندازد اگر پیش از
ترویه احرام بندد بهتر بود چون روز نحر حلق کند از احرام حج و عمره حلال گردد و بیرون آید مسئله ۸ تمتع و قران
نیست مکی را و کسی را که نزدیک مکه است و بقول شافعی رح مکی را تمتع و قران مشروع ست و بقول مالک رح
آنکه داخل میقات ست در حق او تمتع و قران مشروع ست مسئله ۹ اگر متمتع بعد از عمره بشهر خود باز آمد و سوق
هدی نکرد تمتع او باطل شود و بقول شافعی رح باطل نشود و اگر سوق هدی کرد تمتع باطل نشود و بقول محمد رح

قوله اشعار یعنی زخم کردن
بنیزه ران کوهان و یا گوشت
و خون روان ساختن تا معلوم گردد
که این شتر قربانیست
و مقصد از اشعار اعلام است ۱۲
مستخلص

۲ قوله از عمره ... حلال نشود ...

باطل شود مسئله اگر پیش از ماههای حج برای عمره احرام بست و کم از چهار شوط برای عمره طواف کرد و در ماههای
حج بقیه اشواط طواف کرد و برای حج احرام بست او متمتع بود و اگر چهار شوط برای عمره طواف کرد پس
ازان باقی دران ماهها بعده حج کرد همدران سال متمتع نباشد مسئله ۱۱ ماههای حج شوال و ذی قعده
و ده روز ماه ذی الحجه ست و بقول مالک رح تمام ماه ذی الحجه ست مسئله ۱۲ احرام بستن برای حج پیش از
ماههای حج جائزست با کراهیت مسئله ۱۳ کوفی در ماههای حج از عمره فارغ شد و حلق و یا قصر کرد بعده بمکه
یا بصره مقیم شد و دران سال حج کرد تمتع او جائز بود و بقول محمد و ابی یوسف رح اگر در بصره مقیم شد تمتع او
جائز نبود مسئله ۱۴ اگر عمره افساد کرد و بعد از فراغ از عمره حلق کرد و بصره مقیم شد بعده عمره قضا کرد و در اشهر
حج دران سال حج کرد متمتع نباشد و بقول ابی یوسف و محمد رح متمتع باشد مسئله ۱۵ اگر بمکه ماند و سوی بصره
بیرون نیاید تا عمره قضا کرد با فساد هم متمتع نباشد باتفاق و اگر کوفی سوی اهل خود بازگشت و بعده در ماههای
حج عمره آورد و همدران سال حج کرد باتفاق متمتع بود مسئله ۱۶ اگر برای عمره در ماههای حج احرام بست و همدران
سال حج کرد و هر کدام که فاسد کند از حج و عمره تمام کند و قربانی لازم نشود مسئله ۱۷ اگر متمتع شد و اضحیه داد
قربانی متمتع جائز نبود مسئله ۱۸ اگر زنی نزد یک احرام حائض شد غسل کند و احرام بندد و افعال حج بجا آرد مگر
طواف نکند و اگر نزد یک طواف صدر حائض شد طواف ترک آرد چنانچه در کوفی که در مکه سرای گرفت پیش
از گذشتن سه روز از ایام نحر طواف صدر از وی ساقط شود و اگر بعد از گذشتن سه روز ایام نحر در مکه
سرای گرفت طواف صدر از وے ساقط نشود

باب الجنایات

اگر محرمی تمام عضو خوشبوی کرد یک گوسفند واجب شود و اگر کمتر از عضو خوشبوی کرد صدقه واجب شود و بقول
محمد رح دم واجب شود مسئله ۱ هر صدقه که در احرام مقدر نیست نصف صاع گندم واجب شود مگر در کشتن ملخ
که طعام دهد مسئله ۲ اگر موی سر بحنا رنگ کرد قربانی واجب شود مسئله ۳ اگر به روغن زیت چرب کرد قربانی واجب
شود و بقول ابی یوسف و محمد رح صدقه واجب شود و بقول شافعی رحمه الله اگر در موی استعمال کرد قربانی واجب شود
و اگر در غیر موی استعمال کرد هیچ واجب نیاید مسئله ۴ اگر جامه دوخته پوشید و یا روز تمام سر پوشید قربانی واجب
آید و اگر کمتر از روز پوشید صدقه دهد و بقول ابی یوسف رح اگر جامه بیشتر از نیم روز پوشید قربانی واجب شود و
بقول شافعی رح بمجرد پوشیدن جامه قربانی واجب آید مسئله ۵ اگر ربع سر و یا ربع ریش استرد قربانی واجب آید

واگر کمتر از ربع بود صدقه دهد و بقول مالک رح اگر تمام سر وریش حلق کرد قربانی واجب آید و در کمتر از آن قربانی
نیاید و بقول شافعی رحمه الله اگر سه موی سر حلق کرد قربانی واجب آید مسئله اگر محرمی سر محرمی دیگر حلق کرد
اگر بامر محلوق بود درست بر محلوق قربانی واجب آید واگر بی امر او حلق کرد نیز بر محلوق قربانی واجب شود
و بقول شافعی رح در غیر امر بر محلوق هیچ واجب نیاید فاما بر حالق نزدیک ما صدقه واجب آید در امر و بغیر امر
و بقول شافعی رح بر حالق هیچ واجب نیاید مسئله اگر تمام گردن سترد یا موی هر دو بغل و یا یکی سترد
قربانی واجب آید واگر موضع حجامت حلق کرد قربانی واجب آید و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر موضع حجامت
حلق کرد قربانی واجب نیاید بلکه صدقه واجب آید و نیز بقول ایشان بحلق عضو کامل قربانی واجب آید
و بحلق کمتر از عضو چون سینه و ساق و موی زهار طعام واجب آید مسئله اگر سبلت کوتاه کرد حکومت
عدل واجب آید یعنی بر موی ربع ریش نسبت کنند تا اگر ماخوذ از سبلت ربعی از ربع ریش ست
ربع گوسپند واجب شود مسئله اگر محرم سبلت حلالی کوتاه کرد و یا ناخن او برید طعام واجب شود
واگر ناخن دو دست و دو پای خود برید قربانی واجب شود اگر در یک مجلس بود و همچنین اگر ناخن یک دست
و یا ناخن یک پای برید قربانی واجب آید واگر ناخن دست و پای متفرق برید بهر ناخن صدقه واجب
شود چنانچه پنج ناخن متفرق از هر دو دست و از هر دو پای برید و بقول محمد رح قربانی واجب شود مسئله اگر
ناخن شکسته دور کند هیچ واجب نشود مسئله اگر محرم بسبب عذری خود را خوشبوی کند و یا جامه پوشد
و یا حلق کند مخیر بود که گوسپند دهد در حرم و یا شش درویش را سه صاع طعام دهد و یا سه روزه دارد در
هر موضعی که خواهد و بقول شافعی رح صدقه روا نباشد مگر در حرم

فصل اگر محرم سوی فرج زنی بشهوت نظر کرد و از وی منی جدا شد هیچ لازم نشود واگر بوسه زد و یا
بشهوت مس کرد و یا افساد حج بجماع کرد در قبل یا در دبر پیش از وقوف بعرفه یک گوسپند واجب شود
و حج تمام کند و در سال آینده قضا کند و بقول شافعی رح اگر بقبله و لمس انزال کرد احرام فاسد شود و نیز
بقول او در جماع قبل الوقوف شتر یا گاو واجب شود مسئله در قضاء حج از زن جدا نشود و بقول
مالک رحمة الله علیه از خانه جدا گانه بیرون آیند و بقول زفر رحمة الله علیه چون محرم شوند جدا شوند و بقول
شافعی رحمة الله علیه چون نزدیک شوند بموضع وقاع جدا شوند مسئله اگر بعد از وقوف جماع کردند
بدنه واجب شود و حج فاسد نشود و بقول شافعی رح چون جماع کند پیش از رمی حج فاسد شود

مسئله قوله فاما بر حالق در این مسئله نزد امام اعظم رح و امام شافعی رح اینقدر فرق است که نزد امام ...

واگر بعد از حلق جماع کرد گوسپند واجب شود واگر در عمره پیش از طواف چهار شوط جماع کرد عمره فاسد شود
و یک گوسپند واجب شود و عمره تمام کند و قضا کند واگر بعد از طواف اکثر از اشواط جماع کرد یک گوسپند
واجب شود و عمره فاسد نشود و بقول شافعی رحمه الله تعالی در هر دو وجه عمره فاسد شود و شتر یا گاو
قربانی دهد مسئله در حج و عمره جماع عامد و ناسی مفسد است و بقول شافعی رحمة الله علیه جماع ناسی
در حج مفسد نیست مسئله اگر بی وضو طواف رکن کرد یعنی طواف زیارت گوسپند واجب شود مسئله
اگر جنب طواف رکن کرد شتر یا گاو واجب شود طواف را اعادت واجب است واگر بی وضو طواف قدوم یا
طواف صدر کرد صدقه واجب شود مسئله اگر سه شوط یا کمتر از آن طواف رکن ترک آورد گوسپند واجب
شود واگر چهار شوط و یا بیشتر از آن ترک کرد و از طواف رکن همچنان محرم باشد واگر بیشتر از طواف صدر را
ترک کرد و یا در حالت جنابت طواف صدر آورد یک گوسپند واجب شود واگر سه شوط و یا کمتر از طواف
صدر ترک کرد صدقه واجب شود از هر شوطی یک درویش را نصف صاع گندم دهد مسئله اگر بی وضو طواف
رکن کرد و طواف صدر در آخر ایام تشریق با وضو کرد یک گوسپند واجب شود مسئله اگر در حالت
جنابت طواف رکن کرد و در آخر ایام تشریق طواف صدر در حالت پاکی کرد دو گوسپند واجب شود و
بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما یک گوسپند واجب شود واگر طواف و سعی برای عمره بی وضو کرد
و به سوی اهل خود باز گشت و طواف و سعی اعادت نکرد یک گوسپند واجب شود مسئله اگر در میان
صفا و مروه سعی نکرد و یا پیش از امام از عرفات افاضت کرد و باز نگشت یک گوسپند واجب شود و بقول
شافعی رحمة الله علیه در افاضت هیچ واجب نشود مسئله اگر ترک وقوف مزدلفه کرد یک گوسپند واجب
شود مسئله اگر در هیچ روزی رمی جمار نکرد و یا یک روز رمی جمار ترک کرد یک گوسپند واجب شود
واگر از ایام تشریق تاخیر حلق کرد یک گوسپند واجب آید و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله هیچ
واجب نیاید مسئله اگر در حج و یا در عمره تاخیر حلق کرد از ایام نحر و تاخیر طواف رکن کرد از ایام نحر و یا
در زمین حلال حلق کرد یک گوسپند واجب آید و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما هیچ واجب نیاید
مسئله اگر قارن پیش از ذبح حلق کرد دو گوسپند واجب شود و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رحمهم الله
یک گوسپند واجب آید

فصل اگر محرمی صیدی را کشت و یا کشنده را دلالت کرد جزا بروی لازم شود و بقول شافعی رحمه الله

به دلالت کننده لازم نشود مسئله جزا قیمت صیدست بتقویم دو عدل در موضع قتل و یا در موضع که نزدیک تر
بود بموضع قتل و به قیمت صید هدی بخرد و ذبح کند اگر قیمت هدی رسد و یا طعام بخرد و صدقه کند چون صدقه
فطر و یا بمقابله طعام هر درویشی یکان روز روزه دارد و اگر آن از نصف صاع فاضل آید صدقه دهد
و یا بدل آن یک روز روزه دارد و بقول شافعی و محمد رحمهما الله اگر صید از طیور و چارپایان در نظر بود
جزا همان بود چنانچه در آهو گوسپندست مسئله ۲ اگر صید را مجروح کرد یا عضوی از وی ببرید یا موی
بکند نقصان آنرا ضامن شود اگر پر صید بکند و یا پایهای او ببرید و یا صید را دوشید و یا بیضه او شکست
قیمت آن واجب آید و همچنین اگر بیضه صید شکست و از وی چوزه مرده بیرون آمد قیمت آن چوزه واجب
شود مسئله ۳ بکشتن زاغ و غلیواز و گرگ و مار و کژدم و موش و سگ گزنده و پشه و مورچه و کیک
و کنه و باقی هیچ واجب نشود و بکشتن سپس و ملخ هر چه خواهد صدقه دهد مسئله ۴ بکشتن دد هرچند که
باشد از گوسپندی تجاوز نکند و بقول زفر رح قیمت دد هر چند که باشد جزا او واجب شود اگر چه بیشتر از
گوسپند بود و بقول شافعی رح هیچ واجب نشود مسئله ۵ اگر صید او را حمله کرد و محرم او را کشت هیچ واجب
نشود و بقول زفر رح جزا ضامن شود مسئله ۶ اگر محرم باضطرار صید را کشت جزا لازم شود مسئله ۷
در احرام ذبح کردن گوسپند و گاو و شتر و مرغ خانگی و بط اهلی جائز بود و بیرون جزا است اگر محرم کبوتر مرسل
و یا آهوی مستانس را ذبح کرد جزا لازم آید و بقول مالک رح در کبوتر جزا لازم نیاید مسئله ۸
اگر محرمی صید را ذبح کرد حرام بود و بقول شافعی رح بر کشنده حرام بود و دیگر را حلال مسئله ۹
اگر محرم مضطر شد مردار خورد و صید را نکشد و بقول ابی یوسف رح صید کشد و در مبسوط
مذکور است که از ابی یوسف و ابی حنیفه رح صید کشد و بخورد و جزا دهد و بقول زفر رح مردار خورد مسئله ۱۰
اگر محرم صید را ذبح کرد و بخورد قیمت آن ضامن شود و بقول ابی یوسف رح و محمد رح هیچ لازم نشود
مگر استغفار و اگر محرم دیگر ذبح محرم را بخورد بر وی هیچ لازم نشود مسئله ۱۱ اگر غیر محرم صید گرفت و
ذبح کرد جائز بود که محرم آنرا بخورد اگر راهنمونی نکرده باشد و صید کردن نفرموده بود و بقول مالک رح
اگر حلال برای محرم صید کرده است محرم را حلال نبود مسئله ۱۲ اگر غیر محرم صید حرم را ذبح کرد قیمت آن
صدقه کند و روزه ندارد و بقول زفر رح روزه نیز روا باشد مسئله ۱۳ اگر حلال با صید در زمین
حرم در آمد ارسال کند و نزدیک شافعی رح ارسال بر وی واجب نی و اگر فروخت آورد اگر باقی

مانده باشد بیع فسخ کند و بر مرد جزا لازم آید مسئله ۱۴ اگر احرام بست و در خانه و یا در قفس او صید بست ارسال واجب نشود و بقول شافعی رح ارسال لازم شود مسئله ۱۵ اگر محرم صید گرفت بعد احرام بست و دیگری ارسال کرد مرسل ضامن شود قیمت او را و بقول ابی یوسف و محمد رح ضامن نشود مسئله ۱۶ اگر محرمی صید گرفت و دیگری رها کرد رها کننده بالاتفاق ضامن نشود مسئله ۱۷ اگر محرمی صید گرفت و محرمی دیگر آن صید را بکشت بر هر یکی جزا لازم آید و گیرنده بدانچه ضامن شده است رجوع کند بر کشنده و بقول زفر رح رجوع نکند مسئله ۱۸ اگر گیاه حرم و یا درخت حرم غیر مملوک و یا درختی که از جنس آن نهال نباید چید برید آنرا ضامن شود مگر آنکه خشک باشد مسئله ۱۹ چرانیدن گیاه حرم و بریدن آن حرام مگر آنکه چرانیدن اذخر درست ست و بقول ابی یوسف رح چرانیدن گیاه حرم جائز ست مسئله ۲۰ چیزیکه بسبب آن بر مفرد یک دم لازم شد بر قارن دو دم لازم شود مگر آنکه از میقات تجاوز کند و محرم نشود برای حج و عمره یک دم واجب شود و بقول زفر رح درینصورت نیز دو دم لازم شود و بقول شافعی رح در مسئله اول بر قارن یک دم لازم شود مسئله ۲۱ اگر دو محرم یک صید را کشتند بر هر یکی جزاء کامل واجب شود و بقول شافعی رح بر هر دو یک جزا لازم شود مسئله ۲۲ اگر دو حلال یعنی غیر محرم صید حرم را کشتند بر هر دو یک جزاء کامل واجب شود مسئله ۲۳ اگر محرم صید را بخرید یا بفروخت بیع باطل شود مسئله ۲۴ اگر غیر محرم آهوی حرم را بیرون آورد و پس از وی بچه بزاد و هر دو مردند ضمان هر دو لازم آید و اگر بعد اداء ضمان آهو بچه آورد ضمان بچه لازم نشود

باب المجاوزة لوقت بغير احرام

اگر بی احرام از میقات تجاوز کرد بالاجماع دم لازم شود اما بعده اگر با احرام تلبیه گویان بازگشت نزدیک میقات تلبیه گفت ذبح دم باطل شود و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر با احرام بازگشت دم ساقط شود اگرچه تلبیه نگفت و بقول زفر رح ساقط نشود اگر تلبیه گفت مسئله اگر از میقات تجاوز کرد بعده برای عمره احرام بست و عمره افساد کرد بعده با احرام از میقات عمره قضا کرد دم ساقط شود و به قول زفر رح ساقط نشود مسئله ۲ اگر کوفی برای حاجتی در بستان بنی عامر در آمد روا بود که در مکه بی احرام در آید و میقات کسیکه داخل بستان ست بستان بود مسئله ۳ اگر کسی در مکه بی احرام در آمد

بعده دران سال بیرون آمد و احرام بست و حج کرد از حجی که دران سال بروی بوده است جائز بود از
حج آنسال و از انچه بدر آمدن مکه بوی احرام لازم شده است و بقول زفر رح جائز نبود و اگر سال
گذشت بعده در دوم سال از میقات احرام بست برای حج از حجی که بسبب در آمدن مکه بروی لازم
شده است محسوب نبود

باب اضافة الاحرام الى الاحرام

مسئله اگر کسی احرام بست برای عمره و یک شوط طواف کرد و بعده احرام بست برای حج جائز بود
که حج براندازد و عمره بجا آرد و بجای آن حج حجی و عمره بروی لازم شود و قربانی نیز بروی لازم شود
و بقول ابی یوسف و محمد رح عمره براندازد و قضا کند و حج تمام کند و قربانی لازم آید و اگر هر دو تمام
کرد جائز بود و بروی قربانی لازم آید مسئله اگر برای حج احرام بست بعده روز نحر برای حج
دوم احرام بست اگر در حج اول حلق کرده است بعده احرام بسته است حج دوم لازم شود یعنی
بلزوم دم و اگر پیش از حلق احرام بسته است دوم لازم شود بلزوم دم اگر چه قصر کرده است
و یا نکرده است و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما اگر بعد از قصر بود دم لازم شود و اگر پیش از
قصر بود هیچ لازم نشود مسئله اگر از افعال عمره فارغ شد و قصر باقی بود و برای عمره دیگر احرام
بست قربانی لازم شود مسئله اگر برای حج احرام بست بعده برای عمره پس وقوف کرد
بعرفات عمره را رفض کرده باشد و بمجرد توجه بعرفات بی وقوف عمره نیفتد و اگر برای حج طواف
تحیت کرد بعده احرام بست برای عمره و هر دو تمام کرد دم واجب شود و برافگندن عمره مستحب بود
مسئله و اگر حاج روز نحر برای عمره احرام کرد عمره لازم شود و واجب بود که عمره براندازد و قضا
کند و قربانی دهد و اگر عمره تمام کرد جائز بود و دم لازم شود مسئله اگر حج فوت شد بعده احرام
بست برای عمره یا برای حج هر دو را براندازد و قضا واجب شود بلزوم دم

باب الاحصار

اگر بسبب دشمن یا بسبب مرض از حج ماند گوسپند سوی حرم بفرستد و از جهت او ذبح کنند
بعده از احرام بیرون آید بی حلق و قصر نبود و بقول ابی یوسف رحمه الله تعالی حلق واجب آید
مسئله اگر قارن از حج بسبب دشمن یا بسبب بیماری باز ماند دو قربانی بجانب حرم فرستد

تا ذبح کنند و ذبح قربانی احصار بجز حرم جائز نبود فاما پیش از روز نحر جائز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله جائز نبود ذبح دم احصار حج مگر در روز نحر مسئله ۲ اگر محصر از احرام حج حلال شود حج و عمره لازم شود و اگر احرام برای عمره بسته باشد چون حلال شود عمره لازم شود و اگر قارن بود حج و دو عمره لازم شود مسئله ۳ اگر محصر گوسپندی قربانی فرستاد بعده احصار زائل شد و بهدی و حج قادر شد توجه کند بحج و اگر بهدی و حج نرسد توجه لازم نشود و اگر بهدی بی حج قادر شد بذبح هدی حلال شود و اگر بحج بی هدی قادر شد بی ذبح هدی از احرام بیرون آید و بقول زفر رحمة الله علیه بی ذبح بیرون نیاید مسئله ۴ بعد از وقوف بعرفه احصار نباشد مسئله ۵ اگر بمکه از طواف و وقوف ممنوع شد احصار ثابت شود و اگر از یکی ممنوع بود محصر نبود

باب الفوائت

اگر بفوت وقوف بعرفه حج فوت شد احلال بعمره کند یعنی طواف و سعی کند حلال شود و حج قضا کند از میقات اگرچه اول بار بیش از میقات احرام بسته است و دم لازم نشود و بقول شافعی رحمة الله علیه دم نیز لازم شود مسئله ۱ عمره فوت نشود و عمره طواف و سعی است و در سال تمام ادای عمره جائز بود مسئله ۲ ادای عمره در روز عرفه و نحر و ایام تشریق مکروه بود مسئله ۳ عمره سنت است و بقول شافعی رحمه الله فریضه است

باب الحج عن الغیر

آدمی بجای خود کسی را گردانیدن و نیابت در عبادت مالی در حالت عجز و قدرت جائز بود و در عبادت بدنی بهیچ حال جائز نی و در عبادتی که مرکب است از مال و بدن در حالت عجز نیابت جائز بود مسئله ۱ عجز تا موت شرط است در حج فرض اما در حج نفل با قدرت همه حال نیابت جائز بود مسئله ۲ اگر نائب از دو کس احرام بست ضامن نفقه شود و حج از نائب واقع شود مسئله ۳ دم احصار بر فرمائنده بود و بقول ابی یوسف رح بر نائب بود مسئله ۴ دم قران و جنایت بر نائب بود باتفاق مسئله ۵ اگر مردی وصیت بحج کرد و درثه نائب گرفتند برای حج و نائب در راه مرد از منزل

میت بثلث باقی از مال حج فرمایند و بقول ابی یوسف رح و محمد رح از انجا که نائب مرده است نائب گیرند
و بقول محمد رح اگر از مالے که نائب را داده بودند چیزی مانده است نائب گیرند و الا وصیت
باطل شود و بقول ابی یوسف رح انچه باقی ست از ثلث مال اول و انچه باقی ست از نفقه نائب
بدان نائب گیرند مسئله۶ اگر کسی بحج از پدر و مادر احلال کرد بعده برای یکی از ایشان حج تعیین
کرد جائز بود و کمترین هدی گوسپند ست و هدی بر شتر و گاو و گوسپند واقع شود و انچه در اضحیه
درست ست در هدی درست بود و گوسپند در همه چیزی درست بود مگر در طواف رکن که در حالت
جنابت کرده باشد و در وطی بعد وقوف بعرفه درین دو چیز بدنه واجب شود مسئله۷ قربانی
تطوع و متعه و قران بخورد و بقول شافعی رحمة الله علیه از دم متعه و قران بخورد اما از دم کفارت
و نذر و هدی و احصار نخورد و تمام صدقه دهد مسئله۸ ذبح قربانی متعه و قران روا نباشد مگر بروز نحر
مسئله۹ جمله قربانیهای حج روا نباشد مگر در حرم جز قربانی نذر و بقول ابی یوسف رح بدنه
نذر نیز مختص ست بحرم مسئله۱۰ تصدق هدی بر فقراء حرم و غیر آن جائز بود و بقول شافعی
رحمه الله بجز فقراء حرم روا نبود مسئله۱۱ بیرون آوردن هدی با خود سوی عرفات واجب نیست
مسئله۱۲ جل و مهار هدی صدقه کند و مزد ذبح کننده از هدی ندهد و بر هدی بی ضرورت سوار
نشود و بقول شافعی رحمه الله جائز ست که بی ضرورت سوار شود مسئله۱۳ هدی راند و شیر
ولیکن آب سرد در پستان او زند تا شیر کم شود مگر آنکه او را نا دوشیدن زیان دارد بدوشد و شیر
صدقه دهد مسئله۱۴ اگر هدی واجب هلاک شد یا معیب گشت بجای او دیگر بیارد و این معیب ها مول او
بود و اگر هدی تطوع معیب شد بکشد و نعل او را بخون او رنگ کند و کوهان او را زند و از ان
چیزی نخورد و توانگران را نیز نخوراند و بدرویشان صدقه دهد مسئله۱۵ هدیه تطوع و متعه و قران را
قلاده به بندد مسئله۱۶ قربانی احصار و جنایت را قلاده نه بندد مسئله۱۷ اگر بر اهل عرفه قومی
گواهی دادند بوقوف ایشان پیش از عرفه شنوند و اگر گواهی دادند بوقوف ایشان بعد از عرفه
روز نحر نشنوند مسئله۱۸ اگر روز دوم جمره اولی ترک آورد و اگر اول رمی اعادت کند بعده
باقی رمی کند بهتر بود و اگر جمره اولی تنها رمی کرد جائز بود و بقول شافعی رح جائز نبود تا تمام
اعادت نکند مسئله۱۹ اگر در حج رفتن پیاده بر خود واجب کرد سوار نشود تا طواف زیارت نکند

۵۳

مسئله اگر کنیزکی محرم بخرید مشتری تواند که کنیزک را از احرام بیرون آرد و وطی کند و بقول زفر رح نتواند

کتاب النکاح

نکاح عبارت از عقدیست که بر ملک متعه وارد میشود مسئله نکاح سنت ست و بغلبهٔ شهوت واجب
و نکاح منعقد شود با یجاب و قبول که هر دو بلفظ ماضی باشند چنانچه زن گوید نفس خود را تو بزنی دادم مرد
گوید بزنی قبول کردم اگر یک لفظ ماضی بود و دوم مستقبل جائز بود چنانچه مرد گوید نفس خود را بمن
بزنی ده و زن گوید نفس خود را بزنی بتو دادم مسئله نکاح جائز نبود مگر بلفظ نکاح و تزویج و بالفاظی
که موضوع ست برای تملیک عین در حال چون وهبت و تصدقت و ملکت و نزدیک شافعی منعقد
نشود مگر بلفظ نکاح و تزویج مسئله نکاح منعقد نشود مگر بحضور دو مرد آزاد و یا یک مرد و دو زن بشرط
آنکه عاقل و بالغ و مسلمان باشند اگرچه فاسق و محدود در قذف و یا نابینا یا پسران عاقدین باشند
و بقول مالک رح اگر بی شهود نکاح کردند بشرط اعلان جائز بود و بقول شافعی رح بحضور گواهان فاسق
و محدود در قذف و نابینا و زنان نکاح منعقد نشود مسئله نکاح مسلمان با ذمیه کتابیه بحضور دو ذمی
جائز بود و بقول محمد و زفر رح بحضور دو ذمی جائز نی مسئله اگر مرد را امر دیگر فرمود که دختر صغیره
وی بمردی تزویج کند و کیل تزویج کرد بحضور یک مرد و بحضور پدر صغیره جائز بود و در غیبت پدر جائز
نبود مگر بحضور دو گواه

فصل فی المحرمات

حرام ست نکاح مادر و دختر و جدات مادری و پدری اگرچه دور تر اند
و نکاح خواهر و خواهر زاده و برادر زاده و عمه و خاله و مشتوبه و دختری که مادر وی را وطی کرده است و
زن پدر و جد اگرچه دور تر اند و زن پسر و پسر پسر اگرچه فروتر اند مسئله هرچه در نسب حرام ست در رضاع
نیز حرام ست مسئله جمع کردن میان دو خواهر در یک نکاح حرام ست مسئله اگر دو خواهر در ملک
یکی اند اگر یکی را وطی کرد دوم را نتواند که وطی کند تا موطوءه را از ملک خود بیرون نیارد و یا بکسی بزنی
بدهد و اگر خواهر جاریهٔ موطوءهٔ خود را نکاح کرد درست بود و لیکن هر دو را وطی نکند تا موطوءه را بر خود
حرام نگرداند به بیع یا تزویج مسئله اگر دو خواهر بدو عقد خواست و تقدیم و تاخیر معلوم نی در هر دو نکاح
تفریق کنند و نصف مهر هر دو خواهر بدهد مسئله اگر بجنین دو زن بیک عقد نکاح کرد که اگر هر یکی از آن

دو زن مرد بودی نکاح درمیان ایشان جائز نبودی نکاح هر دو زن جائز نبود مسئله اگر از یک جانب
فرض کردن یه دیگری حرام شود و از فرض کردن جانب دیگر حرام نه جمع کردن درست ست تا اگر کسی
مانند زن و دوم دختر که مادر وی موطوءه باشد جمع کردن این دو زن در یک نکاح جائز بود نزدیک
علماء ثلثه و بقول مالک و زفر رح جائز نی مسئله بزنا و مس و نظر بشهوت حرمت مصاهرة ثابت
شود تا اگر زنی مرد را بشهوت مس کرد و یا مردی زن را بشهوت مس کرد و یا مردی به داخل
فرج زنی بشهوت نظر کرد و یا زنی بذکر مردی بشهوت نظر کرد روا نباشد که مادر و دختر آن زن را
نکاح کند و بقول شافعی رح بزنا و مس و نظر بشهوت حرمت مصاهرة ثابت نشود و در صورت مذکوره
مادر و دختر آن زن که نکاح کند درست بود مسئله اگر خواهر معتدهٔ خود را نکاح کند جائز نبود و
بقول شافعی رح اگر عدت از طلاق بائن و یا از سه طلاق بود جائز بود مسئله حرام ست نکاح
مولی بکنیزک خود و نکاح بنده بمالکه خود و نکاح مجوسیه کافر و بت پرست مسئله نکاح کتابیه و
صابیه جائز ست و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله نکاح صابیه جائز نیست مسئله اگر محرمی
محرمه را نکاح کرد جائز بود و بقول شافعی رح جائز نی مسئله نکاح کنیزک غیری مسلمه باشد
یا کتابیه جائز ست اگرچه قادر ست بر نکاح حرّه و بقول شافعی رح نکاح کنیزک کتابیه با قدرت
بر کنیزک مسلمه جائز نی و نیز بقول او با قدرت بر نکاح حرّه نکاح کنیزک جائز نی مسئله نکاح
حرّه بر کنیزک جائز ست و نکاح کنیزک بر حرّه جائز نی اگرچه حرّه در عدت بود از طلاق بائن بود
یا رجعی و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله نکاح کنیزک در عدت حرّه از طلاق بائن جائز بود و بقول
شافعی رح نکاح کنیزک بر حرّه بنده را جائز بود و بقول مالک رحمه الله تعالی کنیزک بر حرّه
برضاء حرّه جائز بود مسئله جائز ست که حرّ چهار زن از حرائر و جواری نکاح خود کند و زیادت
بران جائز نی مسئله جائز ست که بنده دو زن نکاح کند و زیادت بران جائز نی و بقول
مالک رح جائز ست که بنده چهار زن کند و بقول شافعی رح نکاح حرّ زیادت بر یک کنیزک
جائز نی مسئله نکاح زن حامله که حمل او از زنا ست جائز ست و لیکن وطی بعد وضع حمل
باید کرد و بقول ابی یوسف رح نکاح فاسد بود مسئله نکاح زنی که حمل وی از حلال بود
بالاتفاق جائز نبود مسئله اگر مولی کنیزک خود را وطی کرد بعده تزوج او برای غیری کرد

قوله صابیه و آن قومیست که عدول از دین یهود و نصاری کرده عبادت کواکب کنند و بیک روایت از ابی حنیفه رح آن قومیست [illegible]

۵۴

درست بود مسئله ۱۹ اگر مردی زنی را دید که زنا کرد بعده آنرا نکاح کرد جائز بود و تواند که پیش از استبراء
وطی کند و بقول محمد رح بعد از استبراء وطی کند مسئله ۲۰ اگر دو زن بیک عقد نکاح کرد و نکاح یکی از آن
دو زن حرام ست بر وی آن زن که نکاح او درست ست نکاح او جائز بود و تمام مهر مسمی
مهر او شود و بقول ابی یوسف و محمد رح مسمی مهر مثل هر دو زن قسمت کند آن زن که نکاح او جائز ست
هرچه نصیب وی آید مهر او همان بود و آنچه نکاح او جائز نیست حصه او ساقط شود مسئله ۲۱
نکاح متعه و موقت باطل ست و صورت متعه آنست که مردی بزنی گوید که این ده درم بگیر تا من تمتع
چند روز تمتع گیرم و صورت موقت آنست که مردی زنی را نکاح کند بگواهی دو مرد تا ده روز مثلاً
و بقول مالک رح متعه جائز ست و بقول زفر رحمه الله تعالی توقیت باطل ست و نکاح جائز ست
مسئله ۲۲ اگر زنی بر مردی دعوی نکاح کرد و بینه اقامت کرد و قاضی حکم کرد و در حقیقت میان
ایشان نکاح نبود وطی این زن و تمکین وی برای وطی جائز بود و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی
رحمهم الله جائز نی

باب الاولیاء والاکفاء

نکاح زن حره عاقله بالغه بی اذن ولی جائز بود اگرچه بکر بود یا ثیبه و بقول محمد رح و یک قول از ابی یوسف
رحمه الله نکاح موقوف باجازت ولی جائز بود و بقول مالک رح بعبارت زنان نکاح منعقد نشود
بی اجازت ولی مسئله بکر بالغه را جبر نکنند بر نکاح و بقول احمد و مالک و شافعی رح روا بود که ولی
بکر بالغه را جبر کند بر نکاح مسئله اگر ولی از بکر بالغه دستوری خواست برای نکاح وی و او سکوت
کرد و یا بخندید یا بگریست و یا ولی اذن او تزویج کرد و خبر نکاح باو رسید و سکوت آورد و یا بخندید
در هر صورت سکوت و خنده اذن بود و اگر ابا آورد نکاح نکند او را مسئله ۳ اما اگر غیر ولی
دستوری خواست از وی برای تزویج او تا بسخن نگوید اذن نبود مسئله ۴ اگر ولی از ثیبه
بالغه دستوری خواست اجازت بقول شرط ست مسئله ۵ بزوال بکارت بجستن و حیض و جراحت
و بدیر ماندگی بی شوهر و بزنا حکم بکارت بکر زائل نشود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله در زنا حکم
ثیبه دارد و بقول شافعی رح در جمیع صورت حکم ثیبه دارد مسئله اگر شوهر گفت که خبر نکاح بتو رسید

و تو سکوت کردی زن گفت که رد کرده ام قول زن معتبر بود و بقول زفر رحمه الله قول شوهر معتبر بود مسئلہ جائز ست که ولی صغیر و صغیره بکر و ثیبه را تزویج کند و ولی عصبه است و بقول شافعی رح ولایت تزویج نیست مگر پدر و جد را و نیز بقول شافعی رح ولی را بر صغیره ثیبه ولایت تزویج نیست و بقول مالک رح ولایت نیست مگر پدر را مسئلہ ولایت عصبه بترتیب میراث ست و بوجود ولی اقرب ابعد را ولایت نبود مسئلہ ۹ صغیر و صغیره را در تزویج غیر پدر و جد ببلوغ خیار فسخ ست بشرط قضاء قاضی و بقول ابی یوسف رح خیار فسخ نیست چنانچه در تزویج پدر و جد مسئلہ ۱۰ اگر زن بکر را نکاح معلوم شد خیار او بسکوت باطل شود و خیار مرد بسکوت باطل نشود تا بگوید که رضا دادم و یا دلیل رضای از وی ظاهر شود آنگاه خیار بسکوت باطل شود و اگر یکی از ایشان پیش فسخ بمرد میراث برند مسئلہ ۱۱ بنده بر آزاد و صغیر بر بالغ و مجنون بر عاقله و کافره بر مسلمان ولایت ندارد مسئلہ ۱۲ اگر از عصبه ولی نبود ولایت تزویج مادر را بود و بعده خواهر مادر و پدری را بعده خواهر پدری را بعده اولاد مادری را بعده ذوی الارحام را بعده قاضی را و بقول محمد رحمه الله غیر عصبه را ولایت نیست مگر قاضی را مسئلہ ۱۳ اگر ولی اقرب غائب ست بغیبت سفر ولی ابعد تواند که تزویج کند و بقول شافعی رحمه الله سلطان تزویج کند و بقول زفر رحمة الله علیه هیچ کس نتواند که تزویج کند مسئلہ ۱۴ اگر ولی اقرب بعد از تزویج ولی ابعد از سفر آمد نکاح باطل نشود و بقول زفر رحمة الله علیه باطل شود مسئلہ ۱۵ ولایت تزویج مجنونه پسر را بود و بقول محمد رحمة الله علیه پدر را بود

فصل فی الکفاءة

مسئلہ ۱ اگر زنی بالغه خود را بغیر کفو بزنی داد ولی او تواند که تفریق کند و بقول مالک رحمة الله علیه نتواند که تفریق کند مسئلہ ۲ رضاء بعضی از اولیاء بمنزله رضاء کل ست و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه رضاء بعضی از اولیاء بمنزله رضاء کل نیست مسئلہ ۳ قبض مهر و مانند آن رضا بود مسئلہ ۴ اگر ولی بعد از علم نکاح ساکت شد حق او باطل نشود مسئلہ ۵ کفاءت در نسب معتبر ست پس قریش کفو بقریش بود و عرب کفو عرب بود مسئلہ ۶ کفاءت در حریت و اسلام معتبر ست تا اگر یکی را پدر آزاد و مسلمان ست کفو نبود کسے را که پدر و جد او آزاد و مسلمان بود و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه کفو بود مسئلہ ۷ اگر یکی را پدر و جد آزاد و مسلمان ست کفو بود کسے را که پدر و جدّ و جدِّ جدّ بالاتر مسلمان و آزاد باشند مسئلہ ۸ کفاءت در دیانت معتبر ست

تا اگر زنی از قومی که صالح اند فاسقی را خواست اولیا را ولایت تفریق بود و بقول محمد رح کفارت در دیانت نیست مسئله کفارت در مال معتبرست یعنی باید که شوهر مالک مهر و نفقه بود تا اگر از هر دو عاجز بود و یا از یکی عاجز بود کفو نبود و بقول ابی یوسف رح اگر شوهر قادرست بر تسلیم مهر معجل و نفقه روز حال می کند کفو بود مسئله کفارت در حرفت معتبرست موزه دوز کفو بزاز و عطار نبود و بقول ابی یوسف رح کفارت در حرفت معتبر نیست مگر آنکه فاحش باشد چنانچه حجام و حائک مسئله اگر زنی شوهر کرد و از مهر مثل نقصان کرد اولیا را ولایت اعتراض بود تا مهر تمام کند و یا مفارقت کند و بقول ابی یوسف و محمد رح اولیا را ولایت اعتراض نیست مسئله اگر پدر صغیر و یا صغیره را بغیر کفو داد و یا مهر نقصان و یا زیادت فاحش کرد جائز بود و بقول ابی یوسف و محمد رح جائز نبود مسئله تزویج صغیر و صغیره بغبن فاحش و یا بغیر کفو جز پدر و جد نتوانند

باب فی الوکالة

مسئله جائزست ابن عم را که دختر عم خود بحکم ولایت برای نفس خود تزویج کند و بقول زفر رح جائز نه مسئله اگر زنی مردی را وکیل گرفت تا کفو این زن برای خود بزنی کند و وکیل نفس این زن بحضور گواهان بزنی کرد جائز بود و بقول زفر و شافعی رح جائز نی مسئله نکاح بنده و کنیزک بی اذن مولی موقوف است تا باجازت مولی و بقول مالک رح نافذ بود و موقوف نی مسئله نکاح فضولی موقوف بود یعنی اگر فضولی زنی را بی اذن او بمردی حاضر تزویج کرد و یا زنی حاضر را برای مردی غائب بزنی خواست بی اذن او این نکاح موقوف بود باجازت ایشان و بقول شافعی رحمه الله تصرفات فضولی باطل است مسئله اگر زنی نفس خود بغائبی بزنی داد بحضور دو گواه و از جهت غائب کسی قبول نکرد و یا مردی بحضور دو گواه گفت که من فلانی را بزنی خواستم و کسی از جهت زن قبول نکرد نکاح باطل بود و بقول ابی یوسف رح موقوف بود باجازت ایشان مسئله اگر وکیل گرفت تا زنی خواهد برای او وکیل دو زن بیک عقد خواست جائز نبود و اگر کنیزک کسی برای موکل بزنی خواست جائز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله تعالی جائز ی

باب المهر

مسئله نکاح بی ذکر مهر جائز بود و بقول مالک رح جائز نبود مسئله اقل مهر ده درم ست و بقول شافعی رح آنچه صلاحیت ثمن دارد در بیع صلاحیت مهر دارد مسئله اگر نکاح کرد بده درم نقره یا کم از ده درم نقره بوطی شوهر و بموت یکی از زن زن و شوهر ده درم نقره واجب آید و بقول زفر رح درصورتی که کم از ده درم بود مهر مثل واجب آید مسئله اگر مهر کم از ده درم نقره بود و پیش از دخول طلاق گفت پنج درم نقره واجب آید و بقول زفر رح متعه واجب آید مسئله در نکاح اگر مهر مسمی نبود و یا نفی مهر کردند بدخول و موت مهر مثل واجب آید و بطلاق پیش از دخول متعه واجب آید و متعه سه جامه است بقدر حال مرد و آن پیراهن و دو پتی و چادر است از آن جنس که مثل آن این زن می پوشد و بقول شافعی رحمه الله در موت پیش از دخول هیچ واجب نیاید و بقول مالک رح متعه مستحب ست مسئله اگر بعد از نکاح مهر تعیین کردند و یا زیاده کردند در مهر بوطی و موت مهر مسمی و زیاده تمامه واجب آید و بطلاق پیش از دخول زیاده ساقط شود و اصل متنصف و بطلاق پیش از دخول مسمی متنصف نشود بلکه متعه واجب آید و بقول شافعی رح مفروض بعد از عقد بطلاق پیش از دخول متنصف شود و بقول ابی یوسف رح بطلاق پیش از دخول مفروض و زیاده متنصف شود و بقول زفر رح بوطی و موت زیاده لازم نیاید مسئله اگر زن بعد از عقد نکاح از مهر حط کرد جائز بود مسئله خلوت صحیح حکم وطی دارد و خلوت صحیح آنست که جمع شوند در مکانی و کسی در آنجا نباشد و هیچ یکی از ایشان مریض و صائم بصوم فرض و یا محرم بحج فرض و نفل و عمره نباشد و زن حائض نباشد تا اگر بعد از خلوت صحیح طلاق گوید تمام مهر لازم آید و بقول شافعی رح نصف مهر لازم آید مسئله خلوت مجبوب و خصی و عنین نیز حکم دخول دارد و بقول ابی یوسف و محمد خلوت مجبوب حکم دخول ندارد مسئله در خلوت صحیحه و فاسده عدت واجب آید مسئله مستحب ست متعه برای هر مطلقه مگر برای مطلقه پیش از دخول که در نکاح او مهر مسمی نباشد و برای او متعه واجب آید مسئله در نکاح شغار مهر مثل واجب آید و نکاح شغار آنست که شخصی دختر یا خواهر خود بزنی دهد بزید بشرطی که زید بدین شخص خواهر یا دختر خود بزنی دهد و مهر دو مهر عوض یکدیگر باشد هر دو عقد درست باشد و برای هر یکی از ایشان مهر مثل واجب آید و بقول شافعی رح هر دو عقد باطل شود مسئله اگر حری زنی خواست بشرط آنکه مهر او خدمت یکساله دیا تعلیم قرآن بود نکاح جائز بود و مهر مثل واجب آید و بقول محمد رح قیمت خدمت

یکساله واجب آید مسئله ۱۴ اگر بنده زن حره خواست باذن مولی بر آنکه مهر او خدمت یکساله بود نکاح
درست بود و مهر او خدمت یکساله بود و بقول شافعی رح در مسئله خود بنده تعلیم قرآن و خدمت یکساله
مهر بود مسئله ۱۵ اگر مردی بزنی خواست زنی را بهزار درم و زن تمام هزار درم قبض کرد و بعد از قبض
بشوهر بخشید و پیش از دخول مطلقه شد شوهر بپانصد درم بر زن رجوع کند مسئله ۱۶ اگر هزار درم پیش
از قبض بشوهر بخشید و یا پانصد درم قبض کرد و این پانصد درم مقبوض یا آن پانصد درم دیگر غیر مقبوض
تمام هزار درم بشوهر بخشید و پیش از وطی مطلقه شد شوهر زن هیچ رجوع نکند و بقول ابی یوسف
رحمة الله علیه درین صورت که پانصد درم قبض کرده است بدویست و پنجاه درم بر زن رجوع کند
مسئله ۱۷ مردی زنی را نکاح کرد بر کالای و پیش از قبض و یا بعد از قبض زن آن کالای بشوهر بخشید
و پیش از وطی مطلقه شد شوهر بر زن هیچ رجوع نکند و بقول زفر رحمة الله تعالی بقیمت نصف کالا
شوهر رجوع کند بر زن مسئله ۱۸ اگر زنی را بهزار درم نقره نکاح کرد بشرط آنکه از شهر بیرون نبرد
یا زنی دیگر بسر او نخواهد اگر بشرط وفا کرد هزار درم مهر بود و اگر وفا نکرد مهر مثل واجب آید مسئله ۱۹
اگر زنی را نکاح کرد بهزار درم بشرطی که درین شهر دارد و اگر بیرون برد مهر او دو هزار درم بود اگر بشرط
وفا کرد و زن را دران شهر داشت مهر او هزار درم بود و اگر بیرون شهر برد مهر مثل واجب آید زیاده
برده هزار نکند و نقصان از هزار نیز نکند و بقول ابی یوسف و محمد رح هر دو شرط درست بود و اگر در
شهر داشت یک هزار درم مهر بود و اگر بیرون برد دو هزار درم بود و بقول زفر رح هر دو شرط
فاسد بود و مهر مثل واجب آید زیادت از دو هزار نکند و نقصان از یک هزار درم نکند مسئله ۲۰ اگر
زنی را نکاح کرد و مهر او یکی از دو بنده گردانید و قیمت هر دو بنده مختلف ست بمهر مثل حکم شود و اگر
مهر مثل موافق بندهٔ اعلی بود اعلی واجب آید و اگر موافق بندهٔ ادنی بود ادنی واجب آید و اگر کم
از اعلی ست و زیادت بر ادنی مهر مثل واجب آید مسئله ۲۱ اگر زنی را نکاح کرد بر اسپی یا بر چیزی
غیر معین وسط واجب آید یا قیمت وسط و بقول شافعی رحمة الله علیه مهر مثل واجب آید و بقول
ابی یوسف رح و محمد رح در همه صورت بندهٔ ادنی واجب آید مسئله ۲۲ اگر زنی را نکاح کرد بجامه
غیر موصوف مهر مثل واجب آید مسئله ۲۳ اگر زنی را بخمر یا بخوک نکاح کرد درست بود و مهر مثل
واجب آید مسئله ۲۴ اگر زنی را نکاح کرد بخم سرکه و خمر ظاهر شد و یا زن را نکاح کرد به بندهٔ معین

۵۹

و آزاد بود مهر مثل واجب آید و بقول ابی یوسف رح در مسئله سرکه بوزن آن خمر سرکه واجب آید و
در مسئلهٔ بنده بقول ابی یوسف رح قیمت بنده واجب آید مسئله ۲۵ زنی را نکاح کرد و مهر او دو بنده
معین گردانید و یکی ازان دو بنده آزاد بود مهر او آن بنده باقی بود اگر قیمت او ده درم نقره بود و
اگر کم از ده درم ست ظلها کمال العشرة و بقول ابی یوسف رح مهر او بنده باقی بود و قیمت حر اگر بنده
بود و بقول محمد مهر او بنده باقی بود و مهر مثل تمام کند اگرچه مهر مثل بیشتر از قیمت بنده بود مسئله ۲۶
زنی را نکاح کرد نکاح فاسد و قاضی پیش از دخول و خلوت صحیح تفریق کرد هیچ واجب نیاید و
بوطی مهر مثل واجب آید زیادت نکند بر مسمی و بقول زفر رحمه الله اگر مهر مثل زیادت از مسمی بود
زیادت نیز واجب آید مسئله ۲۷ در نکاح فاسد نسب ثابت شود و عدت واجب آید از وقت تفریق
مسئله ۲۸ در مهر مثل قیاس بزنانی کنند که از قوم پدر او باشند چون خواهر و عمه و دختر عم و بمادر
و خاله قیاس نکنند مگر که از قوم پدر او باشند و شرط آنست در مهر مثل که مساوات باشند در میان
هر دو زن در عمر و جمال و مال و شهر و زمان و عقل و دین و بکارت و اگر از قوم پدر مثل او موجود
نشود بر اجنبیه قیاس کنند مسئله ۲۹ اگر ولی زن بمهر ضمان شد جائز بود و زن مخیر بود در
طلب مهر از ولی و یا از شوهر مسئله ۳۰ در مهر معجل یعنی دست پیمان زن تواند که شوهر را از وطی
و در سفر بردن منع کند اگرچه بعد از دخول بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله اگر دخول برضا
زن بود نتواند زن که منع کند از وطی مسئله ۳۱ اگر در میان زن و شوهر اختلاف شد در مقدار مهر
حکم بمهر مثل کنند یعنی قول هر که موافق مهر مثل بود همان معتبر بود و بقول ابی یوسف رح قول
شوهر معتبر بود مگر که اندکی گوید که در عرف بدان مقدار مهر نکنند و اگر درین مسئله پیش از دخول طلاق
گفت قول شوهر معتبر ست تا نصف مهر مسئله ۳۲ اگر در میان زن و شوهر اختلاف شد در تسمیه
مهر مثل واجب آید و اگر بعد از موت زن و شوهر اختلاف شد میان ورثه در اصل مسمی قول
منکر معتبر بود با سوگند و بقول ابی یوسف و محمد رح بمهر مثل حکم کنند چنانچه در حال حیات فتوی
همبرین ست و اگر ورثه اختلاف کردند در مقدار مهر مثل قول ورثه شوهر معتبر بود در اندک و بسیار
و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه قول ورثه شوهر معتبر بود مگر که اندکی گویند که در عرف آن مقدار مهر
نبود و بقول محمد رحمة الله علیه قول ورثهٔ زن معتبر ست تا مقدار مهر مثل مسئله ۳۳ اگر شوهر بعد ازان

در نکاح فاسد
بسبب وطی هیچ واجب نشود
اگرچه خلوت کرده باشد
و بعد از وطی نسب ثابت
شود و مهر مثل لازم آید
اگرچه مسمی زیاده از مهر مثل
باشد اما اگر مسمی کم از مهر
مثل باشد همان مسمی واجب
شود

چیزی فرستاد زن می گوید از وجه هدیه بود شوهر میگوید از وجه مهر بود قول شوهر معتبر بود مگر در چیزی
که برای خوردن ساخته باشند

فصل اگر ذمی زنی ذمیه را نکاح کرد بمردار یا بی مهر و این در دین ایشان جائز ست در وطی
و طلاق پیش از دخول و بموت هیچ واجب نیاید و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه در موت و دخول
مهر مثل واجب آید و بطلاق پیش از دخول متعه واجب آید **مسئله ۱** و اگر در دار حرب حربی حربیه را نکاح
کرد بمردار و یا بی مهر و این عقد در اعتقاد ایشان جائز ست بدخول و طلاق پیش از دخول و موت
هیچ واجب نیاید **مسئله ۲** اگر ذمی ذمیه را بخمر معین و یا بخوک معین نکاح کرد و هر دو پیش از قبض مسلمان
شدند و یا یکی پیش از قبض مسلمان شد همان خمر و خوک واجب آید و اگر خمر و خوک معین نبود در خمر قیمت واجب آید
و در خوک مهر مثل واجب آید بقول ابی یوسف رح در معین و غیر معین مهر مثل واجب آید و بقول
محمد رح در معین و غیر معین قیمت واجب آید

باب نکاح الرقیق

نکاح بنده و کنیزک مکاتبه و مدبره و ام ولد جائز نبود مگر باذن مولی و بقول مالک رحمة الله نکاح بنده
بی اذن مولی درست ست **مسئله ۱** اگر بنده باذن مولی زنی حره نکاح کرد برای مهر این بنده را بفروشند
مسئله ۲ اگر مکاتبه یا مدبره باذن مولی نکاح کردند برای مهر سعایت کنند و فروختن ایشان جائز نبود
مسئله ۳ اگر بنده بی اذن مولی نکاح کرد و مولی گفت طلاق رجعی بگو اجازت بود و بر نکاح موقوف
و اگر گفت طلاق گو و یا جدائی کن از وی اجازت نبود و بر قول ابن ابی لیلی رح اجازت بود **مسئله ۴**
اگر مولی بنده را گفت این زن را نکاح کن این اذن متناول نکاح صحیح و فاسد بود تا اگر بنده نکاح
فاسد خواست و دخول کرد برای مهر بفروشند و بقول ابی یوسف و محمد رح این اذن متناول نکاح
فاسد نبود و درین صورت مهر بعد از عتق طلب کند **مسئله ۵** اگر مولی برای بنده ماذون
خود زنی نکاح کرد بمهر مثل و یا کمتر از آن جائز بود و این زن برابر بود در مهر با دینداران دیگر **مسئله ۶**
اگر مولی کنیزک خود را تزویج کرده بدیگری داد بر مولی واجب نیاید که این کنیزک را بخانه شوهر فرستد
بلکه مولی کنیزک را خدمت فرماید هرگاه که شوهر [illegible] **مسئله** مولی تواند که بنده و کنیزک را بجبر [illegible]

زیرا که قیمت ... باشد ۱۲ مسئله قوله ... مکاتب باشد یا مدبر بود و ایشان ... بمهر مثل ... و اگر زیاده از مهر مثل ...

بر نکاح و بقول امام شافعی رح مولی نتواند که بنده را جبر کند بر نکاح مسئله اگر مولی کنیزک را بکسی بزنی
داد و پیش از دخول بکشت مهر از شوهر ساقط شود و بقول ابی یوسف و محمد رح ساقط نشود مسئله ۹
اگر حره خود را پیش از دخول بکشت مهر از شوهر ساقط نشود و بقول زفر و شافعی رح ساقط شود مسئله ۱۰
ولایت اذن در عزل مولی راست نه کنیزک را و بقول ابی یوسف و محمد رح کنیزک را مسئله ۱۱
اگر کنیزکی یا مکاتبه آزاد شد تواند که نکاح بر اندازد اگرچه شوهر او آزاد بود و بقول شافعی رح کنیزک
نتواند که نکاح بر اندازد اگر شوهر او آزاد بود و بقول زفر رح مکاتبه را خیار فسخ نبود مسئله ۱۲ اگر
کنیزکی بی اذن مولی شوهر کرد بعده آزاد شد نکاح نافذ بود و نتواند که اندازد و بقول زفر رح نافذ
نبود مسئله ۱۳ و اگر کنیزکی بی اذن مولی شوهر کرد و آزاد شد و پیش از آزاد شدن بشوهر
وطی کرد مهر مسمی مولی را بود و اگر بعد از عتق دخول کرد مهر مسمی کنیزک را بود مسئله ۱۴ اگر پدر
کنیزک پسر را وطی کرد و این کنیزک فرزند آورد و پدر دعوی نسب کرد نسب از پدر ثابت شود
بشرط آنکه ام ولد مذکوره در ملک پسر بوده باشد از وقت علوق تا وقت دعوة و کنیزک ام ولد
او شود و بر پدر قیمت کنیزک برای پسر واجب آید و مهر کنیزک و قیمت ولد واجب نیاید
و درین صورت اگر پدر نباشد و جد کنیزک پسر پسر را وطی کند و دعوی نسب کند نسب او
ثابت شود وقتی که پدر زنده نباشد یا باشد مگر غلام یا کافر است و الا ثابت نشود و بقول
زفر و شافعی رح مهر کنیزک بر پدر و جد لازم آید مسئله ۱۵ اگر پسر کنیزک خود را به پدر بزنی داد و
این کنیزک از پدر او فرزند آورد نکاح جائز بود و این کنیزک ام ولد پدر او نشود و مهر کنیزک
بر پدر لازم آید و قیمت لازم نیاید و فرزند آزاد شود و بقول شافعی رح نکاح جائز نی مسئله ۱۶ اگر
حره که در نکاح بنده است مولای شوهر را گفت که شوهر مرا آزاد کن بجهت من بهزار درم و مولی
آزاد کرد نکاح فاسد شود و بنده از جهت حره آزاد شود و ولا او آن زن را بود و مهر ساقط و بر زن
هزار درم برای مولی واجب شود و بقول امام زفر رح نکاح فاسد نبود مسئله ۱۷ اگر گفت زنی
حره مولای شوهر خود را که شوهر من از جهت من آزاد کن و درم ذکر نکرد نکاح فاسد
نشود و ولا مولی را بود و بقول ابی یوسف رحمه الله تعالی نکاح فاسد شود و ولا
حره را بود

قوله پدر و دعوی نسب الخ بشرط آنکه پدر مسلمان و آزاد او باشد تا اگر غلام باشد یا مکاتب یا کافر دعوی صحیح نباشد ۱۲ [illegible]

[illegible]

باب نکاح الکافر

مسئله کافری زن کافره نکاح کرد بی شهود و یا از عدت کافرے دیگر و چنین نکاح در
دین ایشان جائز ست بعده زن و شوهر اسلام آوردند همبرین نکاح مقرر دارند و به قول ابی یوسف
و محمد رحمہ نکاح معتدۂ کافر جائز نے و بقول امام زفر رحمہ نکاح کافری بے گواه و یا در عدت کافر درست نی
مسئله اگر کافرے مادر و یا دختر و یا محرمہ دیگر نکاح کرد و زن و شوهر اسلام آوردند
میان ایشان تفریق کنند مسئله جائز نی که مرتد مسلمه و یا کافره و یا مرتده را نکاح کند و
نیز جائز نشود که مرتده مرد مسلمان و یا کافر و یا مرتد را شوهر کند مسئله اگر یکی از زن و شوهر
مسلمان ست فرزند صغیره بتبع مسلمان بود همچنین اگر یکے از ایشان مسلمان شود فرزند صغیر نیز
مسلمان شود و اگر یکی از ایشان کتابیست و دوم مجوسی فرزند صغیر کتابی بود تا ذبیحہ این
ولد و نکاح او مسلمان را حلال بود و بقول شافعی رحمہ حلال نبود مسئله اگر زن و شوی یکے
مسلمان شده بر دوم اسلام عرض کنند اگر اسلام آورد نکاح قائم بود و اگر از اسلام امتناع
آورده تفریق کنند و امتناع شوهر از اسلام در حالت عرض اسلام حکم طلاق دارد و به قول ابی یوسف
حکم فسخ دارد اما اگر از زن امتناع اسلام آمده بالاتفاق فسخ بود مسئله اگر یکے از زن و
شوهر در دار حرب اسلام آورد تا فرقت واقع نشود تا که سه حیض نگذرد و بعد از گذشتن سه حیض
فرقت واقع شود و بقول شافعی رحمہ اگر اسلام پیش از دخول بود در حال فرقت واقع
شود و اگر بعد از دخول آورد چون سه حیض بگذرد بعده فرقت واقع شود مسئله اگر شوهر کتابیه
اسلام آورد نکاح باقی بود مسئله تباین دارین سبب فرقت ست نه سبی تا اگر یکی از زن
و شوهر در دار حرب مسلمان شده بدار اسلام آمد فرقت واقع شود و اگر یکی از زن و یا
شوی برده شد نیز فرقت واقع شود میان ایشان و اگر هر دو کافر از زن و شوی در دار حرب اسیر
مسلمان شدند و در دار حرب اسلام آوردند فرقت واقع نشود و بقول شافعی رحمہ در مسئله اول فرقت
واقع نشود و در مسئله دوم و سوم فرقت واقع شود مسئله اگر زنی از دار حرب هجرت کرده بدار اسلام
آمد و حامله نبود نکاح این زن پیش از عدت جائز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمہ جائز نبود مسئله اگر یکے

از زن وشوهر مرتد شد در حال نکاح فسخ شود وبقول محمد رح ارتداد شوهر حکم طلاق دارد وبقول شافعی رح اگر ردت بعد از دخول وخلوت است بعد از سه حیض فرقت واقع شود مسئله در ارتداد شوهر بعد از دخول کل مهر واجب بر شوهر شود وپیش از دخول نصف مهر واجب شود وبارتداد زن پیش از دخول مهر ساقط شود وبعد از دخول ساقط نشود مسئله ابا حکم ارتداد دارد یعنی اگر با متناع شوهر از اسلام قاضی تفریق کرد اگر بعد از دخول بود تمام مهر واجب آید اگر پیش از دخول بود نصف مهر واجب آید اگر قاضی تفریق با متناع زن کرد از اسلام اگر بعد از دخول بود مهر ساقط نشود واگر پیش از دخول بود ساقط شود مسئله اگر زن وشوهر بیکبار مرتد شدند وبیکبار اسلام آوردند فرقت نشود وبقول زفر رح فرقت شود واگر یکبار مرتد شدند ویکی پیش از دیگری اسلام آورد فرقت شود

باب القسم

اگر مردی دو زن آزاد نکاح کرد ویکی بکر است ودوم ثیبه ویا یکی قدیم است ودوم جدید قسمت هر دو برابر کند وهمچنین میان مسلمه وکتابیه قسمت برابر کند وبقول شافعی رحمة الله علیه اگر زن قدیم دارد وزن دیگر نکاح کرد اگر ثیبه بود سه روز بروی بود واگر بکر بود هفت روز بروی بود وبعده میان قدیمه وجدیده قسمت برابر کند مسئله اگر یک زن حره است ودیگر کنیزک حره را دو حصه دهد وکنیزک را یک حصه مسئله زنان را در سفر بردن حق قسمت نیست وشوهر مخیر است هر زنی که خواهد در سفر برد وقرعه اولی بود وبقول شافعی رح ومالک واحمد رح قرعه واجب است مسئله اگر زنی نوبت با نباع بخشید تواند که رجوع کند

کتاب الرضاع

مسئله رضاع عبارت از مکیدن کودک است از پستان آدمیه در مدت رضاع یا شیر خوردن در مدت سی ماه حرام شود انچه در نسب حرام است در رضاع نیز حرام است وبقول ابی یوسف ومحمد وشافعی رح در مدت دو سال وبقول امام زفر در مدت سه سال اگر مادر برادر رضاعی وخواهر پسر رضاعی مسئله شوهر شیر دهنده که شیر از وست حکم پدر دارد وبقول شافعی حکم پدر ندارد یعنی روا بود

زوج مرضعه نکاح کند رضیعه را مسئله پسر ودختر شوهر شیر دهنده حکم برادر وخواهر شیرخواره دارد وبرادر
وخواهر شوهر شیر دهنده مر شیرخواره را عم وعمه شوند وبرادر وخواهر شیر دهنده مر شیرخواره را خال و
خاله شوند مسئله با خواهر برادر رضاعی ونسبتی نکاح جائز ست تا اگر برادر پدری زید را خواهر مادری
بود جائز بود که آن برادر پدری زید خواهر مادری نکاح کند مسئله بشیر خوردن اندک وبسیار حرمت
رضاع ثابت شود وبقول شافعی رحمة الله علیه پنج بار مکیدن شرط حرمت رضاع ست مسئله اگر دو
بچه شیر زنی خوردند میان ایشان وشیر دهنده وفرزندان ونبیرگان او حرمت رضاع ثابت شود
مسئله بخوردن شیر مخلوط الطعام غالب ومغلوب پخته وناپخته حرمت ثابت نشود وبقول ابی یوسف
ومحمد رحمة الله علیهما اگر شیر مخلوط غالب بود وآتش نرسیده باشد حرمت ثابت شود مسئله
اگر شیر زنی باب یا بدارو یا بشیر گوسپند یا بشیر زنی دیگر مخلوط گردند حکم غالب را بود وبقول
شافعی رح در شیر مخلوط با آب اگر مقداری پنج بار مکیدن بود حرمت ثابت شود وبقول محمد وزفر
رحمة الله علیه اگر شیر دو زن خلط کردند در هر دو حرمت ثابت شود اگرچه یک شیر غالب بود وشیر دیگر
مسئله بخوردن شیر زنی بکر ویا مرده حرمت ثابت شود وبقول شافعی رحمة الله علیه بخوردن
شیر زنی مرده حرمت ثابت نشود مسئله اگر کودکی را بشیر زنی حقنه کردند حرمت ثابت نشود
وبقول محمد رح ثابت شود مسئله بخوردن شیر مرد وگوسپند حرمت ثابت نشود مسئله اگر زنی
شیر خود زن صغیره داد به شوهر هر دو حرام شوند اگر شیر دهنده مدخوله نبود مهر وی ساقط شود و
برای صغیره نصف مهر بر شوهر واجب شود وشوهر نصف مهر بر شیر دهنده رجوع کند اگر بقصد
فساد نکاح شیر داده است واگر شیر دادن مقصود فساد نکاح نداشت شوهر بر وی رجوع نکند اگرچه
اگرچه علم نکاح صغیره داشت وبقول محمد وشافعی رح در هر دو وجه رجوع کند مسئله رضاع
ثابت شود بگواهی دو مرد ویا یک مرد ودو زن وبقول مالک رح بگواهی زنان که موصوفه است
بصفت عدالت رضاع ثابت شود

کتاب الطلاق

طلاق در شرع عبارت از رفع قیدیست که ثابت بود بنکاح مسئله طلاق بر سه نوع است

۶۵

حسن ست واحسن ست وبدعت ست طلاق حسن آنست که سه طلاق در سه طهر خالی از وطی گوید
واین را طلاق سنی نیز گویند وطلاق احسن آنست که یک طلاق گوید در طهری که خالی از وطی بود
وبگذارد تا عدتا او بگذرد وطلاق بدعت آنست که سه طلاق بیک کلمه ویا در یک طهر گوید ودرین
آثم باشد وطلاق واقع شود وبقول شافعی رح در هر سه نوع طلاق مباح ست وبقول مالک رح
سه طلاق در سه طهر خالی از وطی بدعت ست ومباح نباشد مگر یک طلاق مسئله ۲ اگر غیر
مدخوله را گفت ترا سه طلاق سنت ست یک طلاق در حال واقع شود وباقی دو طلاق لغو
اگرچه حائض بود وبقول امام زفر رح طلاق در حالت حیض غیر مدخوله را نیز بدعت است
مسئله ۳ اگر زنی حیض نمی بیند چون آئسه وصغیره ویا حامله طلاق سنت او سه طلاق
بود در سه ماه وجائز بود که آئسه وصغیره را وهر که حیض نه بیند بعد از وطی در حال طلاق سنت گوید
وبقول زفر رح طلاق سنت آئسه وصغیره وبالغه که هرگز حیض ندیده است بعد از وطی بگذشتن
یک ماه طلاق گوید مسئله ۴ طلاق مدخوله در حالت حیض بدعت ست اگر در حالت حیض طلاق
گفت مستحب ست که مراجعت کند وبعد از مراجعت در طهر دوم طلاق سنی گوید واین بقول
ابی یوسف ومحمد رح ست وبقول ابی حنیفه رح اگر در طهرے که بعد ازین حیض ست طلاق
گوید سنی بود مسئله ۵ طلاق حامله بعد از وطی جائز بود مسئله ۶ وطلاق سنی در حق حامله
بعد از وطی جائز بود وطلاق سنی در حق حامله در هر ماهے یک طلاق ست وبقول محمد وزفر
رحمة الله علیهما سنت در حق حامله یک طلاق ست مسئله ۷ اگر مدخوله را گفت ترا سه طلاق
سنت در هر طهری یک طلاق واقع شود واگر نیت کرد که سه طلاق در یک ساعت واقع
شود ویا سر ماهے یک طلاق واقع شود نیت او درست بود وبقول زفر رح نیت سه طلاق در
یک ساعت جائز نی مسئله ۸ اگر عاقل وبالغ زن را طلاق گوید واقع شود اگرچه مکره ویا مست
ویا بنده بود وبقول شافعی رح طلاق مکره واقع نشود ودر سکران از شافعی رح دو روایت
مسئله ۹ طلاق گنگ باشارت واقع شود مسئله ۱۰ طلاق صبی ومجنون وخفته وطلاق مولی
بر زن بنده واقع نیست مسئله ۱۱ اگر منکوحه حره است شوهر او مالک سه طلاق ست اگرچه
بنده بود واگر منکوحه کنیزک ست شوهر او مالک دو طلاق بود اگرچه حر ست یا بنده وبقول

شافعی

زن آئسه وصغیره وحامله را عقیب وطی طلاق دادن حلال
سنت وبدعی دادن سه طلاق یا دو طلاق سنت در یک طهر بهم ۱۲ مگر در میان آن رجوع کرده باشد
یا دادن یکی در طهر بعد از وطی یا دادن ۲۲
یک طلاق سنت در حیض موطوه ودرین صورت رجوع واجب بود
زیراکه احتمال ست که برای نفرت طلاق داده باشد چه بعد ازانکه باشود اختیار ست
زیراکه طلاق بعد رجوع در حیض بعد از حیض ست طهری که بعد از حیض طلاق ...

مسئله ... اگر ... مکره ...

شافعی رح عدد طلاق معتبر ست بحال شوهر تا اگر بندهٔ حرة را نکاح کرد مالک دو طلاق بود واگرچه
زن حره است یا بنده است واگر حرے کنیزکے را نکاح کرد مالک سه طلاق بود

باب الطلاق الصریح

طلاق صریح آنست که گوید تو مطلقه و یا ترا طلاق گفتم و یا تو طلاقے درین الفاظ یک طلاق
رجعی واقع شود اگرچه بیشتر نیت دارد و یا نیت طلاق بائن دارد و یا اصلا نیت طلاق ندارد
مسئلہ اگر گفت انت الطلاق و یا انت طالق الطلاق و یا گفت انت طالق طلاقا یک
طلاق رجعی واقع شود بی نیت و اگر نیت یک طلاق یا دو طلاق کرد نیز یک طلاق واقع
شود و اگر نیت سه طلاق کرد سه طلاق واقع شود و بقول زفر رح هرچه نیت کند همان
واقع شود مسئلہ اگر طلاق را اضافت کرد بجمله تن زن و یا بعضوی که عبارت از تمام تن است
چون رقبه و عنق و روح و بدن و جسد و فرج و وجه یا اضافت طلاق کرد بجزوے شائع آن
زن چون نصف و ثلث درین مسائل یک طلاق واقع شود و اگر اضافت طلاق بید و رجل
و دبر کرد هیچ واقع نشود و بقول زفر و شافعی رح واقع شود مسئلہ ۳ اگر نصف طلاق
و یا ثلث طلاق گفت یک طلاق واقع شود مسئلہ ۴ اگر گفت تو طلاقے سه نصف از
دو طلاق سه طلاق واقع شود مسئلہ ۵ اگر گفت تو طلاقے از یکی تا دو و یا انچه
میان یکی ست تا دو یک طلاق واقع شود و بقول ابی یوسف و محمد رح دو طلاق واقع شود
و بقول زفر رح هیچ واقع نشود مسئلہ ۶ اگر گفت تو طلاقی از یکی تا سه دو طلاق واقع شود
و بقول ابی یوسف و محمد رح سه طلاق واقع شود و بقول زفر رح یک طلاق واقع شود مسئلہ ۷
اگر گفت تو طلاقی یکے در دو و یا یکی در سه و هیچ نیت نداشت و یا نیت ضرب حساب
دارد یکی واقع شود و بقول زفر رحمة الله علیه در مسئلہ اول دو واقع شود و در مسئلہ دوم
سه واقع شود و اگر گفت انت طالق واحدة فی ثنتین و نیت یکی و دو دارد سه طلاق واقع شود
مسئلہ ۸ اگر گفت تو طلاقی دو در دو دو واقع شود اگرچه نیت ضرب و حساب دارد و بقول
زفر رح سه واقع شود مسئلہ ۹ اگر گفت تو طلاقی ازینجا تا شام یک طلاق رجعی واقع شود

۶۷

یعنی بعض فتوی داده اند بوقوع یک طلاق و بعض فتوی داده اند بوقوع دو طلاق عملا بالاحتیاطین ۱۲ در مختار

و بقول زفر رح بائن گردد مسئلہ اگر گفت تو طلاقی بمکہ یا در مکہ یا در سرای یک طلاق رجعی در حال واقع شود و اگر گفت تو طلاقے چون در مکہ درآئے طلاق معلق شود بدر آمدن مکہ

فصل در اضافت طلاق بسوی زمان

مسئلہ اگر گفت تو طلاقے فردا یا در فردا وقت طلوع صبح فردا طلاق واقع شود و اگر در مسئلہ دوم نیت کرد طلاق بوقت عصر جائز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمۃ اللہ علیہما جائز نبود مسئلہ اگر گفت تو طلاقے امروز فردا یا گفت تو طلاقے فردا امروز در مسئلہ اول ہمان روز در حال واقع شود و در مسئلہ دوم فردا واقع شود مسئلہ اگر گفت تو طلاقی پیش از انکہ ترا نکاح کنم و یا گفت طلاقے دیروز و امروز نکاح کرده است در ہر دو مسئلہ طلاق واقع نشود و اگر در مسئلہ دوم پیش از دیروز نکاح کرده بود در حال واقع شود مسئلہ اگر گفت تو طلاقے وقتی کہ ترا طلاق نگویم و بعد از گفتن مقدارے خاموش شد کہ اگر طلاقے گفتے ممکن شدی یک طلاق واقع شود مسئلہ اگر گفت تو طلاقے اگر ترا طلاق نگویم واقع نشود تا یکے از زن و شوہر نمیرد مسئلہ اگر گفت انت طالق ما لم اطلقک و یا گفت انت طالق اذا لم اطلقک در ہر دو مسئلہ در آخر جزو از اجزاء حیات یکی از ایشان طلاق واقع شود و بقول ابی یوسف و محمد رح بعد از گفتن این الفاظ اگر خاموش شد بمقدارے کہ اگر طلاق گفتے ممکن شدی یک طلاق واقع شود مسئلہ اگر گفت تو طلاقی وقتے کہ ترا طلاق نگویم و متصل گفت تو طلاقی بگفتن تو طلاقی دوم بار یک طلاق واقع شود و بقول زفر رح اگر زن مدخولہ بود دو طلاق واقع شود مسئلہ اگر گفت انت طالق یوم اتزوجک و در شب نکاح کرد طلاق واقع شود مسئلہ اگر گفت امرک بیدک یوم یقدم زید و در شب زید قدوم کرد امر طلاق بدست زن نبود و نتواند کہ خود را طلاق گوید مسئلہ اگر گفت من از تو طلاقم و نیت طلاق دارد طلاق واقع نشود و بقول شافعی رحمۃ اللہ علیہ اگر نیت طلاق دارد طلاق واقع شود مسئلہ اگر گفت من از تو جدا ام و یا گفت من بر تو حرامم اگر نیت کرد یک طلاق واقع شود مسئلہ اگر گفت انت طالق واحدۃ او لا یعنے تو طلاق یکی یا نہ طلاق واقع نشود و بقول محمد رحمۃ اللہ علیہ طلاق واقع شود

مسئله ۱۳ اگر گفت تو طلاقی با مردن من و یا گفت تو طلاقی با مردن تو هیچ واقع نشود مسئله ۱۴ اگر شوهر زن را مالک شد و یا نصیبے از زن مالک شد چون ثلث و ربع و نصف و یا زن شوهر را مالک شد و یا بعضے از شوهر را مالک شد درین صورت ملک عقد باطل شود مسئله ۱۵ اگر شوهر زن را خرید و طلاق گفت واقع نشود اگرچه بعد از دخول بود و بقول محمد رح واقع شود مسئله ۱۶ اگر گفت ترا دو طلاق با آزاد کردن مولی ترا پس مولی آزاد کرد طلاق واقع شود و شوهر را حق مراجعت باشد مسئله ۱۷ اگر مولی عتق کنیزک معلق گردانید با آمدن فردا و گفت چون فردا بیاید تو آزادی و شوهر گفت چون فردا بیاید تو مطلقه ئی و طلاق کنیزک با آمدن فردا آزاد شود و دو طلاق واقع شود و شوهر مراجعت نتواند کرد و بقول محمد رح تواند و باتفاق عدت او سه حیض بود مسئله ۱۸ اگر گفت تو مطلقه ئی همچنین و اشارت بسه انگشت کرد سه طلاق واقع شود و اگر انگشت از اطراف باطن بود حکم منشوره بود و اگر از جانب ظاهر بود حکم مضموم بود مسئله ۱۹ اگر گفت انت طالق بائن او البتة طلاق بائن واقع شود بی نیت و بنیت سه سه واقع شود و بقول شافعی رح اگر مدخوله است یک طلاق رجعی واقع شود مسئله ۲۰ اگر گفت تو مطلقه بطلاق بدعی یک طلاق بائن واقع شود بی نیت و به نیت سه سه واقع شود و بقول ابی یوسف رح بائن نشود مگر بنیت و بقول محمد رح رجعی واقع شود مسئله ۲۱ اگر گفت تو طلاقی همچو کوه یک طلاق بائن واقع شود و بقول ابی یوسف رح رجعی واقع شود مسئله ۲۲ اگر گفت تو طلاقی زشت ترین طلاق یا گفت تو طلاقی طلاق شیطان یک طلاق بائن واقع شود بی نیت و در نیت سه سه واقع شود و بقول محمد رح یک طلاق رجعی واقع شود مسئله ۲۳ اگر گفت تو طلاقی سخت ترین طلاق یک طلاق بائن بی نیت واقع شود و به نیت سه سه واقع شود مسئله ۲۴ اگر گفت تو طلاقی همچو هزار یک طلاق بائن بی نیت واقع شود و به نیت سه سه واقع شود و بقول محمد رح بی نیت سه طلاق واقع شود مسئله ۲۵ اگر گفت تو طلاقی پری خانه و یا گفت تو طلاقی طلاق سخت یا گفت تو طلاقی طلاق دراز یا گفت تو طلاقی طلاق پهن درین مسائل یک طلاق بائن بی نیت واقع شود و به نیت سه سه واقع شود

فصل فی الطلاق قبل الدخول

مسئله اگر غیر مدخوله را سه طلاق بیک لفظ

گفت ہر سہ واقع شود و اگر سہ طلاق بسہ لفظ گفت یک طلاق بائن واقع شود مسئلہ ۲ اگر بعد از گفتن انت طالق یا پیش از گفتن واحدۃ یا بیش از گفتن اثنتین زن بمرد طلاق واقع نشود مسئلہ ۳ اگر پیش از دخول گفت انت طالق واحدۃً و واحدۃً یک طلاق واقع شود و بقول مالک رح دو طلاق واقع شود مسئلہ ۴ اگر پیش از دخول گفت تو طلاقی یک طلاق پیش از یکے و یا گفت تو طلاقی یک طلاق بعد آن یک طلاق یک طلاق واقع شود مسئلہ ۵ اگر گفت تو طلاقے یک طلاق بعد از یک طلاق یا گفت تو طلاقی یک طلاق پیش آن یک طلاق یا گفت تو طلاق یکے با یکی یا گفت تو طلاق یکے با آن یکی درین مسائل دو طلاق واقع شود و بقول ابی یوسف رحمۃ اللہ علیہ در مسئلہ اخیرہ یک طلاق واقع شود مسئلہ ۶ اگر گفت اگر درین سرای در آئے تو مطلقہ باشے یکی و یکی و در سرای در آید یک طلاق واقع شود و بقول ابی یوسف و محمد رح دو طلاق واقع شود و اگر شرط را موخر داشت و گفت تو طلاقی یکے و یکی اگر در سرای در آئے و در سرائے در آمد باتفاق دو طلاق واقع شود

باب الکنایات

در کنایات طلاق بہ نیت طلاق و یا بدلالت حال واقع شود و بی نیت واقع نشود مگر در حالتے کہ زن طلاق طلبید بی نیت واقع شود و اگر در لفظ کنایات احتمال نرود دشنام نبود اگر محتمل بود دشنام بود بی نیت واقع نشود مسئلہ اگر زن را گفت اعتدی یعنی شمار کن یا گفت استبرئی رحمک یعنی زہدان خود پاک کن یا گفت انت واحدۃ درین سہ لفظ کنایت یک طلاق رجعی واقع شود و بقول زفر رح در مسئلہ اخیرہ یک طلاق بائن واقع شود و بقول شافعی رح در مسئلہ اخیرہ طلاق واقع نشود مسئلہ ۲ در کنایات دیگر اگر نیت یک طلاق یا دو طلاق دارد یکے بائن واقع شود و بہ نیت سہ ہر سہ واقع شود و بقول زفر رح بہ نیت دو طلاق دو واقع شود و بقول شافعی رح در کنایات یک طلاق رجعی واقع شود و الفاظ کنایات اینست انت بائن یعنی تو جدائے انت بتۃ و انت بتلۃ یعنے تو بریدۂ انت حرام یعنی تو حرامی انت خلیۃ یعنی تو خالی انت بریۃ یعنے تو بیزاری حبلک علی غاربک یعنی رسن تو بر گردن تست الحقی باہلک یعنے برس باہل خود

وہبتک لاہلک یعنی بخشیدم ترا بخانمان تو سرحتک یعنی گذاشتم ترا فارقتک جدا کردم ترا امرک بیدک
فرمان تو بدست تست اختیاری برگزین انت حرة تو آزادی تقنعی مقنعہ بپوش ردے
بپوش تخمری دامنی بسر کن استتری خود را بپوش اعزبی غریب شو اخرجی برون آی اذہبی برو ابتغی
بجو ابتغی الازواج شوہران بجوی **مسئلہ** اگر سہ بار اعتدی گفت و باول بار نیت طلاق
کرد و بار دوم و سوم نیت حیض کرد استوار دارند اگر گفت دوم و سوم ہیچ نیت نداشتم سہ طلاق
واقع شود **مسئلہ** اگر گفت تو زن من نیستی ویا گفت من شوہر تو نیستم بہ نیت طلاق یک طلاق
واقع شود بقول ابی یوسف ومحمد رح واقع نشود اگرچہ نیت داشت **مسئلہ** اگر طلاق صریح
گفت ودر عدت نیز طلاق صریح دیگر گفت ہر دو واقع شوند واگر طلاق بائن گفت ودر عدت
طلاق صریح گفت ہر دو واقع نشوند واگر یک طلاق صریح گفت ودر عدت طلاق بائن گفت
ہر دو واقع شوند واگر طلاق بائن گفت ودر عدت نیز طلاق بائن گفت دوم واقع نشود مگر کہ
معلق بشرط یا شد تا اگر زن را گفت تو اگر درین سرای در آئی سیائنۃ باشی بعدہ این زن را طلاق بائن
گفت وزن در عدت درسرای در آمد ہر دو طلاق واقع شود وبقول زفر رح واقع نشود وبقول شافعی رح طلاق صریح
با بائن ملحق نشود تا اگر بعد از خلع در عدت طلاق صریح گفت بقول او واقع نشود واگر بعد از خلع در عدت
طلاق بائن گفت باجماع واقع نشود

باب تفویض الطلاق

اگر زن را گفت نفس خود را اختیار کن ونیت طلاق دارد وزن ہم دران مجلس اختیار نفس خود
کرد یک طلاق بائن واقع شود ونیت سہ طلاق درین مسئلہ جائز نبود واگر زن بعد از تفویض
از مجلس برخاست ویا بکاری مشغول شد اختیار زن باطل شود **مسئلہ** ذکر نفس در کلام مرد
ویا در کلام زن یا لفظ اختیارة شرط است تا اگر مردی گفت زن را اختیار کن وزن گفت اختیار
کردم این کلام باطل بود وطلاق واقع نشود واما اگر شوہر گفت نفس خود را اختیار کن وزن گفت
اختیار کردم ویا شوہر گفت اختیار کن وزن گفت نفس خود را اختیار کردم در ہر دو صورت طلاق
واقع شود اگر شوہر نیت طلاق داشت واگر شوہر گفت اختیاری اختیارة وزن گفت اخترت
طلاق واقع شود واگر شوہر گفت اختیار کن وزن گفت میکنم نفس خود را طلاق واقع شود واگر شوہر

گفت سه بار اختیاری وزن گفت اخترت الاولی او الوسطی او الاخیرة و یا گفت اخترت
اختیارة سه طلاق واقع شود بی نیت شوہر و بقول ابی یوسف و محمد رح در مسئلهٔ اولی یکے
واقع شود اگر شوہر سه بار اختیاری گفت وزن گفت طلقت نفسی یا گفت اخترت نفسی بتطلیقة یک
طلاق بائن واقع شود مسئله اگر شوہر گفت امر تو بدست تست در یک طلاق یا گفت اختیار
کن یک طلاق وزن اختیار نفس کرد یک طلاق رجعی واقع شود مسئله اگر شوہر گفت امر تو
برای تست و نیت سه طلاق دارد وزن گفت اختیار کردم نفس خود را بیکی ہر سه واقع شود
و اگر زن گفت طلاق گفتم نفس خود را بیکی و یا گفت اختیار کردم نفس خود را بیک طلاق واقع
شود بائن مسئله اگر گفت امر تو بدست تست امروز و پس فردا شب در نیاید و اگر زن امر
امروز رد کرد رد شود و پس فردا تواند که زن خود را طلاق گوید و بقول زفر رح امر پس فردا نیز رد شود
و اگر گفت امر تو بدست تست امروز و فردا شب نیز در آید اگر امر روز رد کرد امر فردا نیز رد شود و فردا تواند
که طلاق گوید مسئله اگر زن بعد از تفویض طلاق یک روز ہمدران مجلس توقف کرد و بفعل مشغول
نشد و از مجلس برنخاست و یا وقت تفویض ایستاده بود نشست و یا نشسته بود تکیه کرد و یا تکیه کرده بود
نشست و یا پدر را برای مشورت بخواند و یا شہود را برای اشہاد خواند و یا بسواری میرفت
دابه را استانید خیار وی باقی بود اگر دابه را استاده نکرد خیار باطل شود و کشتی درین مسئله
حکم خانه دارد مسئله اگر زن را گفت طلاق گوی نفس خود را و نیت طلاق نداشت و یا نیت
یک طلاق داشت و زن نفس خود را طلاق گفت یک طلاق رجعی افتد و اگر زن سه طلاق گفت
و شوہر نیت سه طلاق داشت ہر سه واقع شود مسئله اگر شوہر زن را گفت نفس خود را یک طلاق
گوی وزن طلاق بائن گفت رجعی افتد و اگر درینصورت زن گفت اختیار کردم نفس خود را طلاق
نیفتد مسئله اگر شوہر گفت نفس خود را طلاق گوی نتواند که ازین رجوع کند و این تفویض مقید بود
بمجلس تا اگر شوہر زن را گفت نفس خود را طلاق گوی زن از مجلس برخاست خیار او باطل شود مگر که
گوید نفس خود را طلاق گوی ہر وقت که خواہی درینصورت زن تواند که در مجلس و بعد از مجلس خود را
طلاق گوید مسئله اگر مردی را گفت که زن مرا طلاق گوی تواند که در مجلس و بعد از مجلس
طلاق گوید مگر که گوید طلاق گوی زن مرا اگر خواہی درینصورت مقید بمجلس بود و بقول زفر رح درین ہر دو مسئله در ان مجلس و

بعد از مجلس تواند که طلاق گوید مسئله اگر زن را گفت نفس خود را سه طلاق گوی و زن یک طلاق
گفت یکی افتد و اگر گفت یک طلاق گوی و زن سه طلاق گفت هیچ واقع نشود و بقول ابی یوسف
و محمد رح یکی واقع شود مسئله۱۱ اگر زن را گفت نفس خود را سه طلاق گوی اگر خواهی و زن یک
طلاق گفت هیچ نیفتد و همچنین اگر مرد گفت نفس خود را یک طلاق گوی اگر خواهی و زن
سه طلاق گفت هیچ نیفتد و بقول ابی یوسف و محمد رح یکی افتد مسئله۱۲ اگر زن را طلاق بائن
فرموده او رجعی گفت بائن افتد و اگر رجعی فرموده او بائن گفت رجعی افتد مسئله۱۳ اگر زن را
گفت تو مطلقه اگر خواهی زن گفت خواستم اگر تو خواهی مرد گفت خواستم و نیت طلاق داشت
امر طلاق باطل شود و اگر همچنین زن را گفت تو طالقی اگر خواهی زن گفت خواستم اگر این کار
چنین بود و آن کاریست که هنوز نیامده است و معدوم ست امر طلاق باطل شود و اگر کاری
بود که گذشته بود یک طلاق افتد مسئله۱۴ اگر گفت انت طالق متی شئت او متی ماشئت یعنی تو طالقی
هرگاه که خواهی یا گفت انت طالق اذا شئت و یا گفت انت طالق اذا ما شئت و زن امر طلاق
رد کرد رد نشود و مقید بمجلس نبود و درین مسائل نتواند مگر که یک طلاق گوید مسئله۱۵ اگر
زن را گفت تو مطلقه هر بار که خواهی زن تواند که سه طلاق پراگنده گوید و نتواند که بیک لفظ گوید
مسئله۱۶ اگر زن درین مسئله سه طلاق متفرق گفت و بعد از شوهر دیگر بشوهر اول باز گشت
و بحکم آن تفویض نفس خود را طلاق گفت نیفتد مسئله۱۷ اگر گفت تو مطلقه هر جا که خواهی
بمشیت زن معلق شود و مقید بمجلس بود تا اگر از مجلس برخاست خیار باطل شود مسئله۱۸ اگر
زن را گفت تو مطلقه هر گونه که خواهی یک طلاق رجعی بی مشیت زن افتد و اگر زن یک
طلاق بائن و یا سه طلاق دران مجلس خواست و شوهر نیت داشت در هر دو صورت طلاق افتد
چنانکه خواهد و بقول ابی یوسف و محمد رح هیچ واقع نشود تا زن در مجلس نخواهد مسئله۱۹ اگر زن را
گفت تو مطلقه هر چند که خواهی و یا گفت تو مطلقه انچه خواهی زن هر چند که خواهد طلاق
گوید و اگر زن این امر رد کرد رد شود مسئله۲۰ اگر زن را گفت طلاق گوی نفس خود را
از سه طلاق انچه خواهی تواند که یک یا دو طلاق گوید و نتواند که سه طلاق گوید و بقول ابی یوسف
و محمد رحمهم الله تعالی علیهما تواند

قوله امر طلاق باطل شود
خود را بر خواهش زوج
موقوف داشت ...
۱۲
منه

باب التعلیق

تعلیق طلاق وغیر آن جائز نبود مگر در ملک چنانچه زن خود را بگوید اگر زیارت کنی تو مطلقہ باشی
و نیز تعلیق طلاق وغیر طلاق جائز نبود مگر باضافت بملک چنانچه گوید زنے بیگانہ را اگر ترا
نکاح کنم تو مطلقہ باشی پس بعد از وجود شرط طلاق واقع شود و بقول شافعی رح تعلیق مضاف
بملک جائز نی و در مسئلہ دوم نزد او طلاق نیفتد مسئلہ اگر زنی بیگانہ را گفت اگر
زیارت کردی تو مطلقہ باشی بعدہ این زن را نکاح کرد بعدہ زن زیارت کرد طلاق نیفتد
زیرا کہ نہ تعلیق در ملک بود و نہ مضاف بملک و الفاظ شرط ان واذا واذا ما و کل و کلما و متی و
متما پس درین الفاظ چون شرط یکبار موجود شد سوگند بآخر رسد و باقی نماند مگر در لفظ کلما کہ
لفظ کلما عموم افعال اقتضا کند چنانکہ لفظ کل عموم اسما اقتضا کند پس اگر گفت کلما تزوجت
امرأة فهي طالق یعنے ہر بار زنی کہ نکاح کنم او مطلقہ باشد ہر بار کہ نکاح کند طلاق افتد چون
زنی سہ بار نکاح کرد و سہ طلاق افتاد و این زن را بعد از شوہر دیگر شوہر اول نکاح کرد طلاق
افتد مسئلہ[۲] بزوال ملک سوگند باطل نشود اگر شرط در ملک نکاح موجود شد طلاق افتد و
سوگند باقی نماند و اگر سوگند در غیر ملک نکاح موجود شد یعنی بعد از تعلیق یک طلاق بائن
گفت و عدت گذشت بعدہ شرط موجود شد طلاق نیفتد و سوگند باقی نماند[۱] تا اگر بعد از وجود
شرط نکاح کرد آن زن را بار دیگر شرط موجود شد طلاق نیفتد مسئلہ[۳] اگر میان زن و شوہر
اختلاف شد در وجود شرط قول شوہر معتبر بود مگر کہ زن بینہ اقامت کند بوجود شرط مسئلہ[۴]
اگر تعلیق طلاق بشرطی کرد کہ وجود آن شرط معلوم نشود مگر از زن درین مسئلہ قول زن معتبر بود
در وجود شرط اگر در حق خود گوید چنانچہ شوہر زن را گفت اگر تو حیض بینی تو مطلقہ باشی و اینا غ
تو دیا گفت اگر مرا دوست میداری تو مطلقہ باشی و اینا غ تو زن گفت کہ حیض دیدم و ترا دوست
میدارم این زن مطلقہ شود و اینا غ او مطلقہ نشود مسئلہ[۵] اگر زنی را گفت اگر تو حائض
شوی مطلقہ باشی بدیدن خون طلاق نیفتد تا سہ روز مستمر نشود چون سہ روز مستمر شد طلاق
افتد از گاہ دیدن خون مسئلہ اگر گفت ان حضت حیضة فانت طالق چون از حیض

قوله تا اگر بعد از وجود
شرط پس اگر آن بعد
گذشتن عدت در آن خانه در

باک شود طلاق افتد مسئلہ زن را گفت اگر پسر آری مطلقہ باشی بیک طلاق و اگر دختر آری
بدو طلاق پس آن زن پسر و دختر آورد معلوم نہ کہ اول پسر آورد یا دختر قاضی بیک طلاق حکم کند
و در تنزہ دو طلاق افتد و عدت ہم بدین ولادت بگذرد مسئلہ اگر طلاق بدو شرط معلق کرد وجود
ملک نکاح برای وجود شرط دوم شرط ست تا اگر زن را گفت اگر سخن گوئی با ابی عمرو و ابی یوسف مطلقہ
باشی بسہ طلاق و پیش از انکہ با ایشان سخن گوید یک طلاق گفت و عدت گذشت بعدہ
با ابی عمرو سخن گفت بعدہ شوہر دیگر کرد و بعد از گذشتن عدت شوہر دوم بشوہر اول باز گشت و
بعد از نکاح شوہر اول با ابی یوسف سخن گفت سہ طلاق افتد با آن یک طلاق اول و بقول
زفر رح واقع نشود مسئلہ تنجیز سہ طلاق مبطل تعلیق ست تا اگر زن را گفت اگر در سرای در آئی
مطلقہ باشی بسہ طلاق پیش از انکہ در سرای در آید سہ طلاق گفت و بعد گذشتن عدت
و تزویج و دخول و عدت شوہر دوم شوہر اول نکاح کرد و در سرای در آمد ہیچ واقع نشود و بقول
زفر رح سہ طلاق واقع شود کہ بقول او تنجیز مبطل تعلیق نیست مسئلہ اگر زن را گفت اگر ترا جماع
کنم تو مطلقہ باشی بسہ طلاق و یا کنیزک را گفت اگر ترا جماع کنم تو آزاد باشی و جماع کرد
و بعد از دخول زمانی درنگ کرد سہ طلاق افتد و کنیزک آزاد شود باتفاق و بسبب درنگ
مہر و عقد واجب نشود و در ہر دو مسئلہ بقول ابی یوسف مہر واجب آید و اگر یکی از سہ طلاق
بجماع معلق کردہ است و در جماع بعد از ادخال درنگ کرد مراجعت نشود و بقول ابی یوسف رح
در طلاق رجعی مراجعت شود و اگر بار دیگر ادخال کرد باتفاق در طلاق رجعی مراجعت شود مسئلہ
اگر مرد زنی را شوہر گفت کہ اگر بر تو زنی نکاح کنم آن زن مطلقہ باشد و زن قدیم را طلاق بائن
گفت و در عدت وی زنی دیگر نکاح کرد طلاق نیفتد مسئلہ اگر گفت تو مطلقہ اگر خدا
خواہد طلاق نیفتد مسئلہ اگر گفت تو مطلقہ انشاء اللہ و پیش گفتن انشاء اللہ زن یا مرد مرد
طلاق نیفتد مسئلہ اگر گفت تو طلاقی سہ مگر یک دو طلاق افتد اگر گفت تو طلاقی سہ مگر دو
یک طلاق افتد مسئلہ اگر گفت تو سہ طلاق مگر سہ طلاق ہر سہ طلاق افتد

اما اگر در عدت رجعی نکاح کرد یا لفظ بر تو گفت طلاق جدید واقع گردد ۱۲ در مختار

باب طلاق المریض

مسئله اگر شوهر در مرض موت طلاق رجعی یا بائن گفت و در عدت وی شوهر مرد زن میراث برد
و بقول شافعی رح میراث نبرد و اگر بعد از عدت وی شوهر مرد میراث نبرد مسئله ۲ اگر شوهر بطلب
زن سه طلاق گفت و یا زن با شوهر خلع کرد و یا زن بتفویض شوهر نفس خود را طلاق گفت
و شوهر در عدت زن مرد میراث نبرد و اگر زن از شوهر در مرض طلاق رجعی طلب کرد و شوهر
سه طلاق گفت میراث برد مسئله ۳ اگر زن را در مرض موت بطلب وی سه طلاق گفت بعده
اقرار بدین کرد برای زن و یا وصیت کرد برای زن آنچه کمتر از میراث و از دین بود در صورت اقرار
همان واجب شود و در صورت وصیت کمتر از میراث و وصیت واجب شود و بقول زفر رح تمام
وصیت و دین واجب شود مسئله ۴ اگر شوهر در مرض گفت ترا در صحت سه طلاق گفته ام
و زن تصدیق کرد و عدت گذشت بعده اقرار و یا وصیت کرد برای زن آنچه کمتر ست از میراث
و دین همان واجب شود در صورت اقرار و در مسئله وصیت نیز هرچه کمتر ست از میراث و وصیت
همان دهند و بقول ابی یوسف رح و محمد رح اقرار و وصیت درست نبود مسئله ۵ اگر کسی در
صف قتال با دشمنان مقابله میکند و یا در قصاص و رجم پیش فرستاده اند برای کشتن درین
حال زن را سه طلاق بائن گفت زن میراث برد اگر شوهر در عدت وی هم بدان سبب بمیرد
یا کشته شود و اگر در حصار محبوس ست یا در صف قتال ایستاده است و زن را سه طلاق بائن
گفت میراث نبرد مسئله ۶ اگر در حال صحت طلاق معلق کرد بآمدن وقتی معین و بآمدن آن
وقت شوهر بیمار شده در عدت بمرد زن میراث نبرد و همچنین اگر تعلیق طلاق در صحت بفعل اجنبی
کرده بود در حالت وجود شرط شوهر بیمار بود زن میراث نبرد و بقول زفر رح میراث برد مسئله ۷ اگر در
صحت گفت اگر در سرای در آیی مطلقه باشی و زن در سرای در آمد و شوهر بیمار شده در عدت
بمرد زن میراث نبرد مسئله ۸ اگر در حال تعلیق طلاق بآمدن وقت معین و یا بگذاردن نماز
اجنبی و یا بآمدن اجنبی در سرای شوهر بیمار بود و در حال وجود شرط نیز بیمار بود زن میراث برد
شوهر در عدت او بمرد مسئله ۹ اگر در صحت تعلیق طلاق بفعل زن کرد و زن را از ان فعل چاره نیست و در
حالت وجود شرط شوهر بیمار بود در عدت مرد زن میراث برد و بقول محمد و زفر رح میراث نبرد و اگر در
مرض تعلیق طلاق بفعل [illegible] و زن را ازین فعل چاره دارد و شرط نیز در مرض موجود شد میراث نبرد

مسئله ۱۰ اگر تعلیق طلاق به فعل خود کرد در جمیع احوال میراث برد اگرچه تعلیق در صحت بود و شرط در مرض
و یا هر دو در مرض و یا تعلیق بفعلی کند و از و چاره دارد و یا ندارد مسئله ۱۱ اگر مریض سه طلاق گفت
بعده صحیح شد بعده باز بیمار شد و در عدت بمرد زن میراث نبرد و بقول زفر رح میراث برد مسئله ۱۲ اگر در
مرض طلاق گفت بعده زن مرتده شد بعده اسلام آورد و شوهر بسبب آن مرض در عدت
مرد زن میراث نبرد مسئله ۱۳ اگر بعد از طلاق بائن گفتن شوهر در مرض این زن پسر شوهر را
در زنا مطاوعت کرد میراث برد مسئله ۱۴ اگر در صحت زن را قذف و در مرض لعان کرد و در عدت
مرد زن میراث برد و بقول محمد رح میراث نبرد و اگر قذف در مرض بود بالاتفاق میراث برد مسئله ۱۵ اگر در
صحت ایلا کرد و در مرض بسبب ایلا طلاق افتاد میراث نبرد و اگر ایلا نیز در مرض بود میراث برد اگر در عدت وی بمرد

باب الرجعة

رجعت عبارت از استدامت ملک نکاح ست در عدت مسئله اگر زن را یک طلاق رجعی
و یا دو طلاق رجعی گفت و در عدت مراجعت کرد جائز بود اگرچه بی رضا زن بود و بعد از گذشتن
عدت رجعت جائز نبود و اگر سه طلاق گفت مراجعت نتواند کرد و مراجعت آن بود که زن را گوید
بتو باز گشتم یا گوید بزن خود باز گشتم و یا مراجعت بوطی و یا بقبله و یا بلمس و یا بنظر داخل فرج زن کند
بشهوت و بقول شافعی رح اگر قادر بود بر فعل مراجعت بقول جائز نبود مسئله ۲ مستحب ست که
در حالت مراجعت دو گواه گیرد و بقول مالک و شافعی رح بی استشهاد مراجعت جائز نبود مسئله ۳
اگر بعد از گذشتن عدت گفت که مراجعت کرده ام و زن تصدیق کرد مراجعت ثابت شود و اگر
زن تکذیب کرد مراجعت جائز نبود مسئله ۴ اگر شوهر گفت زن را بتو مراجعت کرده ام
جواب گفت که عدت من گذشته است مراجعت درست نبود عند ابی حنیفه رح و بقول ابی یوسف
و محمد رح درست بود مسئله ۵ اگر شوهر کنیزک می گوید بعد از گذشتن عدت مراجعت کرده ام و
کنیزک تصدیق کرد و کنیزک تکذیب می کند قول کنیزک معتبر بود عند ابی حنیفه رح و بقول ابی یوسف
و محمد رح قول مولی معتبر بود مسئله ۶ اگر کنیزک می گوید که عدت من گذشته است و شوهر
میگوید نگذشته است نیز قول کنیزک معتبر ست مسئله ۷ اگر زن از سوم حیض در ده روز

ولایت مراجعت منقطع شود اگرچه غسل نکرده است واگر خون حیض سوم کم از ده روز منقطع شد
بعد از غسل ویا بعد از گذشتن وقت صلوٰة مراجعت منقطع شود واگر تیمم کرد ونماز گذارد مراجعت
منقطع شود وبقول محمد رح بمجرد تیمم مراجعت منقطع نشود بی آنکه نماز گذارد مسئله ۸ اگر غسل کرد از
حیض سوم کم از ده روز ومقداری از تن بفراموشی نشست اگر عضو کامل ست ویا زیاده از عضو
مراجعت منقطع نشود واگر کم از عضوست منقطع شود مسئله ۹ اگر زن را طلاق گفت وزن حامله است
ویا از دو ولد آورده است یکی متعاقب دیگری وشوهرش گوید که دخول نکرده ام تواند که مراجعت
کند واگر شوهر با زن خلوت کرد وگفت که وطی نکرده ام وبعده طلاق گفت نتواند که مراجعت کند
واگر بعد از خلوت وبعد از انکار از وطی رجوع کرد وزن فرزند آورد کم از دو سال بیک روز آن رجوع
درست بود مسئله ۱۰ اگر تعلیق طلاق بولادت زن کرد وزن فرزند آورد وبار دیگر حامله شد و
فرزند آورد مراجعت ثابت شود اگر اقرار بانقضای عدت نکرده است مسئله ۱۱ اگر زن را گفت
هر بار که فرزند آری تو مطلقه باشی پس سه فرزند آورد بسه حمل فرزند اول طلاق بود ودوم وسوم مراجعت
بود مسئله ۱۲ جائز ست که مطلقه رجعیه خود را بیاراید ومستحب ست که شوهر پیش مطلقه رجعیه
بی اعلام نیاید مسئله ۱۳ شوهر مطلقه رجعیه را بسفر نبرد تا مراجعت نکند وبقول زفر رح جائز ست
که بی مراجعت بسفر برد مسئله ۱۴ بطلاق رجعی وطی حرام نشود وبقول شافعی رح حرام شود
مسئله ۱۵ اگر یک طلاق ویا دو طلاق بائن گفت جائز بود که نکاح کند شوهر اول در عدت
وبعد از عدت واگر سه طلاق گفت زن آزاد را ویا کنیزک غیری را که در نکاح اوست
دو طلاق گفت نتواند که شوهر اول نکاح کند مگر بعد از گذشتن عدت از شوهر دوم
اگر بنکاح صحیح وطی کرده باشد مسئله ۱۶ اگر کودک مراهق مطلقه ثلثه را نکاح بود وطی کرد
وطلاق گفت وعدت گذشت جائز بود که شوهر اول نکاح کند وبقول مالک رح جائز نبود
مسئله ۱۷ وطی مولی حلال نبود مسئله اگر مطلقه ثلثه را شوهر دوم نکاح میکند بشرط آنکه
حلال شود بشوهر اول اگر نکاح نکرده بود ودرین صورت بعد از وطی بطلاق شوهر دوم
بعد از گذشتن عدت وی جائز بود که شوهر اول نکاح کند وبقول ابی یوسف رح نکاح بشرط
تحلیل فاسد شود وبشوهر اول حلال نشود وبقول محمد رح نکاح بشرط تحلیل جائز بود وفا ما حلال

قوله کودک مراهق زن را که وطی کردن او موجب غسل باشد اگرچه انزال نشود ۱۲

قوله حلال نبود زیرا که ... احلال ... نیست ... ۱۲

شود بر شوهر اول **مسئله ۱۹** اگر زن حرّه را یک طلاق و یا دو طلاق گفت و بعد از گذشتن عدت شوهر دیگر کرد و بعد از عدت شوهر دوم بشوهر اول نکاح کرد شوهر اول مالک سه طلاق شود و بقول محمد رح اگر شوهر اول یک طلاق گفته بود مالک دو طلاق بود و اگر دو طلاق گفته بود مالک یک طلاق شود **مسئله ۲** اگر مطلقه ثلثه می گوید که بعد از گذشتن عدت شوهر اول شوهر دوم کرده ام و بعد از وطی مطلقه شده ام و عدت شوهر دوم نیز گذشته است و مدت محتمل دو عدت است اگر شوهر را ظن غالب است بصدق این زن جائز بود که تصدیق کند

باب الایلاء

ایلاء سوگند است بر ترک وطی زن بمدت چهار ماه یا بیشتر **مسئله ۱** اگر زن را گفت که بخدای ترا قربان نکنم چهار ماه یا گفت بخدا که ترا قربان نکنم اگر در مدت چهار ماه وطی کرد کفارت سوگند واجب شود و ایلاء ساقط شود و اگر چهار ماه گذشت و وطی نکرد یک طلاق بائن افتد و یمین ساقط شود و بقول شافعی رح بتفریق قاضی مباینت شود **مسئله ۲** اگر سوگند بر ایلا بود بطلاق ایلاء ساقط نشود اگر نکاح کرد حکم ایلاء باز آید اگر وطی کرد در مدت چهار ماه کفارت واجب آید و اگر چهار ماه گذشت وطی نکرد طلاق دوم واقع شود و اگر بار سوم نکاح کرد و چهار ماه خالی از وطی گذشت طلاق سوم واقع شود و اگر وطی کرد کفارت سوگند دهد و چون بعد از شوهر دوم شوهر اول نکاح کرد و چهار ماه خالی از وطی گذشت طلاق نیفتد و بقول زفر رح افتد فاما اگر وطی کرد کفارت سوگند دهد **مسئله ۳** اگر کم از چهار ماه سوگند خورد ایلاء نبود **مسئله ۴** اگر زن را گفت بخدای که ترا وطی نکنم دو ماه و دو ماه بعد ازین دو ماه اول ایلاء بود **مسئله ۵** اگر گفت بخدای که ترا وطی نکنم دو ماه و یک روز درنگ کرد و بعد از ان گفت بخدای که ترا وطی نکنم دو ماه بعد از ان دو ماه اول ایلاء نبود **مسئله ۶** اگر گفت بخدای که ترا وطی نکنم یک سال مگر یک روز ایلاء نبود و بقول زفر رح ایلاء بود **مسئله ۷** اگر مردی در بصره گفت بخدای که در مکه در نیایم و زن در مکه است ایلاء نبود **مسئله ۸** اگر زن را گفت که اگر ترا وطی کنم بر من حج اسلام بود و یا گفت

٧٩

برمن روزه بود و یا برمن صدقه بود و یا بنده از من آزاد شود و یا گفت اگر ترا وطی کنم تو مطلقه باشی
درین[1] مسئله ایلا بود مسئله[9] اگر مطلقه رجعیه را گفت در عدت بخدای که ترا قربان نکنم ایلا بود
اگر مطلقه بائنه را گوید بخدای ترا وطی نکنم ایلا نبود مسئله[10] مدت ایلا کنیزک دو ماه است
مسئله[11] اگر سوگند خورد و از وطی بسبب مرض خود و یا از سبب مرض زن عاجز شد و یا از زن
صغیره سوگند خورد و یا زن بسته اندام نهانی ست و در موضع وطی استخوانیست که بدان سبب وطی
ممکن نیست و یا در میان زن و شوهر بعید مسافت ست که در مدت ایلا نتواند رسید درین مسائل
رجوع از ایلا بقول شوهر بود که گوید باز گشتم بتو و یا گوید باز گشتم بدین زن و بقول شافعی رح
رجوع از ایلا جائز نبود مگر بوطی و اگر در مدت ایلا قادر شد بر وطی رجوع بوطی شود مسئله[12]
اگر زن را گفت تو بر من حرامی اگر نیت تحریم دارد و یا هیچ نیت ندارد ایلا بود اگر نیت ظهار
داشت ظهار بود و اگر نیت دروغ داشت دروغ بود و اگر نیت طلاق داشت یک طلاق
افتد بائن و اگر نیت سه طلاق داشت سه طلاق افتد و بقول محمد رح در نیت ظهار ظهار نبود مسئله[13]
در فتاوی مذکورست اگر زن را گفت تو بر من حرامی و حرام نیز دو ی طلاقست و نیت طلاق ندارد طلاق افتد

باب الخلع[1]

خلع جدائیست از نکاح و بخلع طلاق بائن واقع شود و اگر شوهر طلاق بر مال گفت و زن قبول
کرد یک طلاق بائن افتد و مال لازم آید و بقول شافعی رح خلع فسخ نکاح ست نه طلاق تا اگر
بعد دو طلاق خلع کرد بی حلاله شوهر اول نتواند که نکاح کند عندنا و بقول شافعی رح بی حلاله
تواند که نکاح کند و در خلع و طلاق بمال مال لازم شود مسئله اگر بی فرمانی از جهت زن بود
مکروه نبود ستدن مال و اگر نشوز از جهت شوهر بود مکروه بود که عوض طلاق و بدله خلع از زن
مال ستاند مسئله[2] هرچه صلاحیت مهر دارد صلاحیت بدل خلع دارد مسئله[3] اگر خلع کرد و یا
طلاق گفت بمقابله خمر و یا خوک و یا مُردار هیچ واجب نیاید در خلع طلاق بائن افتد و در طلاق
بمقابله خمر و خوک و مُردار یک طلاق رجعی واقع شود مسئله[4] اگر زن با شوهر گفت خلع
کن با من بدانچه در دست من ست شوهر خلع کرد و بدست زن هیچ نبود هیچ واجب نیاید

قوله درین مسئله ایلا بود یعنی اگر در مدت قربان کرد حانث شود و جزا لازم گردد ۱۲ در مختار
[2] قوله الخلع بالضم طلاق گرفتن بعوض بخشیدن مهر زوج را و یا دادن مال دیگر را ۱۲ غیاث
[3] قوله هیچ واجب نیاید در شرح وقایه فارسی آورده که اگر زن بمرد خود را گفت که بانچه در دست من ست با من

۸۰

واگر گفت خلع کن با من بدانچه بدست من ست از مال ویا بدانچه بدست من ست از دراهم چیزی واجب نبود واگر زن مهر ستده است لازم کند بر شوهر و در صورتی که گفت خلع کن با من بدانچه بدست من ست از دراهم سه درم واجب آید مسئله ۵ اگر خلع کرد زن بر بنده که گریخته است بدان شرط که آن زن از ضمان بنده بیزار بود بیزار نشود و تسلیم بنده بر زن لازم آید اگر قدرت بود واگر عجز بود از تسلیم بنده قیمت بنده لازم شود مسئله ۶ اگر زن شوهر را گفت سه طلاق ده مرا بهزار درم وشوهر یک طلاق گفت یک طلاق بائن افتد و بر زن سی صد و سی و سه درهم و سوم حصه یک درم واجب شود واگر زن گفت سه طلاق گوی مرا بر هزار درم وشوهر یکی گفت بر زن هیچ واجب نشود و یک طلاق رجعی افتد بقول ابی یوسف ومحمد رح یک طلاق بائن افتد و بر زن سی صد و سی و سه درهم و سوم حصه یک درم واجب آید مسئله اگر زن را گفت نفس خود را سه طلاق گوی بهزار درم ویا گفت بر هزار درم وزن یک طلاق گفت هیچ نیفتد مسئله اگر زن را گفت تو طلاقی بهزار درم ویا بر هزار درم وزن قبول کرد هزار درم لازم شود ویک طلاق بائن افتد مسئله ۹ اگر زن را گفت تو مطلقه و بر تو هزار درم ست یا به بنده گفت تو آزادی و بر تو هزار درم ست طلاق افتد و بنده آزاد شود و بر هر دو هیچ واجب نشود و بقول ابی یوسف ومحمد رح اگر قبول کردند بر هر یکی هزار درم واجب آید ویک طلاق بائن افتد و بنده آزاد شود واگر قبول نکردند طلاق نیفتد و بنده آزاد نشود مسئله ۱۰ شرط خیار در خلع از جانب زن جائز بود و بقول ابی یوسف ومحمد جائز نیست واز جانب شوهر شرط خیار در خلع باتفاق جائز نبود مسئله ۱۱ زن را گفت دیروز ترا بهزار درم طلاق گفته ام و تو قبول نکردی زن گفت قبول کردم قول شوهر تصدیق کنند مسئله ۱۲ شخصی دیگری را گفت این بنده بدست تو دیروز بیع کرده ام بهزار درم و تو قبول نکردی او گفت قبول کردم قول مشتری معتبر بود مسئله خلع ومبارات ساقط کند هر حقی از حقوق نکاح که یکی را بر دیگری بود تا اگر زن با شوهر خلع ومبارات کرد بمالی معلوم آن مال بر زن برای شوهر واجب آید و هیچ یکی را بر دیگری دعوی باقی نماند اگرچه مهر قبض کرده است ویا نکرده است و خلع ومبارات پیش از دخول ست ویا بعد از دخول عند ابی حنیفه رح بقول محمد رح ساقط نشود مگر آنچه ذکر کنند و ابو یوسف رح در خلع با محمد ست و در مبارات با ابی حنیفه رضی الله عنه مسئله ۱۳ اگر پدر صغیره بمال صغیره خلع کرد بر صغیره جائز نبود و بدل خلع بر مال صغیره لازم نشود و مهر از ذمه شوهر ساقط نشود و طلاق افتد اگر پدر صغیره با شوهر او خلع کرد بهزار درم

۸۱

از جهت صغیره پدر هزار درم ضامن بود طلاق واقع شود و هزار درم بر پدر صغیره لازم آید

باب الظهار

ظهار عبارت از مانند کردن منکوحه است بزنی که حرام ست بروی بحرمت مؤبده مسئله اگر زن را گفت تو بر من حرامی چون پشت مادر من وطی و لمس و قبله حرام شود و بعد از ادا رکفاره حرمت بر افتد و بقول شافعی رح لمس و قبله حرام نشود و اگر پیش از کفاره وطی کرد توبه و استغفار کند و چیزی دیگر واجب نشود مسئله کفاره بعود واجب شود و مراد از عود عزم ست بر وطی تا اگر بعد از ظهار مدتی گذشت و شوهر را عزم وطی نبود و زن بمرد کفاره از شوهر ساقط شود و بقول شافعی رح عود عبارت از امساک زن ست بعد از ظهار تا اگر زمانی گذشت و طلاق نگفته بقول او کفاره لازم آید اگرچه زن بمیرد مسئله اگر زن را گفت راسک علی کظهر امی او وجهک او فرجک او رقبتک یعنی سر تو بر من همچو پشت مادر من ست و یا روی تو همچو پشت مادر من ست و یا فرج تو همچو پشت مادر من ست و یا گردن تو همچو پشت مادر من ست ظهار بود و همچنین اگر گفت نصف و ثلث تو همچو پشت مادر من ست ظهار بود و همچنین اگر گفت تو همچو پشت مادر منی و یا گفت تو همچو ران مادر منی و یا گفت تو همچو فرج مادر منی ظهار بود مسئله اگر منکوحه را مانند کرد بخواهر رضاعی و یا بعمه و یا بمادر رضاعی ظهار بود مسئله اگر گفت تو بر من مثل مادر منی و نیت کرامت و یا ظهار و یا طلاق داشت هر چه نیت داشت همان بود و اگر هیچ نیت نداشت هیچ واقع نشود و بقول محمد رح ظهار بود مسئله اگر گفت تو بر من حرامی همچو پشت مادر من و نیت طلاق و یا ایلا داشت ظهار بود و بقول ابی یوسف رح اگر نیت ظهار و طلاق داشت هر دو بود و بقول محمد رح در نیت طلاق ظهار نبود مسئله اگر گفت تو بر من حرامی همچو مادر من و نیت ظهار و یا طلاق داشت نیت معتبر بود مسئله ظهار جائز نبود مگر از منکوحه تا اگر کنیزک را ظهار کرد ظهار نبود و بقول مالک ظهار بود مسئله اگر زنی را نکاح کرد بی اذن او و زن را ظهار کرد بعده زن اجازت نکاح کرد ظهار باطل بود مسئله اگر چهار زن را گفت شما بر من همچو پشت مادر منید از هر چهار زن ظهار بود و برای هر یک کفاره دهد و بقول مالک رح یک کفارت بسنده بود مسئله کفارت ظهار آزاد کردن بنده است اگر قادر بود و روا نبود از کفاره ظهار آزاد کردن نابینا یا دو

دست بریده و یا دو پای بریده و یا دو نر انگشت بریده یا آزاد کردن دیوانه و یا مدبر و یا ام ولد و یا
مکاتبی که از مال کتابت چیزی ادا کرده باشد و اگر مکاتبی آزاد کرد که از بدل کتابت هیچ ادا نکرده است جائز
بود و بقول زفر رح و شافعی رح جائز نبود مسئله اگر نیمه بنده آزاد کرد بنیت کفارهٔ ظهار و نیمهٔ دیگر نیز
بنیت کفارهٔ ظهار آزاد کرد و یا ذو رحم محرم خود خرید بنیت کفارهٔ ظهار جائز بود و بقول شافعی رح آزاد
کردن ذو رحم محرم از کفاره جائز نبود مسئله اگر از کفارهٔ ظهار نیمه بندهٔ مشترک آزاد کرد و باقی را
ضمان داد و یا نصف بنده آزاد کرد بعده وطی کرد زنی را که از وی ظهار کرده است بعده نصف دیگر نیز
از کفارت ظهار آزاد کرد از ظهار جائز نبود مسئله اگر از آزاد کردن بنده عاجز است دو ماه پیوسته
روزه دارد که دران دو ماه رمضان و دو عید و سه روز تشریق نبود که اگر درین دو ماه زنی را که از وی
ظهار کرده است وطی کرد در شب بقصد و یا در روز به نسیان و یا افطار کرد روزه بعذر مرض یا سفر از سر گیرد
و بقول ابی یوسف رح اگر وطی کرد در شب بعمد یا بروز بفراموشی از سر نگیرد همچنین دو ماه تمام کند مسئله
در ظهار بنده جائز نبود مگر روزه و اگر مولی از کفارت او بنده آزاد کند و یا طعام می دهد جائز نبود
مسئله اگر مظاهر قدرت بروزه ندارد شصت درویش را طعام دهد چنانچه در صدقهٔ فطر
و یا قیمت طعام دهد و اگر دیگری را فرمود که در ظهار وی طعام بدهد و داد جائز بود و بقول شافعی رح
جائز نی که قیمت طعام دهد مسئله اباحت در طعام کفاره و فدیهٔ روزه جائز بود و در زکوة و صدقهٔ
فطر و عشر جائز نی و بقول شافعی رح اباحت جائز نبود مسئله شرط اباحت آنست که دو وقت
اول روز و یا آخر روز طعام سیر یک وقت آخر روز دیگر دهد یا یک وقت اول روز طعام دهد مسئله
اگر یک درویش را دو ماه پیوسته طعام داد از کفاره جائز بود و بقول شافعی رح و زفر رح جائز نبود
مسئله اگر یک روز طعام شصت درویش بیک درویش داد جائز نبود مگر از یک روز مسئله
اگر در میان طعام دادن وطی کرد از سر نگیرد مسئله اگر از دو کفارهٔ ظهار شصت درویش طعام داد
هر یکی را یک صاع گندم کفارت جائز بود از یک ظهار و بقول محمد رح از هر دو کفارت محسوب بود مسئله
اگر از کفارت ظهار و از افطار شصت درویش را یک صاع گندم داد و یا از دو ظهار دو بنده آزاد
کرد هر دو بنده و برای هر کفاره معین نکرد از هر دو کفارت جائز بود و همچنین اگر از دو کفارهٔ ظهار
چهار ماه روزه داشت و یا صد و بیست درویش را طعام داد جائز بود و اگر از دو ظهار یک بنده

آزاد کرده یا دو ماه روزه داشت از هر کدام که تعیین کند جائز بود و بقول زفر رح جائز نبود مسئله ۲۴ اگر از کفاره ظهار و قتل یک بنده آزاد کرد از هیچ یکی جائز نبود و بقول شافعی رح تواند که از یکی تعیین کند

باب اللعان

لعان عبارت از گواهیهاست که تاکید کرده شود بسوگند پیوسته بذکر لعنت و آن در حق مرد بمنزله حد قذف ست و در حق زن بمنزله حد زنا و بقول شافعی رحمة الله علیه لعان سوگندست موکده بلفظ شهادت اگر منکوحه خود را بزنا دشنام زد و زن و شوهر صلاحیت گواهی دارند و زن از انهاست که بر قاذف او حد واجب ست و یا گفت که این فرزند از من نیست و زن حکم قذف را مطالبه کرد لعان واجب شود و اگر شوهر از لعان امتناع آورد حبس کنند تا لعان کند و یا خود را دروغ کند پس حد قذف زنند و چون شوهر لعان کرد بر زن نیز لعان واجب شود و اگر زن از لعان امتناع آورد حبس کنند تا لعان کند و یا شوهر را تصدیق کند و اگر شوهر صلاحیت گواهی ندارد یعنی بنده و یا کافر و یا محدود در قذف بود شوهر را حد قذف زنند و اگر شوهر از اهل شهادت ست و زن از انها ست که بر قاذف او حد واجب نیست یعنی کنیزک و یا صبیه و یا مجنونه و یا زانیه بود بر شوهر حد و لعان واجب نیاید و صفت لعان در قرآن مجید مسطورست و قاضی ابتدا از شوهر کند و شوهر چهار بار بگوید اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما رمیتها به من الزنا یعنی گواهی میدهم من بخدای که از راست گویانم در انچه قذف کرده ام او را بزنا و هر بار بزن اشارت کند و پنجم بار بگوید لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین فیما رماها به من الزنا یعنی لعنت خدای برو باد اگر باشد او از دروغ گویان در انچه قذف کرده است او را بزنا بعده زن چهار بار بگوید اشهد بالله انه لمن الکاذبین فیما رمانی به من الزنا یعنی گواهی میدهم من بخدای که او از دروغ گویانست در انچه دشنام گفته است مرا بزنا و پنجم بار بگوید غضب الله علیها ان کان من الصادقین فیما رمانی به من الزنا یعنی خشم خدای بران زن باد اگر او از راست گویان ست در انچه دشنام گفته است مرا بزنا و چون زن و شوی لعان کردند فرقت واقع شود درمیان ایشان بتفریق قاضی و بعد تفریق طلاق بائن واقع شود و بقول

۸۴

زفر رح بلعان هر دو فرقت واقع شود بی تفریق قاضی و بقول شافعی رح بلعان شوهر فرقت واقع شود پیش از لعان زن مسئله اگر بنفی نسب فرزند دشنام گفته و لعان کردند قاضی نسب فرزند از پدر نفی کند و فرزند را بمادر الحاق کند مسئله اگر شوهر بعد از لعان گفت که دروغ گفته بودم حد قذف کنند و جائز بود که این زن را نکاح کند و بقول ابی یوسف رح جائز نبود مسئله همچنین اگر زنی دیگر را دشنام گفت و او را حد قذف زدند و یا زن ملاعنه زنا کرد حد زنا زدند تواند که این زن را نکاح کند مسئله اگر گنگ زن را دشنام زد لعان واجب نیاید و بقول شافعی رح واجب آید مسئله بنفی حمل لعان نکنند و بقول ابی یوسف و محمد رح بنفی حمل لعان کنند اگر کم از شش ماه از نگاه نفی فرزند آورده است و بقول شافعی و مالک و احمد حنبل رح به نفی حمل در حال لعان کنند مسئله اگر زن را گفت که زنا کردی تو و این حمل از زناست لعان واجب شود و نفی نکنند قاضی حمل او و بقول شافعی رح نفی کند مسئله نفی نسب فرزند بعد از ولادت بوقت تهنیت و یا خریدن چیزی که در ولادت می آید جائز بود و لعان واجب شود و بعده نفی جائز نبود و بقول ابی یوسف و محمد رح نفی فرزند در مدت نفاس جائز بود و لعان در هر دو صورت واجب آید مسئله اگر نفی ولد بعد از ولادت در وقت تهنیت کرد لعان واجب شود و اگر بعده نفی کند لعان نکنند و نسب ثابت شود مسئله اگر دو بچه که بیک شکم زاده اند اول را نفی کرد و دوم را اقرار کرد حد قذف واجب آید بر مرد و اگر باول اقرار کرد و دوم را نفی کرد لعان واجب آید و در هر دو صورت نسب هر دو ثابت شود

باب العنین

مسئله عنین کسی است که وطی نتواند کرد و یا کسی که بر بکر قادر نشود اگر چه بر ثیبه قادر شود مسئله اگر زن شوهر خود را مجبوب یافت در حال تفریق کنند و اگر عنین و یا خصی یافت یکسال مهلت دهند اگر وطی کرد نیکو بود و اگر نه تفریق کنند بطلب زن و بتفریق قاضی فرقت واقع شود و بقول ابی یوسف و محمد رح بقول زن فرقت بی تفریق قاضی واقع شود مسئله تفریق قاضی بمنزله طلاق بائن بود و بقول شافعی رح بمنزله فسخ بود مسئله اگر شوهر میگوید که وطی کردم و زن انکار می آرد بزنان دیگر بنمایند اگر گویند که بکر است زن مخیره بود که همین شوهر را اختیار کند و یا از قاضی

تفریق طلب کند و اگر ثیبه باشد و در وطی میان زن و شوی اختلاف شد قول شوهر معتبر بود با سوگند و هم
زن شوهر را اختیار کرد حق زن در طلب تفریق باطل شود مسئله اگر در زن و یا در شوهر عیبی ظاهر شد هیچ
یکی را اختیار فسخ نکاح نبود و بقول مالک و احمد رح شوهر تواند که زن را رد کند به پنج عیب جنون
و جذام و رتق و قرن و برص و بقول محمد رح اگر در زن و شوهر جنون و جذام و یا برص یافت تواند
که نکاح رد کند

باب العدت

عدت عبارت از انتظاریست که بر زن لازم شود مسئله عدت زن آزاد در طلاق و یا بفسخ
نکاح سه حیض ست و بقول شافعی رح سه طهر ست مسئله اگر زن حیض نه بیند بسبب صغر و یا کبر عدت
او سه ماه است مسئله عدت وفات چهار ماه و ده روز ست مسئله عدت کنیزک دو حیض ست
و یا یک و نیم ماه در طلاق و فسخ نکاح و در وفات دو ماه و پنج روز ست مسئله عدت
زن حامله در فسخ و طلاق و وفات بوضع حمل ست مسئله اگر شوهر در مرض موت طلاق
بائن گفت و در عدت بمرد عدت این زن چهار ماه و ده روز ست که در آن سه حیض بیند و اگر
سه حیض در چهار ماه و ده روز مرتب نشد مثلاً بعد دو ماه یا بعد یک و نیم ماه حیض می آید آن زمان
سه حیض مرتب کند و بقول ابی یوسف رح سه حیض ست مسئله اگر کنیزک در عدت از طلاق
رجعی آزاد شد عدت وی بگردد و سه حیض واجب شود و اگر در عدت سه طلاق و یا در عدت طلاق
بائن و یا در عدت وفات آزاد شد همان عدت کنیزکان تمام کند مسئله اگر زنی آن سه ماه
بماه و ماهی داشت و در میان عدت بعادت خود حیض دید عدت او بحیض شود مسئله عدت از
نکاح فاسد و از وطی بشبهه و ام ولد بموت سه حیض ست مسئله اگر ام ولد آزاد شد و یا مولی
او بمرد عدت او سه حیض بود و بقول شافعی و مالک و احمد یک حیض بود مسئله عدت
وفات حامله که شوهر او صغیر بود بوضع حمل ست و بقول ابی یوسف و شافعی و مالک رح چهار ماه
و ده روز ست مسئله اگر زن صغیر بعد از موت شوهر حامله شد عدت وی چهار ماه و ده روز است
و نسب حمل در هر دو مسئله از صغیر ثابت نشود مسئله حیض که در آن طلاق گفته شد آن
حیض از عدت شمرده نشود مسئله اگر معتده را بشبهه وطی کرد عدتی دیگر واجب شود

نداخل بود و هر حیضے که بعد از وطی ببیند از هر دو عدت محسوب بود چون عدت اولی تمام شد عدت دوم تمام کنند و بقول شافعی رح تداخل نبود **مسئلہ** ابتداء عدت در طلاق و موت بعد از طلاق و موت بود و در نکاح فاسد ابتداء عدت بعد از تفریق و یا بعد از عزم شوهر بترک وطی بود و بقول زفر رح از آخر وطے ابتدا کند **مسئلہ** اگر زن گفت که عدت من گذشته است و شوهر منکر است قول زن معتبر بود با سوگند **مسئلہ** اگر مردی معتده خود را نکاح کرد و پیش از وطی طلاق گفت مهر کامل واجب آید و عدت از سر گیرد و بقول محمد رح عدت اول تمام کند و نصف مهر واجب شود و بی محرم بیرون نیاید و بقول زفر رح عدت دوم واجب نیاید **مسئلہ** اگر ذمی ذمیه را طلاق گفت عدت واجب نیاید و بقول ابی یوسف و محمد رح واجب آید

فصل فی الحداد معتده مسلمه بالغه از طلاق بائن و یا از وفات سوگ دارد و بترک زینت و خوشبوی و سرمه و روغن مگر معذور و بترک حنا و جامه رنگین معصفر و زعفران و بقول شافعی رح معتده از طلاق بائن سوگ ندارد **مسئلہ** معتده عتاق و معتده نکاح فاسد سوگ ندارد **مسئلہ** نشاید که خطبه کند معتده را و تعریض در خطبه در عدت درست است و تعریض آن بود که گوید تو جمیله و من میخواهم که زن نکاح [illegible] **مسئلہ** معتده طلاق از خانه بیرون نیاید و معتده موت بروز بیرون آید فاما شب در منزل خود باز آید و معتده طلاق و وفات عدت دارند در منزلی که در آن عدت واجب شده است مگر آنکه ورثه بیرون کنند و یا آن منزل خراب شود **مسئلہ** اگر زنی در سفر مطلقه شد بطلاق بائن و یا شوهر وی بمرد و از انجا تا خانه و شهر وی کم از سه روزه راه است باز گردد بسوی خانه و شهر خود و اگر زیاده از سه روزه راه است برود و اگر تا مقصد کم از سه روزه راه است برود و اگر تا شهر وی و تا مقصد کم از سه روزه راه است اختیار بدست او بود به شهر خود باز آید و یا بجانب مقصد رود با او محرم بود و یا نبود و اگر از هر جانبی سه گان روزه راه است و او در شهر است همانجاے عدت دارد بیرون نیاید اگرچه محرم دارد و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله اگر با وی محرم بود روا باشد که بیرون آید و بی محرم بیرون نیاید

باب ثبوت النسب

اگر زنی را گفت که اگر ترا نکاح کنم تو مطلقه باشی پس نکاح کرد و از وقت نکاح بشش ماه فرزند آورد

قوله ذمیه را طلاق … عدت و اگر زن ذمیه اسلام آورد … او را اسلام عرض کنند اگر اسلام آورد … میان ایشان … تا عدت دارد و اگر اسلام نیارد قاضی میان ایشان جدائی کند … قوله عدت واجب شود ۱۲ … قوله الحداد بالکسر … جامهای سیاه و کبود که در ماتم پوشند … ماتم زنان … منتخب

نسب فرزند از وی ثابت شود و مهر واجب آید مسئلہ اگر معتده از طلاق رجعی فرزند آورد نسب
از شوهر ثابت شود اگرچه بیشتر از دو سال بود تا اقرار نکرده است بگذشتن عدت و مراجعت
ثابت شود و اگر کم از دو سال آورد نسب ثابت شود و مراجعت نبود مسئلہ ۲ اگر معتده طلاق بائن
فرزند آورد و اقرار نکرده است بگذشتن عدت اگر کم از دو سال بود نسب از شوهر ثابت شود و اگر
بدو سال یا بیشتر از دو سال فرزند آورد نسب ثابت نشود مگر که شوهر دعوی نسب کند مسئلہ ۳ اگر مراهقه
را طلاق گفت بائن و یا رجعی و این مراهقه کم از نه ماه فرزند آورد از گاه طلاق نسب ثابت شود و اگر
به نه ماه آورد نسب ثابت نشود و بقول ابی یوسف رحمه الله در طلاق بائن تا دو سال نسب ثابت شود و در
رجعی تا بست و هفت ماه نسب ثابت شود و این مسئلہ جائی ست که اقرار نکرده است بگذشتن عدت
مسئلہ اگر معتده وفات فرزند آورد کم از دو سال نسب او از شوهر ثابت شود اگر اقرار بگذشتن
عدت نکرده است و بقول زفر رحمه الله اگر بعد گذشتن عدت وفات شش ماه فرزند آورد نسب ثابت
نشود مسئلہ اگر معتده اقرار کرد بگذشتن عدت و کم از شش ماه از وقت اقرار فرزند آورد نسب ثابت
شود و اگر به شش ماه فرزند آورد نسب ثابت نشود و بقول شافعی رحمه الله ثابت شود مسئلہ اگر معتده طلاق بائن
و یا وفات فرزند آورد و شوهر یا ورثه از ولادت منکر شدند و در کم از دو سال آورده است و اقرار بگذشتن
عدت نکرده است اگر دو مرد و یا یک مرد و دو زن گواهی ولادت دهند و یا حبل ظاهر باشد و یا شوهر اقرار حبل کرده باشد
و یا ورثه تصدیق کنند نسب ثابت شود مسئلہ اگر زنی را نکاح کرد و به کم از شش ماه فرزند آورد نسب
ثابت نشود و اگر به شش ماه یا زیاده از آن آورد از وقت نکاح نسب ثابت شود اگرچه شوهر ساکت
بود و اگر شوهر از ولادت منکر شود بگواهی یک زن بولادت نسب ثابت شود و اگر بعد از ولادت میان
زن و شوی اختلاف افتاد شوهر میگوید که مدت چهار ماه باشد که ترا نکاح کرده ام و زن میگوید
که شش ماه شده است که مرا نکاح کردهٔ قول زن معتبر بود و نسب از شوهر ثابت شود مسئلہ
اگر تعلیق طلاق بولادت زن کرد و یک زن گواهی داد بگواهی این زن طلاق نیفتد و بقول
ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما افتد مسئلہ اگر تعلیق طلاق بولادت کرد و شوهر اقرار کرده است
بحبل بی گواهی دایه طلاق افتد و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیهما گواهی دایه برای وقوع طلاق
شرط است مسئلہ اکثر مدت حمل دو سال ست و بقول شافعی رحمة الله علیه چهار سال

تمام

مسئله اقل مدت حمل شش ماه است تا اگر کنیزکی را نکاح کرد و یک طلاق گفت پس بخرید و از خریدن کم از شش ماه فرزند آورد نسب از وی ثابت شود و اگر به شش ماه آورد ثابت نشود مگر که دعوی کند مسئله ۱۲ اگر کنیزک خود را گفت اگر ترا در شکم فرزند بود از من بود پس یک زن ولادت این کنیزک گواهی داد کنیزک ام ولد شود مسئله ۱۳ اگر کودکی را گفت این کودک پسر منست و بعد از موت او مادر کودک میگوید که من زن او بوده ام و کودک پسر او ست مهر و میراث برند و اگر حریت این زن معلوم نبود و ورثه می گویند که تو ام ولد پدر ما ئی این زن میراث نبرد

باب الحضانة

مسئله مادر اولی ست بفرزند پیش از تفریق و بعد از تفریق بعده جده مادری اولی ست بعده جده پدری بعده خواهر مادری و پدری اولی ست بعده خواهر مادری بعده خواهر پدری بعده خاله مادری و پدری بعده خاله مادری بعده خاله پدری بعده عمه مادری و پدری بعده عمه مادری بعده عمه پدری و هر که از ایشان شوهر کند اگر غیر محرم ولد بود حق او ساقط شود و بعد از فرقت از شوهر حق ولد او باز گردد و بقول زفر رح خاله اولی ست از جده پدری مسئله اگر زنان مذکوره نباشند عصبه اقرب اولی ست مسئله مادر و جده اولی بود به پسر تا مستغنی شود و حد استغنا مقدر بهفت سال ست و مادر و جده بدختر اولی ست تا حیض بیند و بقول محمد رح تا حد شهوت برسد مسئله ۴ غیر مادر و جده اولی ست تا بحد شهوت رسد دختر مسئله ۵ کنیزک و ام ولد را حق حضانت نیست تا آزاد نشود مسئله ۶ ذمیه اولی ست بفرزند مسلمان تا مادامی که فرزند تمیز دین نشناسد مسئله فرزند را اختیار نیست و بقول شافعی رح فرزند مخیر ست بعد از هفت سال اگر تمیز دارد مسئله زن مطلقه نتواند که فرزند را در سفر برد مگر بوطن خود که نکاح او بدان وطن بود

باب النفقة

نفقه و کسوت زن بر شوهر واجب ست بقدر حال زن و شوی یعنی اگر هر دو توانگر اند نفقه توانگران دهد و اگر هر دو درویش اند نفقه درویشان دهد و اگر زن درویش است و شوی توانگر ست نفقه

از توانگرانه و بالاتر از درویشانه دهد و بقول شافعی رح باندازه حال شوهر واجب آید مسئله ۱ اگر زن
منع نفس از وطی میکند برای طلب مهر نفقه واجب آید اگرچه پیش از دخول بود و یا بعد از دخول و
بقول ابی یوسف و محمد رح اگر منع نفس بعد از دخول ست نفقه واجب نیاید مسئله ۲ اگر زن ناشزه
است و یا صغیره که وطی او ممکن نبود و یا برای دین محبوس ست و یا کسی وی را غصب کرده است و یا
برای حج بی محرم رود و یا بیمار ست و تسلیم بشوهر نکرده اند نفقه واجب نیاید و بقول شافعی رح برای
زن صغیره نفقه واجب آید و بروایتی از ابی یوسف رح برای مغصوبه و زنی که برای حج میرود نفقه واجب
آید مسئله ۳ اگر شوهر توانگر ست نفقه یک خدمتگار زن نیز واجب آید و بقول ابی یوسف رح نفقه
دو خدمتگار واجب آید مسئله ۴ اگر شوهر از نفقه زن عاجز شد تفریق نکنند و بقول شافعی رح
تفریق کنند بطلب زن مسئله ۵ اگر شوهر از نفقه عاجز ست زن را بفرماید تا دام کشد بر شوهر و اگر شوهر
درویش بود و نفقه درویشانه بدهد بعد توانگر شد نفقه توانگرانه تمام دهد اگرچه نفقه درویشانه حکم شده است
مسئله ۶ اگر مدتی گذشت و نفقه نداد واجب نشود مگر قاضی نفقه فرض کرده باشد و یا زن قبل از
با شوهر صلح کرده باشد و بقول شافعی رح نفقه گذشته واجب شود مسئله ۷ اگر زن و یا شوهر بمرد نفقه
گذشته ساقط شود اگرچه حکم شده باشد و بقول شافعی رح ساقط نشود مسئله ۸ اگر زن نفقه
آینده بستد و شوهر بمرد رد نکند و بقول شافعی و محمد رح نفقه روزهای آینده اگر موجود بود بستاند
اگر بی استهلاک او هلاک شده است هیچ نستاند و اگر هلاک باستهلاک او باشد قیمت واجب
آید مسئله ۹ اگر بنده باذن مولی زنی را نکاح کرد بنده را برای نفقه زن بفروشند مسئله
اگر کنیزک شخصی نکاح کرد اگر مولی کنیزک را بشوهر تسلیم کرد نفقه بر شوهر واجب شود مسئله ۱۰
بر شوهر واجب ست که زن را ساکن گرداند در منزلی که خالیست از اهل هر دو و شوهر تواند که اهل
زن را منع کند از در آمدن منزل خود فاما از نظر و سخن منع نتواند کرد مسئله ۱۱ مردیست غائب
و او را مالیست بدست شخصی از درم و یا دنانیر و یا طعام و یا جامه از جنس کسوت او و این شخص
معترف ست بمال و زوجیت قاضی فرض کند در آن مال نفقه زن مرد غائب و نفقه فرزندان
صغار و مادر و پدر او و از زن او میانجی بستاند و بقول شافعی رح از مال ودیعت ندهاند و بفرماید
زن را تا بر شوهر وام کند مسئله ۱۲ اگر زن را طلاق گفت نفقه عدت و سکنی بر شوهر واجب است

اگرچه طلاق بائن گفت و یا طلاق رجعی و یا ثلثه باشد و بقول شافعی رح در طلاق بائن نفقهٔ عدت واجب نیاید مسئلهٔ ۱۴ معتدهٔ وفات را نفقه واجب نیاید مسئلهٔ ۱۵ هر فرقتی که از جهت زن خود بسبب معصیت چون ردت و غیر آن نفقه ساقط کند مسئلهٔ ۱۶ اگر زن مطلقهٔ بائن در عدت ارتداد آورد نفقهٔ عدت ساقط شود مسئلهٔ ۱۷ اگر بعد از طلاق بائن پسر شوهر را تمکین کرد برای وطی نفقهٔ عدت ساقط نشود و بقول زفر رح ساقط شود مسئلهٔ ۱۸ نفقهٔ طفل درویش بر پدر واجب است و مادر او را برای شیر دادن جبر نکنند بلکه بر پدر واجب است که دایه مزدور گیرد تا طفل را شیر دهد نزدیک مادر طفل نه مادر طفل که در نکاح پدر طفل بود و یا معتده بود و اگر مادر طفل بعد از گذشتن عدت باجرت مثل شیر دهد همون اولی بود و بقول مالک رح اگر مادر طفل شریفه بود جبر نکنند تا شیر دهد مسئلهٔ ۱۹ نفقهٔ مادر و پدر و جدات و اجداد اگر درویش باشند واجب آید اما نفقهٔ ایشان با اختلاف دین نیز واجب آید مسئلهٔ ۲۰ کسی شریک نبود با مادر و پدر با نفقهٔ فرزند صغیر و نیز کسی شریک نبود با فرزند با نفقهٔ مادر و پدر مسئلهٔ ۲۱ نفقهٔ ذی رحم محرم فقیر عاجز از کسب چون نابینا و جای مانده بر تو انگر بقدر میراث واجب آید یعنی نفقهٔ خواهر بالغهٔ فقیره و برادر بالغ فقیر و جای مانده بر برادر دو حصه و بر خواهر یک حصه واجب آید و بقول شافعی رح نفقه واجب نیست مگر بر مادر و پدر برای فرزند و بر فرزند برای مادر و پدر مسئلهٔ ۲۲ اگر پسر غائب است و پدر متاع او برای نفقهٔ خود مفروخته شد جائز بود و بقول ابی یوسف و محمد رح جائز نبود و اما بیع عقار پسر غائب برای نفقه باتفاق جائز نی مسئلهٔ ۲۳ اگر مودع پسر غائب از مال غائب بر آورد و پدر او نفقه میکند بی امر قاضی ضامن بشود مسئلهٔ ۲۴ اگر مادر و پدر مال پسر غائب نزد ایشان است نفقه گیرند ضامن نشوند مسئلهٔ ۲۵ اگر قاضی نفقهٔ مادر و پدر و فرزند و ذی رحم محرم فرض کرد و مدتی بگذشت و نفقه نرسید ساقط شود مگر قاضی به وام کردن فرموده باشد مسئلهٔ ۲۶ نفقهٔ مملوک بر مالک واجب اگر امتناع آورد مولی از نفقهٔ مملوک کسب کند و از آن وجه نفقه کند و اگر کسب نتواند مولی را بفرمایند تا بفروشد

کتاب الاعتاق

مسئلهٔ عتاق قوتیست شرعی که ثابت میشود در محل نزدیک زائل شدن رق و ملک

۹۱

مسئله عتق جائز ست از حر عاقل و بالغ مر مملوک خود را مسئله عتق ثابت شود بدین الفاظ
انتِ حرٌ انتِ عتیق انتِ محرر انتِ معتق یعنی تو آزادی و نیز آزاد شود با لفاظ حررتک و اعتقتک
یعنی ترا آزاد کردم و نیز آزاد شود با ضافت عتق با لفاظی که معبر از تمام تن ست چون راسک حر
و یا وجهک حرٌ یا گوید فرجک حرٌ یا گوید فرجک حرٌ یا گوید بدنک حرٌ یعنی سر تو یا روی تو یا گردن تو یا
فرج تو یا تن تو آزاد است در این الفاظ آزاد شود اگرچه نیت آزادی نبود مسئله اگر گفت لا ملک
لی علیک و یا گفت لا رق لی علیک یا گفت لا سبیل لی علیک یعنی مرا بر تو هیچ ملکی و رقی و راهی
نیست درین الفاظ بی نیت آزاد نشود مسئله و اگر گفت هذا ابنی و یا گفت
هذا ابی یعنی این پسر من ست و یا پدر من ست و یا کنیزک را گفت هذه امی یعنی این
مادر من ست و یا گفت هذا مولای یعنی این مولای من ست و یا گفت یا حر و یا گفت یا عتیق ای آزاد
درین الفاظ نیز آزاد شود و بقول زفر رح در لفظ یا حر و یا عتیق آزاد نشود مسئله اگر گفت یا ابنی
یعنی ای پسر من و یا گفت یا اخی یعنی ای برادر من و یا گفت لا سلطان لی علیک یعنی نیست
مرا حجتی بر تو درین الفاظ آزاد نشود مسئله اگر کنیزک را گفت انتِ طالق و یا انتِ بائن
و یا گفت تخمری و انت مثل الحرة بدین الفاظ اگرچه نیت آزادگی دارد آزاد نشود و بقول
شافعی رح اگر نیت عتق دارد آزاد شود مسئله اگر بنده را گفت تو مثل آزادی آزاد
نشود و اگر گفت بنده را نیستی تو مگر آزاد آزاد شود مسئله اگر ذی رحم محرم را مالک شد آزاد
شود اگرچه مالک کافر یا مسلمان و یا صبی و یا مجنون بود و بقول شافعی رح در ذی رحم
محرم غیر اولاد آزاد نشود مسئله اگر گفت بنده را آزاد کردم برای خدا و یا برای شیطان
و یا برای بت آزاد شود مسئله اگر باکراه بنده را آزاد کرد و یا در حالت مستی بنده را آزاد
کرد آزاد شود و بقول شافعی رح آزاد نشود مسئله اگر اضافت عتق بملک کرد چنانکه بنده
غیری را گفت اگر ترا بخرم آزاد باشی و یا اضافت عتق بوجود شرط کرد چنانکه بنده خود را
گفت اگر در سرای در آئی تو آزاد باشی درین هر دو صورت چون بخرد و یا در سرای در آید آزاد
شود و بقول شافعی رح در اضافت بملک آزاد نشود مسئله ۱۳ اگر کنیزک حامله را آزاد کرد حمل
وی نیز آزاد شود و اگر حمل آزاد شود مادر او آزاد نشود مسئله ۱۴ فرزند تبع مادر ست در ملک

مکاتب

در قیمت و در بند پسر را استیلاد و کتابت اگر مادر مکاتبه است فرزند نیز مکاتبه است مسئله ۵ اگر کنیزک از مولا سی فرزند آورد و فرزند حر بود

باب العبد الذی یعتق بعضه

اگر بعضی بنده آزاد کرده همان مقدار آزاد شود و تمام آزاد نشود و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رح تمام آزاد شود مسئله ۱ اگر جزوی از بنده آزاد کرد در باقی برای مولی سعایت کند و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رح سعایت نکند مسئله ۲ مستسعی بمنزلهٔ مکاتب است و بقول ابی یوسف و محمد رح بمنزلهٔ حر مدیون است مسئله ۳ اگر از بندهٔ مشترک نصیب خود آزاد کرد شریک دوم یا سعایت فرماید یا آزاد کند و یا شریک اول را تضمین کند و شریک اول بر بنده رجوع کند و ولاء بنده شریک اول را بود و بقول ابی یوسف و محمد رح شریک دوم نتواند که تضمین کند مگر که شریک اول توانگر بود و یا سعایت فرماید اگر شریک اول درویش بود مسئله ۴ اگر بنده البته مشترک میان دو شریک هر یکی بر دیگری گواهی اعتاق نصیب وی دهند بنده برای هر یکی در نصیب او سعایت کند اگر هر دو فقیر یا هر دو غنی یا یکی فقیر است و دوم غنی و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر هر دو شریک توانگراند سعایت نکند و اگر یکی توانگر است و دوم درویش برای توانگر سعایت بکند و برای درویش نی مسئله ۵ اگر یک شریک گفت اگر زید درین سرای در نیاید در فلان روز این بنده آزاد و شریک دوم گفت اگر زید درین سرای درآید فلان روز این بنده آزاد و آن روز گذشت و دخول زید و عدم دخول او معلوم نشده نصف بنده آزاد می شود و برای نصف دیگر بنده برای هر دو شریک سعایت کند مطلقاً و بقول محمد رح در جمیع قیمت سعایت کند مسئله ۶ اگر درین صورت بغیر شرکت یکی سوگند خورد بعتق بندهٔ خود بدخول زید دران سرای بروز معین و دیگری سوگند خورد بعتق بندهٔ خود بعدم دخول زید دران سرای همدران روز و آن روز گذشت و دخول زید و عدم دخول او معلوم نشد هیچ بنده آزاد نشود مسئله ۷ اگر دو کس بنده خریدند و آن بنده پسر یکی بوده است نصیب پدر آزاد شود و پدر ضامن نشود و شریک وی نصیب خود از بنده یا آزاد کند و یا سعایت فرماید و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر پدر توانگر است نصف قیمت پسر ضامن شود برای شریک دوم

واگر درویش ست بنده سعایت کند در نصف قیمت خود برای غیر شریک ۸ مسئله اگر اول اجنبی نصف
بنده خرید بعده پدر نصف دیگر خرید و پدر توانگر ست شریک بیگانه مخیر بود که پدر بنده را تضمین کند و یا
بنده را سعایت فرماید و بقول ابی یوسف و محمد رح مخیر نبود شریک بیگانه و پدر بنده را در نصف قیمت
تضمین کند مسئله ۹ اگر پدر نصف پسر خود خرید از کسی که تمام در ملک وی بود برای بائع ضامن
نشود و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر پدر توانگر ست نصف قیمت باقی برای بائع ضامن شود
مسئله بنده ایست مشترک میان سه شریک یکی مدبر گردانید بعده شریک دوم آزاد کرد و
هر دو توانگر اند و شریک سوم ساکت ماند شریک سوم مدبر را تضمین کند در نصیب خود از حال قن نه از حال
مدبر و معتق را تضمین نکند و شریک مدبر معتق را تضمین کند در ثلث قیمت بنده مدبر نه بدانچه ضامن شده ست
مدبر و بقول ابی یوسف و محمد رح مدبر شود تمام بنده و اعتاق شریک دوم باطل شود و شریک مدبر برای
هر دو شریک دو ثلث قیمت بنده ضامن شود اگرچه درویش بود مسئله ۱۱ کنیزک مشترک درمیان
دو شریک ست یک شریک دوم را گفت که این کنیزک ام ولد تست و او منکر شد این کنیزک یکروز
منکر را خدمت کند و یک روز توقف یعنی کسب کند و بر نفس خود نفقه کند و بقول ابی یوسف و
محمد رح اگر منکر خواهد کنیزک را در نصف قیمت سعایت فرماید بعده آزاد شود مسئله ۱۲ ام ولد را
قیمت نیست تا اگر ام ولد مشترک ست میان دو کس و یکی آزاد کرد و او توانگر ست ضامن نشود
و بقول ابی یوسف و محمد رح نصف قیمت ام ولد ضامن شود مسئله ۱۳ مردی سه بنده دارد دو بنده
دو بار برآمدند و گفت یکی از شما آزاد یکی بیرون آمد و سوم بنده درآمد باز مولی گفت یکی از شما آزاد
و مولی میش از بیان مرد بنده که اول درآمده بود و بیرون نرفت سه ربع او آزاد شود و نصف هر یک
از دو بنده دیگر آزاد شود و بقول محمد رح بنده که آخر درآمد ربع او آزاد شود و اگر این مسئله در مرض موت
بود و تمام ترکه همین سه بنده است ثلث مال او یک بنده است بجا تا آزاد شود میان این
سه بنده هفت سهم آزاد شود و بنده اول که درآمده است و ثابت بوده است سه سهم او آزاد شود
و در چهار سهم سعایت کند و از دو بنده دیگر از هر بنده دوگان دو سهم آزاد شود و هر یکی در پنجگان سهم
سعایت کند مسئله مردی دو بنده دارد و گفت یکی از شما آزاد و یکی ازین دو بنده فروخت و یا یکی بمرد
یا یکی آزاد کرد و یا مدبر کرد و یا یکی را بخشید دوم آزاد شود و اگر دو کنیزک را گفت یکی از شما آزاد و

ام ولد وای ست که از خواجه فرزند آورده و او را دعوت کند یا از نکاح یا ملک ... شود ... آن ... و حکم او ... ست
۹۳
فائده ... آزاد شود ... سعایت کند ... آزاد ... نصف ...

یکی را وطی کرد کنیزک دوم آزاد نشود و بقول ابی یوسف و محمد رح آزاد شود و اگر دو زن را گفت یکی از شما مطلقه است و یکی را وطی کرد و یا بمرد زن دوم مطلقه شود مسئله اگر کنیزک را گفت اول فرزندی که از تو بزاید اگر پسر باشد آزاد باشی و آن کنیزک پسر و دختر بیک شکم آورد و معلوم نیست که اول پسر زاده یا دختر پسر بنده بود و نصف از مادر و دختر آزاد شود مسئله دو مرد گواهی دادند بر مردی که یکی از بندهٔ خود آزاد کرده است و یا گواهی دادند که یکی از دو کنیزک خود آزاد کرده است گواهی نشنوند و بقول ابی یوسف و محمد رح گواهی بشنوند و جبر کنند تا یکی را تعیین کند مسئله اگر گواهی دادند که در مرض موت یکی را ازین دو بنده آزاد کرده است و یا گواهی دادند که یکی ازین دو زن طلاق گفته است و موت بود

باب الحلف بالعتق

مردی گفت اگر در سرای در آیم پس هر بنده که آن روز مرا بود آزاد هر بنده که قبل از سوگند در ملک او باشد و نیز آنکه بعد از سوگند مالک شود بدر آمدن سرای آزاد شود و اگر آن روز نگفت آزاد نشود بنده که آنرا مالک شده است بعد از سوگند و آزاد شود آنکه قبل از سوگند در ملک باشد مسئله لفظ مملوک متناول حمل نیست تا اگر گفت هر مملوکی که مراست آزاد و کنیزک حمل دارد و پسر آورد آزاد نشود مسئله اگر گفت هر بنده که مراست پس فردا آزاد و یا گفت هر مملوکی را که مالکم پس فردا آزاد و او یک بنده دارد و بندهٔ دیگر خرید پس فردا شد همان بنده که در حالت سوگند در ملک او بوده است آزاد شود و بندهٔ دیگر که بعد یمین خریده آزاد نشود مسئله اگر گفت هر مملوکی که مراست بعد از موت من آزاد و همچنین اگر گفت هر بنده که من مالکم بعد از موت من آزاد و در حالت سوگند یک بنده دارد و دیگر خرید [illegible] آزاد شود

باب العتق علی جعل

بنده را بر مالی مقدر آزاد کرد و بنده قبول کرد آزاد شود و اگر عتق بنده معلق کرد ادای مال بنده ماذون شود و چون بنده مال پیش مولی حاضر آورد بنده آزاد شود [illegible]

یعنی در شرع او را تا بعض دارند و بقول ائمه فرح جبر تکنند بر قبض مسئلہ اگر گفت تو آزادی بعد از مرگ من بہزار درم قبول بندہ بعد از موت مولی معتبر بود تا اگر بندہ بعد از موت مولی ہزار درم قبول کرد آزاد شود و ہزار درم واجب آید مسئلہ اگر بندہ را بر خدمت یک سالہ آزاد کرد و بندہ قبول کرد آزاد شود و خدمت یک سالہ واجب آید اگر مولی پیش از خدمت بمرد قیمت بندہ واجب آید و بقول محمد رح قیمت خدمت یک سالہ واجب آید مسئلہ ۳ مردی گفت کہ این کنیزک خود را بہزار درم کہ بذمہ من ست آزاد کن بشرطے کہ بمن تزویج کنے مولی آزاد کرد و این معتقہ از نکاح ابا آورد کنیزک آزاد شود و بر فرمایندہ ہیچ واجب نشود و اگر گوید این کنیزک را از جانب من آزاد کن بہزار درم بشرطے کہ بمن تزویج کنے مولے آزاد کرد و کنیزک از نکاح امتناع آورد ہزار درم قسمت کنند بر قیمت و بر مہر مثل او آنچہ حصہ قیمت آید فرمایندہ با لک کنیزک دہد و حصہ مہر ساقط شود

باب التدبیر

مسئلہ ۱ تدبیر معلق گردانیدن عتق ست بمطلق موت چنانکہ گوید چون من بمیرم پس تو آزاد باشے و یا گفت آن روز کہ بمیرم تو آزادے یا بگوید تو آزادے پس مرگ من و یا گوید تو مدبرے و یا گوید ترا مدبر کردم درین جمیع مسائل مدبر شود و فروختن و بخشیدن مدبر را روا نباشد و بقول شافعی رح فروختن و بخشیدن مدبر را جائز بود مسئلہ ۲ جائز بود کہ مولے مدبر را خدمت فرماید و یا دیگرے را بمزدورے دہد و نیز جائز بود کہ مولے کنیزک مدبر را وطے کند یا تزویج کند و بموت مولی مدبر از ثلث مال آزاد شود یعنے اگر ترکہ میت دو چندان قیمت مدبر بود تمام آزاد شود و اگر مولے بجز مدبر مال دیگر نگذاشت مدبر در دو حصہ قیمت سعایت کند برائے ورثہ و اگر مولے وام داری دارد کہ مستغرق قیمت مدبر ست مدبر در کل قیمت سعایت کند مسئلہ ۳ اگر مولے گفت کہ اگر درین مرض یا درین سفر بمیرم و یا تا دہ سال میرم تو آزاد باشی مدبر مقید بود ہمچنین اگر گفت تو آزادے بعد از مرگ فلان این مدبر مقید بود و فروختن و بخشیدن او جائز بود و اگر مولے ہمان صفت بمیرد آزاد شود چنانچہ مدبر مطلق آزاد میشود یعنے از ثلث مال آزاد شود و در مسئلہ تعلیق عتق بمرگ اگر فلان بمیرد نیز آزاد شود

قولہ وحصۀ مہر ساقط شود ... [illegible]

۹۶

باب الاستیلاد

مسئلہ اگر کنیزک از موسے فرزند آورد ام ولد شود و فروختن و در ملک دیگری گردانیدن او جائز نبود و روا بود کہ موسے وطے کند و یا خدمت فرماید و یا اجارت دهد و یا تزویج کند چون ام ولد بار دیگر فرزند آورد نسب از موسے ثابت شود بی دعوی موی اگر بفرزند اول اقرار کرده باشد و اگر موسے بفرزند اول اقرار کرد و بفرزند دوم نفی کرد نفی شود و اول بار بی اقرار موسے نسب ثابت نشود و بقول شافعی رحمہ اول بار نیز بی اقرار موسے نسب ثابت شود مسئلہ چون موسے بمرد ام ولد از کل مال آزاد شود و اگر موسے مدیون بود برای وام داران او سعایت نکند مسئلہ اگر ام ولد نصرانی اسلام آورد در جمیع قیمت برای نصرانی سعایت کند و بمنزلہ مکاتب بود تا قیمت ادا نکند آزاد نشود و بقول زفر رحمہ در حال آزاد شود و سعایت بمنزلہ دین بود و برام ولد مسئلہ اگر مرد کنیزک شخصے را نکاح کرد و از وی فرزند زاد و بعده شوهر مالک شد کنیزک ام ولد او شود و بقول شافعی رحمہ ام ولد نشود مسئلہ اگر کنیزک مشترک فرزند آورد و یکی از ین دو شریک دعوی نسب کرد نسب ثابت شود و کنیزک ام ولد او شود و برای شریک نصف قیمت کنیزک و نصف عقر او ضامن شود و قیمت فرزند ضامن نشود و بقول ابی حنیفہ رحمہ نصف او ام ولد شود و بعده نصیب شریک را مالک شود و بسبب ضمان و اگر هر دو شریک بیکبار دعوی کردند نسب فرزند از هر دو ثابت شود و کنیزک ام ولد هر دو شود و بر هر یکی نصف عقر کنیزک واجب شود و بطریق مقاصات ساقط شود و این پسر از هر دو میراث پسر کامل برد و ایشان هر دو از ین پسر میراث یک پدر برند و بقول شافعی رحمہ در مسئلہ رجوع بقول قائف کند یعنی هر کہ قائف این پسر را الحاق کند پسر او باشد مسئلہ اگر مولی کنیزک مکاتب خود را وطی کرد و از وی فرزند زاد و مولی دعوی نسب فرزند کرد اگر مکاتب تصدیق کند نسب از مولی ثابت شود و بر مولی عقر کنیزک و قیمت فرزند برای مکاتب واجب آید و کنیزک ام ولد او نشود و اگر مکاتب تکذیب کرد نسب از مولی ثابت نشود و بقول ابی یوسف رحمہ تصدیق مکاتب معتبر نیست والله اعلم

کتاب الایمان

یکین عبارت از تقویت یکی از دو طرف خبر ست بقسم مسئلہ سوگند بر سہ نوع ست نوع اول ا

قولہ ایمان جمع یمین ست ... و یمین در لغت بمعنے قوت ... و در شریعت ... ۱۲

۹۷

تعلیق کردن ... ۱۲

از تقویت یعنے صدق و کذب چیزی کہ سوگند کرده باشد ۱۲

غموس گویند و این سوگندیست بر کار رفتی گذشته با قصد دروغ و درین سوگند بزهکار شود و کفاره
واجب نیاید و توبه و استغفار کند و بقول شافعی رح سوگند غموس از سوگند منعقد است و کفاره
واجب آید مسئله ۲ نوع دوم سوگند لغوست و این سوگندیست بر کاری گذشته بگمان صدق
و حال بر خلاف آن بود و درین سوگند امید است که عند الله ماخوذ نشود و بقول شافعی رح
لغو سوگندیست که بی قصد بر زبان رود چنانکه در حالت خشم و الحاح گوید لا والله بلی
والله بی قصد سوگند مسئله ۳ نوع سوم سوگندیست که آنرا منعقده گویند و آن سوگندیست بر کار
آینده چنانکه گوید بخدای که این کار بکنم و یا بخدای که این کار نکنم و درین سوگند اگر بر خلاف آن کار
کرد کفاره واجب آید و بقول شافعی رح کفاره واجب نیاید مسئله ۴ اگر باکراه و یا بفراموشی
سوگند خورد که فلان کار نکنم و باکراه و یا بنسیان و یا بقصد کار بر خلاف آن کرد کفاره واجب آید
و بقول شافعی رح کفارت واجب نیاید مسئله ۵ اگر سوگند خورد که فلان کار بکنم و باکراه و یا به
نسیان و یا بقصد کرد کفارت واجب آید مسئله ۶ کلمات که جائز بود بدان سوگند اینست
بالله و بالرحمن و بالرحیم و بعزة الله و بجلال الله و بکبریاء الله و اقسم و احلف و اشهد بی آنکه متصل کند
بکلمه بالله و بعمر الله و ایم الله یعنی سوگند ببقاء خدای و بعهد الله و بمیثاق الله و علی نذر و نذر الله
یعنی بر منست عهد خدای بقول زفر رح و احلف و اشهد بی اتصال بکلمه بالله بی نیت
سوگند نشود مسئله ۷ اگر چنین کار کنم او کافر شود و آن کار کرد کفارت سوگند واجب آید
اگر نداند که بدین سخن سوگند میشود و اگر میداند که بکردن این کار درین سوگند کافر میشود کافر شود و بقول
شافعی رحمة الله علیه سوگند نشود مسئله ۸ اگر سوگند خورد بعلم خدای و یا بغضب خدا و یا بسخط او
و یا برحمت او و یا سوگند قرآن و پیغمبر و یا بکعبه خورد جائز نبود و همچنین اگر گفت بحق الله این کار نکنم
سوگند نبود و بقول ابی یوسف رح سوگند بود مسئله ۹ سوگند خورد اگر بکنم چنین پس بر من غضب خدا
و خشم خدای باد و یا اگر گفت اگر آن کار بکند زانی یا سارق یا شارب خمر یا ربا خوار بود
سوگند نبود مسئله حروف قسم سه است و آن با و تا و واو است چنانچه بالله و تالله و والله
و جائز بود که حروف قسم را اضمار کنند و گویند الله لا افعل کذا یعنی بخدای هر آینه این کار نکنم
مسئله کفاره سوگند آزاد کردن بنده است و یا طعام دادن ده درویش و یا پوشانیدن

جامه ده درویش را وادنی ترین جامه آنست که بیشتر اندام پوشیده شود تا اگر به یکی رایگان ازار دهد صحیح آنست که جائز نبود و بقول محمد رح مقدار ما یجوز به الصلوٰة شرط است و اگر ازین سه چیز عاجز بود سه روز متصل روزه بدارد و بقول شافعی رح مخیر بود متتابع روزه دارد و یا متفرق روزه دارد مسئله آزاد کردن بنده و طعام دادن چنانچه در ظهار است در کفارهٔ یمین نیز درست است مسئله پیش از آنکه حانث شود اگر کفارت می دهد جائز نبود و بقول شافعی رح کفارت مالی پیش از حنث جائز بود مسئله ۱۴ اگر سوگند بر معصیت خورد چنانکه نماز نگذارد و یا با مادر و پدر سخن نگوید و یا مسلمانی را بکشد باید که سوگند بشکند و برخلاف آن کند و کفارت دهد مسئله ۱۵ اگر کافر سوگند خورد و خلاف کرد در کفر یا بعد از اسلام کفارت واجب نیاید و بقول شافعی رح سوگند کافر صحیح است و در حنث کافر کفارت بمال واجب آید مسئله ۱۶ اگر مملوک خود را بر خود حرام گردانید حرام نشود و چون بدان اقدام کند کفاره واجب شود و بقول شافعی رح کفارت واجب نشود مسئله اگر گفت همه حلال بر من حرام بر طعام و شراب واقع شود فاما فتویٰ برین است که درین سوگند بائن افتد بی نیت مسئله اگر نذر مطلق کرد وفای نذر واجب آید و اگر نذر معلق بشرط کرد اگر شرط موجود شد وفای نذر واجب شود مسئله ۱۹ اگر سوگند خورد و متصل ان شاء الله تعالیٰ گفت سوگند باطل شود

باب الیمین فی الدخول والسکنیٰ والخروج والاتیان وغیر ذلک

اگر سوگند خورد که در خانه در نیایم اگر در کعبه و یا در مسجد و یا در کلیسا ترسایان و یا در کنشت جهودان و یا در دهلیز و یا در ساباط و یا در صفه در آید حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که در سرای در نیایم و بعد از خراب شدن در می آمد حانث نشود مسئله ۲۱ اگر سوگند خورد که درین سرای در نیایم و بعد از خراب شدن در می آمد حانث شود و همچنین اگر سوگند خورد که درین سرای در نیایم و آن سرای خراب شد و صحرا گشت و آنجا سرای دیگر بنا کردند بعده در آمد حانث شود و اگر آن سرای را بستان یا مسجد یا حمام و یا خانه ساختند بعده در آمد حانث نشود مسئله ۲۳ اگر سوگند خورد که درین خانه در نیایم و آن خانه خراب شد و صحرا گشت بعده در آمد حانث نشود و همچنین اگر آنجا خانهٔ دیگر بنا کردند بعده در آمد حانث نشود مسئله ۲۴ اگر سوگند خورد که درین سرای در نیایم و بر سقف او بایستاد حانث شود

واگر در طاق بایستاد حانث نشود مسئلہ ۵ اگر جامہ پوشیده است وسوگند خورد که این جامه
نپوشد ودر حال کشید حانث نشود واگر زمانی توقف کرد حانث شود مسئلہ ۶ اگر سوگند خورد که برین
دابه سوار نشوم وبران سوار است ودر حال فرود آمد حانث نشود واگر از مرکب فرود نیامد وزمانی گذشت
حانث شود مسئلہ ۷ اگر سوگند خورد که درین خانه ساکن نشوم ودر وساکن ست ودر حال به برون آوردن
متاع مشغول شد حانث نشود وبقول زفر رح حانث شود مسئلہ ۸ سوگند خورد که درین سرای در نیایم
واو در آمده است حانث نشود تا بار دیگر در نیاید وبقول شافعی رح اگر اول بار درنگ ساخت حانث
شود مسئلہ ۹ اگر سوگند خورد که درین سرای یا درین خانه ویا درین محله ساکن نشود وخود بیرون
آمد ومتاع واهل خود همانجا گذاشت حانث شود وبقول شافعی رح حانث نشود مسئلہ ۱۰ اگر
گفت بخدای که بیرون نیایم واو را برداشته بیرون آوردند بفرمان او حانث شود واگر باکراه بیرون
آوردند ویا بے فرمان او برگرفته بیرون آوردند ولیکن رضا داشته حانث نشود مسئلہ ۱۱ اگر سوگند
خورد که بیرون نیایم مگر برای نماز جنازه وبنماز جنازه بیرون آمد وبحاجتی دیگر نیز رفت حانث
نشود مسئلہ ۱۲ اگر گفت لا یخرج ولا یذهب الی مکة یعنے بیرون نیاید سوی مکه ویا گفت نرود سوی مکه
وبه نیت مکه بیرون آمد واز راه بازگشت حانث شود مسئلہ ۱۳ واگر گفت لا یاتی مکة یعنے در مکه نیاید وبیرون
آمد به نیت مکه وباز گشت از اثنا راه حانث نشود تا در مکه در نیاید مسئلہ ۱۴ اگر سوگند خورد که فردا بر فلان بیایم
پس نیامد تا آنکه بمیرد در آخر جزء از اجزاء حیات حانث شود مسئلہ ۱۵ اگر سوگند خورد که در بصره آید وبیرون
ودر بصره نیامد در آخر جزء از اجزاء حیات حانث شود مسئلہ ۱۶ اگر سوگند خورد که فردا بر فلان بیایم
اگر توانم این استطاعت صحت باشد تا که اگر بیماری ویا منع سلطان ویا منع دیگر نبود وفردا گذشت
ونیامد حانث شود واگر نیت استطاعت قدرت حقیقی داشت تصدیق کنند مسئلہ ۱۷ اگر سوگند
خورد که او بیرون نیاید مگر بدستوری او برای هر خروجی اذن شرط است مسئلہ ۱۸ اگر گفت لا تخرج
الا ان آذن لک یعنے بیرون نیائی تا آنکه دستوری دهم اول بار بدستوری بیرون آمد بار دیگر
بی دستوری بیرون آمد حانث نشود مسئلہ ۱۹ اگر شوهر وقت بیرون آمدن زن گفت که اگر بیرون آمدی تو
طلاقی ویا بوقت ضرب بنده زن را گفت اگر بزدی تو طلاقی سوگند مقید شود به زدن وبیرون آمدن
آن زن همران وقت تا اگر وقت دیگر بیرون آمد ویا بزد طلاق نیفتد مسئلہ ۲۰ اگر شخصے گفت نشستن بخوان طعام

چاشت بخورد او گفت اگر چاشت خورم بنده من آزاد سوگند مقید شود بدین طریق طعام معین که بخورد تا اگر در منزل خود رفت و چاشت خود خورد بنده آزاد نشود و بقول زفر رح و شافعی رح آزاد شود مسئلہ ۱۲ اگر سوگند خورد که بر دابه زید سوار نشود و بر دابه بنده ماذون زید مستغرق بدین سوار شد و اگر از زید نیت دابه بنده نیز داشت و بنده مدیون نیست بدین مستغرق قیمت و کسب او برای مولی ست حانث شود و بقول ابی حنیفه رح اگر بر بنده دین مستغرق ست حانث نشود اگرچه نیت داشت و اگر مستغرق نیست و یا آنکه مدیون نیست حانث نشود مگر به نیت و بقول ابی یوسف رح اگر نیت کرد حانث شود بر وے دین باشد یا نباشد و بقول محمد رحمه الله در جمیع صورت حانث شود

باب الیمین فی الاکل والشرب واللبس والکلام

مسئلہ ۱ اگر گفت ازین درخت خرما نخورم اگر میوه آن درخت خورد حانث شود مسئلہ ۲ اگر گفت این خرما ترش نخورم و بعد از پخته شدن مے خورد حانث نشود و اگر گفت این خرما تر نخورم و بعد از خشک شدن می خورد حانث نشود مسئلہ ۳ اگر گفت این شیر نخورم و شیر جغرات وی میخورد حانث نشود مسئلہ ۴ و اگر گفت باین کودک سخن نگویم و یا گفت باین جوان سخن نگویم و بعد ازان که پیر شدند با ایشان سخن میگوید حانث شود مسئلہ ۵ اگر گفت گوشت این بره نخورم و بعد ازان که گوسپند بزرگ شد گوشت او میخورد حانث شود مسئلہ اگر گفت که خرما ترشی نخورم و خرما تر میخورد حانث نشود مسئلہ اگر گفت خرما تر نخورم و خوشه خرما ترش که در ذنب او خرما تر ست میخورد و یا گفت خرما ترش نخورم و خوشه خرمای تر که ذنب آن خرما ترش ست بخورد و یا گفت خرما ترش خورم و نه خرمای تر و خوشه خرما تر که ذنب او خرما ترش ست می خورد و یا خوشه خرمای ترش که ذنب او خرمای تر ست می خورد در جمیع مسائل حانث شود و بقول ابی یوسف رح حانث نشود مسئلہ اگر گفت خرما تر و یا خوشه خرما نخرم و خوشه خرما ترش که در ذنب او خرما تر بود بخرید حانث نشود مسئلہ ۹ اگر گفت گوشت نخورم و ماهی خورد حانث نشود و بقول شافعی رح و مالک رح حانث شود مسئلہ اگر گفت گوشت نخورم و گوشت خوک و یا گوشت آدمی و یا جگر گوسپند و یا شکنبه خورد حانث شود مسئلہ اگر گفت پیه نخورم و گوشت پشت

خورد که در وی چربی بود حانث نشود و بقول ابی یوسف و محمد رح حانث شود مسئله ۱۲ اگر گفت گوشت
نخورم و یا گفت پیه نخورم و گوشت سرین دنبه خورد حانث نشود مسئله ۱۳ اگر گفت ازین گندم نخورم
و از نان وی می خورد حانث نشود و بقول ابی یوسف و محمد رح حانث شود مسئله ۱۴ اگر گفت ازین
آرد نخورم و از نان وی خورد حانث شود و اگر همان آرد را استفاف کرد حانث نشود مسئله ۱۵
اگر گفت نان نخورم بدانچه متعارف اهل شهر ست که نان وی می خورند واقع شود چنانچه نان گندم
و نان جو و نان برنج و نخود و لوبیا و جوارے در عرف بیشتر در بلاد هند و بدانچه متعارف نباشد
بدان چون ارزن و مانند آن که معتاد بلاد نیست حانث نشود مسئله ۱۶ اگر گفت بریان نخورم
و گوشت بریان خورد حانث شود مسئله ۱۷ اگر گفت طبیخ نخورم گوشت با آب پخته حانث شود
مسئله ۱۸ اگر گفت سر بریان نخورم بخوردن سر بریان که در شهر میفروشند حانث شود مسئله ۱۹ اگر
گفت فواکه نخورم بخوردن سیب و خربزه و زردآلو حانث شود و بخوردن انگور و انار و خرما و تره و خیار
و بادرنگ حانث نشود و بقول ابی یوسف و محمد رح بخوردن انگور و انار و خرما حانث شود مسئله ۲۰ اگر
گفت نانخورش نخورم و نانخورش چیزے را گویند که بدان نان را تر کنند پس بخوردن چون سرکه
و نمک و روغن زیت حانث شود و بخوردن گوشت و بیضه و پنیر حانث نشود و بقول محمد رح حانث
شود مسئله ۲۱ غدا خوردن ست از طلوع صبح تا وقت ظهر و عشا از ظهر تا نیم شب و سحر از نیم شب
تا طلوع صبح مسئله ۲۲ اگر گفت اگر بخورم و بیاشامم و یا بپوشم بنده من آزاد و چیزے معین
از ماکولات و مشروبات و ملبوسات نیت داشت تصدیق نکنند هرچه بخورد و بیاشامد و یا
بپوشد بنده آزاد شود و بقول شافعی رح دیانتاً مصدق باشد مسئله ۲۳ اگر گفت ان لبست ثوباً
یا گفت ان اکلت طعاماً و یا گفت ان شربت شراباً فعبدی حر یعنی اگر جامه بپوشم و یا طعام
بخورم و یا شرابی بیاشامم و طعامی معین و یا شرابی معین نیت داشت تصدیق کنند مسئله ۲۴
اگر گفت آب از دجله نیاشامم اگر بدهن آب دجله خورد حانث شود و اگر آب دجله از
دست و یا از کوزه و یا از سبو خورد حانث نشود و بقول ابی یوسف و محمد رح حانث شود مسئله ۲۵
اگر گفت از آب دجله نیاشامم بهر طریق که بیاشامد حانث شود مسئله ۲۶ اگر گفت آبی که درین
کوزه است اگر امروز نیاشامم پس بنده من آزاد و کوزه خالی ست و یا آب از کوزه ریخته شد

همه روان روز گذشت ویا مقید بروز نکرد و در آب نبود حانث نشود و اگر در کوزه آب بود و ریخته شد
حانث شود و بقول ابی یوسف رح در مسئله مقید بروز بگذشتن روز حانث شود و در غیر مقید فی الحال
حانث شود مسئله ۲۷ سوگند خورد که بر آسمان برآیم امروز ویا این سنگ را زر گردانم در حال حانث شود
و بقول زفر رح سوگند منعقد نشود مسئله ۲۸ اگر سوگند خورد که با زید سخن نگویم و زید را خواند در حالت
که خفته بود و بیدار کرد او را حانث شود و اگر بیدار نکند حانث نشود بقول صحیح مسئله ۲۹ اگر گفت که
با وی سخن نگویم مگر باذن او و او اذن کرد و معلوم نداشت تا سخن گفت حانث شود و به قول ابی یوسف رح
حانث نشود مسئله ۳۰ اگر گفت که یک ماه با او سخن نگویم از وقت سوگند شمار کند مسئله ۳۱ سوگند خورد
که سخن نگویم و قرآن خواند و یا تسبیح گفت حانث نشود و بروایتی از علمای ما اگر در غیر نماز
می خواند حانث شود مسئله ۳۲ اگر گفت یوم اکلم فلانا فهی کذا یعنی آن روز که با فلان
سخن گویم بنده او چنین باشد یعنی بنده وی آزاد باشد بر شب و روز واقع شود و اگر مراد روز
دارد تصدیق کنند مسئله ۳۳ اگر سوگند خورد اگر شب با فلان سخن گوید بنده وی چنین باشد
این سوگند بشب واقع شود مسئله ۳۴ اگر گفت ان کلمت فلانا الا ان یقدم زید یا گفت حتی
یقدم زید یا گفت الا باذن زید یا گفت حتی یاذن زید فامرأته کذا یعنی اگر با فلان سخن گویم
مگر آنکه زید از سفر باز آید یا گفت تا زید از سفر باز آید یا گفت مگر آنکه زید اذن بکند یا گفت تا زید
اذن کند پس زن وی چنین باشد و پیش از قدوم و اذن زید با فلان سخن گفت حانث شود
و اگر پس از قدوم یا اذن زید سخن گفت حانث نشود و اگر زید بمرد سوگند ساقط شود و بقول ابی یوسف رح
ساقط نشود مسئله ۳۵ اگر گفت طعام زید نخورم و یا گفت در سرای زید در نیایم و یا گفت جامه زید
نپوشم و یا گفت بر دابه زید سوار نشوم و یا گفت با بنده زید سخن نگویم اگر بهر یکی درین اشیا اشاره کرد
و از ملک زید این اشیا زائل شد و این شروط موجود شدند حانث نشود و بقول محمد و زفر رحمة الله
علیهما حانث شود و اگر اشارت نکرد و بعد زوال ملک این شروط موجود شدند حانث نشود باتفاق
و اگر زید این اشیا را بعد از سوگند مالک شد و این شروط موجود شد حانث شود و اگر در سوگند اشارت
کرده است بدین اشیا و اگر اشارت نکرده است حانث نشود و بقول ابی یوسف رح در مسئله
سرای در ملک جدید حانث نشود مسئله ۳۶ سوگند خورد که با این دوست زید و یا این زن

سخن نگویم و بعد از زوال صحبت و نکاح سخن گفت حانث شود و اگر اشارت نکرده است حانث نشود و بقول محمد رح حانث نشود و اگر زید زن را بعد از سوگند نکاح کرد و این حالف باو سخن گفت و اشارت نکرده حانث شود و بقول محمد رح حانث نشود مسئله۲ اگر گفت باصاحب این طیلسان سخن نگویم و بعد از بیع طیلسان باو سخن گفت حانث شود مسئله۳ اگر گفت لا یتکلم الزمان او الحین او لا یتکلم زمانا او حینا یعنے با فلان سخن نگویم زمانی و یا هنگامی بر شش ماه واقع شود مسئله۴ اگر گفت لا یکلم الدهر و یا گفت لا یکلم دهرا و یا گفت لا یکلم ابدا و یا گفت لا یکلم العمر محمول دخکم او معلوم نی و بقول ابی یوسف و محمد رح در لفظ دهر آلی الف و لام بر شش ماه واقع شود مسئله۵ اگر گفت لا یکلم الایام و یا گفت لا یکلم ایاما کثیرة و یا گفت لا یکلم الشهور و یا گفت لا یکلم السنین بر ده ماه و بر ده روز و ده سال واقع شود و بقول ابی یوسف و محمد رح در ایام بر یک هفته و در شهور بر یک سال و در سنین بر تمام عمر واقع شود و اگر بے الف و لام گفت و نیت ندارد باتفاق بر سه گان روز و بر سه گان ماه و بر سه گان سال واقع شود

باب الیمین فی الطلاق والعتاق

اگر زن را گفت اگر فرزند آری ترا طلاق و فرزند مرده آورد طلاق افتد و اگر کنیزک را گفت اگر از تو فرزندی زاید او آزاد باشد و فرزند مرده زاد بعده کنیزک فرزند زنده زاد زنده آزاد شود و بقول ابی یوسف و محمد رح آزاد نشود مسئله اگر گفت اول بنده که مالک شوم آزاد پس یک بنده را مالک شد آزاد شود و اگر بعد از سوگند دو بنده را یکبار مالک شد بعده بندهٔ دیگر را مالک شد هیچ کدام آزاد نشود مسئله۲ اگر گفت هر بندهٔ یگانه را که اول مالک شوم آزاد است و بعده دو بنده را یکبار مالک شد بعد از ان یک بنده را مالک شد این بندهٔ سوم آزاد شود مسئله۳ اگر گفت آخر بنده که مالک شوم آزاد بعده بنده را مالک شد بعد از ان بندهٔ دیگر را مالک شد بعده مالک مرد و بندهٔ آخر آزاد شود آنگاه که در ملک او آمده است و بقول ابی یوسف و محمد رح از وقت مرگ آزاد شود اگر از ثلث مال بیرون آید مسئله۴ اگر گفت هر بنده که بشارت دهد مرا بفلان چیز آزاد باشد و سه بنده پس یکدیگر بشارت دادند اول بندهٔ بشارت دهنده آزاد شود و اگر هر سه یکبار بشارت دادند

هم آزاد شوند مسئله۵ اگر پدر خود را به نیت کفارت خرید از کفارت محسوب بود و بقول زفر و شافعی محسوب نشود مسئله۶ اگر بنده را گفت اگر ترا بخرم تو آزادی و او را به نیت کفارت خرید آزاد شود واز کفارت محسوب نبود مسئله۷ اگر کنیزک از شخصے بسبب نکاح فرزندی دارد و گفت اگر ترا بخرم تو از کفارت سوگندمن آزاد باشی و بخرید آزاد شود واز کفارت محسوب نبود مسئله۸ اگر سوگند خورد اگر کنیزک را سریه کنم آزاد باشد و کنیزک که در ملک او بود سریه کرد آزاد شود و اگر بعد از سوگند کنیزکے خرید و سریه کرد آزاد نشود و بقول زفر هم آزاد شود مسئله۹ اگر گفت هر مملوکے که مراست آزاد است بندگان او و مدبران او و امهات اولاد او هم آزاد شوند فاما مکاتبان بر این سوگند آزاد نشوند مسئله۱۰ زنان خود را گفت هذه طالق او هذه و هذه زن اخیره مطلقه شود و در دو زن پیشینه شوهر مخیر بود هر کرا تعیین کند همون مطلقه شود مسئله۱۱ اگر گفت هذا حر او هذا و هذا بنده آخر آزاد شود و در دو بنده دیگر پیشینه مولے مخیر بود هر کدام را که تعیین کند همون آزاد شود و همچنین اگر گفت لزید علی الف او لعمرو و بکر برای بکر پانصد درم واجب شود و پانصد دیگر هی برائے عمرو و زید واجب آید و میان ایشان مناصفه بود۔

باب الیمین فی البیع والشراء والصلوٰة والتزویج وغیر ذلک

مسئله۱ اگر سوگند خورد که نفروشم و یا نخرم و یا اجارت ندهم و یا استیجار نکنم و یا صلح از مال نکنم و قسمت نکنم و خصومت نکنم و فرزند را نزنم و درین تصرفات دیگری را وکیل گرفت و وکیل آن تصرفات کرد حانث نشود مسئله۲ اگر سوگند خورد که زنی نکاح نکنم و طلاق نگویم و خلع نکنم و بنده را مکاتب نکنم و صلح از قصاص نکنم و نه بخشم و صدقه ندهم و وام ندهم و وام نستانم و بنده را نزنم و ذبح نکنم و بنا نکنم و ندوزم و امانت بکسے ندهم و از کسے نستانم و عاریت ندهم و نستانم و وام نگذارم و قبض نکنم و جامه نپوشم و یا نبخشم اگر این تصرفات خود کرد و یا دیگری را برای تصرفات وکیل گرفت و وکیل آن کرد در هر دو صورت حانث شود مسئله۳ اگر گفت ان بعت لک هذا الثوب یعنی اگر این جامه را برای تو بفروشم و یا گفت ان اشتریت لک ثوبا یعنی اگر این جامه برای تو بخرم و یا گفت ان اجرت لک یعنی برائے تو اجارت دهم

105

مسئله نکاح کرد حانث شود اگر پیش از حلف وکیل کرده باشد و اگر سوگند خورد که زن خود را طلاق ندهم یا سوگند خورد که با زن خود خلع نکند یا سوگند خورد که بنده خود را آزاد نکند بعد از آن وکیل وی طلاق داد یا خلع کرد یا آزاد نمود حانث نشود ۱۲ جامع الرموز

ویا گفت ان صبغت لک یعنی برای تو رنگ کنم ویا گفت ان خطت لک یعنی بدوزم برای تو
ویا گفت بنیت لک یعنی اگر بنا کنم برای تو این زمین را و این تصرفات بفرمان محلوف علیه برای
او کرد حانث شود اگرچه آن کالای ملک محلوف علیه نباشد مسئله ۴ اگر گفت ان بعت ثوبا
لک یعنی اگر بفروشم جامه که تراست اگر جامه محلوف علیه بفروشد بامر وی ویا بی امر وی بعلم وی
ویا بی علم وی حانث شود و شرا و اجارت و صباغت و خیاطت و بنا همچنین حکم دارد و اگر
جامه ملک محلوف علیه نباشد حانث نشود مسئله ۵ واگر گفت ان دخلت اً دارا لک ویا گفت
ان ضربت ولدا لک ویا گفت ان اکلت طعاما لک ویا گفت ان شربت شرابا لک و این
اشیا مملوک و مختص محلوف علیه باشد و حالف این تصرفات کرد حانث شود و اگرچه بامر وی کرد
ویا بی امر وی کرد ویا گفت ان اکلت طعاما لک ویا گفت ان اکلت لک طعاما در هر دو صورت
حکم برابر است و اگر در مسئله ان بعت لک ثوبا نیت ان بعت ثوبا لک دارد تصدیق کنند
در انچه بروی تخفیف نبود مسئله اگر گفت اگر این بنده را بفروشم ویا بخرم آزاد بود و بشرط خیار
فروخت ویا خرید نیز آزاد شود و همچنین اگر بعقد فاسد چیزی خرید ویا فروخت نیز آزاد شود و اگر
بنده بدست بایع بود و اگر بدست مشتری بود آزاد نشود و بعقد موقوف نیز آزاد شود و بعقد باطل
آزاد نشود مسئله اگر گفت این بنده را نفروشم زن من چنین بود و این بنده را آزاد ویا مدبر کرد
حانث نشود مسئله اگر زن شوهر خود را گفت که بر سر من زنی نکاح کرده و شوهر گفت کل امرأة
لی طالق یعنی هر زنی که مراست طلاق این زن سوگند دهنده نیز مطلقه شود و به قول ابی یوسف
این زن مطلقه نشود مسئله ۶ اگر گفت علی المشی الی بیت الله ولی الکعبة حج او عمرة ماشیا
بر من است رفتن سوی خانه خدای ویا گفت بر من است رفتن سوی خانه کعبه حج ویا عمره پیاده
لازم شود و اگر سوار رود قربانی دهد و اگر گفت علی الخروج الی بیت الله ویا گفت علی الذهاب
الی بیت الله یعنی بر من است بیرون آمدن سوی خانه خدا ویا بر من است رفتن سوی
خانه خدا هیچ واجب نشود و همچنین اگر گفت علی المشی الی الحرم ویا گفت علی المشی الی الصفا
والمروة یعنی بر من است رفتن سوی حرم کعبه ویا گفت بر من است رفتن سوی صفا و
مروه هیچ واجب نشود و بقول ابی یوسف و محمد رح در مسئله علی المشی الی الحرم حج ویا

سله ۶ تو بعقد باطل ... ۱۰۶

عمره واجب شود مسئله اگر سوگند خورد اگر امسال حج نکند بنده وی آزاد و گفت حج کرده ام و دو
مرد گواهی دادند که این مرد امسال در کوفه اضحیه داده است بنده وی آزاد نشود و بقول محمد رحمة الله
علیه آزاد شود مسئله اگر گفت لا اصوم و ساعتی به نیت صوم امساک کرد حانث شود و اگر گفت
لا اصوم صوماً و یا گفت لا اصوم یوماً با امساک ساعتی حانث نشود مگر آنکه تمام روز به نیت صوم امساک
کند آنگاه حانث شود مسئله اگر گفت لا اصلی و قیام و رکوع و قرأة کرد حانث نشود و بگزاردن
یک رکعت حانث شود و اگر گفت لا اصلی صلوٰة بگزاردن دو رکعت حانث شود و بیک رکعت حانث
نشود مسئله اگر زن را گفت اگر رشته تو پوشم پس آن هدی بود و پنبه خرید و زن بریسیت و از آن
جامه پوشید هدی شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله اگر وقت سوگند پنبه را مالک بوده است هدی
شود و الا نشود مسئله اگر سوگند خورد که پیرایه نپوشم و انگشتری زر و یا رشته مروارید پوشید
حانث شود و بقول ابی حنیفه رحمه الله بپوشیدن رشته مروارید حانث نشود مسئله اگر گفت پیرایه
نپوشم و انگشتری نقره پوشید حانث نشود مسئله سوگند خورد که بر زمین ننشیند و بر بساط
و یا بر پشت بوریا نشست حانث نشود مسئله اگر گفت برین بستر نخسپم و برین بستر بستری
دیگر انداخت و بران خفت حانث نشود مسئله اگر بر بستر جامه انداخت و گسترد و بران خفت
حانث شود مسئله اگر گفت برین تخته ننشینم و بر تخته بساط و یا بوریا گسترد و بران نشست
حانث شود و اگر برین تخته تخته دیگر انداخت و بران نشست حانث نشود و بقول ابی یوسف رحمه الله
اگر بستری دیگر گسترد و بخفت حانث شود

باب الیمین فی الضرب و القتل و غیر ذلک

اگر سوگند خورد که زید را بزنم و یا بپوشانم و یا با وی سخن بگویم و یا بر وی در آیم یعنی او را زیارت کنم
این سوگند مقید بحیات زید بود و اگر سوگند خورد که زید را بشویم و یا بردارم و یا مس کنم و بعد از
وفات زید را شست و یا برداشت و یا مس کرد حانث شود مسئله اگر سوگند خورد که زن را
نزنم و موی وی کشید و یا خفه کرد و یا بگزید حانث شود و بقول شافعی رحمه الله حانث نشود مسئله
سوگند خورد که اگر فلان را نکشم بنده من آزاد و فلان مرده است اگر در وقت سوگند بمردن او

خورد و ساعتی بنیت صوم امساک کرد حانث شود [illegible] بنیت روزه [illegible] امساک [illegible] ۱۰۶

[illegible] عقد [illegible] و قول صاحبین [illegible] صاحبین [illegible] در مختار [illegible] ۱۲ غیاث

علم بود حانث شود واگر بموت او علم نبود و بنده آزاد نشود و بقول ابی یوسف رح اگرچه بموت علم
نبود نیز بنده آزاد شود مسئله۳ اگر سوگند خورد که دین فلان بمدت قریب ادا کنم بر کم از یک ماه واقع شود
واگر گفت بمدت بعید ادا کنم بر یک ماه و زیاده از یک ماه واقع شود مسئله۴ اگر سوگند خورد که
دین فلان امروز ادا کنم و ادا کرد دراهم زیوف و نبهرجه و یا مستحق بوده است حانث نشود و اگر دراهم
ارزیز و یا ستوقه بود حانث شود و اگر سوگند خورد که دین وی امروز بگذارم و بدان دین کالا بدست
دائن فروخت و دائن قبض کرد حانث نشود و اگر دائن این دین بمدیون بخشید حانث شود مسئله۵
اگر سوگند خورد که دین خود را درمی بی درم دیگر قبض نکنم و چیزی قبض کرد حانث نشود تا تمام دین
متفرق قبض نکند آنگاه حانث شود و به تفریق ضروری حانث نشود یعنی اگر این دین به دو وزن قبض
کرد و میان این دو وزن بکاری مشغول نشد حانث نشود و بقول زفر رح حانث شود مسئله۶ اگر
گفت نیست مرا مگر یکصد درم و یا گفت اگر مرا بجز صد درم باشد پس بنده من چنین اگر صد درم
یا کمتر از صد درم را مالک است حانث نشود مسئله۷ اگر سوگند خورد که فلان کار کنم پیوسته آن کار
ترک آرد و هر وقت که آن کار کرد حانث شود مسئله۸ اگر سوگند خورد که فلان کار نکنم اگر یکبار کرد
سوگند راست شود حانث نشود و از عهده آن بیرون آید مسئله۹ اگر والی شخصی را سوگند داد تا
هر فاسقی و یا هر جاسوسی که در شهر در آید اعلام کند این سوگند مقید بحالت امارت و ولایت او است
و بقول ابی یوسف رح بعد از عزل وی نیز اعلام واجب بود مسئله۱۰ اگر سوگند خورد به بخشیدن بنده
بفلان و بخشید و فلان قبول نکرد حانث نشود و بقول زفر رح حانث شود و اگر سوگند خورد بفروختن
بنده بدست فلان و فروخت و فلان قبول نکرد حانث شود مسئله۱۱ اگر سوگند خورد که ریحان
نبویم گل لعل و یا سمین و گل بنفشه را ببوید حانث نشود و اگر سوگند خورد که گل ورد یا بنفسج را نبوید بر
برگ گل واقع شود مسئله۱۲ اگر سوگند خورد که زن نکنم و فضولی برای او زنی خواست و
اجازت بقول کرد حانث شود و اگر اجازت بفعل کرد حانث نشود و بقول شافعی رح نیز حانث نشود
مسئله۱۳ اگر سوگند خورد که در سرای زید در نیایم و در سرای مملوکه زید در آمد حانث شود مسئله۱۴ اگر
در سرای که زید باجارت ساکن است در آید نیز حانث شود و بقول شافعی رح این سوگند بسرای
مملوک زید واقع شود و در غیر مملوک حانث نشود مسئله۱۵ اگر سوگند خورد که هیچ مالی ندارد و او را

۱۰۸

دینی ست بر مدیون مفلس و یا بر مدیون توانگر حانث نشود

کتاب الحدود

حد عقوبتی مقدر ست که واجبست برای خدا و زنا عبارت از وطی ست در قبل خالی از ملک و شبه ملک مسئله زنا ثابت شود بگواهی چار مرد که گواهی دهند بصریح زنا نه بلفظ وطی و نه بلفظ جماع و امام از گواهان بپرسد از ماهیت و کیفیت زنا و از مکان و زمان زنا و از زنی که با وی زنا کرده است مسئله اگر گواهان بیان کردند و گفتند دیدیم که زنا کرده است و وطی کرده است بفلان زن چون سرمه چوب در سرمه دان و گواهان را تعدیل کند در نهان و آشکارا بعده حکم بزنا کند مسئله زنا ثابت شود باقرار چهار بار یا چهار مجلس و هر بار که اقرار کند قاضی رد کند و بپرسد از ماهیت و کیفیت زنا چنانچه از شهود پرسیده است و چون بیان کرد حد زنند و بقول شافعی رح چهار بار اقرار شرط نیست بلکه باقرار یکبار حد زنند مسئله اگر مقر پیش از اقامت حد از اقرار رجوع کرد و یا در میانهٔ حد رجوع کرد رجوع وی قبول بود و حد ساقط شود و بقول شافعی و ابن ابی لیلی حد اقامت کنند مسئله مستحبست که امام مقر را برجوع تلقین کند و بگوید مگر که قبله زده باشی و یا لمس کرده باشی و یا شبهه وطی کرده باشی مسئله اگر زانی محصن بود در صحرا رجم کنند تا بمیرد و در رجم ابتدا از شهود کنند بعده امام رجم کند بعده مردمان دیگر اما اگر رجم باقرار زانی ثابت شود آغاز سنگ زدن از امام باشد و بقول شافعی رح ابتدا از شهود شرط نیست مسئله اگر شهود از رجم امتناع آورند حد ساقط شود و بقول ابی یوسف رح ساقط نشود مسئله اگر زانی غیر محصن باشد صد تازیانه زنند اگر حر است و اگر بنده بود پنجاه تازیانه زنند و باید که در تازیانه گره و خار نباشد و ضربی متوسط زنند نه نیک سخت زنند و نه نیک سست زنند و در وقت حد زدن جامه را از زانی دور کنند و تازیانه براندام وی پراگنده زنند مگر بر سر و روی و فرج نزنند و بقول ابی یوسف رح بر سر نیز زنند و بقول شافعی رح بر پشت براندام دیگر نزنند مسئله مرد را حد ایستاده زنند و بر زمین نیفگنند و از زن جامه نکشند بی آنکه حد زدن مگر پوستین و گبانچه و زن را نشسته حد زنند و اگر زن را رجم کنند حفره بکاوند و در ان حفره تا سینه فرو برند و برای مرد حفره نه کاوند مسئله مولی بنده را حد نزند بی اذن امام و بقول شافعی رح مولی

تواند کہ بے اذن امام بندہ را حد زند مسئلہ احصان رجم بحریت و عقل و بلوغ و اسلام و وطی بنکاح صحیح بود در حالت کہ زن و شوی موصوف باشند بصفت احصان و بقول ابی یوسف و شافعی رح احصان در اسلام شرط نیست و بقول شافعی رح احصان زن در اسلام شرط نیست مسئلہ میان جلد و رجم جمع نکنند و میان جلد و نفی نیز جمع نکنند و بقول شافعی رح میان جلد و نفی جمع واجب است مسئلہ اگر امام مصلحت بیند بکر را تغریب کند بقدری کہ امام را مصلحت افتد مسئلہ اگر بیمار زنا کرد اگر محصن بود رجم کنند و اگر محصن نباشد جلد نکنند تا از مرض صحت یابد مسئلہ اگر زنی حاملہ زنا کند حد نزنند تا ولادت نشود و از نفاس بیرون نیاید اگر حد او جلد بود و اگر حد او رجم بود بعد از وضع حمل در حال پیش از بیرون آمدن از نفاس رجم کنند واللہ اعلم بالصواب

باب الوطی الذی لا یوجب الحد

مسئلہ اگر در محل شبہہ بود بزنا حد واجب نیاید اگرچہ بگمان حرمت بود چنانچہ کنیزک فرزند و یا کنیزک نبیسہ را وطی کرد و یا معتدہ طلاق کنایات را وطی کرد مسئلہ اگر شبہہ در فعل بود چنانچہ معتدہ ثلاثہ را در عدت وطی کرد و یا کنیزک مادر و پدر را و یا کنیزک منکوحہ را و یا کنیزک مولی را وطی کرد اگر عالم است بحرمت وطی حد واجب آید و اگر بگمان حل وطی کردہ است حد واجب نیاید و در مسئلہ اول نسب ثابت شود و در مسائل دیگر نسب ثابت نشود مسئلہ اگر کنیزک برادر و یا عم را وطی کرد حد واجب آید اگرچہ بگمان حل بود مسئلہ اگر زنی در بستر خود یافت و وطی کرد حد واجب آید مسئلہ اگر اجنبیہ را در شب زفاف آوردند و گفتند کہ این زن تست و او وطی کرد حد واجب نیاید و مہر واجب آید مسئلہ اگر زنی را از محارم نکاح کرد و وطی کرد و یا غیر اجنبیہ در غیر فرج وطی کرد حد واجب نیاید و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رح در وطی محارم بنکاح اگر عالم است بحرمت حد واجب آید مسئلہ بلواطت حد نیاید و بقول ابی یوسف و محمد رح واجب آید مسئلہ بوطی چہارپایہ و بزنا در دار حرب یا در دار بغی حد واجب نیاید و بقول شافعی رح حد واجب آید مسئلہ اگر حربی در دار اسلام با امان در آمد و با ذمیہ زنا کرد بر حربی حد واجب نیاید و بقول آخر ابی یوسف حد واجب آید مسئلہ بزنا صبی و مجنون با عاقلہ و بالغہ حد واجب نیاید و بقول زفر و شافعی رح و بیک

قولہ تغریب یعنی مسافرت کردن و جلا وطن کردن و ہمچنین سیح نفی دور از وطن بردن کردن ۱۲ مسئلہ اگر زانی محصن باشد یعنی مسلمان مکلف و آزاد بود و پیش از زنا زنی را بنکاح صحیح وطی کردہ باشد او را در سنگسار کنند اول گواہان سنگ زنند بعد از ان امام و بعد ازان مردم ...

روایت از ابی یوسف رحمہ بر آن حد واجب آید مسئلہ ۱۱ اگر عاقل بالغ بصبیہ و یا مجنونہ زنا کرد بر زانی حد واجب آید مسئلہ ۱۲ اگر زنی را استیجار کرد برای زنا و با او زنا کرد حد واجب نیاید و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رحمہم واجب آید مسئلہ ۱۳ اگر با کراہ زنا کرد حد واجب نیاید و بقول زفر رحمہ حد واجب آید مسئلہ ۱۴ اگر اقرار کرد بزنا با زنی معینہ و زن گفت کہ مرا نکاح کردہ است و یا زنی اقرار بزنا بر فلان مرد کرد و او گفت کہ نکاح کردہ ام در ہر دو صورت حد واجب نیاید و نزد یک ابی یوسف و محمد رحمۃ اللہ علیہما حد واجب آید مسئلہ ۱۵ اگر کنیزکی زنا کرد و بکشت او را بفعل زنا حد و قیمت کنیزک واجب آید و بیک قول از ابی یوسف رحمۃ اللہ علیہ حد واجب نیاید مسئلہ ۱۶ خلیفہ بقصاص و اموال مواخذ است و بحد مواخذ نی

باب الشہادۃ علی الزنا والرجوع عنہا

مسئلہ اگر گواہی دادند بحدی متقادم کہ بعد ایشان مانع نبود از ادای شہادت مقبول نبود مگر در حد قذف و بقول شافعی رحمۃ اللہ علیہ مقبول بود مسئلہ اگر در دزدی گواہی بعد از مدتی دادند قطع نکنند و ضمان سرقہ دزدی لازم آید مسئلہ ۳ اگر گواہی دادند بزنا با زانیہ غائبہ حد نزنند و اگر گواہی دادند کہ از فلان غائب دزدیدہ است قطع نکنند مسئلہ ۴ اگر گواہان بر مردی گواہی دادند بزنا با زنی کہ گواہان نمی شناسند آنرا حد نزنند و اگر اقرار کرد بزنا با زنی مجہولہ حد زنند مسئلہ ۵ اگر دو گواہ گواہی دادند بزنا مردی بزنی معینہ کہ آن زن را اکراہ کردہ است بزنا و دیگر دو گواہ گواہی دادند کہ این زن طائعہ بودہ است بر ہر دو حد واجب نیاید و بقول ابی یوسف و محمد رحمۃ اللہ علیہما بر مرد حد واجب شود مسئلہ ۶ اگر دو گواہ گواہی دادند کہ زید با فلانیہ زنا کردہ است در کوفہ و دو گواہ گواہی دادند کہ زید با فلانیہ زنا کردہ است در بصرہ بر ہر دو حد واجب نیاید و بقول زفر رحمۃ اللہ علیہ بر گواہان حد واجب آید مسئلہ ۷ اگر چہار گواہ گواہی دادند کہ زید با فلانیہ زنا کردہ است بوقت طلوع شمس در فلان محلہ و چہار گواہ گواہی دادند کہ زید با آن زن بوقت طلوع آفتاب ہمان روز در محلہ دیگر با آن زن زنا کردہ است از ہمہ حد ساقط شود مسئلہ ۸ اگر دو گواہ گواہی دادند کہ زید با فلانیہ در فلان گوشہ زنا کردہ است

شود گواہ شدن و مردان
تقادم بعضے مدت کیا
است برای صح ماہ و زیادہ
۱۱۱
مسئلہ ۲ قولہ از شہادت حد
است از شہود دو مرد و دو زن ہر دو
حد ساقط شود ۱۲
ابن ملک

و دو گواه گواہے دادند بگوشۂ دیگر از ان خانہ بہر دو حد واجب آید مسئلہ ۹ اگر چہار گواه گواہے دادند بزنا بازنے معینہ و آن زن بکر ست و یا گواہان فاسق اند از ہمہ حد ساقط شود مسئلہ اگر چہار گواه فرع گواہے بزنا دادند حد نزنند و اگر گواہان اصل نیز گواہے دادند بمعائنہ نیز حد نزنند مسئلہ اگر چہار گواه نابینا و یا محدود قذف یا سہ کس بزنا گواہے دادند بر گواہان حد قذف واجب آید و مشہود علیہ را حد نزنند و اگر چار گواه بزنا گواہے دادند و حد اقامت شد بعده یکی از گواہان بنده و یا محدود قذف ظاہر شد بر گواہان حد قذف واجب آید و ارش ضرب و ہدر بود نہ بر گواہان واجب آید نہ در بیت المال و اگر درین مسئلہ رجم کردند دیت در بیت المال واجب آید و بقول ابی یوسف و محمد رح ارش ضرب در بیت المال واجب آید مسئلہ ۱۲ اگر بعد از رجم یکی از چہار گواه رجوع کرد بر راجع حد قذف واجب آید و بربع دیت ضامن شود و بقول زفر رح حد نزنند و بقول شافعی رح کشتن واجب آید نہ مال و اگر پیش از رجم یک گواه رجوع کرد گواہان ہمہ را حد قذف زنند و از مشہود علیہ حد ساقط شود و بقول محمد و زفر رح حد نزنند مگر راجع را و اگر پیش از حکم یک گواه رجوع کرد ہمہ گواہان را حد قذف زنند و بقول زفر رح ہر کہ رجوع کرد ہمون را حد زنند مسئلہ اگر پنج گواه گواہی دادند بزنا و یکے رجوع کرد بر راجع ہیچ واجب نیاید و اگر دوم نیز رجوع کرد بر ہر دو حد قذف واجب آید و ربع دیت را ہر دو ضامن شوند مسئلہ اگر گواہان بعد از رجم و بعد از تزکیہ مزکے بنده ظاہر شدند مزکی دیت مرحوم را ضامن شود یعنے اگر از تزکیہ رجوع کند و بقول ابی یوسف و محمد رح دیت مرحوم در بیت المال واجب آید مسئلہ ۱۵ اگر چہار گواه گواہی دادند بزنا بر مردی و قاضی رجم فرمود و مردی اورا بکشت بعد از رجم شہود بنده پیدا شدند بر قاتل دیت مقتول زانی واجب آید و اگر بعد از رجم شہود بنده پیدا شدند دیت مرحوم کشته در بیت المال بود مسئلہ ۱۶ اگر شہود زنا گفتند کہ بقصد نظر کرده ایم در محل زنا ہر دو زانے گواہی مسموع بود مسئلہ ۱۷ اگر مشہود علیہ احصان را منکر شد و یک مرد و دو زن باحصان گواہی دادند و یا زانے را زنی ست کہ از وی فرزند آورده است رجم کنند و بقول زفر و شافعی رح گواہے زنان در احصان نشنوند

باب حد الشرب

اگر مردے خمر خورد و بگرفتند و بوی خمر موجود ست و یا بخوردن نبیذ مست شده دو گواه گواہے دادند

که شرب خمر ویا نبید باختیار بوده است یا یکبار اقرار کرد حد زنند بعد از زوال مستی و بقول ابی یوسف دوبار اقرار شرط است مسئله اگر اقرار کرد بعد از رفتن بوی ویا گواهی دادند حد نزنند و بقول محمد رح حد زنند و اگر بسبب مسافت بوی سکر زائل شد باتفاق بزنند مسئله اگر شخصے را بوی خمر موجود شد ویا خمر را قے کرد یا اقرار شرب خمر کرد بعد از ان پیش از حد یا در میان حد رجوع کرد یا جستے که عقل زائل شده است اقرار بشرب خود کرد درین مسائل حد نزنند مسئله مستے که بروی حد واجب گیست آنکه عقل وی زائل شود و بقول ابی یوسف و محمد رح آنکه بیهوده گوید و سخن او مختلط شود حد مستی واجب شود مسئله حد مستی و شرب خمر هشتاد تازیانه است و بقول شافعی رح چهل تازیانه مسئله اگر قطره خمر خورد حد واجب شود مسئله حد مستی و شرب خمر بنده را چهل تازیانه بزنند مسئله حد مستی بر اندام پراگنده زنند چنانچه حد زنا

باب حد القذف

آن هشتاد تازیانه است بدو گواه ویا بیک اقرار ثابت شود چنانچه حد مستی بنده را چهل تازیانه مسئله اگر مردے محصن را یا زنی محصنه را قذف کرد بزنا و مقذوف طلب حد کرد حد زنند پراگنده بر اندام یا جامه مگر پوستین ویا لیاچه دور کنند مسئله ۲ احصان مقذوف آنست که عاقل و بالغ و حر و مسلمان و عفیف از فعل زنا بود مسئله ۳ اگر گفت لست لابیک یعنی نیستے تو پدر خود را و مادر او محصنه است حد زنند مسئله ۴ اگر بخشم گفت که تو پسر زید نی و او را پسر زید مے خوانند حد زنند اگر بخشم نبود حد زنند مسئله ۵ اگر نفی نسب از جد کرد یعنی گفت تو پسر زید نه و زید مراد او را جد می شود حد نزنند مسئله اگر عربی را گفت یا نبطے ویا گفت یا ابن السماء ویا نسبت بعم ویا بخال ویا بشوے مادر کرد حد نزنند مسئله اگر شخصے را گفت ای پسر زانیه و مادر مقذوف مرده است و او محصنه بود پسر آن کس ویا پسر پسر آن زن ویا پدر او طلب حد کرد حد بزنند مسئله اگر پدر پسر خود را قذف مادر کرد ویا مولی بنده خود را قذف مادر کرد و مادر بنده حره و مسلمان ست و ایشان طلب حد کردند حد نزنند مسئله ۹ بمردن مقذوف حد باطل شود و بقول شافعی رح باطل نشود مسئله اگر اقرار بقذف کرد و رجوع کرد ویا قاذف را مقذوف عفو کرد حد باطل نشود و بقول ابی یوسف و شافعی رح باطل شود مسئله اگر گفت زنات فی الجبل و مراد برآمدن کوه دارد حد واجب شود و بقول

۱۱۳

محمد رحمه الله واجب نشود مسئلہ ۱۲ اگر مردی گفت ای زانی و او گفت نی بلکه تو ئی بر هر دو حد واجب آید
مسئلہ ۱۳ اگر زن خود را گفت ای زانیه و او گفت نی بلکه تو ئی بر زن حد واجب آید و لعان
واجب نشود مسئلہ ۱۴ اگر زن خود را گفت ای زانیه و زن گفت با تو زنا کرده ام نه حد واجب
آید و نه لعان مسئلہ ۱۵ اگر اقرار بفرزند کرده بعده نفی کرد لعان کنند و اگر اول نفی کرده بعده
اقرار کرد حد واجب آید و در هر دو صورت نسب از وی ثابت شود مسئلہ ۱۶ اگر زن را گفت
این فرزند نه پسر تست و نه پسر تو حد و لعان هر دو باطل شود مسئلہ ۱۷ اگر زنی را قذف کرد و این
زن فرزندی دارد و پدر فرزند معلوم نے و یا شوهر با وی بنفی لعان کرده است حد واجب
نشود مسئلہ ۱۸ شخصی را قذف کرد که در غیر ملک وطی کرده است و یا کنیزکی مشترک را وطی
کرده و یا مسلمانی را قذف کرد که در حالت کفر زنا کرده است و یا مکاتبه را وطی کرده است و یا
مکاتبی را قذف کرد که او مرده است و وفا بدل کتابت گذاشته است درین مسائل حد
واجب نشود مسئلہ ۱۹ اگر مردی را قذف کرده که کنیزک مجوسیه را وطی کرده است و یا زن را
در حالت حیض وطی کرده است یا مکاتبه خود را وطی کرده است حد واجب شود و بقول
ابی یوسف و زفر رحمهما الله وطی مکاتبه احصان ساقط شود و بر قاذف حد واجب نیاید مسئلہ ۲۰ اگر
مسلمانی را قذف کرده که در حالت کفر مادر خود را نکاح کرده است حد زنند و بقول ابی یوسف و
محمد رحمهما الله حد نزنند مسئلہ ۲۱ اگر حربی که در دار اسلام بامان در آمد مسلمان را قذف کرد حد زنند و اگر زنا
کرده و یا شراب خورده حد نزنند مسئلہ ۲۲ اگر شخصی یا را قذف کرده و یا زنا کرده و یا شراب خورد یک حد
زنند از همه محسوب بود و بقول شافعی رح اگر مقذوف مختلف بود یعنی جماعتی را قذف کرد
برای هر یکی حد زنند

فصل فی التعزیر

اگر مملوکی و یا کافری را بزنا قذف کرد و یا مسلمان را فاسق یا کافر
یا خبیث یا سارق یا فاجر یا منافق یا لوطی گفت بر قاذف تعزیر واجب آید همچنین اگر مسلمان
را لاعب صبیان یا ربوا خوار یا شارب خمر یا دیوث یا مخنث یا ابن قحبه یا خائن یا
زندیق یا قرطبان یا ماوی الزوانی یا ماوی اللصوص یا حرامزاده گفت تعزیر واجب شود
مسئلہ ۱ اگر مردی را گفت ای سگ ای خر ای خوک ای گاو ای مار و یا گفت یا تیس

له قوله مخنث ماخوذ از خنث بالکسر یعنی شکست و دوتا ساختن ... ۱۱۴

یا حجام یا بقا یا مواجر یا ولد حرام یا عیار یا ناکس یا منکوس یا سخره یا ضحکه یا کشخان یا ابله یا موسوس یا منحوس در جمیع الفاظ تعزیر واجب نشود مسئلہ اکثر تعزیر سی و نه تازیانه است و اقل سه تازیانه و بقول ابی یوسف و زفر رحمهما هفتاد و نه سوط اکثر تعزیر ست و بروایتی از ابی یوسف رح اکثر او هفتاد و پنج سوط است مسئلہ اگر امام بعد از ضرب حبس کند جائز بود مسئلہ سخت ترین ضرب تعزیر ست بعده حد زنا بعد از ان حد شرب بعد از ان حد قذف مسئلہ اگر بسبب حد یا تعزیر بمرد دیت وی هدر بود یعنی هیچ واجب نیاید و بقول شافعی رح دیت در بیت المال بود مسئلہ اگر شوهر زن خود را تعزیر کرد بسبب ترک زینت و یا بسبب ترک اجابت بسوی فراش و یا بسبب ترک نماز و یا بسبب ترک غسل و یا بسبب بیرون آمدن از خانه و زن بمرد دیت واجب شود والله اعلم بالصواب

كتاب السرقة

سرقه عبارت از برگرفتن عاقل و بالغ ده درم نقره که مضروب ست بطریق خفیه از حرز یا مکان و یا بحافظ مسئلہ اگر سرقه ثابت شد بگواهی دو مرد و یا بیک اقرار قطع ید واجب آید و بقول شافعی رح نصاب سرقه ربع دینار ست و بقول مالک رح سه درم و اگر جماعتی سرقه کردند همه را قطع کنند و بقول ابی یوسف رح در اقرار دو بار بمجلس مختلف شرط ست مسئلہ اگر جماعتی دزدی کردند یکی از ایشان مال گرفت و بهر یکی از ایشان در قسمت ده درم رسیده بر همه قطع واجب شود و بقول شافعی رح هر که متاع گرفت همون را قطع کنند و بقول امام مالک رحمة الله علیه اگر جماعتی سه درم سرقه کردند همه را قطع کنند مسئلہ بدزدیدن چوب و کاه و ماهی و نی و مرغ شکاری و زرنیخ و گل سرخ و میوه تر اگرچه بر درخت باشد و شیر و گوشت و کشتنی که نادرود باشد و یا اشربه و طنبور و مصحف اگرچه با پیرایه بود قطع واجب نیاید و بقول شافعی رحمة الله علیه و یک روایت ابی یوسف رحمة الله علیه قطع واجب آید اگر قیمت او ده درم باشد مسئلہ بدزدیدن چلیپا زر و شطرنج و زر در مسجد و بدزدیدن کودک آزاد اگرچه او با پیرایه بود قطع نکنند و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه اگر پیرایه نصاب سرقه رسد قطع کنند مسئلہ بدزدیدن بنده بالغ و دفاتر قطع نکنند مگر در دفاتر حساب و اگر

و نزد امام شافعی ربع دینار ... و نزد امام مالک سه درم ... ۱۲ شرح وقایه فارسی

۱۱۵

کودک خرد نادان را دزدید قطع کنند و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه قطع نکنند مسئله بدزدیدن
سنگ و نوزه فت و طبل و بربط و نای و نجیات و نهب کردن و ربودن و از گور کفن دزدیدن و
دزدیدن از بیت المال قطع نکنند و بقول ابی یوسف و شافعی رحمة الله علیهما بر کفن دزد قطع واجب
آید مسئله اگر یکی از شریکان مال مشترک دزدید قطع نکنند مسئله اگر مثل دین خود از مدیون
دزدید قطع واجب نیاید مسئله اگر کالای یکی سرقه کرده قطع کرده اند و آن کالا را بمالک رد
کردند باز آن کالا را بار دیگر دزدید قطع نکنند و قطع کنند اگر آن کالا متغیر شده است مسئله
بدزدیدن چوب ساج و نی و چیزهای آبنوس و صندل و نگینهای سبز و یاقوت و زبرجد و مروارید و
درها و آوندها که از چوب ساخته اند قطع کنند

فصل فی الحرز مسئله اگر از قرابت ذی رحم محرم دزدید قطع نکنند و بقول شافعی رح
بجز از قرابت ولاد قطع کنند مسئله اگر از مادر رضاعی یا پدر رضاعی دزدید قطع کنند و بقول
ابی یوسف رحمة الله علیه نکنند مسئله اگر زن از شوی دزدید و یا شوهر از زن دزدید قطع نکنند
و بقول شافعی رح قطع کنند مسئله اگر بنده کالای مولی و یا کالای زن مولی و یا کالای
مالکه خود را دزدید قطع نکنند همچنین اگر کالای شوهر مالکه خود دزدید قطع نکنند مسئله اگر
از مکاتب خود یا داماد خود یا از خسر خود و یا از پسر خود کالای دزدید قطع نکنند و بقول ابی یوسف
و محمد رح اگر خسر از خانه داماد و یا داماد از خانه خسر خود دزدید قطع کنند اما اگر داماد و خسر در یک خانه
ساکن اند اگر داماد از خسر و یا خسر از داماد دزدید باتفاق علما قطع نکنند مسئله اگر از غنیمت
و یا از حمام و یا از خانه که بدر آمدن دران خانه ماذون است دزدید قطع نکنند مسئله اگر از
مسجد کالای دزدید و مالک کالا نزدیک وی بود قطع کنند مسئله اگر مهمان از خانه که دران
خانه مهمان طلبیده اند کالای دزدید قطع نکنند مسئله اگر دزد در سرای درآمد و کالای دزدید و از
سرای بیرون نیاورد قطع نکنند و اگر از حجره بیرون آورد تا صحن سرای قطع کنند مسئله اگر از
اهل حجرات حجره را غارت کرد و از ان حجره کالای دزدید قطع کنند مسئله اگر دزد خانه را
سوراخ کرده درآمد و کالای در کوچه انداخت بعده بیرون برآمد و آن کالا بستد و یا دزد کالای
بر خر بار کرده براند و خر را بیرون آورد در هر دو صورت قطع کنند و بقول زفر رح در مسئله اول قطع نکنند

مسئله اگر دزد در خانه سوراخ کرد و درآمد و کالای گرفت و بدزد دیگر که بیرون خانه است او را داد
هر دو را قطع نکنند و بقول ابی یوسف رح اگر دزد درونی دست بیرون آورد و کالا را بدزد بیرونی داد
درونی را قطع کنند و اگر دزد بیرونی دست درون کرد و از دست دزد درونی کالای بستد هر دو را
قطع کنند مسئله اگر دزد خانه را سوراخ کرده دست درون کرده کالای بیرون آورد قطع نکنند و بقول
ابی یوسف قطع کنند مسئله اگر از آستین گره بیرون آمد شخصی از بیرون ببرید قطع نکنند و بقول ابی یوسف رح
قطع کنند مسئله اگر از قطار شتری یا باری دزدید قطع نکنند مسئله اگر بار را پاره کرده از متاع
بستد و یا جوال یا متاع دزدید و صاحب جوال نزدیک جوال بود و یا بر جوال خفته بود قطع کنند
مسئله اگر دست در صندوق و یا در جیب و یا در آستین کسی آورد و مال کشید قطع کنند

فصل فی کیفیة القطع و اثباته دست راست دزد از بند دست قطع کرده بروغن گرم بریان
کنند تا نغز شود و اگر بار دوم دزدی کند پای چپ ببرند و اگر سوم بار دزدی کرد حبس کنند تا توبه کند
و قطع نکنند و بقول شافعی رح بار سوم دست چپ ببرند و بار چهارم پای راست ببرند مسئله
اگر ابهام دست چپ دزد پیش از دزدی بریده شده یا اشل است و یا دو انگشت جز ابهام
بریده است و یا اشل اند و یا پای راست او بریده شده است درین مسائل قطع نکنند مسئله
اگر مامور قطع دست راست چپ ببرید ضامن نشود و بقول ابی یوسف و محمد رح در عمد ضامن
شود و بقول زفر رح در خطا و عمد هر دو ضامن شود مسئله طلب مسروق منه از سارق مال
شرط قطع است مسئله اگر کالا را از مودع یا از غاصب یا از صاحب ربا دزدید بمطالبه ایشان
قطع کنند و اگر درین صورت مالک طلب قطع کرد نیز قطع کنند و بقول زفر رح و شافعی رح نکنند مگر بطلب
مالک مسئله اگر کالای از دزد بعد از قطع دیگری دزدید پس دزد دوم را قطع نکنند اگرچه مالک و یا
سارق اول طلب قطع کند مسئله اگر کالای دزدیده پیش از خصومت بمالک رد کرد یا بعد از حکم
بقطع دزد مالک شد و یا دزد دعوی ملکیت کرد بعد از ثبوت سرقه و یا قیمت مسروق کم از نصاب شد
درین مسائل قطع نکنند و بقول ابی یوسف رح در صورت رد بمالک پیش از حکم قطع کنند و بقول زفر
و شافعی رح و بروایتی از ابی یوسف رح در صورت مالک شدن سارق قطع کنند و در مسئله نقصان
قیمت از نصاب بقول زفر و شافعی رح و بروایتی از محمد رح قطع کنند مسئله اگر دو مرد بدزدی

۱۱۷

پس اگر ... فروخت ده درم را ... درم و قبض کردن بیست درم را داد و دزد آن بیست درم را باز دزدید ۱۲ ابن ملک

اقرار کردند و یکی گفت که این سرق مال منست هر دو را قطع نکنند مسئله اگر دو کس سرقه کردند و یکی غائب
شد و دیگر حاضر بینه اقامت کردند بر حاضر قطع واجب شود مسئله اگر بنده محجور یا ماذون اقرار کرد
بدزدیدن ده درم معین قطع کنند و آن ده درم بمالک مال دهند و بقول ابی یوسف رح اگر مالک تکذیب
کرد درم بمالک بنده دهند و قطع کنند و بقول محمد رح قطع نکنند و ده درم بمالک غلام دهند مسئله اگر دزد
مال را هلاک کرد و قطع کردند ضمان لازم نیاید و بقول شافعی رح لازم شود مسئله اگر قطع کردند و کالای
مسروق بعینه موجود است بمالک رد کنند مسئله اگر از جماعتی دزدید بسیار با سرقه کرد و برای بعض قطع کردند
از همه دزدیها قطع واقع شود و برای هیچکس ضامن نشود و بقول ابی یوسف و محمد رح برای همه ضامن
شود دیگر برای سرقه که بدعوی آن قطع کردند مسئله اگر دزدی در سرای در آمد و جامه دزدید
و دو پاره کرد و بعد از ان بیرون آورد و قیمتش آن ده درم نقره است قطع کنند و بروایتی از
ابی یوسف رح قطع نکنند مسئله اگر گوسپندی دزدید و ذبح کرد بعده بیرون آورد قطع نکنند
مسئله اگر زر و یا نقره دزدید و دراهم و دنانیر ساخت قطع کنند و دراهم و دنانیر بمالک دهند و بقول
ابی یوسف و محمد رح قطع نکنند مسئله اگر جامه دزدید و رنگ سرخ کرد و قطع کردند رد نکنند و ضامن
نشود و بقول محمد رح جامه بمالک رد کنند و از مالک قیمت آنچه در رنگ زیاده شده است بستانند
و اگر رنگ سیاه کرد بمالک رد کنند و نزدیک ابی یوسف رحمة الله علیه قول اول و دوم برابر است
نه تاوان ستانند و نه نقصان طلبید

باب قطع الطریق

اگر جماعتی قصد قطع طریق کردند و پیش از قطع طریق گرفتار شدند حبس کنند تا توبه کنند و اگر مال مسلمی
بستدند دست راست و پای چپ ببرند و اگر کسی را کشتند و مال نستدند بحکم حد بکشند اگرچه
ولی مقتول عفو کند و بقول شافعی رح بحکم قصاص بکشند و اگر کشتند و هم مال بستدند دست و
پای ایشان ببرند و بعده بکشند و یا بردار کشند و یا بی قطع بکشند و بردار نکنند و یا زنده بردار کشند و بقول
ابی یوسف و محمد رح بکشند و یا بردار کنند و قطع نکنند مسئله اگر بردار کشند باید که زنده بردار کشند
و شکم وی بنیزه زنند تا بمیرد و سه روز بردار دارند مسئله چون قطاع طریق را بکشند ضمان

مال بر ایشان لازم نشود مسئله اگر بعضی از قطاع طریق مباشرت قتل کردند و بعضی نکردند حد بر همه واجب شود و بقول شافعی رح کسی که قتل نکرده است بروی حد واجب نشود مسئله قطع طریق بعصا و سنگ و تیغ برابر است مسئله اگر قطاع طریق مال بستدند و جراحت کردند دست و پای ایشان ببرند و جراحت باطل شود و اگر جراحت کردند و مال نستدند در جراحتی که قصاص واجبست قصاص کنند و در انچه ارش واجبست ارش بستانند و اگر قطاع طریق بعد از فعل عمدا آمده توبه گرفتار شدند اولیای مقتول مخیرند بکشند یا عفو کنند و اگر در میان قطاع طریق کودک و یا مجنون و یا ذی رحم محرم مقطوع علیه باشد حد ساقط شود و اولیای مقتول در عفو و قصاص مخیرند مسئله بعضی از قافله بر بعضی قطع طریق کردند حد واجب نشود و اولیای مقتول در عفو و قصاص مخیرند مسئله اگر در شهر قطع طریق کردند در شب و یا روز و یا میان دو شهر قطع طریق کردند حد واجب نشود و ولی مقتول مخیر بود در عفو و قصاص و بقول شافعی رح حد واجب شود و بقول ابی یوسف رح اگر بیرون شهر قطع طریق کردند حد واجب شود و اگرچه در دیه بود و بروایتی از ابی یوسف رح اگر قطع طریق بروز کردند در شهر بسلاح و یا شب بسنگ و یا بچوب حد واجب آید مسئله اگر کسی در شهر بار ها خفه کرده بکشد

کتاب السیر والجهاد

جهاد فرض کفایه است در ابتدا اگر بعضی جهاد کنند از همه ساقط شود و اگر همه ترک گرفتند همه گنهگار شوند مسئله جهاد بر کودک و بنده و زن و نابینا و جای مانده و دست و پای بریده واجب نیست مسئله اگر کفار بر دار اسلام هجوم کنند جهاد بر همه فرض عین است پس زن بی اذن شوهر بیرون آید و بنده بی اذن مولی بیرون آید مسئله جعل دادن با وجود غنیمت مکروه بود و اگر غنیمت موجود نبود جعل دادن مکروه نبود مسئله چون مسلمانان در دار حرب روند و کفار را محاصره کنند اول دعوت باسلام کنند اگر اسلام آورند ترک قتال گیرند و اگر امتناع آورند جزیه طلب کنند و اگر جزیه قبول کردند انچه برای مسلمانان واجب آید برای ایشان نیز واجب شود و کسی که دعوت اسلام بوی نرسیده است پیش از دعوت اسلام با وی مقاتله نکنند اگر دعوت اسلام رسیده است دعوت اسلام مستحب بود پیش از مقاتله و اگر کفار از قبول جزیه نیز امتناع آورند مسلمانان از خدای تعالی اعانت طلبند و با کفار جنگ کنند و نصب کردن منجنیق

و بسوختن و غرق کردن و بریدن درختان و فاسد کردن زراعتها و اگر کفار مسلمانان اسیران را سپری
می سازند روا بود که ایشان تیر فرستند و لیکن در تیر فرستادن قصد کفار کنند مسئله در جنگ اگر خوف
هزیمت بود مصحف و زن همراه نبرند مسئله مسلمانان در غنیمت خیانت نکنند و عهد نشکنند و مثله نمایند و آن است
که بعضی اعضا ببرند و روی سیاه کنند مسئله از کفار زن و کودک و دیوانه و شیخ فانی و نابینا و جای
مانده را نکشند مگر کسی که صاحب رای بود در جنگ و یا در جنگ بود و یا ملک باشد و بقول شافعی رح شیخ فانی
و جای مانده و نابینا را کشتن جائز ست مسئله اگر مسلمانی با پدر مشرک در جنگ مقابل شد از کشتن
پدر امتناع آرد تا دیگری او را بکشد مسئله اگر امام صلح مصلحت بیند روا بود که با کفار صلح کند
بمال و غیر آن و اگر در شکستن صلح منفعت بیند شکستن صلح خبر کند و صلح بشکند و اگر یک کافر
بعد از صلح باتفاق ایشان جنایت کرد مقاتله کنند با ایشان بی آنکه صلح اندازد مسئله اگر امام
با مرتدان صلح کرد بی مال روا بود و اگر مال بستد رد نکند مسئله نشاید مسلمانان را که سلاح به
کافر فروشند مسئله اگر حربی یا حره از مسلمانان کافری را یا جماعتی از کفار و یا اهل حصاری را امان
داد درست بود و کشتن ایشان جائز نبود فاما اگر درین امان دادن فساد بود امام باز اندازد و ایشانرا
خبر کند مسئله امان دادن ذمی و اسیری مسلمان که نزد کفار است و تاجری که در دار حرب است و بنده که
محجور بود از قتال باطل بود و بقول محمد و شافعی رح و بروایتی از ابی یوسف رح امان بنده محجور درست

باب الغنائم وقسمتها

چون امام شهری را بقهر و غلبه فتح کرد مخیر بود یا قسمت کند میان مسلمانان و یا اهل شهر را مقرر دارد
و بر ایشان و بر زمینهای ایشان جزیه و خراج وضع کند فاما منقول بر ایشان رد نکند و بقول
شافعی رحمة الله علیه رد عقار نیز جائز نبود مسئله در کفاری که اسیر شده اند نیز امام مخیر است که بکشد یا
برده کند و یا بگذارد تا آزاد و ذمی برای مسلمانان باشند اما ستدن فدا و رد کردن اسیران کفار
بدار حرب جائز نبود و نیز منت نهادن بر اسیران کفار و گذاشتن ایشان بغیر گرفتن فدا جائز نبود و بقول
ابی یوسف و محمد و شافعی رح اگر اسیران مسلمانان را فدا می ستانند بدل اسیران کفار روا بود مسئله
چون امام از دار حرب باز گشت و با او مواشی است و نقل آن بدار اسلام ممکن نه ذبح کند و بسوزد و دست

ایشان نبرد و نگذارد و بقول شافعی رح بگذارد و قول مالک رح دست و پای ایشان ببرد و بگذارد مسئله قسمت غنیمت در دار حرب جائز نبود مگر برای نگهداشتن و آوردن بدار اسلام و بقول شافعی رح جائز بود که در دار حرب غنیمت قسمت کنند مسئله بیع غنیمت پیش از قسمت جائز نبود و بقول شافعی رح جائز بود مسئله یاری ده شریکست در غنیمت و با جنگ کننده برابرست مسئله اگر پیش از بیرون آوردن غنیمت از دار حرب مدد رسید در غنیمت شریک شوند و بقول شافعی رح اگر بعد از جنگ مدد رسید شریک نشود مسئله بازاریان در غنیمت شریک نشوند مگر که مقاتله کنند و بیک قول شافعی رح شریک شوند مسئله اگر از خاصان کسی در دار حرب مرد از غنیمت نصیب نبرد و اگر بعد از بیرون آوردن از غنیمت از دار حرب مرد نصیب او بورثه او دهند و بقول شافعی رح هر که بعد از انقضای جنگ مرد نصیب او میراث شود مسئله جائزست که لشکر انتفاع گیرد در دار حرب از غنیمت علف مرکب و بخوردن طعام و بسوختن هیزم و بکار بستن سلاح و چرب کردن بروغن بی قسمت فاما فروختن هیچ چیز از غنیمت جائز نبود پیش از قسمت و بعد از بیرون آوردن غنیمت از دار حرب انتفاع جائز نبود و آنچه از غنیمت بعد از انتفاع فاضل ماند رد کنند به غنیمت مسئله اگر حربی در دار حرب مسلمان شد او را و فرزندان خرد او را نکشند و برده نکنند و مالی که در قبض اوست و یا ودیعت او نزد یک مسلمان و یا ذمی بود غنیمت نکنند فاما فرزندان کبار و زن او و حمل زن و عقار او و بنده او که جنگ کنند غنیمت شوند و بقول محمد و شافعی رح عقار مسلمان در دار حرب نیز غنیمت نشود و بقول شافعی رح حمل زن او غنیمت نشود

فصل فی القسمة

پیاده را یک سهم دهند و سوار را دو سهم دهند اگرچه دو اسب دارد و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رح سوار را سه سهم ست مسئله سوار را نصیب یک اسب دهند اگرچه اسپان بسیار دارد و بقول ابی یوسف و محمد رح نصیب دو اسپ دهند مسئله اسب عربی و عجمی در قسمت برابرست و شتر و استر را سهم ندهند مسئله اگر سوار در دار حرب در آمد بعده اسب او بمرد سهم سوار ببرد و اگر پیاده در دار حرب در آمد بعده اسپ خرید سهم پیاده ببرد و بقول شافعی رح اگر بعد از مردن اسپ کارزار پیاده کرده سهم پیاده ببرد مسئله اگر زن یا کودک یا بنده یا ذمی جنگ کردند سهم تمام ندهند فاما اندکی که امام مصلحت بیند ایشان را بدهد مسئله چون امام خمس از غنیمت جدا کرد سه سهم کند یک سهم یتیمان را

۱۲۱

شرح وقایه فارسی

و یک سهم مساکین را و یک سهم ابن سبیل را دهد و درین هر سهام درویشان خویشاوندان پیغمبر صلعم یعنی بنی هاشم و بنی عبد المطلب و غیر ایشان داخل اند درویشان و خویشاوندان پیغمبر صلعم را بر یتیمان و مساکین و ابن السبیل مقدم دارد و توانگر خویشاوندان پیغمبر صلعم را در غنیمت حق نیست و بقول شافعی رح قرابتیان پیغمبر صلعم را خمس از خمس غنیمت دهند و توانگر و درویش ایشان برابر است و زن را یک حصه دهند و مرد را دو حصه و جز بنی هاشم و بنی عبد المطلب قرابتیان دیگر را ندهند مسئله ذکر خدا تعالی در قرآن برای تبرک است و سهم پیغمبر صلعم بنقل وی ساقط شد چنانچه صفی بنقل او ساقط شده است و صفی چیزی بود که پیغمبر صلعم در غنیمت برای خود از غنیمت برگزیدی چون زره یا تیغ و یا جاریه و بقول شافعی رح سهم پیغمبر صلعم بخلیفه دهند مسئله اگر جماعتی با صولت و شوکت بی اذن امام در دار حرب درآمدند و چیزی آوردند خمس بستانند و اگر یکی و یا دو مرد در دار حرب بی اذن امام درآمدند و چیزی آوردند خمس نستانند مسئله جائز است که امام در حالت قتال لشکر را تحریض و تنفیل بر قتل کند و گوید هر که حربی را کشت جامه و سلاح و نیزه و مرکب او و مال او که بروی باشد و یا دابه او باشد قاتل را بود و یا سرلشکر را گوید که ربعی از غنیمت بعد از خمس شما را تعیین کردم مسئله بعد از احراز غنیمت بدار اسلام تنفیل روا نبود مگر از خمس و اگر امام تنفیل جامه و سلاح مقتول نکرد مال و غنیمت بود و بقول شافعی رح قاتل را بود

باب استیلاء الکفار

اگر ترک بر روم غالب شدند و روم را برده کردند و مال ایشان ستدند مالک شوند و اگر مسلمانان بر ترک غالب شوند و از ایشان اموال بدست مسلمانان افتاد مسلمانان نیز مالک شوند و اگر ترک بر مسلمانان غالب شدند و اموال مسلمانان در دار خود بردند مالک شوند و بقول شافعی رح مالک نشوند و باز چون مسلمانان بر ترک غالب شوند هر مسلمانی که مالک خود یابد پیش از قسمت غنیمت بی عوض ستاند و اگر بعد از قسمت یابد بقیمت ستاند و اگر بازرگانی در دار حرب رفت و کالای مسلمانی که کفار از دار اسلام برده اند خریده در دار اسلام آورد مالک قدیم مخیر است به بهائی که بازرگان خریده است بستاند و یا ترک گیرد و اگر بنده از دار اسلام اسیر کفار شد و بازرگان مسلمان از دار حرب خریده

بدار اسلام آورد شخصی چشم بنده کشید و مولی ارش ستد مالک قدیم مخیر است بتمام بها بستاند و یا گذارد و نتوانند که از ثمن نقصان کند مسئله اگر بنده مسلمان اسیر کفار شد و تاجری مسلمان از دار حرب بهزار درم خرید و در دار اسلام آورد و این بنده بار دوم اسیر کفار شد تاجری دیگر از دار حرب بهزار درم خرید و در دار اسلام آورد مالک قدیم نتواند که از مشتری دوم بدان بها که خریده است بستاند و مشتری اول تواند که از مشتری دوم بدان بها که خریده است بستاند بعده مالک قدیم اگر خواهد بدو هزار درم بستاند مسئله اگر کفار از دار اسلام آزاد را یا مدبر و یا مکاتب و یا ام ولد را بدار حرب برند مالک نشوند و اگر مسلمانان از دار حرب آزاد حربی را و یا مدبر و یا مکاتب و یا ام ولد حربی را در دار اسلام آورند مالک شوند مسئله اگر مشتری از دار اسلام در دار حرب رفت و اهل حرب گرفتند مالک شوند و اگر بنده مسلمانی از دار حرب گریخته در دار حرب رفت و حربیان گرفتند مالک نشوند و بقول ابی یوسف و محمد رح مالک شوند مسئله اگر بنده مسلمانی با اسپ و متاع گریخته در دار حرب رفت و گرفتار حربیان شد و مردی بنده را با اسپ و متاع خرید و بدار اسلام آورد مالک قدیم بنده را مجانا بی عوض بستاند و اسپ و متاع را بهاء که خریده بستاند و بقول ابی یوسف و محمد رح بنده را نیز به بها ستاند مسئله اگر حربی در دار اسلام با امان در آمده بنده مسلمان خرید و در دار حرب برد آزاد شود و بقول ابی یوسف و محمد رح آزاد نشود مسئله اگر بنده حربی در دار حرب مسلمان شد و بدار اسلام آمد و مسلمانان بر دار حرب غالب شدند در هر دو صورت آزاد باشد

باب المستامن

اگر مسلمانی بتجارت در دار حرب با امان رفت روا نبود که با اموال و دماء اهل حرب تعرض رساند و اگر چیزی از ان حربی بیرون آورد و در دار اسلام آورد مالک شود لیکن ملک پلید پس تصدق کند مسئله اگر بازرگانی با امان در دار حرب در آمد و بدست حربی بوام چیزی فروخت و یا حربی بدست او بوام چیزی فروخت و یا از حربی غصب کرد و یا حربی از و غصب کرد بعده هر دو در دار اسلام در آمدند میان ایشان بر این معاملات حکم نکنند و همچنین اگر دو حربی میان خود این معاملات کرده باشند بعده با امان در دار اسلام در آمدند و دعوی کردند میان ایشان نیز حکم نکنند و اگر دو حربی مسلمان شدند و بدار اسلام آمدند بوام حکم کنند و غصب حکم نکنند مسئله اگر دو مسلمان در دار حرب با امان در آمدند و یکی دیگری را کشت عمدا و یا خطاء بر کشنده دیت واجب آید

شرح وقایه فارسی

دربال او در خطا کفارت بر و واجب شود و اگر دو مسلمان اسیر کفار شدند و یکی مر دیگری را کشت بر قاتل
هیچ واجب نیاید مگر کفارت در خطا و بقول ابی یوسف و محمد رح در خطا و عمد بر قاتل دیت واجب شود
و اگر مسلمانی در دار حرب مسلمانی را کشت که در دار حرب مسلمان شده است بر قاتل هیچ واجب نشود
مگر کفارت در خطا و بقول ابی یوسف و محمد رح در خطا و عمد بر قاتل دیت واجب شود مسئله اگر حربی در
دار اسلام با مان در آمد نگذارند که تا یکسال ساکن شود و بگویند او را که اگر تا یکسال در دار اقامت کردی
جزیه بر تو وضع شود و اگر یکسال ساکن شد ذمی شود و نگذارند که در دار حرب باز رود و همچنین اگر حربی در
دار اسلام با مان در آمد و زمین خراجی خرید و خراج بر وی وضع شد ذمی شود و همچنین اگر زنی حربیه در
دار اسلام با مان در آمد و ذمی او را نکاح کرد این حربیه نیز ذمیه شود و اگر حربی در دار اسلام با مان در آمد و
ذمیه را نکاح کرد ذمی نشود مسئله اگر حربی در دار اسلام با مان در آمد و مسلمان و یا ذمی امانت نهاد و یا
مسلمان و یا ذمی را وام داد و باز در دار حرب رفت خون وی مباح شود اگر حربی اسیر شد بدست مسلمان و یا
مسلمانان بر دار حرب غالب شدند و او کشته شد دین ساقط شود و امانت غنیمت شود و اگر او کشته شد و مسلمان
بر دار حرب غالب نشده اند دین و امانت و دین او بورثه او رسد مسئله اگر حربی در دار اسلام با مان
در آمد و مسلمان شد و او را در دار حرب زنیست و فرزندان خرد و بزرگ و مالی که ودیعت نهاده بدست
مسلمان و یا ذمی و یا حربی و مسلمانان بر دار حرب غالب شدند فرزندان و زن و مال و همه غنیمت شوند
و اگر در دار حرب مسلمان شد بعده بدار اسلام آمد و مسلمانان بر دار حرب غالب شده اند پس فرزندان
خرد او آزاد مسلمان باشند و امانتی که بدست مسلمان و یا بدست ذمی نهاده است ملک او بود و مالی که بدست
حربی امانت نهاده است غنیمت شود و دیگر فرزندان کبار او غنیمت شوند مسئله اگر مسلمانی که ولی ندارد
و یا حربی که در دار اسلام با مان در آمد و مسلمان شد هر دو کشته شدند بخطا دیت ایشان بر عاقله
کشنده بود و برای امام و اگر بعمد کشته شده اند امام قاتل را بکشد و یا دیت ستاند و نتواند که عفو کند

باب العشر والخراج والجزیة

مسئله زمین عرب تمام عشریست و زمینی که اهلش خود اسلام آوردند و یا زمینی که بقهر و غلبه فتح شد
و میان غانمان قسمت شده است این هر دو زمین عشری بود و اگر میان غانمان قسمت نکرد بلکه هم

مسئله و بدانکه قتل مسلمین مسلم یا ذمی ست موقوف باشد بعد از ان اسیر مسلمان شد یا مسلمانان بر دار حرب غلبه یافته و وی در جنگ کشته باشد دم وی ساقط شود و امانت وی غنیمت گردد و اگر بمرگ خود بمرد و یا در جنگ کشته شد و مسلمانان بر دار حرب

۱۲۴۳

بر اهل آن مقرر کرد خراجی بود مسئله سواد عراق و زمین که بقهر و غلبه فتح شود و اهل وی را بدان مقرر دارند و یا با اهل آن زمین صلح کنند هر سه زمین خراجی بود مسئله اگر زمین موات احیا کرد اگر نزدیک زمین عشر نیست عشری بود و اگر نزدیک زمین خراجی نیست خراجی بود و زمین بصره عشری است و بقول محمد رحمة الله علیه اگر زمین موات بآب چاهی که خود حفر کرده است و یا بآب چشمه که بیرون آورده است و یا بآب دجله و فرات و جوی بزرگ که ملک کسی نیست تر گردد عشری بود و اگر بآب آسمان تر گردد و یا بآب جوی که عجمیان حفره کرده اند چون جوی ملک و جوی یزدجرد تر گردد خراجی بود مسئله خراج موظف از هر جریبی که صالح زراعت بود یک صاع و یک درم ست و از جریب تره پنج درم ست و در جریب انگور و درختان خرما متصل یکدیگر ده درم و اگر آنچه موظف ست ادا نتواند کرد از خراج جائز بود که امام نقصان کند و اگر زیاده از موضوع ست زیاده نکند و بقول محمد رحمة الله علیه زیاده نیز جائز بود مسئله اگر بر زمین خراجی آب غلبه کرد و یا منقطع شد و یا بآفت سماوی زراعت هلاک شد خراج ساقط شود و اگر صاحب زمین زمین را معطل کرد از زراعت و یا مسلمان شد یا مسلمان زمین خراجی خرید کرد خراج واجب شود مسئله در خارج زمین خراجی عشر واجب نیاید

و بقول شافعی رحمة الله علیه واجب آید

فصل فی الجزیة

اگر جزیه بتراضی وضع شد بدل نکنند و زیاده از آن جائز نبود مسئله اگر امام شهری را بقهر و غلبه فتح کرد و بر اهل او جزیه وضع کرد بر فقیر دوازده درم در سالی معین کند و بر وسط الحال بیست و چهار درم و بر توانگر چهل و هشت درم و بقول امام شافعی رحمة الله علیه از هر بالغی یک دینار و یا کالای بقیمت یک دینار بستانند و درین حکم توانگر با فقیر برابر ست مسئله جزیه بر اهل کتاب و مجوسی و بت پرست عجمی وضع کنند و بقول شافعی رح از بت پرست عجمی جزیه نستانند بلکه بکشند مسئله بر کودک و زن و بنده و مکاتب و جاهی مانده و بت پرست عربی و مرتد و نابینا و درویشی که کسب نکند و راهبی که با مردمان اختلاط نکند جزیه وضع نکنند و بقول شافعی رح از فقیری که کسب نکند جزیه ستانند و بقول ابی یوسف و شافعی رح در روایت محمد از ابی حنیفه رح اگر راهب قادر ست بر کسب جزیه بر وی وضع کنند مسئله اگر بر ذمی دو ساله جزیه جمع شد تداخل کنند و یکساله ستانند و بقول ابی یوسف و محمد رح تداخل نکنند و دو ساله ستانند

مسئلہ اگر ذمی در آخر سال مسلمان شد و یا بمرد جزیہ ساقط شود مسئلہ جائز نیست نو بر آوردن کنیسہ و یا کنشت در دار اسلام و اگر کنیسہ قدیم خراب شد و بنا کنند جائز بود مسئلہ اہل ذمی را بفرمایند تا تمیز کنند از مسلمانان در لباس و مرکب و زینت پس ذمی بر اسپ سوار نشود و سلاح بکار نہ بندد و زنار کستیج را اظہار کنند و چون سوار شود زین را شکل پالان نہد مسئلہ اگر ذمی از ادای جزیہ امتناع آورد و یا با زنی مسلمہ زنا کرد یا مسلمانی را بکشت و یا پیغمبر علیہ السلام را دشنام کرد عہد او نشکند و بقول شافعی رح بدشنام پیغمبر علیہ السلام عہد بشکند مسئلہ عہد ذمی نشکند مگر برسیدن در دار حرب و یا آنکہ ذمیان بر موضعی غالب شوند برای جنگ و بدین سبب بمنزلہ مرتد شوند مسئلہ از مرد تغلبی و از زن تغلبیہ کہ بالغ باشند دو چند زکوۃ بستانند جائز باشد و بقول شافعی رح و زفر رح از تغلبیہ جزیہ نستانند مسئلہ مولی تغلبی ہمچو مولے قرشی ست یعنی بر مولی تغلبی جزیہ و خراج زمین وضع کنند و بقول زفر رح از مولی تغلبی دو چند زکوۃ ستانند مسئلہ آنچہ امام جمع کند از خراج و جزیہ و مال تغلبی و ہدیہ اہل حرب و آنچہ از اہل حرب بی جنگ حاصل شد در مصالح مسلمانان صرف کنند چنانچہ بستن سرحد و برآوردن پل و کفایت قضاۃ و نفقہ عمال و کفایت علما و غزاۃ و فرزندان ایشان و ہر کہ در نیمہ سال از ایشان فوت شد ازین عطاے محروم شود

باب المرتدین

بر مرتد عرض اسلام و کشف شبہہ او کنند و سہ روز حبس کنند اگر اسلام آورد بہتر و اگر نیاورد بکشند و اسلام مرتد آنست کہ از جملہ دینہای باطل بیزار شود و بدین اسلام ایمان آورد و یا بدینی کہ رفتہ است از آن دین بیزار شود مسئلہ کشتن مرتد پیش از عرض اسلام مکروہ بود و اگر کسے پیش از عرض اسلام مرتد را بکشت بر قاتل ضمان لازم نشود مسئلہ زن مرتدہ را نکشند بلکہ حبس کنند تا اسلام آرد مسئلہ ملک مرتد از اموال او زائل شود بزوالی موقوف تا اگر اسلام آرد ملک او بدو باز گردد و اگر در ردت بمرد یا کشتہ شد مالی کہ در حالت اسلام حاصل کردہ است وارث مسلمان برد بعد از ادای دیون اسلام و مالی کہ در حالت ارتداد کسب کردہ است غنیمت بود در بیت المال نہاد بعد از قضای دیون ارتداد و بقول ابی یوسف و محمد رح ہر مالی کہ در حالت

۱۳۶

اسلام و ردت حاصل کرده است بورثه دهند و بقول شافعی رح در هر دو مال غنیمت شود مسئله اگر مرتد
در دار حرب رفت و قاضی بلحوق او حکم کرد بنده ام ولد او آزاد شود و دین موجل که بر وی است حال شود
وآنچه خرید و فروخت و آزاد کرده و بخشیده بود در حالت ردت موقوف بود اگر اسلام آورد نافذ
شود و اگر بهلاک شد باطل بود و بقول ابی یوسف و محمد رح موقوف نبود جائز بود مسئله اگر مرتد بعد از
حکم قاضی بلحوق او مسلمان شد و بدار اسلام آمد هر مالی که بدست وارث باشد بستاند و آنچه از ملک
وارث زائل شده است نطلبد مسئله اگر مرتد جاریه نصرانیه را که در حالت اسلام داشت وطی کرد
و این جاریه شش ماه و یا بیشتر از شش ماه از گاه ارتداد فرزند آورد و مرتد دعوی نسب کرد نسب از و ثابت
شود و جاریه ام ولد او شود و فرزند آزاد بود و میراث از مرتد نبرد و اگر جاریه مسلمان بود و مرتد در ردت بمیرد
یا بدار حرب ملحق شد فرزند او میراث برد مسئله اگر مرتد با مال خود از دار اسلام بدار حرب رفت و اهل
اسلام به حرب غالب شدند مال ردت غنیمت شود و اگر مرتد از دار حرب باز گشت و مال خود از
دار اسلام بدار حرب برد و اهل اسلام به دار حرب غالب شدند و ورثه او آن مال را پیش از قسمت یافتند
بیرون ورثه او رد کنند مسئله اگر بعد از رسیدن مرتد بدار حرب قاضی حکم کرد بلحوق و بنده او را به پسر او داد
و پسر او این بنده را مکاتب گردانید و مرتد مسلمان شده بدار اسلام آمد مال کتابت و ولاء مکاتب
پدر را بود مسئله اگر مرتد شخصی را بخطا کشت و ملحق شد بدار حرب و یا کشته شد دیت این مقتول در مالی
بود که مرتد در حالت اسلام حاصل کرده است و بقول ابی یوسف و محمد رح دیت او از مال حالت اسلام
و ارتداد نیز واجب آید مسئله اگر دست مسلمانی بعمد بریده شد بعده نعوذ بالله منها مرتد شد و بسبب
قطع یا در حالت ارتداد بمرد و یا بدار حرب رفت بعده مسلمان شده بدار اسلام آمد و بسبب آن قطع بمرد
بر قاطع نصف دیت در مال او واجب شود برای ورثه مقطوع و اگر بدار حرب نرفت و بعد از مسلمان
شدن بمرد و بسبب آن قطع بر قاطع تمام دیت واجب شود و بقول محمد و زفر رح در جمیع صورت نصف
دیت واجب شود مسئله اگر مکاتب مرتد شد نعوذ بالله منها و بدار حرب رفت و مالی کسب کرد و
با مال گرفتار شد و بروی عرض اسلام کردند و از اسلام امتناع آورد و کشته شد بقدر مال بدل کتابت
بمولی او دهند و باقی ورثه مکاتب برند مسئله اگر زن و شوهر مرتد شدند نعوذ بالله منها و بدار حرب
رفتند و زن حامله شده فرزند آورد و فرزند ایشان را نیز فرزند شد و اهل اسلام غالب شدند هر دو

۱۲۷

فرزند غنیمت شوند و ولد اول را جبر کنند باسلام و بر ولد ولد ایشان جبر نکنند مسئله ارتداد صبی عاقل و اسلام او صحیح ست و جبر کنند باسلام و نکشند و بقول ابی یوسف رح ارتداد او معتبر نے و اسلام صحیح ست و بقول زفر و شافعی رح هر دو معتبر نے

باب البغات

مسئله اگر جماعتی از مسلمانان بر شهری غالب شدند و از اطاعت امام بیرون آمدند امام ایشان را دعوت کند بسنت و جماعت و شبهه ایشان دور کند و جائز ست که امام ابتدا کند بقتال ایشان و بقول شافعی رح جائز نبود و اگر ایشان بگروهی قوت گیرند مجروحان را بکشند و هر که روی گردانیده است اتباع او کنند و در پی او روند و اگر متفرق شدند و جمعیت نکردند خستگان را نکشند و اتباع نکنند و بقول شافعی رح در هر دو حال کشتن خسته و اتباع روی گردانیده جائز نبود مسئله فرزندان ایشان را برده نکنند و مال ایشان حبس کنند تا توبه کنند و اگر مسلمانی را بسلاح ایشان و باسپ ایشان حاجت شود بستانند و جنگ کنند و بقول شافعی رح روا نبود که بستانند مسئله اگر باغی باغی دیگر را بکشت و امام بر ایشان غلبه کرد بر قاتل هیچ واجب نشود مسئله اگر باغیان بر شهر غالب شدند و شهری مر شهری دیگر را بکشت و مسلمانان بر آن شهر غالب شدند شهری را بکشند مسئله اگر عادل باغی را و یا باغی عادل را کشت و گفت که بر حق بودم و اکنون نیز بر حقم قاتل وارث اوست میراث برد و اگر گفت من بر باطل بودم میراث نبرد و بقول امام ابی یوسف و شافعی رح در هر دو وجه میراث نبرد مسئله فروختن سلاح بدست اهل فتنه مکروه است و اگر خریدار را از اهل فتنه نداند مکروه نبود والله اعلم

کتاب اللقیط

برگرفتن لقیط مندوب ست و اگر خوف ضائع شدن بود برگرفتن لقیط واجب شود مسئله اگر لقیط را بر داشت لقیط آزاد ست و نفقه او از بیت المال بود و اگر لقیط بمرد و مالی گذاشت مال او در بیت المال بود و جنایت لقیط در بیت المال بود و هر که لقیط را بر داشت دیگری نتواند که از وی بستاند مسئله اگر یکی دعوی نسب لقیط کرد نسب از و ثابت شود و اگر دو کس دعوی نسب لقیط کنند و یکی نشانی

در تن لقیط گفت و آن نشانی موجودست او اولی بود و اگر هیچکس نشانی نگفت نسب لقیط از هر دو ثابت شود مسئله ۳ اگر در شهر یا در دیه مسلمانان لقیط موجود شد و ذمی دعوی نسب کرد نسب از ذمی ثابت شود و لقیط مسلمان بود و اگر بنده دعوی نسب لقیط کرد نسب ثابت شود و لقیط آزاد بود مسئله ۴ اگر مردی دعوی کرد که لقیط بندهٔ من است بنده نشود مگر که بینه اقامت کند مسئله ۵ اگر با لقیط مالی بسته یافتند آن مال لقیط را بود مسئله ۶ جائز نیست که ملتقط لقیط را تزویج کند و یا در مال وی تصرف کند و ملتقط لقیط را با موختن حرفت بفرستد مسئله ۷ ملتقط را جائز نیست که مال لقیط را بفروشد و یا اجاره دهد مسئله ۸ اگر کسی لقیط را چیزی بخشید ملتقط قبض کند

باب اللقطه

اگر کالای افتاده یافت و بر گرفتن گواه گرفت که این کالای برای مالک بر میگیرم تا بدو رد کنم درین صورت لقطه امانت بود و لقطه از زمین حرم و غیر آن برابر است و در لقطه اشتهار و تعریف کند تا آنگاه بداند که مالک وی طلب نخواهد کرد بعده تصدق کند اگر بعد از صدقه دادن مالک لقطه آمد مالک مخیر بود یا تنفیذ صدقه کند یا ملتقط را تضمین کند مسئله التقاط در چارپایه جائزست و بقول مالک شافعی رحمة الله علیهما اگر چارپایه را در صحرا یافت گذاشتن از برداشتن فاضل‌ترست مسئله اگر ملتقط بر چارپایه بی اذن قاضی انفاق کرد متبرع بود و همچنین اگر بر لقیط بی اذن قاضی انفاق کرد متبرع بود و اگر با ذن قاضی انفاق کرد دین بود بر مالک لقطه و اگر پیش قاضی برای لقطه مرافعت کردند نظر کنند اگر در چارپایه منفعت ست اجاره دهد و از اجرت وی بر وی نفقه کند و اگر منفعت نباشد بفرماید تا بفروشد و بهای آن نگهدارد و اگر مالک حاضر شد و با ذن قاضی بر لقطه نفقه کرده است تواند که مالک را ندهد تا نفقه نستاند مسئله اگر شخصی دعوی لقطه کرد ملتقط لقطه بدهد تا بینه اقامت نکند و اگر مدعی علامتی در لقطه گفت و آن علامت موجودست روا بود که لقطه بدو بدهد اما جبر نکنند و بقول شافعی و مالک رحمة الله علیهما جبر کنند مسئله ۲ اگر ملتقط درویش باشد بلقطه استمتاع گیرد و اگر توانگرست روا نباشد بلکه صدقه کند بر درویشی بیگانه و بر والد و ولد و زن و فرزند نیز اگر درویش باشند روا بود و بقول شافعی رح جائز بود که ملتقط منفعت گیرد اگرچه توانگر بود

۱۲۹

و اگر نداند که مالک آن باشد بسیار بود نزدیک امام محمد و مالک و شافعی رحمة الله علیهم تا یک سال تعریف کند اگرچه کم از ده درم بود شرح وقایه و در ظاهر روایت از محمد رحمة الله تعالی تا ده درم و زیاده از ان و در کم از ده درم بحسب رای خود تعریف کند ابن ملک

کتاب الآبق

مسئله گرفتن بردهٔ گریخته بهتر ست اگر قادر ست بر گرفتن بنده مسئله اگر شخصے بردهٔ گریخته را در سفر سه
شبانروز از راه آورد چهل درم نقره بر مالک برده واجب شود برای آرنده اگرچه قیمت وی کم از چهل
درم باشد و بقول امام محمد رحمه الله اگر قیمت برده کم از چهل درم باشد قیمت برده دهد مگر یک درم و بقول شافعی رحمه الله
چهل درم واجب نیاید مگر بشرط سابق مسئله اگر برده را کم از سه شبانروز از راه آورد از چهل درم
بحساب آن کم کنند تا اگر در یک شبانروز راه آورد سیزده درم و سوم حصه درم دهد مسئله اگر ام ولد را و یا مدبر
گریخته را از سه شبانروز راه آورد او را مالک چهل درم بدهد مسئله بنده اگر بنده بعد از گرفتن گریخت
و در وقت گرفتن گواه گرفته است که این را میگیرم تا بمالک رد کنم گیرنده ضامن نشود مسئله
جعل دادن بنده مرهون بر مرتهن بود مسئله باید که در وقت گرفتن برده گواه گیرد که این بنده را
میگیرم تا بمالک رد کنم مسئله حکم در نفقهٔ بندهٔ گریخته چون حکم نفقهٔ لقطه است

کتاب المفقود

مسئله مفقود غائبی ست که حیات و موت او معلوم نبود مسئله قاضی نصب کسے را کند تا مال
مفقود نگهدارد و حقوق او استیفا کند و بر مال او قیام نماید و بر زن مفقود و کسے که با مفقود قرابت
ولاد دارد از مال او نفقه کند مسئله میان زن مفقود و میان مفقود تفریق نکنند تا نود سال نگذرد
و بقول مالک رحمة الله علیه بعد از گذشتن چهار سال قاضی تفریق کند اگر طلب کند آن زن پس
عدت وفات نگهدارد و پس هر کرا خواهد شوهر کند مسئله بعد از گذشتن نود سال قاضی حکم موت او کند
و زن عدت وفات دارد و مال او میان ورثهٔ او که دران وقت موجود اند قسمت کند و هر که پیش از
حکم موت او مرد میراث نبرد و مفقود نیز از وے میراث نبرد مسئله اگر وارثی با وجود مفقود میراث نمی برد
او را میراث ندهند و اگر با وجود مفقود نصیب او کم میشود آنچه با وجود مفقود می برد همان مقدار دهند و باقی
نگهدارند تا اگر مردے بمرد و دو دختر گذاشت و یک پسر مفقود و پسر پسر و دختر پسر و ترکه بدست اجنبی ست
و دختران میراث می طلبند نصف مال بدختران دهند نصف دیگر موقوف دارند و بفرزندان پسر ندهند

واگر میت زن حامله گذاشت هر وارثی که با حمل میراث می برد نصیب او نقصان نمیشود نصیب او بدهند
واگر با حمل احتمال دارد که میراث نبرد توقف دارند تا ولادت شود واگر احتمال نقصان بود آنچه کمتر است همان بدهند

باب الشرکة

شرکت در مال دو نوع است شرکت املاک و شرکت عقود شرکت املاک آنست که دو کس کالای را
بسبب ارث و یا بسبب شراء مالک شوند و هر یکی از این شریکان در نصیب شریک دیگری بمنزله اجنبی است پس روا نباشد
هر یکی را از ایشان که در نصیب دیگری تصرف کند مگر باذن شریک خود مسئله شرکت عقود آنست که دو کس شریک شوند
و یکی دیگری را گوید که من شریک شدم با تو چندین درم و شریک دوم قبول کرد و شرکت عقود بر انواع است
یکی مفاوضه است و در این شرکت هر دو شریک برابر اند در مال و تصرف و دین تا اگر خود بنده و یا کودک
و یا بالغ و یا مسلمان و کافر شرکت مفاوضه ببستند درست نبود و آن متضمن وکالت و کفالت است و هر چه شریک بخرد
شریک دوم مشترک بود مگر طعام و جامه که برای اهل خود بخرد و هر وام که بر یک مفاوض لازم شود بسبب تجارت
و غصب و کفالت بر شریک دوم نیز لازم شود و اگر از یک شریک از جنس مال شرکت بخشیده یافت و یا
میراث رسید شرکت مفاوضه باطل شود و شرکت عنان گردد و اگر عروض بخشیده یافت و یا میراث رسید
باطل نشود مسئله شرکت مفاوضه و عنان جائز نیست مگر بدراهم و دنانیر و فلوس نافذه در زر و نقره نا مسکوک
که مردمان بدان معاملت کنند مسئله اگر خواهند که بعروض شرکت مفاوضه و عنان بندند هر یک نصف عروض
خود بنصف عروض شریک دوم بفروشد بعده عقد شرکت بندند تا شرکت مفاوضه صحیح شود مسئله
نوع دوم شرکت عنانست و در این شرکت هر یک وکیل دیگری باشد فاما هر یکی میانجی یکدیگر نباشند
و شرکت عنان جائز بود اگرچه مال بتساوی بود و یا متفاضل و یا مال متساوی است و ربح متفاضل
و یا مال متفاضل بود و ربح متساوی و یا بکل مال شرکت و یا ببعض مال و بقول زفر و شافعی رحمه
اگر مال متساوی بود و ربح متفاضل شرکت جائز نبود مسئله اگر شرکت عنان ببندند از جهت یکی دراهم
و از دیگری دنانیر جائز بود و بقول زفر و شافعی رح جائز نبود مسئله در شرکت عنان خلط مال شرط نیست و بقول
زفر و شافعی رح خلط مال شرط است مسئله اگر یکی کالای برای شرکت خرید از شریک دوم بها طلب کند و اگر نقد
بها از مال خود داد به شریک حصه او رجوع کند از ثمن مسئله اگر پیش از آنکه کالای بخرد مال هر دو شریک هلاک شد

ویا مال یک شریک هلاک شد شرکت باطل شود مسئله ۹ اگر یک شریک مال خود کالای برای شرکت
خرید مال شریک دوم هلاک شد کالاے میان هردو شریک مشترک بود و بشریک بحصهٔ او از ثمن رجوع
کند مسئله ۱۰ اگر برائے یک شریک چند درم معین از ربح شرط کردند شرکت فاسد شود مسئله ۱۱
هر یکی از شریکان در مفاوضه عنان تواند که مال شریک بضاعت دهد ویا اجیر گیرد برای
عمل ویا ودیعت نهد ویا دیگرے را مضارب گیرد یا وکیل کند برائے تصرف در مال شرکت
مسئله ۱۲ مال شرکت بدست شریک امانت ست مسئله ۱۳ نوع سوم شرکت تقبل ست و شرکت
تقبل آنست که دو درزی ویا یک درزی و یک رنگریز شریک شوند برآنکه از خلق عمل قبول
کنند و آنچه از کسب حاصل شود میان ایشان باشد جائز بود و بقول زفر رح اگر درزے و رنگریز
شریک شوند جائز نبود پس هرکه عمل قبول کرد از ایشان بر هردو لازم شود اگر یکی کسب کرد و دیگر
نکرد در میان هردو باشد مسئله ۱۴ نوع چهارم شرکت وجوه است و شرکت وجوه آنست که
دو مرد بے مال شریک شوند برآنکه بخرند و فروشند بوجاهت یکدیگر جائز بود و هر یکی وکیل
دیگرے باشد در خریدن و فروختن و اگر شرط کردند آنچه بخرند میان ایشان مناصفه ویا ثلاثه
باشد و ربح نیز همچنان بود و اگر یکی را در ربح زیادت شرط کردند شرط باطل باشد و بقول
شافعی رح شرکت مفاوضه و شرکت وجوه و تقبل جائز نبود

فصل شرکت در هیزم چیدن و صید کردن و آب دادن جائز نبود و آنچه از کسب
حاصل شود کاسب را بود و برای دیگر اجر مثل لازم شود مسئله در شرکت فاسد ربح بقدر
مال قسمت کنند اگرچه ربح زیاده شرط کرده اند مسئله ۲ اگر یک شریک بمرد یا مرتد شد و بدار حرب
رفت شرکت باطل شود مسئله ۳ شریک نتواند که زکوة مال شریک دیگر دهد مگر باذن
او مسئله ۴ اگر هر دو شریک یکدیگر را اذن کردند بدادن زکوة و هر یک زکوة مال خود متعاقب
دادند ثانی زکوة دیگرے را ضامن شود اگرچه دانسته و ندانسته بود که شریک زکوة خود
داده است و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر نمی دانست که شریک زکوة مال خود داده است
ضامن نشود و اگر هر دو شریک برابر زکوة دادند هر یکی برائے شریک دوم ضامن شود بحصهٔ
صاحب مسئله ۵ اگر یک شریک مفاوضه باذن شریک دوم کنیزکے برائے وطی خرید

قوله بوجاهت
وجاهت شناس
شدن و قدر داشتن
جاه شدن نزد مردم

و بهای آن از مال شرکت داد مالک مشتری شود و برای شریک ضامن نشود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما حصه شریک ضامن شود نصف

کتاب الوقف

وقف عبارت از حبس عین ست بر ملک واقف و تصدق بمنفعت و بقول ابی یوسف و محمد رح وقف حبس عین ست بر حکم ملک خدای تعالی مسئله در وقف ملک زائل شود بحکم قاضی و در ملک کسی در نیاید و پیش از حکم حاکم در وقف ملک مالک زائل نشود مگر که تعلیق بموت کند و گوید چون بمیرم پس سرای خود وقف کردم و بقول ابی یوسف و شافعی رح بمجرد قول مالک زائل شود و بقول محمد رح ملک واقف زائل نشود تا وقف را بمتولی تسلیم نکند و بقول شافعی رح وقف در ملک موقوف علیه در آید مسئله وقف تمام نشود مگر بقبض متولی و افراز از ملک و بیان جهتی که منقطع نشود و بقول ابی یوسف رح قبض و افراز و بیان کردن جهت غیر منقطع شرط نیست مسئله اگر زمین وقف کرد با ستوران و بندگان کشاورز درست بود مسئله درست وقف مشاعی که بجواز او حکم شده است و نیز درست ست وقف منقولی که در وی تعامل ست و بقول محمد رح وقف در مشاعی که متحمل قسمت بود جائز نیست و بقول ابی یوسف رح وقف منقولی جائز نیست مسئله چون وقف درست افتاد تملیک و قسمت او جائز نبود اگرچه وقف بر اولاد بود مسئله آنچه از وقف حاصل شود اول بر عمارت وقف خرج کنند اگرچه واقف شرط نکرده است مسئله اگر سرای را وقف کرد بر سکنی فرزند خود عمارت آن سرای بر فرزند بود اگر فرزند از عمارت امتناع آورد و یا عاجز شد قاضی آن سرای را باجارت دهد و از اجرت آن عمارت کند و اگر سرای وقف خراب شد و عمارت کردند و چیزی از بنای وقف باقی ماند اگر در عمارت وقف حاجت بود در عمارت صرف کند و اگر حاجت نیست نگهدارد که تا وقت حاجت بکار آید و میان مستحقان قسمت نکند مسئله اگر واقف اجرت وقف را برای خود معین کرد و یا ولایت وقف برای خود شرط کرد درست بود و بقول محمد و شافعی رح تعین اجرت برای خود جائز نبود مسئله و اگر واقف ولایت برای خود شرط کرد و او خائن ست قاضی از دست او بستاند اگرچه در وقف شرط کرده است که هیچ سلطانی و قاضی

وقف از دست وی بستانند مسئله اگر وصی خائن بود قاضی از وصیت او را دفع کند

فصل اگر مسجدی بنا کرد ملک مالک از وی زائل نشود تا از ملک خود افراز نکند براهی علیحده تا مردمان را اذن نکند به نماز و چون دران مسجد یکی نماز گزارد ملک مالک ازو زائل شود و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه اگر گفت این زمین را مسجد گردانیدم از ملک او زائل شود پیش از آنکه نماز گزارد و بروایتی از محمد رح برای زوال ملک نماز بجماعت شرط است مسئله اگر مسجدی را بنا کرد و زیر مسجد سرداب کرد و یا بالای مسجد خانه برآورد و در مسجد بطرف راه جداگانه کرد و یا میان سرای خود مسجد کرد و مردمان را بدر آمدن اذن کرد در هر دو صورت فروختن این مسجد جائز بود و بعد او میراث شود مسئله اگر سقایه و یا کاروان سرای یا رباطی و یا مقبره را بنا کرد ملک زائل نشود تا حکم حاکم نشود و بقول ابی یوسف رح بمجرد قول ملک زائل شود و بقول محمد رح چون مردمان از سقایه آب خورند و در کاروان سرای و رباط ساکن شوند و در مقبره دفن کنند آنگاه ملک زائل شود مسئله اگر چیزی از راه داخل مسجد کنند و یا چیزی از مسجد در شارع درآرند جائز بود

کتاب البیوع

مسئله بیع عبارتست از مبادله مال بمال بتراضی یکدیگر از بائع و مشتری و بایجاب و قبول که هر دو بلفظ ماضی بوند و به تعاطی لازم شود و هر کدام که از مجلس پیش از قبول برخاست ایجاب باطل شود مسئله بیع بدراهم غیر مشاره که قدر و وصف او بیان کرده باشند لازم شود مسئله اگر بدراهم معین مشار الیه بیع کرد جائز بود اگرچه قدر و وصف او بیان نکنند مسئله بیع بثمن حال و مؤجل باجل معلوم جائز بود مسئله اگر بدراهم مطلق فروخت بدراهمی واقع شود که غالب در شهر نقد سکه بود و اگر نقود در مالیت مختلف بود و در رواج مختلف بود و هیچ کدام غالب نبود بیع فاسد بود مگر که یک جنس از دراهم بیان کند مسئله جائز است بیع طعام و حبوب بشرط کیل و بجزاف و بوزن سنگی معین که قدر آن معلوم نبود مسئله اگر راس گندم فروخت مثلاً هر پیمانه بدراهمی در یک صاع بیع جائز بود و بقول ابی یوسف و محمد رح در کل جائز بود مسئله اگر رمه گوسپندان فروخت هر گوسپندی بدرهمی و یا جامه فروخت هر گز بدرهمی بیع در همه فاسد بود و اگر مقدار همه گوسپندان و مقدار تمام جامه

قوله اگر چیزی ۵ ... از راه داخل مسجد کنند ... [illegible]

در مجلس بیع ذکر کرد در تمام رمه و جامه درست بود و بقول ابی یوسف و محمد رح اگرچه کل رمه و کل جامه بیان نکرد جائز بود **مسئله ۹** اگر توده گندم خرید بشرطے که صد پیمانه است بصد درم و کم ازان یافت بحصهٔ آن از ثمن بستاند و یا بیع فسخ کند و اگر زیاده یافت زیادت بائع را بدهد و اگر جامه خرید و یا زمینی خرید بدانکه صد گز ست بصد درم و کم ازان یافت بتمام بها بستاند و یا بگذارد **مسئله** اگر از سرایے ده گز یده درم فروخت بیع فاسد بود و اگر ده سهم بده درم فروخت جائز بود و بقول ابی یوسف و محمد رح بیع ده گز بده درهم نیز جائز بود **مسئله** اگر بار جامه خرید بدانکه در وی ده جامه است و نه جامه و یا یازده جامه یافت بیع فاسد بود و اگر بها هر جامه معین کرد و در وی نقصان یافت بقدر آن درست بود و مشتری مخیر بود هر جامه که بها ش معین کرده است بستاند و یا بیع فسخ کند و در بر آمدن زیاده بیع فاسد شود **مسئله ۲** اگر جامه خرید بدانکه ده گز ست هر گزی بدرهمی و ده نیم گز یافت بده درهم بستاند بی خیار و اگر نه نیم گز یافت به نه درهم بستاند یا فسخ کند و بقول ابی یوسف رح در فصل اول اگر خواهد بیازده درهم بستاند و در فصل دوم اگر خواهد بده درهم بستاند و بقول محمد رح در فصل زیاده اگر خواهد بده و نیم درم بستاند و در فصل نقصان اگر خواهد بنه و نیم درم بستاند

فصل در بیع سرایے بنا و مفاتیح اغلاق در آید و در بیع زمین درخت بی ذکر در آید اما در بیع زمین زراعت داخل نبود مگر که در بیع ذکر کنند **مسئله** اگر درخت میوه دار فروخت میوه بائع را بود مگر آنکه در بیع ذکر کند و بائع را گویند که میوه را ببرد و درخت بمشتری تسلیم کن و بقول شافعی رحمة الله تعالے بگذارند تا میوه برسد بعده ببرد **مسئله ۲** اگر میوه بر سر درخت فروخت جائز بود اگرچه صلاح وے ظاهر بود و یا نبود و مشتری در حال میوه ببرد و اگر شرط کرد که میوه بر درخت بگذارد در بیع فاسد شود **مسئله** اگر درخت میوه فروخت و چند رطل معلوم استثنا کرد جائز نبود **مسئله** اگر گندم در خوشه و یا باقلے در پوست فروخت جائز بود و بقول شافعی رحمه الله تعالے بیع باقلی سبز جائز نبود **مسئله ۵** اجرت کیال بر بائع ست و اجرت سره کردن و وزن کردن بها بر مشتری ست **مسئله** اگر کالا بکالا فروخت هر دو برابر تسلیم کنند و اگر کالا بثمن فروخت اول تسلیم ثمن کنند بعده تسلیم مبیع کنند

۱۳۵

و اگر میوه را بر درخت فروخت و قدرے را ازان جدا ساخت بیع جائز نبود زیرا که احتمال ست که بر درخت همین قدر باشد که آن را جدا کرده است ۱۲ شرح وقایه فارسی

اجرت کیل کردن مبیع و وزن کردن آن و شمردن مبیع و پیمودن آن بر بائع باشد و اجرت وزن کردن بها و سره کردن آن بر مشتری ست ۱۲ شرح وقایه فارسی

باب خیار الشرط

مسئله شرط خیار جائزست بائع و مشتری را مسئله ۲ اگر یکی از بائع و مشتری و یا هردو خیار شرط کردند سه روز یا کمتر ازان درست بود و بیشتر از سه روز درست نبود و بقول ابی یوسف و محمد رح زیاده از سه روز نیز جائز بود اگر مهلت معلوم بود مسئله ۳ اگر زیاده از سه روز خیار شرط کرد و در سه روز بیع اجازت کرد جائز بود و بقول شافعی رح و زفر رح جائز نبود مسئله ۴ اگر کالای فروخت بشرطے که اگر در مدت سه روز ثمن نقد نکنند و میان ایشان بیع نباشد جائز بود و زیاده از سه روز جائز نبود و بقول محمد رح جائز بود و بقول زفر رح شرط سه روز نیز جائز نبود و اگر در سه روز ثمن نقد کرد باتفاق بیع جائز بود مسئله ۵ اگر خیار بائع را بود مبیع از ملک وی بیرون نیاید اگر مشتری قبض کرد و هلاک شد بدست وی قیمت واجب آید مسئله ۶ اگر خیار مشتری را بود مبیع از ملک بائع بیرون آید و مشتری مالک نشود و اگر مشتری قبض کرد و مبیع از دست وی هلاک شد در مدت خیار ثمن واجب آید و بقول شافعی رح قیمت نیز واجب آید و بقول ابی یوسف و محمد رح بخیار مشتری مبیع از ملک بائع بیرون آید و ملک مشتری شود مسئله ۷ اگر خیار مشتری است و مبیع در قبض وی معیوب شد ثمن واجب آید مسئله ۸ اگر زن خود را بشرط خیار خرید نکاح باقی بود و بعد از وطی تواند که رد کند و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما نکاح فاسد شود و بعد از وطی نتواند که رد کند مسئله ۹ اگر صاحب خیار در غیبت متعاقد دوم بیع اجازت کرد جائز بود و فسخ جائز نبود مگر بحضور او و بقول ابی یوسف و شافعی رح فسخ نیز در غیبت جائز بود مسئله ۱۰ بگذشتن مدت خیار و بموت صاحب خیار و با آزاد کردن و مدبر و مکاتب گردانیدن مشتری در مدت خیار بیع تمام شود و بقول شافعی رح در موت خیار بوارثه منتقل شود و بقول مالک رح بگذشتن مدت بلا اجازت و موت صاحب خیار بیع باطل شود مسئله ۱۱ اگر صاحب خیار مشتری بود و او بحکم شفعه جوار خانه بستد بیع تمام شود مسئله ۱۲ اگر مشتری خیار دیگری شرط کرد جائز بود هرکدام که اجازت و یا فسخ کند جائز بود و بقول زفر رح بیع فاسد شود مسئله ۱۳ اگر خیار مر بائع و مشتری راست و یکی اجازت کرد و دوم فسخ کرد سابق اولی بود و اگر هردو برابر اند فسخ اولی بود مسئله ۱۴ اگر دو بنده فروخت بهزار درم بدانکه در یکے خیار بود اگر بهای هر بنده جداگانه معین کرد جائز بود و اگر خیار و بهای هر بنده معین نکرد جائز نبود مسئله ۱۵ اگر دو

ویا سه جامه خرید بر آنکه مشتری را خیار باشد و بهای هر جامه معین کرد جائز بود مسئله ۱۷ اگر دو یا سه جامه خرید بر آنکه مشتری را خیار باشد هر کدام که خواهد به ده درم اختیار کند بیع جائز بود و در چهار جائز نبود و بقول زفر رح و شافعی رح در هر دو مسئله بیع فاسد شود مسئله ۱۸ اگر دو کس کالای خرید ند بشرط خیار و یکی اجازت کرد دوم نتواند که فسخ کند و بقول ابی یوسف و محمد رح تواند مسئله ۱۹ اگر بنده خرید بشرط آنکه نان پزد یا نویسنده است و بخلاف آن بود مشتری مخیر بود بتمام بها بستاند و یا بیع فسخ کند

باب خیار الرؤیة

خریدن کالای که ندیده است جائز بود و چون ببیند تواند که رد کند اگرچه پیش از دیدن رضا داده باشد و بقول شافعی رح بیع پیش از دیدن جائز نباشد مسئله ۱ اگر کالای فروخت که ندیده است بائع را خیار نیست مسئله ۲ خیار رویت باطل نشود بدانچه خیار شرط باطل شود مسئله ۳ اگر در ظاهر توده غله و یا روی بنده و کنیزک و یا روی و سرین دابه و یا ظاهر جامه پیچیده و یا درون سرای دید و در حال رد نکرد خیار رویت ساقط شود و بقول زفر رح در آمدن درون سرای و باز کردن جامه شرط است برای سقوط خیار رویت مسئله ۴ نظر وکیل بقبض او همچو نظر موکل ست در سقوط خیار رویت و بنظر رسول مشتری خیار او باطل نشود و بقول ابی یوسف و محمد رح بنظر وکیل مشتری بقبض خیار رویت ساقط نشود مسئله ۵ اگر نابینا چیزی خرید جائز بود و خیار او ساقط شود بمالیدن اگر بمالیدن معلوم شود و آنچه ببوی معلوم شود خیار نابینا ببوی ساقط شود و آنچه چشیدنی ست خیار نابینا بچشیدن ساقط شود و در عقار چون پیش نابینا صفت کردند او را دیگر خیار او ساقط شود و بقول ابی یوسف رحمه الله تعالی اگر نابینا در سرای استاد اگر بینا بودی بدیدی و گفت رضا دادم خیار رویت ساقط شود مسئله ۶ اگر یکی از دو جامه پیش از خریدن دید و هر دو جامه را خرید بعده دوم جامه را دید تواند که هر دو جامه رد کند مسئله ۷ بمردن مشتری خیار رویت ساقط شود و میراث نشود مسئله ۸ اگر چیزی را خرید که پیش از خریدن دیده بود اگر همان صفت یافت نتواند که رد کند و اگر متغیر شده یافت تواند که رد کند و اگر میان بائع و مشتری در تغیر اختلاف شد قول بائع معتبر بود با یمین و اگر میان بائع و مشتری در رویت مبیع اختلاف شد

قول مشتری معتبر بود با یمین مسئله اگر تنگ جامه خرید و پیش از رویت یک جامه از ان فروخت ویا بخشیده وتسلیم کرد نمی تواند که بخیار رویت وبخیار شرط جامهای باقی رد کند وبخیار عیب تواند که رد کند

باب خیار العیب

اگر مشتری در مبیع عیبی یافت بتمام بها بستاند ویا رد کند مسئله هرچه بسبب او نقصان ثمن شود نزد مالکان تجاران عیب بود چون گریختن بنده وبول در بستر کردن ودزدی ودیوانگی وگندگی دهن وبغل وزنا کردن مسئله فرزند زنا در کنیزک عیب ست ودر غلام نیست وبقول شافعی رح مطلق زنا عیب ست وکفر در غلام وکنیزک عیب ست ونادیدن حیض واستحاضه وسرفه قدیم ودوام که فی الحال طلبند وموی وآب در چشم عیب ست مسئله اگر نزد یک مشتری عیبی دیگر حادث شد مشتری بر بائع رجوع کند به نقصان ویا برضای بائع رد کند مسئله اگر مشتری بعد از بریدن ودوختن ویا بعد از رنگ کردن جامه بر عیبی مطلع شد ویا بعد از تر کردن سویق بروغن بر عیب مطلع شد رجوع بنقصان کند مسئله اگر این جامه وسویق را که بعد از دوختن ورنگ کردن وبروغن تر کردن عیب یافته است بدست دیگری فروخت رجوع بنقصان کند اگر مشتری کالای عیب دار را فروخت بعد آن بر عیب مطلع شد رجوع بنقصان نکند مسئله اگر بنده را خرید وآزاد کرد ویا مدبر ساخت ویا موی او را گشت ویا طعام خرید وتمام ویا بعضی از ان خورد بعده عیب یافت درین مسائل رجوع بنقصان نکند وبقول ابی یوسف ومحمد رحمة الله علیهما رجوع بنقصان کند وباقی طعام رد کند واگر مشتری بنده را کشت بر بائع رجوع بنقصان کند ودر مسئله طعام بقول ابی یوسف ومحمد رح در انچه خورده است رجوع بنقصان کند وباقی طعام رد کند مسئله اگر بنده را بر مال آزاد کرد ویا بنده بمرد بعده مطلع شد بر عیب رجوع بنقصان کند وبقول شافعی رح در عتق رجوع نکند مسئله اگر بیضه ویا خیار ویا جوز ویا خربوزه خرید وشکست وفاسد یافت که بان انتفاع تواند گرفت رد نکند ورجوع بنقصان کند واگر منفعت نتوان گرفت رد کند وبکل ثمن رجوع کند وبقول شافعی رحمه الله تعالی اگر برای آن شکست

۱۳۸

تا عیب روشن کند در مسئلهٔ اول نیز تواند که رد کند مسئلہ ۹ اگر مشتری مبیع را فروخت و
بروے رد کرده شد بسبب عیب اگر بحکم قاضی رد شد مشتری تواند که بر بائع خود رد کند
و اگر برضاے وی رد شد بے حکم قاضی نتواند که بر بائع اول رد کند مسئلہ ۱۰ اگر بنده را
خرید و قبض کرد بعده دعوے عیب کرد مشتری را جبر نتواند کرد براے دفع ثمن تا آنگاه که
مشتری بینه اقامت کند و یا بائع سوگند خورد و اگر مشتری مے گوید که گواهان من در شام اند
بائع را سوگند دهند و ثمن تسلیم کنند مسئلہ ۱۱ اگر مشتری دعوے کند که این بنده گریز
پا ایست بائع را سوگند ندهند مگر که مشتری بینه اقامت کند که بنده نزدیک وے گریخته
بود بعده بائع را سوگند دهند که هرگز نزدیک تو نگریخته است مسئلہ ۱۲ اگر کنیزے که خرید و قبض
کرد و ثمن تسلیم کرد بعده مشتری در کنیزک عیب یافت بائع مے گوید که کنیزک را با کنیزک
دیگر فروخته ام و مشتری مے گوید که همین کنیزک تنها فروخته قول مشترے معتبر بود مسئلہ ۱۳
اگر دو بنده را بیک صفقه خرید و یکے را قبض کرد و در دوم عیب یافت مشتری مخیر بود
یا هر دو قبول کند و یا هر دو را رد کند مسئلہ ۱۴ اگر مشترے بعضے مکیل را و یا موزون را
معیب یافت تمام رد کند و یا تمام قبول کند و اگر بعضے مکیل را و یا موزون را مستحق باشد
بر مشترے نتواند که باقے رد کند و اگر بعضے جامه را مستحق باشد بر مشتری مخیر بود که جامه
باقے رد کند بر بائع و بتمام بها رجوع کند و یا باقے جامه نگهدارد و بحساب آن از ثمن رجوع
کند مسئلہ ۱۵ اگر مشتری جاریه معیب را مداوات کرد و یا جامه معیب را پوشید و یا بر دابه
معیب سوار شده در حاجت خود رفت نتواند که رد کند و این فعل رضا بود بعیب و اگر
سوار شد تا دابه را آب دهد و یا براے او علف بخرد و یا بر بائع رد کند رضا نبود و تواند
که رد کند مسئلہ ۱۶ اگر بنده را در قبض مشتری دست بریدند بسبب دزدے که پیش از
بیع کرده بود مشتری را معلوم نبود تواند که بنده را با بائع رد کند و تمام بها بستاند
و بقول ابے یوسف و محمد رحمة الله علیهما بنده را بے عیب از دزدے و با عیب دزدی
قیمت کنند آنچه نقصان شود بحساب آن از ثمن رجوع کند مسئلہ ۱۷ اگر بائع شرط برائت
جمله عیوب کرد جائز بود و مشترے نتواند که بسبب عیبے رد کند اگرچه جمله عیوب

نشمرد و بقول شافعیؒ این شرط برائت درست نباشد

باب البیع الفاسد

فروختن مردار و خون و خوک و خمر و آزاد و ام ولد و مدبر و مکاتب روا نباشد و
بیع مدبر مطلق روا نباشد و اگر این اشیا بر دست مشتری هلاک شد نزد
ابی یوسف و محمد رح در مدبر و ام ولد بر مشتری ضمان واجب شود مسئلہ
ماہی پیش از گرفتن و پرنده در هوا و فروختن حمل کنیزک و گوسپند و
آنچه بخواهد زاد پیش از آنکه وضع حمل شود و فروختن شیر در پستان و مروارید
بر پشت گوسپند و پره است از ابی یوسف رح اگر گفت این پشم که بر پشت این
فروختم روا باشد مسئلہ۲ روا نباشد فروختن چیزے که بر سقف ست و فروختن
جامه مگر پاره کرده مسئلہ۳ اگر صیاد گفت آنچه این بار از دام صید حاصل شود
خرید روا نبود مسئلہ۴ اگر خرمائی که بر درخت ست بمقابله خرمائے که بر
بگمان آنکه هر دو خرما برابراند روا نباشد و این بیع را مزابنة گویند و بقول
مسئلہ۵ اگر دو کس در کالای راضی شدند بدانکه چون بائع دست
نهد و یا سنگریزه بران نهد میان ایشان بیع بود در هر دو صورت بیع در
بیع ملامسة گویند و دوم را بیع با لقاء حجر گویند مسئلہ۶ فروختن یک جامه
گیاه چراگاه و یا اجارت دادن جائز نبود مسئلہ فروختن زنبوران
و بقول محمد و شافعی رح اگر جمع کرده باشند جائز بود مسئلہ فروختن کرم قز
بود و فتوی برین ست و بقول ابی حنیفه رح جائز نبود و بقول ابی یوسف رح
شده است جائز بود مسئلہ فروختن بنده گریخته روا نبود مگر که بنده بدست
مسئلہ فروختن شیر زنے در پستان یا در قدح جائز نبود و بقول شافعی رح
ابی یوسف رح اگر کنیزک بود روا باشد مسئلہ۱۱ فروختن موی خوک جا
گرفتن موی خوک در دوختن موزه و غیر آن جائز بود مسئلہ۱۲ فروختن مو

باب بیع الفاسد

گرفتن بد و فروختن پوست مردار پیش از دباغت جائز نبود مسئله۱۲ باک نیست فروختن استخوان مردار و پشم و موی آن و انتفاع گرفتن باین اشیا مسئله۱۳ اگر خانهٔ زید بالاست و عمرو را فرود بالاخرابا شد زید بعد از افتادن و خراب کردن بالاخانه می فروشد جائز نبود مسئله۱۵ اگر کنیزک را فروخت و او غلام بود یا بر عکس بیع منعقد نباشد و بقول زفر رح بیع منعقد شود مسئله۱۶ اگر جاریه بهزار درم خرید و قبض کرد و پیش از تسلیم ثمن آن جاریه را بدست بائع کنیزک به پانصد درم فروخت جائز نبود و بقول شافعی رح جائز بود مسئله۱۷ اگر جاریه به پانصد درم خرید و قبض کرد و پیش از ادای ثمن آن جاریه را با جاریهٔ دیگر بدست بائع به پانصد درم فروخت در ان جاریه که از بائع نخریده است بیع جائز بود و در ان جاریه که از بائع خریده است بیع جائز نبود مسئله۱۸ اگر روغن خرید بشرط آنکه این روغن با آوند هم وزن کنند و بدل آوند پنجاه رطل کم کند این بیع فاسد شود و اگر شرط کرد آنچه وزن آوند بود کم کنند جائز بود مسئله۱۹ اگر روغن در مشک خرید و مشتری مشک بر بائع خالی رد کرد که وزن او ده رطل ست و بائع میگوید که آن مشک دیگر ست وزن آن مشک که در و روغن بوده پنج رطل ست و مشتری گفت که این مشک همانست قول مشتری معتبر بود با حلف مسئله۲۰ اگر مسلمانی ذمی را فرمود بخریدن یا بفروختن خمر جائز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما جائز نبود مسئله۲۱ اگر کنیزکی فروخت بشرط آنکه مشتری آزاد کند یا مدبر و یا مکاتب و یا ام ولد گرداند بیع فاسد بود و بقول شافعی رحمه الله تعالی بشرط اعتاق جائز بود مسئله۲۲ اگر کنیزکی حامله را خرید مگر حمل وی این بیع فاسد بود مسئله۲۳ اگر بنده را فروخت بشرط آنکه بائع را خدمت کند یک ماه و یا سرای فروخت بشرط آنکه یک ماه بائع ساکن شود و یا بشرطی که مشتری درمی به بائع وام دهد و یا بشرطی که مشتری هدیه به بائع دهد و یا بشرطی که بائع مبیع را بعد سه ماه تسلیم کند در جمیع صورت بیع فاسد بود مسئله۲۴ اگر جامه خرید بشرط آنکه بائع ببرد و پیراهن یا قبا دوزد فاسد بود و اگر نعل خرید بشرط آنکه بائع برابر کند بندها و نعل بندد جائز بود و بقول زفر رح جائز نبود مسئله۲۵ اگر کالای فروخت بهای موجل تا نوروز و مهرجان و صوم نصاری و فطر جهودان اگر بائع و مشتری را معلوم نبود بیع فاسد بود مسئله۲۶ اگر کالای فروخت تا آمدن حاجیان یا درودن و پاک کردن و گرفتن غله

ویا تا وقت انگور بریدن جائز نبود واگر تا این اوقات میانجی شود جائز بود واگر پیش از رسیدن
این اوقات مهلت بر انداختن بیع جائز بود وبقول زفر رحمه الله تعالی جائز نبود مسئله اگر آزاد و
بنده را ویا گوسپند مذبوح و مردار را بر یک بیع فروخت بیع هر دو جائز نبود وبقول ابی یوسف ومحمد رح
اگر بهای هر یکی معین کرده است در بنده و مذبوح بیع جائز بود و در آزاد و مردار باطل بود مسئله اگر بنده
و مدبر را ویا بنده خود را با بنده دیگری فروخت ویا ملک و وقف را بیک بیع فروخت بیع در بنده خود و ملک
جائز بود بحصه ثمن و در مدبر و بنده دیگری و در وقف بیع جائز نبود وبقول زفر رح در همه بیع فاسد بود

فصل فی احکام البیع الفاسد

مسئله اگر مشتری در بیع فاسد مبیع را قبض
کرد باذن بائع و هر دو عوض مال بود مشتری مالک شود و اگر هلاک شود قیمت واجب آید
و هر یکی را ولایت فسخ بیع بود مگر که مبیع از ملک مشتری بیرون آید بهبه یا بیع ویا آزاد کند
ویا بنا کند وبقول شافعی رحمه الله تعالی اگرچه قبض کند مالک نشود وبقول ابی یوسف ومحمد رح
دیوار را خراب کند و سرای بر بائع رد کند و در فسخ بیع بائع نتواند که پیش از تسلیم ثمن مبیع از مشتری
بستاند مسئله اگر جاریه بشرط الفاسد خرید و درهم دو بدل تقابض شد و مشتری این جاریه را
بدست دیگری بربح فروخت ربح را صدقه کند و اگر بائع در ثمن ربح کرد بائع را حلال بود
مسئله اگر بر شخصی مالی دعوی کرد و آن شخص مالی داد و مدعی از این مال ربح حاصل کرد بعده
هر دو اتفاق کردند که هیچ مالی ثابت نبود و مدعی علیه را دادنی نبود و مدعی را سود حلال بود مسئله
بیع نجش مکروه است و نجش آن بود که در ثمن زیادت کند و خریدن مقصود ندارد و نیز مکروه است
خریدار سوم کردن بر خریدن دیگری بزیادت کردن ثمن و نیز مکروه است تلقی جلب یعنی شخصی
از شهر بیرون رود بر کاروانی که طعام و گوسپند و جز آن سوی شهر آورده اند از ایشان بخرد و اگر
اهل شهر را از زیان ندارد مکروه نبود که تبیع بر اهل شهر پوشیده بود و نیز مکروه است فروختن شهری
بدست بیابانی اگر اهل شهر محتاج باشند و نیز مکروه است فروختن بوقت بانگ نماز جمعه
مسئله باکی نیست در بیع من یزید یعنی هر که زیادت کند بخرد و اگر پیش از بیع دیگر میکند و اگر
بعد خریدن دیگری خواهد کرد مکروه است مسئله در میان دو مملوک خرد و ذی رحم محرم تفریق
نکنند و همچنین اگر یکی خرد باشد تفریق نکنند و اگر تفریق کرد مکروه بود و اگر هر دو بزرگ اند تفریق

مسئله در بیع فاسد اگر فساد در بیع از دو عوض است چنانچه فروختن یکدرم بدو درم جائز است هر دو را از بائع و مشتری که فسخ بکنند بیع را پیش از قبض یا بعد از قبض تا آنکه مبیع در ملک مشتری است اگر فساد بسبب شرط زائد است چنانکه فروخت بشرط

۱۴۴

مکروه نبود و بقول ابی یوسف رح بیع جائز نبود در قرابت ولاد یعنے میان والد و ولد و تفریق میان زن وشوی مکروه نبود

باب الاقالة

مسئله اقاله فسخ ست در حق بائع ومشتری و بیع جدید ست در حق ثالث واقاله درست باشد بمثل ثمن اول واگر زیادت از ثمن اول و یا کم ازان شرط کردند ثمن اول واجب آید وشرط باطل شود و بقول ابی یوسف رحمه الله تعالے اقاله بیع ست مگر که بیع داشتن ممکن نبود آنگاه فسخ بود و بقول محمد رحمه الله تعالے اقاله فسخ ست مگر که فسخ نتوان داشت آنگاه بیع بود واگر بیع نیز نتوان داشت اقاله باطل شود مسئله اگر در مبیع بعد حدوث عیب بکمتر از ثمن اول اقاله کنند جائز بود مسئله اگر اقاله بغیر جنس ثمن اول کردند فسخ بود و ثمن اول لازم شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله تعالے بیع بود مسئله هلاک ثمن اول مانع اقاله نبود و هلاک مبیع مانع اقاله ست واگر بعضے از مبیع هلاک شد در باقی اقاله جائز بود

باب التولية والمرابحة

تولیه عبارت از بیع ست بثمن اول بغیر زیادت و مرابحه عبارت از بیع ست بثمن اول با زیادت بیع و شرط مرابحه و تولیت آنست که ثمن اول مثلے بود مسئله جائز بود که بائع مزد گازر و رنگریز و علم کش و مزد تافتن ریسمان و برداشتن طعام و مزد راندن گوسپندان برین مال ضم کند و بگوید که این کالاے مرا بدین مقدار شده است و نگوید که بدین مقدار خریده ام فاما مزد شبانان و تعلیم و اجرت خانه که مبیع دران نگهداشته است برین مال ضم نکنند مسئله اگر بائع در مرابحه خیانت کرد مشتری مخیر ست تمام بها بستاند و یا رد کند مسئله اگر بائع در تولیت خیانت کرد مشتری مقدار خیانت کم کند و بقول ابی یوسف رح در مرابحه و تولیه کم کند و بقول محمد رحمه الله در هر دو صورت مخیر ست مسئله اگر مشتری جامه که بده درم خریده است بعد از قبض به پانزده فروخت و تقابض شد باز آن را بده درم خرید اگر مرابحه فروشد بگوید

که این کالا را است مرا به پنج درم افتاده است و نگوید که به پنجدرم خریده ام اگر جامه را بده درم خرید یا از به بیست درم فروخت بعد از قبض باز بده درم خرید مرابحه فروختن جائز نبود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما هر دو صورت مرابحه بده درم جائز بود مسئله اگر بنده ماذون مدیون جامه را بده درم خرید و بعد از قبض بدست مولی بپانزده درم فروخت مولی بده درم مرابحه فروشد و همچنین اگر مولی جامه را بده درم خرید و بعد از قبض بدست بندهٔ ماذون و مدیون خود بپانزده درم فروخت بندهٔ ماذون بده درم مرابحه فروشد مسئله اگر بدست مضارب ده درم ست بنصف ربح و بدین ده درم جامه را خرید و بدست رب مال بپانزده درم فروخت رب مال اگر مرابحه فروشد به دوازده و نیم درم فروشد و بقول زفر رح بیع مضارب بدست رب مال و بیع رب مال بدست مضارب جائز بود مسئله اگر جاریه کامله را خرید و کور شد و یا مولی وطی کرد جائز بود بی بیان مرابحه فروشد و اگر مولی جاریه کامله را کور کرد و یا بیگانه چشم جاریه را کشید و مولی تاوان بستد و یا جاریه بکر را مشتری وطی کرد درین صورت بی بیان مرابحه نفروشد و بقول ابی یوسف و شافعی رح در مسئلهٔ اول جائز نبود که بی بیان مرابحه بفروشد مسئله اگر غلامی بهزار درم موجل خرید و بیع بصد درم فروخت و بیان نکرد و بعده مشتری را معلوم شد مشتری مخیر بود بتمام ثمن قبول کند و یا رد کند و اگر مشتری غلام را هلاک کرد بعده دانست بهزار و صد درم لازم شود و اگر تولیت فروخت و بیان نکرد که بمهلت خریده است بعده مشتری را معلوم شد مشتری مخیر بود بتمام ثمن قبول کند و یا رد کند و اگر تلف کرد بعده معلوم شد بر مشتری هزار درم حال واجب شود و بقول ابی یوسف رح مشتری قیمت کالا رد کند و تمام ثمن از بائع بستاند مسئله اگر کالا بدست مردی بتولیت فروخت بدانچه او را حاصل شده است و مشتری را معلوم نیست که بائع را بچند حاصل شده است بیع فاسد شود و اگر مشتری را در مجلس معلوم شد مخیر بود

فصل بیع العقار بیع غیر منقول پیش از قبض جائز ست و بقول محمد رحمه الله تعالی جائز نی مسئله بیع منقول پیش از قبض جائز نیست مسئله اگر مکیل را بشرط کیل و یا موزون را بشرط وزن و یا معدود را بشرط عدد خرید پیش از پیمودن و سنجیدن و شمردن فروختن و خوردن جائز نبود اگر جامه خرید بشرط ذراع جائز بود که پیش از گز کردن

قوله بده درم فروشد ۱۰ زیرا که فروختن مولی مر بنده ماذون را یا بر عکس اگرچه بظاهر بیع صحیح ست لیکن او را حکم عدم بیع ست زیرا که بنده در ملک مولی ست و آنچه در دست او ست در آن نیز حق مولی ست ۱۲ منه

۱۴ قوله ... معنی ... ست ... ذکر آنکه بمهلت خریده است ... بمهلت معین ... معلوم ... مجهول است ... شرح وقایه

بفروشد و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما فروختن معدود پیش از شمردن جائز بود مسئله
تصرف در ثمن پیش از قبض جائز بود مسئله جائز ست که مشتری در ثمن زیادت کند و یا بائع
در مبیع زیادت کند و یا در ثمن نقصان کند و استحقاق در جمیع متعلق ست و بقول شافعی رح زیادت
در مبیع و ثمن جائز نیست مسئله هر دین حال که موجل کنند موجل شود مگر قرض

باب الربوا

ربوا عبارتست از افزونی مال که بی عوض بود در میان مبادله مال بمال و علت ربا
قدر و جنس ست یعنی مراد از قدر کیل در مکیلات و وزن در موزونات ست و بقول شافعی
رحمه الله تعالی علت ربا طعم در مطعومات و ثمنیت در اثمان شرط ست و بقول مالک رح
علت ربوا اقتیات و ادخار ست مسئله بیع مکیل بجنس خود و بیع موزون بجنس خود
برابر دست بدست جائز بود و با فزونی و مهلت جائز نبود مسئله و بیع مکیل بمکیل
غیر جنس و بیع موزون بموزون غیر جنس با فزونی دست بدست جائز بود و بمهلت جائز
نبود مسئله بیع مکیل چون گندم و جو و خرما و نمک و موزون چون زر و نقره و آنچه
منسوب ست بر طل بیع او بجنس خود برابر جائز بود و با فزونی جائز نبود مسئله بیع جید
بردی در جمیع صور ربا برابر جائز بود و با فزونی جائز نبود حرام باشد مسئله در بیع
صرف تعیین شرط ست نه تقابض و بقول شافعی رحمه الله تعالی در بیع طعام بمثل او
تقابض شرط ست مسئله جائز ست بیع یک حفنه بدو حفنه و یک سیب بدو سیب و یک بیضه
بدو بیضه و یک جوز بدو جوز و یک خرما بدو خرما و یک فلس بدو فلس بشرطی که هر دو معین
باشند و بقول شافعی رحمه الله تعالی بیع یک حفنه گندم بدو حفنه مثل آن جائز نبود
و بقول محمد رحمه الله تعالی بیع یک فلس بدو فلس معین جائز نبود مسئله اگر گوشت
گوسپند بگوسپند و یا گوشت گاو بگاو و یا گوشت گوسپند بگاو و یا گوشت ستور بگوسپند
بیع کرد در جمیع صور جائز بود و بقول محمد رحمه الله تعالی گوشت گوسپند بگوسپند و گوشت
ستور بستور جائز نبود مگر گوشت مفروز زیادت بود از گوشتی که در گوسپند

ویا درستور ست تا گوشت برابر گوشت بود و زیادت گوشت برابر سر و پاچه و پوست و غیر آن بود
مسئلہ بیع کرپاس بہ پنبہ جائز بود باجماع **مسئلہ** بیع خرمائے تر بخرمائے تر جائز ست و
بقول شافعی رحمۃ اللہ تعالیٰ جائز نے **مسئلہ** فروختن خرما ہای خشک بخرمائے تر برابر بپیمانہ و بیع
انگور بمویز برابر جائز ست و بقول ابی یوسف و محمد رحمۃ اللہ علیہما بیع خرمائے تر بخرمائے
خشک جائز نبود **مسئلہ ۱۱** فروختن گوشت گوسپند بگوشت ستور و یا گوشت شتر بزیادت
جائز بود و بیع گوشت ستور بگوشت گاو میش بزیادت جائز نبود و ہمچنین بیع گوشت بز بگوشت
میش نیز بزیادت جائز نبود **مسئلہ** بیع شیر گوسپند بشیر ماده گاو بزیادت جائز بود و بقول
شافعی رحمۃ اللہ علیہ جائز نبود مگر برابر **مسئلہ ۱۳** فروختن سرکۂ خرما بسرکۂ انگور بزیادت
جائز بود **مسئلہ ۱۴** فروختن نان گندم بگندم و یا آرد گندم بزیادت جائز بود و فتوی برین ست
و بروایتے از ابی حنیفہ رح جائز نبود **مسئلہ ۱۵** فروختن پیہ شکم بہ پیہ سرین و یا بگوشت بزیادت
جائز بود **مسئلہ ۱۶** فروختن گندم بآرد گندم و یا پست گندم جائز نبود باجماع **مسئلہ** فروختن
ثمرہ چوب زیتون بروغن زیت و یا فروختن کنجد بروغن کنجد درست نباشد مگر کہ روغن زیادت
بود از آن روغن کہ در کنجد و زیتون ست **مسئلہ ۱۸** وام بستدن نان بوزن جائز بود و بشمار جائز
نبود و این قول ابی یوسف رحمہ اللہ تعالیٰ ست و فتوی برین ست و بقول ابی حنیفہ رح
بہر دو طریق جائز نبود و بقول محمد رح جائز بود **مسئلہ ۱۹** میان بندہ و مولے و میان مسلمان
و حربی در دار حرب ربوا حرام نبود و بقول ابی یوسف و شافعی رح میان مسلمان و حربی در دار حرب ہم ربوا حرام بود

باب الحقوق

مسئلہ بخریدن منزل منزلے بالا در بیع در نیاید مگر کہ ذکر کنند در بیع بکل حق ہو لہ او مرافقہ
و بکل حق قلیل و کثیر ہو فیہ او منہ **مسئلہ** اگر بیت خرید و در بیع بکل حق ذکر کرد بالائے آن
در نیاید تا ذکر بالا در بیع بصریح ذکر نکند **مسئلہ** اگر سرائے خرید بنا دان در بیع در آید و بالائے
آن سرائے نیز در آید **مسئلہ** ساباط در خریدن سرائے در نیاید مگر کہ ذکر کنند بکل حق ہو لہ او
بمرافقہ او بکل قلیل و کثیر ہو فیہ او منہ و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر در ساباط در دولن

قولہ بیع کرپاس بپنبہ جائز ست خواہ بزیادتی خواہ برابر بسبب مختلف بودن جنس ۱۲ عینی
قولہ جائز ست زیرا کہ این اشیا در معیار شرعی داخل نیستند و ہمچنین تا تمام مائعات در حکم جنس است ۱۲ عینی
قولہ جائز بود اسے برابر و بزیادتی نزد امام و نزد صاحبین جائز نیست
قولہ ساباط اسے ساباط ... ۱۴۶ ...

سرای ست بی آنکه ذکر کل حق هو له کند سا یا طی در آید در بیع **مسئله** اگر از سرای بیت و یا منزل و یا مسکن خرید طریق و مسیل و شرب در بیع در نیاید مگر که بکل حق هو له او بمرافقه ذکر کند **مسئله** اگر از سرای خانه و یا منزل و یا مسکن اجارت داد طریق و مسیل در آید بی آنکه حقوق و مرافق ذکر کند

باب الاستحقاق

مسئله اگر مردی کنیزکے خرید و در قبض او فرزند آورد و مردے استحقاق جاریه به بینه ثابت کرد جاریه را با فرزند برد و اگر مشتری اقرار جاریه برای او کرد فرزند در اقرار در نیاید زیرا که بینه حجتی متعدیه است نه اقرار **مسئله ۲** تناقض در دعوی ملک مانع حق ست تا اگر از شخصے طلب هبه کرد یا طلب شرا کرد بعده دعوی ملک کرد بیش از هبه و یا پیش از شرا دعوی نشنوند و در دعوی حریت و طلاق و نسب تناقض مانع نیست تا اگر بنده مشتری را گفت مرا بخر که من بنده ام و بخرید و این بنده آزاد پیدا شد اگر بائع حاضر بود و یا غائب بود بغیبت معلوم مشتری بر بائع رجوع کند و اگر بائع غائب بود و معلوم نبود که کجا ست مشتری بر بنده بثمن رجوع کند و بنده بر بائع کند و بقول ابی یوسف رحمة الله تعالی در هر دو صورت مشتری بر بنده رجوع نکند **مسئله ۳** اگر بنده گفت مرا گرو بستان که من بنده ام و زید گرو ستد این بنده آزاد بود زید بر بنده هیچ حال بوام رجوع نکند و بقول ابی یوسف در رهن نیز بر بنده رجوع نبود **مسئله ۴** اگر مردے در سرای حقے مجهول دعوی کرد و صاحب سرای بصد درم صلح کرد و بعضے ازین سرای مردے دیگر باستحقاق برد مدعا علیه بر مدعے هیچ رجوع نکند و اگر دعوی تمام سرای کرده بود بعده صلح کرد مدعا علیه بحصه آن از مال صلح بر مدعی اول رجوع کند **مسئله ۵** اگر مردی ملک غیر بی اذن او فروخت مالک مخیر بود در اجازت و فسخ و در اجازت بقای مبیع و بقای متعاقدین شرط است و بقای ثمن نیز در اجازت شرط است اگر از جنس عروض باشد و بقول شافعی رح بیع فضولی منعقد نشود **مسئله ۶** اگر مردی بنده زید را غصب کرد و فروخت و مشتری آزاد کرد بعده غاصب را زید در بیع اجازت کرد عتق درست باشد و بقول محمد و زفر رح درست نباشد و اگر مشتری از غاصب قبض کرد و بدست دیگری فروخت و مالک بیع اول را

منصور است و مغصوب نفس
فروداست ... نفس دیگری
۱۲

اجازت کرد بیع دوم جائز نبود واگر دست بندهٔ مغصوب نزدیک مشتری ببرید ند و مشتری ارش
بستد و موالے بیع غاصب را اجازت کرد ارش مشتری را بود و آنچه از ارش زیادہ بر نصف ثمن بود
صدقه بدهد مسئله اگر بنده غیری را فروخت بی اذن او و مشتری بینه اقامت کرد برا قرار
بائع که مولی بنده او را به بیع بنده اذن نکرده است و یا بر اقرار مولی بنده که موالے به بیع او
نفرموده است و می خواهد که بیع را رد کند بینه مشترے نشنوند و اگر بائع پیش قاضی اقرار
کرد که بے اذن موالے فروخته و مشتری طلب فسخ کرد بیع باطل شود مسئله اگر مردی سراے
غیر را فروخت و مشتری سراے را در بناء خود داخل کرد بائع ضامن نشود و بقول محمد رحمة الله علیه
و قول اول از ابی یوسف رحمة الله علیه ضامن شود

باب السلم

هر چیزی که ضبط صفت او ممکن شود و مقدار او معلوم بود سلم در و جائز بود و آنچه ضبط صفت او
و معرفت مقدار او ممکن نبود سلم در و جائز نبود پس سلم در مکیل و موزون جز دراهم و دنانیر و در
عددے متقارب چون جوز و بیضه و فلس و خشت خادم و پخته بکالبد معلوم و در مذروع چون جامه
بشرط بیان مقدار گز و صفت صنعت جائز بود و سلم در دراهم و دنانیر و حیوان و در اطراف او و در پوستینها
معدود و پشتاره های هیزم و در دستهای تره و در جواهر و خرمهره جائز نبود مسئله سلم
جائز ست در چیزی که از وقت عقد سلم تا وقت حلول اجل موجود بود تا اگر مسلم فیه بوقت سلم
موجود بود و بوقت تمام شدن مهلت موجود نبود و یا در وقت عقد سلم منقطع شود و در آخر
مهلت موجود بود سلم جائز نبود و بقول شافعی رح اگر در وقت حلول اجل موجود شود جائز بود
مسئله سلم در ماهی تازه در غیر وقت جائز نبود و در ماهی تازه در وقت وی بوزن معلوم
جائز بود مسئله در ماهی شور بوزن معلوم جائز بود مسئله سلم در گوشت جائز نبود
و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر جنس گوشت و نوع او و سن حیوان و صفت او و موضع
بریدن گوشت و مقدار او بیان کند جائز بود مسئله اگر سلم بست به پیمانهٔ
معین که مقدار او معلوم نبود و یا بگزے معین که قدر او معلوم نبود و یا سلم بست
در گندم دیهی معین و یا در خرمای نخلی معین جائز نبود مسئله در سلم شرط ست بیان

جنس و نوع و صفت و اندازه و مهلت و اقل او یک ماه است و مقدار سرمایه اگر سرمایه از جنس
مکیل و موزون و یا معدود بود و جای تسلیم مسلم فیه اگر در مسلم فیه حمل مؤنت بود و اگر در مسلم فیه حمل و مؤنت
نیست در مکان عقد سلم تسلیم کند و قبض سرمایه پیش از انکه هر دو عاقد جدا شوند شرطست و بقول
ابی یوسف و محمد رح چون سرمایه معین بود بیان او و بیان مکان تسلیم شرط نیست در سلم و مسلم فیه را
در موضع عقد سلم تسلیم کند مسئله اگر بدویست درم یک خروار گندم سلم بست صد درم وام
بوده است بر مسلم الیه و صد درم نقد داد سلم در حصه صد درم دین باطل شود و در صد درم نقد درست
بود مسئله تصرف در سرمایه و در مسلم فیه پیش از قبض جائز نبود تا اگر دیگری را در مسلم فیه شریک میکند
و یا مسلم فیه را بتولیت میفروشد جائز نبود مسئله اگر در سلم اقالت کردند رب السلم نتواند که بدل سرمایه
از مسلم الیه چیزی بستاند مسئله اگر مسلم الیه یک خروار گندم خرید و رب السلم را فرمود تا از بدل مسلم فیه
قبض کند جائز نبود و اگر مسلم الیه رب السلم را فرمود که اول بار برای او قبض کند بعده برای خود
قبض کند و او همچنان کند یعنی یکبار برای او پیمانه کرد و بار دوم برای خود پیمانه کرد جائز بود و اگر یک
خروار گندم خرید و زید را فرمود که بدل قرض خود قبض کند جائز بود مسئله اگر در خروار گندم سلم بست
و رب السلم مسلم الیه را فرمود تا بظرف رب السلم کیل کند و مسلم الیه بغیبت رب السلم بظرف او کیل کرد
قبض نبود و اگر طعام معین بخرید و بائع را فرمود تا بظرف مشتری کیل کند و بائع در غیبت مشتری
یا او نزد او کیل کرد قبض بود مسئله اگر بجاریه در خروار حنطه سلم بست و مسلم الیه جاریه را قبض کرد
بعده اقالت کردند پس جاریه پیش مسلم الیه مرد و یا پیش از اقالت جاریه مرد اقالت باقی بود و در مسئله
اول درست باشد و در مسئله دوم قیمت جاریه واجب آید بر مسلم الیه و اگر مردی جاریه خرید
بصد درم پس اقاله کردند و آن جاریه بدست مشتری بمرد اقالت باطل شود و اگر بعد از موت جاریه
اقالت کردند نیز اقالت باطل بود مسئله اگر مسلم الیه می گوید که در روی شرط کرده ام و رب السلم میگوید
که هیچ شرط نکرده ام قول مسلم الیه معتبر نبود و اگر رب السلم دعوی شرط در روی میکند و مسلم الیه منکرست
قول رب السلم بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما قول مسلم الیه معتبر بود مسئله اگر رب السلم دعوی
اجل میکند و مسلم الیه منکرست قول رب السلم معتبر بود باتفاق و اگر مسلم الیه دعوی اجل میکند
و رب السلم منکرست قول مسلم الیه معتبر بود و بقول ابی یوسف و محمد رح قول رب السلم معتبر بود و همچنین

قول مدعی در صفت معتبر ست نه قول منکر مسئله ۱۵ جائز ست سلم و استصناع در موزه و طشت و قنابه و چون فرماینده ببیند مخیر بود و پیش از انکه خرنده ببیند صانع تواند که بدست دیگری فروشد و صورت استصناع آنست که مردی موزه دوز را گوید که موزه از جلد ادیم خود برای اندازه پای من بدوز بچندین مهلت و بچندین درم و پای بنماید و یا زرگر را گوید که انگشتری از نقره خود برای من بساز بچندین مهلت و بچندین درم و در استصناع موجل را حکم سلم بود و بقول ابی یوسف و محمد رح حکم سلم ندارد

باب المتفرقات

مسئله بیع سگ و یوز و درندگان و پرندگان جائز ست و بقول شافعی رحمة الله علیه بیع سگ جائز نیست و بروایتی از ابی یوسف رح فروختن سگ گزنده جائز نیست مسئله ۲ حکم ذمی در بیع غیر خمر و خوک چون حکم مسلمان ست و در خمر و خنزیر چون حکم مسلمان است در بیع شیره و گوسپند مسئله ۳ اگر دیگری را گفت بنده خود بدست زید بهزار درم بفروش بانکه من میلغ ... ام برای تو پانصد درم جز هزار درم داو فروخت بیع جائز بود و بر میانجی هیچ واجب نباید و اگر گفت بنده خود بدست زید بهزار درم بفروش بدانکه من میانجی ام برای تو پانصد درم از بهای آن بنده جز هزار درم و او بفروخت هزار درم بر مشتری واجب آید و پانصد درم بر میانجی لازم مسئله اگر کنیزکی را خرید و پیش از قبض کردن تزویج کرد و شوهر او را وطی کرد وطی شوهر نیز قبض مشتری بود و نکاح حکم قبض ندارد مسئله اگر بنده را بخرید و مشتری پیش از قبض و تسلیم ثمن غائب شد و بائع بینه اقامت کرد بشرا و غیبت مشتری پیش از تسلیم ثمن و از قاضی طلب بیع بنده کرد برای ثمن اگر غیبت مشتری معروف ست بیع بنده جائز نبود و اگر مکان مشتری معلوم نبود بیع بنده برای دفع ثمن جائز بود مسئله اگر دو کس خرید و یکی پیش از قبض مبیع و تسلیم ثمن غائب شد مشتری حاضر تواند که تمام ثمن بیائع دهد و تمام مبیع قبض کند چون شریک غائب حاضر آید نتواند که نصیب خود را از مبیع قبض کند پیش از دفع نصیب خود از ثمن و بقول ابی یوسف رح اگر حاضر تمام ثمن ادا کرد نتواند که نصیب غائب قبض کند و در نصیب غائب از ثمن متبرع بود و بر شریک رجوع نکند مسئله اگر کنیزکی را فروخته بهزار مثقال نقره و زر بر مشتری پانصد مثقال زر و پانصد مثقال نقره واجب آید مسئله اگر

دراہم جیاد داد ولی داشت وزیوف داد واین را معلوم نبود وصرف نمود یا تلف کرد واین استیفا شده
باشد و بدیون بیع واجب نباید وبقول ابی یوسف رحمہ این گویند کہ مثل زیوف بدیون رد کند ودراہم جیاد
بستاند **مسئلہ** اگر مرغی در زمین غیری چوزہ یا بیضہ نہاد ویا آہو در زمین یکی پنہان شد
ہر کہ بگیرد مالک او شود واین حکم جائیست کہ صاحب زمین زمین خود را برای صید مہیا نکردہ باشد
واگر زمین از برای صید مہیا کردہ باشد این ہمہ صاحب زمین را بود **مسئلہ** آنچہ از شرط باطل شود
وتعلیق آن بشرط جائز نباشد آنست بیع وقسمت واجارت ومراجعت وصلح از مال وابرا از دین
وعزل وکیل واعتکاف ومزارعت ومعاملہ در اشجار واقرار ووقف وتحکیم **مسئلہ** آنچہ بشرط فاسد
باطل نشود آنست قرض وہبہ وصدقہ ونکاح وطلاق وخلع وعتق ورہن وایصار ووصیت و
شرکت ومضاربہ وقضا وامارت وکفالت وکتابت واذن عبد بتجارت ودعوی نسب فرزند
وصلح از دم عمد وصلح از جراحت وعقد ذمہ وتعلیق رد بعیب ویا بخیار شرط وعزل قاضی

کتاب الصرف

صرف عبارت از بیع زر بزر ونقرہ بنقرہ ویا نقرہ بزر یا زر بنقرہ است **مسئلہ** اگر زر بزر ویا نقرہ بنقرہ
میفروشد قبض ہر دو عوض در مجلس صرف شرط است اگرچہ یکی جید ودوم ردی بود ویا یکی ساختہ
ودوم ناساختہ بود **مسئلہ** اگر زر بنقرہ میفروشد قبض ہر دو عوض در مجلس شرط است وتفاضل جائز
بود واگر زر بنقرہ بجزاف میفروشد بی آنکہ وزن کند جائز است بشرطی کہ ہر دو عوض در مجلس قبض
کند **مسئلہ** تصرف در ثمن صرف پیش از قبض جائز نبود پس اگر فروخت دینار را بدراہم وقبض نکرد
دراہم وخرید بدان دراہم جامہ را بیع فاسد باشد وبقول زفر رحمہ جائز است **مسئلہ** اگر کنیزکی را
با طوق نقرہ فروخت بدو ہزار وقیمت جاریہ ہزار درم نقرہ است وقیمت طوق نیز ہزار درم نقرہ است
ومشتری در مجلس ہزار درم ببائع داد واز مجلس متفرق شدند ہزار درم مقبوض بہای طوق بود ہمچنین اگر
جاریہ را با طوق نقرہ بدو ہزار درم خرید ہزار حال وہزار بمہلت بیع جائز بود وہزار درم حال بہای طوق
بود **مسئلہ** اگر تیغی با حلیہ فروخت بصد درم وحلیہ پنجاہ درم نقرہ است واز بہای پنجاہ درم بائع
داد بیع درست باشد وپنجاہ درم مقبوض حصہ حلیہ بود اگر بیان نکند کہ این پنجاہ درم حصہ حلیہ است

وهمچنین اگر گفت این پنجاه درم از بهای هر دو چیز ست پنجاه درم حصهٔ حلیه بود و بیع جائز بود و اگر
هر دو عاقد متفرق شدند و هیچ قبض نشد بیع در سیف درست بود و در نقره فاسد شود اگر نقره از تیغ
جدا شود بی ضرر و اگر بی ضرر جدا نمی شود در هر دو باطل شود مسئله اگر آوند نقره فروخت و چیزی
از ثمن قبض کرد و از مجلس متفرق شدند بمقداری که ثمن قبض نشده است بیع باطل شود و در مقداری که
ثمن قبض شده است بیع جائز بود و آوند میان هر دو مشترک بود و اگر بعضی از آوند مستحق باستحقاق
بر مشتری مخیر بود باقی بحصهٔ ثمن بستاند و یا رد کند مسئله اگر قطعهٔ نقره فروخت و بعضی از آن
قطعه مستحق باستحقاق بر مشتری باقی بحصهٔ ثمن بستاند بی خیار مسئله اگر دو درم نقره و یک
دینار زر بیک درم نقره و دو دینار زر فروخت جائز بود دو درم مقابل دینار بود و دو درم مقابلهٔ دو
دینار بود و بقول زفر و شافعی رح جائز نبود و همچنین اگر یک خروار گندم و یک خروار جو بدو خروار گندم
و بدو خروار جو فروخت جائز بود و هر جنس مقابل خلاف جنس بود و بقول شافعی و زفر رح جائز نبود
مسئله اگر یازده درم را بده درم و یک دینار زر فروخت بیع جائز بود مسئله اگر زید بر عمرو
ده درم یافت دارد و عمرو بدست زید دیناری فروخته بمقابلهٔ ده درمی که بر عمرو بود و یا بده درم
مطلق فروخت و عمرو دینار زر بزید داد در هر دو نوع بیع جائز بود و ده درم از ذمهٔ عمرو بطریق
مقاصه ساقط شود مسئله اگر یک درم صحیح و دو درم مغشوش بدو درم صحیح و یک درم مغشوش فروخت
جائز بود مسئله درم و دینار که در وی زر و نقره غالب بود حکم زر و نقره خالص دارد تا اگر دراهم صحیح بدراهم
مغشوش که نقره غالب دارد می فروشد و یا دنانیر خالص بدنانیر مغشوش که زر غالب دارد می فروشد و یا
درم مغشوش بدرم مغشوش و یا دینار مغشوش بدینار مغشوش می فروشد اگر برابر بوزن فروشد جائز
بود و بزیادت و نقصان جائز نبود و اگر این دراهم و دنانیر که غالب ست در ان زر و نقره بوام می ستانند
جائز نبود مگر بوزن مسئله و اگر در درم و دینار غش غالب ست حکم درم و دینار ندارد و اگر بجنس خود
بتفاضل فروشد جائز بود و اگر بوزن رواج دارند بیع و استقراض بوزن جائز بود و اگر بعدد رواج
دارند بیع و استقراض بعدد جائز بود و اگر بهر دو رواج ست بیع و استقراض بهر دو طریق جائز بود و ما
دامی که رواج دارند متعین در بیع و شرا متعین نشوند و اگر رواج ندارند متعین شوند و اگر در دراهم و
دنانیر غش برابر ست در بیع و شرا و استقراض حکم دراهم و دینار دارد که در ایشان غش غالب است

در صرف حکم غالب غش دارند اگر بدراهم مغشوش و یا بفلوس رائجه چیزی خرید و کاسد شد بیع باطل شود و بقول ابی یوسف رح بر مشتری قیمت دراهم و فلوس روز بیع واجب شود و بقول محمد رح قیمت آخرین روزی که تعامل کرده اند واجب آید مسئله بیع بفلوس نافقه جائز بود اگرچه تعیین نکند و بیع بفلوس کاسده جائز نبود مگر که تعیین کند مسئله اگر بفلوس نافقه بیع کرد و بعده کاسد شد بیع باطل شود و اگر بفلوس نافقه وام بستد بعده کاسد شد مثل آن فلوس را رد کند و بقول ابی یوسف رح قیمت فلوس روز قبض واجب آید و بقول محمد رح قیمت روز کساد واجب آید مسئله اگر بنصف درهم فلوس چیزی خرید درست بود و بر مشتری واجب شود آنچه از فلوس به نیم درهم میدهند مسئله اگر صرافی درم بصراف داد و گفت به نیم درم فلوس ده و نیم دیگر نیم درم کم از حبه ده جائز بود

کتاب الکفالة

کفالت عبارت از ضم ذمه بذمه دیگرست در مطالبه و کفالة بنفس جائز ست بلفظ کفلت بنفس فلان یعنی میانجی شدم بنفس فلان اگرچه متعدد شوند تا اگر دو مرد و یا سه مرد میانجی شوند جائز بود بنفس او و نیز کفالت بنفس جائز بود بلفظی که معبر ست از بدن چون رقبه و روح و جسد و راس و وجه و نیز کفالة منعقد شود بکفلت بنصف فلان و بثلث فلان و بلفظ ضمنت فلانا و بلفظ علی و الی و یا بلفظ انا زعیم به و قبیل به یعنی من میانجیم بنفس فلان مسئله اگر گفت من ضامنم بمعرفت او میانجی نشود مسئله اگر در کفالت شرط کرد که مکفول عنه را در وقت معین تسلیم کند لازم شود احضار وی بدان وقت اگر مطالبه کند و اگر از احضار عاجز آید قاضی میانجی را حبس کند و اگر مکفول بنفسه غائب شد قاضی کفیل را مدت آمدن و رفتن مهلت دهد اگر مهلت گذشت و حاضر نیاورد کفیل را حبس کند اگر مکفول بنفسه غائب شد و مکان معلوم نیست کفیل را مواخذه نشود و اگر کفیل مکفول عنه را حاضر آورد در مکانی که مکفول له تواند که مخاصمت کند چنانچه در شهر تسلیم کند کفیل بنفس از کفالت بری شود و اگر شرط کرد که در مجلس قاضی تسلیم کند لازم شود که در مجلس قاضی تسلیم کند مسئله کفالت بنفس باطل شود بموت مطلوب و بموت کفیل اما بموت طالب باطل نشود مسئله اگر میانجی بنفس مطلوب را بطالب تسلیم کرد

از ضمانت بری شود اگرچه در حالت کفالت برائت به تسلیم مطلوب شرط نبوده است مسئله ۵ اگر مکفول عنه
نفس خود را تسلیم کرد از جهت کفیل کفیل بری شود اگر وکیل کفیل و یا رسول کفیل مطلوب را
بطالب تسلیم کرد کفیل بری شود مسئله اگر کفیل بنفس شد بشرطے که اگر مکفول به را فردا تسلیم نکنم
ضامن باشم بدانچه بر وے ست جائز بود و اگر فردا مکفول به را تسلیم نکرد و یا مطلوب بمرد مال را
ضامن شود و بقول شافعی رح این کفالت جائز نبود مسئله اگر بر یکے دعوے صد دینار کرد
و مردے میانجی شد و گفت اگر فردا مدعا علیه را بتو تسلیم نکنم صد دینار بر من بود مدعی طلب کرد
و میانجی مدعا علیه را تسلیم نکرد صد دینار لازم شود مسئله در حد و قصاص بر میانجی دادن
بنفس جبر نکند قاضی مدعا علیه را و بقول ابی یوسف و محمد رح در حد قذف و قصاص بر میانجی
دادن بنفس جبر کنند مسئله ۹ در حدود و قصاص حبس نکنند مگر بگواهے دو مستوران و یا گواهے
یک عدل که قاضی بعدالت او عالم بود مسئله کفالت بمال جائز ست اگرچه مال مجهول بود و چون
دین صحیح باشد و آن دینی ست که ساقط نشود مگر باداکردن یا ابرا کردن چنانچه گوید میانجی
شدم از وے بهزار درم و یا گوید میانجی شدم از وی بدانچه ترا بر وے ست و یا گوید میانجی شدم
از وی بدانچه برسد ترا درین بیع و یا گفت آنچه با فلان خرید و فروخت کنی بر من ست و یا گفت
آنچه بر فلان ترا واجب شود بر من بود و یا گفت آنچه فلان از تو غصب کند بر من ست درین
مسائل طالب مخیر بود بر کفیل و یا بر مدیون مطالبه کند مگر که در کفالت شرط برائت اصیل کرده باشد
پس حواله بود چنانچه حواله بشرط عدم برائت محیل کفالت ست مسئله اگر طالب از کفیل مطالبه کرد
تواند که از اصیل نیز مطالبه کند و اگر از اصیل مطالبه کرد نیز تواند که از کفیل مطالبه کند مسئله ۱۲
تعلیق کفالت بشرط ملائم جائز ست و آن شرطی ست که بدان حق واجب شود چنانچه گوید اگر
مبیع مستحق شد من ضامنم بهر شرطے که بدان امکان استیفا بود چنانچه گوید اگر زید از سفر باز آید
من ضامنم و زید مکفول عنه است و بشرطے که بدان استیفا متعذر شود چنانچه گوید اگر مدیون از
شهر غائب شود من ضامنم مسئله تعلیق کفالت بمجرد شرط جائز نبود چنانچه گوید اگر باد بوزد من
ضامنم درینصورت کفالت درست بود و مال در حال لازم شود مسئله اگر گفت کفیل شدم
بدانچه ترا بر وے ست و بینه اقامت کرد بهزار درم بر کفیل لازم شود و اگر بینه اقامت نکرد کفیل مصدق بود

بدانچه اقرار کند کفیل باسوگند واگر مدیون زیادت ازان اقرار کرد بر کفیل لازم نشود مسئله اگر بامر
مطلوب میانجی شد بدانچه ادا کرد بر مطلوب تواند که رجوع کند واگر بغیر امر مطلوب میانجی
شد نتواند که رجوع کند مسئله میانجی پیش از ادای مال بر اصیل مطالبه نکند اگر
مدعی بر میانجی ملازمت کند میانجی نیز بر اصیل ملازمت کند واگر حبس کرده شود کفیل مکفول عنه نیز حبس
کرده شود واگر اصیل مال ادا کرد میانجی بری شود واگر طالب اصیل را بری گردانید از دین کفیل نیز بری
شود واگر طالب اصیل را مهلت داد بر کفیل نیز موجل شود واگر طالب کفیل را بری گردانید ویا از
از کفیل تاخیر کرد اصیل بری نشود وبروی تاخیر نشود مسئله اگر کفیل یا اصیل یا رب مال از هزار
درم به پانصد درم صلح کرد از پانصد درم هر دو بری شوند مسئله اگر بامر اصیل میانجی شده است
وطالب او را گفت بریت الی من المال میانجی بر مطلوب رجوع کند ودر بریت وابرأتک
میانجی بر مطلوب رجوع نکند و باشد طالب را حق بر مطلوب وبقول ابی یوسف رح در لفظ بریت
میانجی بر مطلوب رجوع کند مسئله تعلیق برائت از کفالت بشرط باطل ست مسئله کفالت
بنفس در حد و قصاص ومبیع ومرهون وامانت باطل ست مسئله کفالت ثمن ومغصوب و
مقبوض برای خریدن ومبیع بیع فاسد جائز ست اگر دابه را استیجار کرد اگر معین بود کفالت بران
جائز نبود مسئله اگر بنده را استیجار کرد برای خدمت ومردی بسپردن آن بنده میانجی شد
جائز نبود مسئله کفالت به نفس ومال صحیح نبود مگر بقبول طالب در مجلس عقد کفالت وبقول ابی یوسف
رحمه الله تعالی اگر بعد از مجلس عقد طالب را خبر شد واجازت کرد جائز بود مسئله اگر در غیبت غرما
مریض وارث را گفت کفیل شو تو از من بدینی که بر من ست ووارث میانجی شد جائز بود مسئله
اگر مدیون مفلس مرد ومردی از وی میانجی شد برای غرما جائز نبود وبقول ابی یوسف و
محمد رح جائز بود مسئله اگر جامه مردی بامر وی بیع کرد وبه ثمن از مشتری میانجی شد برای
موکل یا مال مضاربت فروخت وبه ثمن از مشتری برای رب مال میانجی شد جائز نبود مسئله
اگر دو شریک کالای مشترک فروختند بیک عقد ویک شریک بحصه شریک دوم از ثمن میانجی
شد جائز نبود مسئله اگر بنده را خرید ومردی ضمان عهده شد جائز بود مسئله ضمان خلاص
باطل ست ونظیر وی آنست که اگر در مبیع استحقاق کردند تخلیص کند وبقول ابی یوسف ومحمد رح

زمان خلاص جائز ست واین عبارت از تسلیم مبیع ست و یا تسلیم قیمت اوست بمنزله ضمان درک
مسئله کفالت بمال کتابت جائز نبود

فصل اگر مدیون دین بکفیل داد پیش از ادای کفیل مدیون مال از کفیل نتواند که باز ستاند
و اگر کفیل درین مال ربح حاصل کرد ربح کفیل را بود و اگر دینی ست که بتعیین معین می شود چنانکه گندم
بهتر آنست که آنچه ربح حاصل کند بمطلوب رد کند و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما رد نکند مسئله
اگر کفیل بامر مطلوب از شخصی جامه خرید بوام بپانزده درم و قیمت جامه ده درم ست خرید مر آن
جامه بر کفیل واقع شود و ربح پنج درم بر کفیل لازم شود مسئله اگر مردی میانجی شد بدانچه
واجب شود بروی و یا بدانچه حکم کرده شود بروی بعده مطلوب غائب شد و مدعی بر کفیل
بینه آورد و هزار درم بر مطلوب غائب یافتنی ست بینه مقبول نشوند مسئله اگر بر مردی بینه آورد
که هزار درم از زید یافت دارد و این مرد با مردی میانجی شده است قاضی هزار درم بر هر دو حکم
کند و اگر اثبات کفالت بی امر زید کرد بهزار درم بر کفیل حکم شود نه بر زید و در مسئله اول کفیل بر زید
بدانچه ادا کرد رجوع کند و بقول زفر هم رجوع نکند و در مسئله دوم باتفاق کفیل بر اصیل رجوع
نکند مسئله اگر ضامن درک مبیع شد این کفالت تسلیم بود تا اگر بعد ضمان درک دعوی
ملکیت این مبیع کند جائز نبود و اگر در خط بیع گواهی نبشت و مهر کرد و میانجی نشد تسلیم نبود و
تواند که دعوی ملکیت کند مسئله اگر از مردی میانجی خراج شد و یا بدان رهن داد و یا میانجی
نوائب قسمت شد جائز نبود مسئله اگر مردی را گفت که برای تو میانجی شده ام از فلان بصد درم
بمهلت یک ماه و طالب مقرله گفت که صد درم حال ست قول ضامن معتبر بود مسئله اگر
کنیزی را خرید و مردی ضمان درک کرد و این کنیزک را مردی باستحقاق برد نتواند که مشتری
کفیل را بگیرد تا حکم بر بائع بثمن برای مشتری نشود

باب کفالة الرجلین

مسئله اگر دو مرد دین دادنی دارند و هر دو میانجی یکدیگر اند و یکی مقداری از دین ادا کرد نتواند
که بر مدیون دوم رجوع کند تا زیادت از نصف ادا نکند اگر زیادت از نصف ادا کرد بر زیادت رجوع کند

رجوع کند مسئله اگر دو مرد از شخصے میانجے شدند و هر دو میانجے یکدیگر شدند هر چه یکی از ایشان ادا کند
نصف آن بر شریک رجوع کند و اگر خواهد بتمام بر اصیل رجوع کند مسئله اگر طالب یک میانجی را
بری گرداند تواند که دوم را بتمام دین مطالبه کند مسئله اگر دو شریک مفاوض از شرکت جدا
شدند و وام داده دارند غریم تواند که از هر که خواهد تمام دین بستاند و هر یکے از ایشان بر شریک
رجوع نکند مگر که زیاده از نصف ادا کند مسئله اگر دو بنده را بیک عقد کتابت مکاتب گردانید و
هر دو مکاتب اند یکدیگر میانجے شدند هر که از ایشان از مال کتابت چیزے ادا کند بنصف آن بر
شریک رجوع کند و اگر مولے پیش از ادا یکے از ایشان آزاد کرد مولے تواند که حصه مکاتب دوم
از هر که خواهد بستاند و اگر مولے حصه مکاتب دوم از آزاد بستاند رجوع کند بر مکاتب اگر از مکاتب
بستد مکاتب نتواند که بر آزاد رجوع کند مسئله اگر مولے از بنده خود میانجے شد بمالے که بر وے
لازم نیست مگر بعد از عتق حال و غیر حال نگفت حال لازم شود مسئله اگر بر پدر بکر دعوی رقبه بنده
کرد که در قبض بکر است و مردی بنفس بنده میانجے شد و بنده مرد و مدعے بر ملکیت بنده بینه اقامت کرد
میانجے قیمت بنده ضامن شود مسئله اگر بر بنده دعوے مال کرد و مردی بنفس بنده میانجے شد
و بنده بمرد میانجے بری شود مسئله اگر بنده از مولے باذن او میانجے شد یا مولے از بنده
میانجے شد و بعد از عتق و مال ادا کرد هیچکس بر دیگرے رجوع نکند

کتاب الحوالة

حوالت عبارت از نقل دین ست از ذمه بر ذمه دیگر مسئله حواله در عین جائز نیست و در دین صحیح
است برضای محتال یعنی دائن و برضاے محتال علیه یعنی کسے که قبول کرده چون حواله قبول کرد حواله
تمام شد محیل یعنی حواله کننده از دین برے شود و محتال له بر محیل رجوع نکند مگر بتوے یعنی بهلاک
حق و آن وقتے بود محتال علیه حواله را منکر شود و سوگند خورد و محتال له را بینه نبود و یا محتال علیه
مفلس بمیرد و در هر دو صورت محتال له بر محیل رجوع کند بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله اگر قاضی بافلاس
محتال علیه حکم کرد نیز محتال له بر محیل رجوع کند مسئله اگر محتال علیه از محیل آنچه بسبب حواله
اداء کرده است طلب کرد و محیل میگوید که بر تو حواله کرده ام بدینی که مرا بر تو یافت بوده است و محتال علیه

منکرست بر محیل واجب آید مثل آنچه محتال علیه ادا کرده است مسئله اگر محیل از محتال له طلب کرد
بدانچه او را حواله کرده است وگفت ترا حواله کرده ام تا برائے من قبض کنے و محتال له میگوید که مرا
بر تو دینی یافت بوده است و بدان حواله کرده و محیل از دین منکرست قول محیل معتبر بود مسئله اگر
هزار درم بر کسی امانت نهاد و بران حواله کرد جائز بود و اگر آن هزار درم هلاک شد محتال علیه بری شود
مسئله سفاتج یعنی هنڈوی مکروه است و این وامے ست که بکسے دهد تا مستقرض از خوف راه امین شود

کتاب القضاء

مسئله هر که اهل شهادت است اهل قضاست و فاسق اهلیت قضا دارد چنانچه اهلیت شهادت دارد
ولیکن نشاید که فاسق را قضا دهند مسئله اگر قاضی عادل ستدن رشوت فاسق شد از قضا
معزول نشود اما مستحق عزل شود اگر قضا برشوت بستد قاضی نشود و بقول شافعی رحمه الله
فاسق و قضاء فاسق جائز نبود مسئله فاسق صلاحیت فتوی دارد و بقولی صلاحیت ندارد مسئله
نشاید که قاضی درشت خوے و جبار و تیره کار بود و باید که قاضی معتمد به باشد در پارسائی و صلاحیت
و در عقل و فهم و علم احادیث و آثار و وجوه فقه واثق بود و اجتهاد قاضی شرط اولی ترست یعنی
اولی آنست که قاضی مجتهد بود و باید که مفتی نیز بدین اوصاف موصوف بود اگر قاضی خائف ست
بر نفس خود از ظلم مکروه بود که قضا قبول کند و اگر امین بود قبول قضا مکروه نبود و نشاید که درخواست
قضا کند مسئله جائز ست قبول قضا از سلطان عادل و ظالم و اهل بغی مسئله بعد از قبول قضا
حال دیوان قاضی ماضی کند و دیوان عبارت از خریطهاست که دران نسخهاء سجلات و صکوک و
محاضر و غیر آنست و در حال اسان نظر کند پس هر که اقرار کند بحقے و یا بینه بر وی اقامت کنند الزام
کند و اگر اقرار نکرد و بینه حاضر نشد بفرماید تا ندا کنند هر روز تا خصم حاضر شود و در ودیعتها و اجیره و وقف
عمل کند به بینه و یا باقرار و بقول قاضی معزول عمل نکند مگر که ذوالید اقرار کند که قاضی این امانت
و یا وقف و یا اجرت آن بدو تسلیم کرده است آنگاه قول قاضی معزول قبول کند و حکم در مسجد یا در
سرائے خود کند و بقول شافعی رحمة الله علیه در مسجد نشستن برای حکم مکروه است مسئله هدیه رد کند الا از
قرابت خود و یا از کسے که پیش از قضا هدیه او قبول میکرد و در دعوت ناکسه حاضر نشود و در نماز جنازه

قوله بر محیل واجب آید زیرا که حواله مقید
نیست و بسبب آنکه محیل الیه محتال علیه
چیزے باشد ۱۲ شرح وقایه

قوله مکروه است زیرا که از
صحابه کبار و تابعین بزرگوار
منقول این کار شده ۱۲ عینی

قوله اهل بغی و آن آن
کسان اند که از اطاعت امام بیرون
آیند زیرا که صحابه از معاویه
تقلید قضا کرده بودند ...

۱۵۰

حاضر شود و بیمار را بپرسد و هر دو خصم را برابر دارد در نشستن و پیش آمدن و در روی یکے از دو خصم نخوشے نظر نکند و با یکے از دو خصم تبسم و مزاح نکند و بیکے از دو خصم اشارت و تلقین حجت نکند و نیز یکے را از ایشان ضیافت نکند و گواه را تلقین نکند و بقول ابی یوسف رح تلقین شاهد جائز بود اگر متهم نباشد

فصل مسئله چون حق مدعے پیش قاضی ثابت شد مدعا علیه را بفرماید تا حق مدعے دفع کند و اگر امتناع آورد حبس کند و در بهار متاعے که خریده باشد و در بدل قرض و در مهر حال و در آنچه بسبب کفالت لازم شود و اما در غیر آن اگر مدعا علیه گوید که من فقیرم حبس نکنند مگر که مدعے اثبات کند بمالی که قاضے مصلحت بیند و تفحص کند اگر مالی ظاهر نشد رها کند و غرمار او را از وجدا نکنند یعنے غرما با او ملازمت کنند مسئله اگر مدعا علیه پیش از حبس بینه افلاس اقامت کرد قبول نکنند و اگر بعد از حبس مدعا علیه بینه افلاس اقامت کرد و مدعے بینه غنا آورد بینه مدعے اولے بود مسئله اگر قاضے از حال محبوس تفحص کرد و غنا را و ظاهر شد حبس او مؤبد کند مسئله شوهر را با امتناع از نفقه زن حبس کنند مسئله پدر و مادر را در دین فرزند پدر را حبس نکنند و اگر از نفقه پدر فرزند امتناع آورد حبس کنند

کتاب القاضی الی القاضی

مسئله اگر قاضے بجانب قاضی در حقوق نامه بنویسد جائز بود و در حد و قصاص اگر نامه بنویسد جائز نبود مسئله اگر پیش قاضے گواهان بحضور خصم گواہے دادند حکم کند و حکمنامه نویسد و آنرا سجل میخوانند و اگر در پیش قاضے در غیبت خصم گواهی دادند حکم نکند و نامه جانب قاضے دیگر نویسد و در آن نامه ذکر شهادت کند تا قاضے مکتوب الیه حکم کند بدان نامه و این نامه را کتاب حکمی گویند و در حقیقت آن نامه نقل شهادت ست و چون نامه بر قاضے فرستد باید که پیش گواهان که بران قاضی خواهد رفت نامه بخواند و مهر کند و بگواهان تسلیم کند و بقول ابی یوسف رح خواندن نامه و مهر کردن پیش گواهان شرط نیست و لیکن این مقدار شرط ست که پیش گواهان گوید این نامه و مهر من ست و چون نامه قاضی بقاضے دیگر رسد باید که قاضے در مهر نامه نظر کند و نامه در غیبت خصم و شهود قبول نکند مسئله اگر گواهان گواہے دادند که این نامه فلان قاضی ست

در مجلس حکم یا تسلیم کرده است و پیش ما خوانده است و مهر کرده قاضی نامه را بگشاید و پیش خصم بخواند
و انچه در نامه مسطورست بر خصم لازم کند و نامهٔ قاضی بموت قاضی کاتب و بعزل او و بموت و عزل
قاضی مکتوب الیه باطل شود مگر که قاضی در مکتوب نبشته باشد که این نامه بجانب فلان قاضی ست
و بجانب هر قاضی از قضات مسلمانان که این نامه بدو رسد اگر درین صورت قاضی مکتوب الیه بمیرد
نامه باطل نشود و بموت خصم نامهٔ قاضی باطل نشود مسئله حکم زن در همه چیزها جائزست مگر در حدود و قصاص
مسئله قاضی خلیفه نگیرد مگر که والی بدو تفویض کرده باشد فاما مامور با قامت جمعه را جائز بود که
خلیفه گیرد بی اذن امام مسئله اگر پیش قاضی حکم قاضی سابق رفع کردند اگر مخالف قران و حدیث
مشهور و اجماع نبود امضا کند مسئله حکم قاضی بگواهان دروغ در عقود و فسوخ نافذ بود ظاهرًا و
باطنًا فاما املاک مرسله یعنی در ملک مطلق حکم قاضی بگواهان دروغ ظاهرًا نافذ شود و باطل نشود
و بقول ابی یوسف و محمد رح حکم قاضی بگواهی دروغ در عقود و فسوخ در ظاهر نافذ بود و در باطن
نافذ نبود مسئله حکم قاضی بر غائب جائز نبود مگر بحضور وکیل وی یا وصی غائب و یا دعوی بر غائب
که سبب دعوی او بر حاضر بود پس حاضر بجای غائب خصم شود چنانکه زید دعوی متاع کرد که در قبض
عمرو ست بسبب شرا از بکر غائب و عمرو منکر شد و بینه شرا و ملکیت اقامت کرد پس بعد از حکم حاضر
شد و از شرا منکر شد انکار او معتبر نبود مسئله جائزست که قاضی مال صغیر را وام دهد و صک قرض
نویسد اما پدر و وصی نتواند که مال صغیر را وام دهد والله اعلم

باب التحکیم

مسئله اگر دو کس مردی را حکم گرفتند تا میان هر دو حکم کند پس حکم به بینه و یا با قرار و یا بنکول از
سوگند حکم کرد جائز بود مسئله حکم گرفتن در حدود و قصاص جائز نبود مسئله اگر در قتل خطا
حکم گرفتند و او بدیت بر عاقله حکم کرد جائز نبود مسئله در حکم اهلیت قضا شرط است تا اگر کافر و یا صبی
و یا عبد و یا ذمی و یا محدود در قذف را حکم گرفتند جائز نبود مسئله هر یک از خصمان تواند که پیش
از حکم حاکم رجوع کنند هرگاه حکم حکم کرد لازم شود بر هر دو خصم مسئله اگر حکم حاکم پیش قاضی رفع کردند
امضا کند اگر موافق مذهب بود و اگر مخالف بود ابطال کند مسئله باطل ست حکم حاکم برای پدر و مادر

وفرزند وزن چنانکه حکم قاضی برایشان باطل ست وحکم حاکم بر پدر و مادر و فرزند وزن جائز بود
مسائل شتی مسئله اگر از خانه یکے علو دارد ودیگرے سفل صاحب سفل نتواند که در دیوار
میخ زند یا روزنی سوراخ کند بی رضا صاحب علو وبقول ابی یوسف ومحمد رح اگر علو را
زیان ندارد تواند که بکند مسئله اگر کوچه الیست دراز و ازان کوچه کوچه سربست بیرون آمده است
اہل کوچه دراز نتوانند که درین کوچه سربست درے کشایند فاما اگر کوچه مدور ست که هردو طرف
او بکوچه دراز متصل ست هر یک تواند که درین کوچه مدور دری کشاید مسئله اگر زید بر عمرو دعوے
هبه سرایے کرد که در دست عمرو ست وگفت که عمرو این سرای را در فلان وقت بمن بخشیده بود وقاضی
بینه طلب کرد بعد ازان گفت که عمرو از هبه منکر شده بود از و بخریده ام وبینه بر شرا اقامت کرد بینه
سابق از هبه مقبول نبود اگر تاریخ شرا موخر بود از هبه مقبول بود مسئله اگر مردی دعوی کرد به
مردے که این جاریه از من خریده وبها نداده واو انکار کرد اگر بائع ترک خصومت گرفت بائع تواند که
این جاریه را وطے کند مسئله اگر اقرار کرد که از فلان ده درم قبض کرده ام بعده میگوید که ده درم زیوف
بود تصدیق کنند مسئله اگر گفت ترا بر من هزار درم ست واو رد کرد بعده تصدیق کرد هیچ واجب نباید
مسئله اگر بر زید دعوے مالے کرد و زید گفت ترا بر من هیچ وقت چیزے نبوده مدعی بینه
بهزار درم آورد و زید بینه بر اداء یا ابراء آورد مقبول بود وبقول زفر رح مقبول نبود واگر زید انکار
کرد در جواب دعوے وگفت ترا بر من هرگز چیزے نبوده است وترا نمی شناسم ومدعی بینه بهزار درم
آورد و زید بینه بر اداء یا ابراء آورد نشنوند مسئله اگر مردے بر زید دعوے کرد که کنیزک بدست
من فروخته و زید گفت که کنیزک بدست تو نفروخته ام ومدعی بینه بشرا آورد وبعده مدعی در
کنیزک عیبے یافت ودعوی رد کرد و زید بینه مے آرد که مدعی از جمله عیوب ابرا کرده است
بینه زید نشنوند مسئله اگر مردے صکے اقرار بدین نبشت ودر آخر ذکر کرد که هر که این صک را
بیرون آرد وطلب کند آنچه درو نیست از حق او در ارسد ووکیل بود متصل نبشت انشاء الله تعالی
ویا در آخر صک استثنا نبشت که اگر بیع فلان مدعی دعوی استحقاق کند خلاص وتسلیم آن بر من
بود انشاء الله تعالی تمام صک باطل شود وبقول ابی یوسف ومحمد رح اقرار آخر که متصل است
با انشاء الله تعالی باطل شود ودر اقرار مقدم باطل نشود مسئله اگر زن ذمی بعد از ثبوت شوهر

قوله مقبول نشود زیرا که تاریخ شرا ... لازم آید ...

۱۷۱

که بعد از ادا یا بعد از ابراء گوید ترا بر من چیزے نبوده ۱۲ شرح وقایه

قوله نشنوند زیرا که در میان دو شخص معامله ادا ونه بے معرفت نمی باشد ۱۲ شرح وقایه فارسی

قوله بینه زید نشنوند زیرا که در قول وے تناقض است ۱۲ شرح وقایه فارسی

میگوید که بعد از موت او اسلام آورده ام و ورثهٔ ذمے میگویند که پیش از موت او اسلام آورده
قول ورثه معتبر بود و بقول زفر رح قول زن معتبر بود مسئلہ۱۱ اگر مردے بمرد و بشخصے ودیعت گذاشت
و مودع میگوید که زید پسر این میت ست بجز او وارث ندارد مال را بدو دفع کند و اگر مودع دیگر را
میگوید که این نیز پسر میت ست و اول پسر او را تکذیب کرد مال برائے اول حکم شود مسئلہ۱۲
اگر میراث میان ورثه و یا میان غرما قسمت کردند از غریم و وارث میانجے نستانند و بقول
ابی یوسف و محمد رح قاضے میانجے ستاند مسئلہ۱۳ اگر بر ذو الید دعوے کرد بسبب
ارث از پدر برائے خود و برائے برادر غائب و بینه اقامت کرد نصف سہم برادر بستانند و نصف
دیگر بر ذو الید گذارند و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر ذو الید منکر ست نصف دیگر از وی هم
بستانند و نزد امین نهند و اگر منکر نبوده بدست او گذارند تا غائب بیاید و چون غائب حاضر
شود محتاج نشود بسوے اعادت بینه و تسلیم کرده شود نصف بسوے او بدان قضا مسئلہ۱۴
اگر گفت مال من در مساکین صدقه است و یا گفت آنچه من مالکم در درویشان صدقه بود مالے
صدقه کند که در آن زکوٰة واجب بود مسئلہ۱۵ اگر وصیت بثلث مال کرد بر مالے که دارد بثلث
آن وصیت بود مسئلہ۱۶ اگر مردے را وصے گردانید و او را معلوم نبود تا چیزے از ترکه فروخت
وصے بود و بیع جائز بود اما اگر وکیل گرفت و وکیل پیش از علم کالای موکل فروخت جائز
نبود و بقول ابی یوسف رح در وصیت نیز پیش از علم جائز نبود مسئلہ۱۷ تصرف وکیل با علام
یک عدل و یا مستور جائز ست و عزل وکیل ثابت نشود مگر با علام یک عدل و یا دو مستور و
بقول ابی یوسف و محمد رح عزل وکیل بجز یکے ثابت شود عدل و غیر عدل برابر ست مسئلہ۱۸ و همین
صورت خلاف ست اگر مولے را بجنایت بنده یکے غیر عدل خبر کرد و مولے بنده را فروخت
یا آزاد کرد مختار فدا نبود مگر بجز یک عدل و یا دو مستور و همین خلاف ست اگر شفیع را یک
غیر عدل خبر کرد و شفیع ساکت ماند شفعه باطل نشود مگر بسکوت بعد از اخبار یک عدل و یا
دو مستور و همین خلاف ست اگر خبر تزویج وصے به بکر رسید از غیر عدل سکوت او رضا
نبود مگر بجز یک عدل و یا دو مستور و همین خلاف ست اگر مسلمانی را که در دار حرب اسلام
آورده است یکی غیر عدل بشرائع خبر کرد لازم نشود مگر بجز یک عدل و یا دو مستور مسئلہ۱۹ اگر

عه قوله مسئلہ اول بود زیرا که اقرار اول
را چون ثانی تکذیب نکرده است
بخلاف اقرار ثانی که آنرا اقرار اول
تکذیب نموده است ۱۲ شرح وقایه
عه قوله که در آن زکوٰة است آنچه
چون نقدین و سوائم و اموال
تجارت اگرچه بقدر نصاب نباشند
۱۲ شرح وقایه عه اگر بثلث
مال خود وصیت کرد بثلث تمام
مال او وصیت واقع شود ۱۲ کفایه

= ۱۶۲

بدان زکوٰة واجب نباشد مثل دواب
گفت مال من صدقه است یا
گفت آنچه مالک آنم صدقه است
...
فقط همان مال که زکوٰة در آن واجب شود
... نقدین و سوائم و
اموال تجارت اگرچه بقدر نصاب
نباشد ۱۲ شرح وقایه

قاضے ویا امین او بندہ را برائے غرما فروخت و مال بستد و بدست او ہلاک شد و بندہ را باستحقاق برند قاضے و امین او ضامن نشوند و مشتری بہ ثمن رجوع بر غرما کند و اگر قاضے وصے را فرمود بفروختن بندہ برائے غرما پیش از قبض بندہ را مستحق برد یا بمرد و مال بدست وصے ہلاک شد مشتری بر وصے رجوع کند و وصے بر غرما رجوع کند مسئلہ[۲۰] اگر قاضے عدل و عالم مے گوید کہ برین شخص بسنگسار کردن حکم کردہ ام ویا بقطع حکم کردہ ام ویا گفت بضرب حکم کردہ ام و دیگرے را مے گوید کہ در ذات جانے با قامت رسان کردن آنکار جائز بود و بقول محمد رح کردن انکار جائز نبود تا گواہ معائنہ نکنند و فتوے برین ست مسئلہ[۲۱] اگر قاضے معزول گفت زید را بہزار درم بر تو حکم کردہ ام و از تو ستدہ بعمرو دادہ ام و زید میگوید بظلم ستدہ قول قاضے معتبر بود اگر زید مقر ست کہ در حالت قضا ستدہ و ہمچنین اگر قاضے معزول گفت زید را کہ ببریدن دست تو در حقے حکم کردہ ام و زید گفت کہ ظلم کردہ و زید مقر ست کہ در حالت قضا بودہ است قول قاضے معزول معتبر بود

کتاب الشہادت

مسئلہ شہادت اخبار ست از چیزے کہ معائنہ و مشاہدہ کردہ است نہ آنکہ بگمان گوید مسئلہ ادائے شہادت بر گواہ فرض ست بطلب مدعے و در حدود ستر افضل ست و در سرقہ گواہے دہد کہ مال ستدہ است و نگوید کہ دزدے کردہ است مسئلہ در زنا گواہے چہار مرد شرط ست و در حدود دیگر و در قصاص گواہے دو مرد شرط ست و در ولادت و بکارت و عیبہای زنان کہ مرد را درین اطلاع نبود گواہے یک زن مقبول ست و بقول شافعی رحمۃ اللہ علیہ گواہے چہار زن شرط ست مسئلہ در حقوق دیگر گواہے دو مرد و یک مرد و دو زن مقبول ست و بقول شافعی رحمۃ اللہ علیہ گواہے زنان با مردان مقبول نیست مگر در اموال و توابع آن چون اجل و شرط خیار مسئلہ در جمیع مسائل لفظ شہادت و عدالت گواہان شرط ست تا اگر گواہ گفت میدانم ویا گفت یقین دارم کہ این کار چنین ست گواہے او نشنوند تا نگوید کہ گواہے میدہم و بقول ابی یوسف رحمۃ اللہ علیہ گواہے معروف با مروت اگرچہ فاسق ست بشنوند مسئلہ از حال شہود در سائر حقوق

١٦٣

پنهان و آشکارا تفحص کند و بقول ابی یوسف رحمه حاکم بظاهر عدالت مسلمانی اختصار کند مسئله
تعدیل خصم جائز نبود تا اگر مدعا علیه میگوید که گواهان راستے عدل اند نشنوند بلکه قاضی از حال
گواهان تفحص کند مسئله در تزکیه شهود و ترجمه شهادت و در رسالت از جهت حاکم یک مرد بسنده است مسئله در بیع و اقرار و حکم حاکم و غصب و قتل اگر خود شنیده و یا دیده باشد
جائز ست که گواهی دهد اگرچه اشهاد نکرده اند مسئله اگر اصل فرع را اشهاد نکند جائز نبود
مسئله اگر گواه و قاضی و راوی حادثه یاد ندارند لیکن شناختن خط خود عمل نکنند و بے معائنه
کردن بتسامع شهادت جائز نبود مگر در نسب و موت و نکاح و دخول و ولایت قاضی
و اصل وقف پس درین مسائل اگر گواه از کسی شنید که بروی اعتماد دارد جائز بود که گواهی دهد
مسئله اگر چیزے بدست یکے دید جائز بود که گواهی دهد که آن چیز از آن اوست مگر در بنده
و کنیزک و بقولے از ابی یوسف رحمة الله علیه شرط است که غالب بود بر ظن گواه که این کالا
از آن ذو الید است اگر درین مسائل گواهان پیش قاضی بیان کردند که بتسامع و یا بسبب
معائنه قبض گواهی میدهیم قبول نکنند مسئله اگر گواه میگوید که من در دفن فلان حاضر
بوده ام و یا میگوید نماز جنازه فلان گزارده ام این گواه بمعائنه بود تا اگر پیش قاضی
بیان کرد مقبول بود

باب من تقبل شهادته ومن لا تقبل شهادته

گواهی نابینا و مملوک و صبی نشنوند اگر کودک در حالت صغر تحمل شهادت و بنده در حالت
رقیت تحمل شهادت کرد و بعد از بلوغ و حریت گواهی میدهند بشنوند و بقول زفر رحمه
گواهی نابینا در آنچه بتسامع قبول ست بشنوند و بقول ابی یوسف و شافعی رحمة الله علیه
اگر نابینا در وقت تحمل شهادت بینا بوده است بشنوند مسئله گواهی محدود در قذف نشنوند
اگرچه توبه کرده باشد و بقول شافعی رحمه الله تعالی بعد از توبه بشنوند مسئله اگر کافر
محدود در قذف اسلام آورد گواهی بشنوند مسئله گواهی فرزند برای مادر و پدر و گواهی
نبیسه و گواهی اجداد برای نبیسه و گواهی زن برای شوهر و گواهی شوهر برای زن نشنوند

ملک بسبب ارث و یا خریدگے گواہی دادند شنوند مسئلہ اتفاق گواہان در لفظ و معنی شرط است تا
اگر یکی بہزار درم گواہے داد و دوم بدو ہزار نشنوند و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر مدعے دو ہزار دعوے
میکند گواہے بہزار شنوند مسئلہ اگر یکے بہزار گواہے داد و دوم بہزار و پانصد و مدعے ہزار و پانصد
دعوے کرد گواہے بہزار شنوند مسئلہ اگر بہزار گواہے دادند و یک گواہ گفت کہ مدیون پانصد ادا
کردہ است گواہے بہزار شنوند و گواہے یک گواہ بادای نشنوند مگر کہ دیگر نیز بادا اے گواہی دہد و بروایتے
از ابی یوسف رح بپانصد حکم کنند و درین مسئلہ گواہ را باید کہ گواہے ندہد تا مدعے بمقبوض اقرار نکند مسئلہ اگر بہزار
درم قرض گواہے دادند و یکی از ایشان گفت کہ پانصد از ان گزاردہ است گواہے بہزار شنوند و بقول
زفر رح نشنوند مسئلہ اگر گواہے دادند کہ عمرو زید را روز نحر در مکہ کشتہ است و دو گواہ دیگر گواہے دادند کہ زید
ہمان روز در مصر کشتہ است گواہی ہر دو بینہ نشنوند و اگر بیک بینہ حکم شد بعدہ بینہ دیگر حاضر شد بینہ دوم
باطل شود مسئلہ اگر بر مردے گواہے دادند کہ گاوے دزدیدہ است و در لون او اختلاف کردند
قطع کنند و بقول ابی یوسف و محمد رح قطع نکنند و اگر یک گواہ گفت کہ آن نر بودہ است و گواہ دیگر گفت کہ مادہ
بودہ است قطع نکنند و اگر بغصب گاو گواہے دادند و در لون او اختلاف کردند باتفاق گواہے نشنوند
مسئلہ اگر یکے گواہے داد کہ زید بندہ عمرو را بہزار درم خریدہ گواہ دوم بہزار و پانصد گواہے داد نشنوند
اگر بندہ را تسلیم نکردہ است و اگر تسلیم کردہ است بشنوند بہزار مسئلہ اگر گواہان در بدل کتابت و در
بدل خلع اختلاف کردند نشنوند و اگر در مقدار مہر اختلاف کردند چنانچہ یک گواہ گفت بہزار نکاح کردہ است
و گواہے دیگر بہزار و پانصد گفت گواہے در ہزار شنوند و نکاح بہزار درم ثابت شود و بقول ابی یوسف
و محمد رحمہ اللہ تعالے نشنوند مسئلہ سرای است در قبض زید و عمرو دعوے کرد کہ این سرا ملک بکر پدر عمرو
بودہ است و بکر بعاریت و یا اجارت بزید دادہ بود و بکر وفات یافت عمرو سرا از زید بگیرد و تکلیف نکنند
تا بینہ آرد بدانکہ بکر مرد و سرا را میراث گذاشت فاما اگر دعوے کرد کہ سرا ملک پدر را بودہ و بینہ آورد
و دعوی عاریت و اجارت نکرد و گواہان میگویند کہ سرای ملک پدر مدعے بودہ است و پدر او مرد و این
سرا را برای مدعے میراث گذاشت برای مدعے حکم کنند و بقول ابی یوسف رحمہ اللہ تعالے شرط نیست
کہ گواہان گویند کہ پدر او مرد و این سرا میراث گذاشت مسئلہ اگر گواہان گواہے دہند درین مسئلہ
کہ سرای ملک پدر عمرو بودہ است تا روز وفات و یا گواہے دہند این سرای در دست مستعیر او

قولہ گواہے ندہد یعنے باید ہر گواہ را چون بداند پانصد گرفتہ است اینکہ گواہے ندہد بہزار تا آنکہ اقرار کند مدعے کہ بگیرد قبض کردہ ام پانصد را ۱۲ قدوسے

قولہ شنوند زیراکہ حجت بعد گواہی دادن ایشان تمام شدہ است و بعد از ان گواہے یکے قبضا درست نیست ۱۲ عینے

۱۶۶

قولہ نشنوند زیراکہ یکے ازیں دو کاذب است یقینا از روئے ... نیست یکے از ہر دو اولے از دیگرے پس قبول ...

قولہ دوم ... باطل میشود ... بسبب متصل شدن قضا ... ۱۲ عینے

قولہ ... ۱۲ عینے

بوده است تا روز وفات درینصورت برائے وارث حکم کنند مسئله اگر گواهان گواهی دادند
که این سرای بدست زید یک ماه بوده است و زید زنده است گواهی نشنوند و بروایتی از
ابی یوسف بشنوند مسئله اگر مدعا علیه قرار کرد که این سرای بدست مدعی بوده است و یا گواهان گواهی
دادند که مدعا علیه اقرار کرده است که سرای بدست مدعی بوده است در هر دو صورت سرای بمدعی دهند

باب الشهادة علی الشهادة

مسئله گواهی گواهان فرع در آنچه بشبهه ساقط نشود مقبول بود و در چیزیکه بشبهه ساقط میشود
چنانچه حدود و قصاص گواهی گواهان فرع نشنوند مسئله اگر دو گواه فرع بر گواهی دو گواه اصل
گواهی دهند مقبول بود و بقول شافعی رحمه الله تعالے اگر چهار گواه فرع از دو گواه اصل گواهی
دهند از هر اصلی دو فرع مقبول بود مسئله اگر یک گواه فرع از یک گواه اصلی گواهی دهد نشنوند
و بقول مالک رحمه الله تعالے بشنوند مسئله صفت اشهاد آنست که گواه اصل گواه فرع را گوید که
گواهی ده بر گواهی من که من گواهی میدهم که فلان بنزدیک من چندین درم برای فلان
اقرار کرده است مسئله صفت ادای گواهی فرع آنست که گواه فرع گوید گواهی میدهم
که فلان مرا گواه کرده است بر گواهی خود که زید نزدیک او چندین درم برای عمرو اقرار کرده است
و فلان گفته است مرا که گواهی ده بر گواهی من باقرار زید مسئله گواهی گواهان فرع نشنوند مگر
که گواهان اصل مرده و یا بیمار باشند به بیماری که در مجلس قاضی نتوانند آمد و یا در سفر باشند مسافت
سه روزه یا بیشتر و بقولی از ابی یوسف رحمه الله تعالے اگر شهود اصل غائب اند از شهر بمسافتی
که اگر بامداد برای ادای شهادت در مجلس قاضی آیند شب در خانه نرسند گواهی گواهان فرع
بشنوند مسئله اگر شهود فرع شهود اصل را تعدیل کردند جائز بود و اگر از تعدیل شهود اصل شهود فرع
ساکت آید قاضی از شهود فرع حال اصل تفحص کند و بقول محمد رحمه الله تعالے اگر شهود فرع
شهود اصل را تعدیل نکنند گواهی فرع نشنوند مسئله اگر شهود اصل از گواهی منکر شدند گواهی
فرع نشنوند مسئله اگر شهود فرع بر شهادت دو گواه اصل باقرار فلانه بنت فلان برای فلان
بن فلان بهزار درم گواهی دادند و گفتند که شهود اصل ما را اخبار کردند که فلانه مذکوره را می شناسیم

۱۲۷

و مدعی زنی را پیش آورد و گواهان فرع گفتند ما نمی دانیم که این زن فلانهٔ مذکوره است از مدعی دو گواه دیگر برای تعریف مذکوره طلب کنند و همچنین اگر نامهٔ قاضی بقاضی دیگر مذکور نیست که پیش من فلان بن فلان گواهی داد که فلان بن فلان را بر زید بن مال است و زید منکر شد که من زید بن فلان نیستم پس نامه بروی حجت نشود گواهی نه دهند که این زید فلان بن فلان است **مسئله** اگر گواهان فرع گویند و بسوی قاضی دیگر نویسند که فلانه بنت فلان تمیمیه است روا نباشد تا نسبت **مسئله** اگر گواه اقرار کرد که گواهی دروغ داده است تشهیر کنند و تعزیر نکنند و محمد و شافعی رحمة الله علیهما ضرب و حبس کنند

کتاب الرجوع عن الشهادة

مسئله بازگشتن از گواهی جائز بود مگر بحضور قاضی **مسئله** اگر گواهان پیش از کردند قاضی قضا نکند و اگر بعد از حکم رجوع کردند قضا فسخ نشود و آنچه بدان گواهی برای مشهود علیه آن بر شهود واجب آید اگر مدعی مال قبض کرده باشد عین و یا اگر یک گواه رجوع کرد بعد از حکم و قبض مدعی نصف مال ضامن شود **مسئله** در رجوع معتبر است نه رجوع راجع تا اگر سه گواه گواهی دادند و یکی رجوع کرد هیچ ضامن نشود نیز رجوع کرد بر هر دو نصف تاوان واجب شود و اگر یک مرد و دو زن گواهی دادند رجوع کرد ربع مال تاوان دهد و اگر دوم زن نیز رجوع کرد بر هر دو نصف مال تاوان و اگر یک مرد و ده زن گواهی دادند و هشت زن رجوع کردند هیچ واجب نشود نیز رجوع کرد بر هر نه زن ربع مال تاوان واجب شود و اگر ده زن و مرد همه رجوع کردند مال شش سهم شود یک سدس بر مرد واجب شود و پنج سدس بر ده زن واجب شود و محمد رحمة الله علیهما نصف مال بر مرد واجب شود و نصف بر ده زن واجب شود **مسئله** با مرد نکاح گواهی دادند بمقدار مهر مثل هر دو گواه رجوع کردند تاوان واجب از مهر مثل گواهی دادند زیادت را ضامن شوند **مسئله** اگر به بیع چیزی بمثل قیمت و بزیادت

دادند و رجوع کردند ضامن نشوند و اگر بنقصان قیمت گواهی دادند نقصان را ضامن شوند مسئله
اگر بطلاق پیش از وطی گواهی دادند بر رجوع نصف مال مهر ضامن شوند و اگر بطلاق بعد از وطی
گواهی دادند ضامن نشوند و اگر بعتق بنده گواهی دادند بر رجوع قیمت ضمان واجب شود و اگر
بقصاص گواهی دادند بر رجوع دیت ضمان واجب شود و گواهان را نکشند و بقول شافعی رحمه الله
تعالی گواهان را بکشند مسئله اگر گواهان فرع رجوع کردند تاوان دهند و اگر شهود اصل گفتند که شهود
فرع را گواه نگرفته ایم تاوان ندهند و اگر گفتند که اشهاد کرده ایم و لیکن غلط کرده ایم نیز تاوان ندهند
و بقول محمد رحمه الله تعالی تاوان دهند مسئله۹ اگر گواهان اصل و فرع رجوع کردند بر گواهان فرع
تاوان واجب شود مسئله۱۰ بر گواهان اصل و بقول محمد رحمه الله تعالی مشهود علیه مخیر بود در تضمین گواهان
فرع و اصل مسئله۱۱ اگر گواهان فرع گفتند که گواهان اصل دروغ گفته اند و یا غلط کرده بقول ایشان
التفات نکنند مسئله۱۲ اگر مزکی از تزکیه رجوع کرد ضامن شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما
ضامن نشود مسئله۱۳ اگر دو گواه گواهی دادند که زید بدخول سرای سوگند خورده است و دو گواه
بدخول گواهی دادند و گواهان سوگند و وجود شرط هر دو رجوع کردند گواهان سوگند تاوان دهند
نه گواهان شرط تا اگر دو گواه گواهی دادند که زید عتق بنده و یا طلاق زن پس از دخول ایشان
در سرای معلق کرده است و دو گواه بدر آمدن ایشان در سرای گواهی دادند و هر دو طائفه رجوع
کردند گواهان سوگند تاوان دهند نه گواهان وجود شرط مسئله۱۴ اگر گواهان زنا و احصان رجوع
کردند بعد از رجم گواهان زنا تاوان دهند نه گواهان احصان

كتاب الوكالة

مسئله توکیل عبارت از ایستاده کردن دیگریست بجای خود در تصرف مسئله هر عقد که
موکل تواند کرد جائز بود که وکیل گیرد و شرطست که وکیل عاقل بود بعقد تا اگر بنده محجور را و یا
کودک عاقل را در بیع و شرا وکیل گرفت جائز بود و حقوق عقد بر ایشان متعلق نشود مسئله توکیل جائز
بود از کسی که مالک تصرف بود مسئله وکیل گرفتن جائز نیست بخصومت در حقوق بی رضای
خصم مگر آنکه موکل بیمار و یا غائب بود بمسافت سفر یا در عزیمت روان کردن بود و یا موکل مخدره بود

درین مسائل توکیل بخصومت بی رضاے خصم جائز بود و بقول یوسف و محمد و شافعی رح توکیل
بخصومت بی رضاے خصم در جمیع مسائل جائز ست مسئله وکیل گرفتن براے دادن و
ستدن حقوق جائز ست مگر در استیفا حدود و قصاص در غیبت موکل از مجلس قاضی توکیل
جائز نیست مسئله عقودے که وکیل بخود اضافت کند چون بیع و اجارت و صلح از اقرار
حقوق آن بوکیل متعلق شود اگر وکیل محجور نبود پس در بیع و شرا تسلیم و قبض مبیع و قبض ثمن و
رجوع به ثمن در وقت استحقاق و خصومت در عیب بر وکیل بود و بقول شافعی رحمه الله تعالی
بر موکل متعلق شود مسئله ملک در مبیع با بتدا موکل را ثابت شود تا اگر وکیل قریب خود را خرید
براے موکل آزاد نشود مسئله عقودے که بسوے موکل اضافت کند چون نکاح و صلح از
دم عمد و خلع و صلح از انکار حقوق این عقود بموکل متعلق شود پس مطالبه مهر و تسلیم زوجه بر وکیل نبود
مسئله اگر موکل از مشتری بها طلب کرد تواند که ندهد و اگر داد جائز بود و وکیل بار دوم مطالبه ثمن نکند

باب الوکالة بالبیع والشراء

مسئله اگر وکیل گرفت براے خریدن جامه هروے و یا خریدن اسپ و شتر جائز بود و اگر تعیین ثمن
نکرد مسئله اگر وکیل گرفت براے خریدن بنده و یا سراے اگر تعیین ثمن کرد جائز بود و اگر تعیین
ثمن نکرد جائز نبود مسئله اگر وکیل گرفت براے خریدن طعام بر گندم و آرد گندم
واقع شود مسئله اگر مبیع بدست وکیل بود تواند که رد کند بسبب عیب و اگر بموکل تسلیم کرد
نتواند که رد کند مگر بفرمان موکل مسئله اگر وکیل بهاے از مال خود داد تواند که از مشتری
مبیع حبس کند براے ثمن اگر درین مسئله مبیع پیش از حبس بدست وکیل هلاک شد از مال
موکل هلاک شود و ثمن از ذمه موکل ساقط نشود و اگر مبیع بعد از حبس وکیل هلاک شد حکم
حکم مبیع ست که بدست بائع بود پس ثمن از ذمه موکل ساقط شود و بقول ابی یوسف رحمه الله تعالی
حکمش حکم هلاک مرهون بدست مرتهن بود تا اگر ثمن بیشتر از قیمت مبیع بود تاوان قیمت بر وکیل
لازم آید و وکیل بزیادت بر موکل رجوع کند و بقول زفر رحمه الله تعالی وکیل نتواند که براے
استیفا ثمن مبیع را حبس کند و اگر حبس کند غاصب شود و بعد از هلاک ضمان غصب بر وکیل

لازم شود یعنی تمام قیمت بر وکیل لازم شود مسئلہ اگر برای عقد صرف و یا برای عقد سلم وکیل
گرفت و وکیل عقد صرف کرد و موکل پیش از قبض عوضین از مجلس رفت و وکیل در مجلس
صرف قبض و تسلیم کرد صرف باطل نشود و اگر وکیل پیش از قبض عوضین از مجلس رفت
و موکل حاضر است صرف باطل شود و همچنین در عقد سلم مفارقت وکیل مفسد عقد است نه
مفارقت موکل مسئلہ اگر وکیل کرد برای خریدن ده رطل گوشت بیک درم و وکیل بیک درم
بیست رطل خرید از گوشتے که ده رطل از ان بیک درم فروخته میشود ده رطل از ان به نیم درم
موکل را لازم آید و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما هر بیست رطل بر موکل بیک درم لازم شود
مسئلہ اگر وکیل گرفت بخریدن کالاے معین وکیل نتواند که کالاے معین را بخود بخرد
و اگر بهاے معین بود وکیل بخلاف جنس آن بخرید و یا بهاے معین نبود و وکیل بمقابله گواهان
خرید این شرا براے وکیل واقع شود مسئلہ اگر وکیل گرفت بخریدن بنده غیر معین و وکیل
بنده خرید شرا براے وکیل واقع شود مگر که وکیل گوید در وقت خریدن نیت براے موکل
کرده ام یا بمال موکل خریده باشد یعنی اضافت عقد را هم موکل کرده باشد آنگاه شرا براے
موکل واقع شود مسئلہ اگر وکیل گرفت بخریدن بنده بهاے معین و وکیل گفت این
بنده براے تو خریده ام موکل میگوید که براے خود خریده قول موکل معتبر بود اگر بهاے
نداده است و اگر بهاے داده است قول وکیل معتبر بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله
علیهما اگر بهاے بوکیل داده است یا نداده است قول وکیل معتبر بود مسئلہ
اگر زید عمرو را گفت که این بنده براے بکر بفروش و عمرو فروخت و زید از وکالت منکر شد
بکر تواند که بنده از زید بستاند مگر که بکر از توکیل منکر شود و اگر بعد از انکار بکر زید بنده
به بکر تسلیم کرد و بکر قبض کرد این تسلیم بمنزله بیع دوم بود مسئلہ اگر وکیل گرفت بخریدن
دو بنده معین بے تعیین ثمن و وکیل یکے از این دو بنده خرید براے موکل درست باشد
مسئلہ اگر وکیل گرفت بخریدن دو بنده بهزار درم و قیمت هر دو بنده برابر است و یکی از
دو بنده خرید بپانصد درم و یا کمتر از ان جائز بود و اگر زیادت از پانصد درم خرید جائز نبود
مگر که بنده دوم را پیش از خصومت بباقے از هزار درم بخرد تا هر دو بنده براے موکل واقع شود

و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر زیادت از پانصد غبن یسیر بود مقبوضہ ثمن بندہ دوم حاصل شود جائز بود مسئلہ اگر زید بر یکے ہزار درم یافت داشت و وکیل گرفت مدیون را تا بدان ہزار درم بندہ معین برائے موکل بخرد و وکیل خرید جائز بود و اگر بندہ معین نکرد و وکیل بندہ خرید برائے وکیل نافذ شود تا اگر پیش از قبض موکل بندہ مرد از مال مشتری ہلاک شود و دین در ذمہ او باقی بود و بقول ابی یوسف و محمد رح در ہر دو وجہ شرا برائے موکل واقع شود مسئلہ اگر ہزار درم بوکیل داد و گفت بدل ہزار درم جاریہ برائے من بخر و وکیل بخرید موکل مے گوید کہ بپانصد خریدہ و وکیل میگوید کہ بہزار درم خریدہ ام و بائع تصدیق کرد قول وکیل معتبر بود و اگر ہزار درم نداده است قول موکل معتبر بود مسئلہ اگر وکیل گرفت بخریدن بندہ معین بی تعین ثمن و وکیل خرید و گفت بہزار درم خریدہ ام و بائع تصدیق کرد موکل میگوید کہ بپانصد خریدہ ہر دو سوگند خورند و بقول ابی یوسف و محمد رحمۃ اللہ علیہما سوگند نہند و قول قول وکیل باشد با سوگند مسئلہ اگر بندہ مر زید را گفت کہ نفس من از مولے برائے من بخر بہزار درم و بندہ ہزار درم داد و زید گفت بندہ را برائے او خریدہ ام و بائع ہمبرین شرط فروخت بندہ آزاد شود و ولا مے او موالے را بود و اگر زید گفت این بندہ را خریدہ ام و برین زیادت نکرد بندہ ملک مشتری بود و ہزار درم کہ بندہ دادہ است بائع را بود و بر مشتری ہزار درم دیگر لازم شود مسئلہ اگر بندہ را گفت نفس خود برائے من بخر و بندہ مولے را گفت کہ نفس مرا برائے فلان بہزار درم بفروش و مولے فروخت بیع برائے آمر واقع شود و آن بندہ مر او را باشد و اگر بندہ مولے را گفت کہ مرا بفروش و نگفت برائے فلان درین صورت بندہ آزاد شود

فصل وکیل بہ بیع و شرا نتواند کہ با کسے بیع و شرا کند کہ گواہے او برائے وکیل رد شود چنانچہ پدر و جد و غیر آن و بقول ابی یوسف و محمد رح جائز بود کہ بدست ایشان بفروشد مگر بدست بندۂ خود و مکاتب خود مسئلہ وکیل بیع تواند کہ باندک و بسیار و بغیر نقود و بمہلت بفروشد و بقول ابی یوسف و محمد رحمۃ اللہ علیہما بغیر نقود و بغبن فاحش جائز نبود مسئلہ وکیل بشرا اگر بمثل قیمت و یا بغبن یسیر بخرد جائز بود و اگر بغبن فاحش خرید جائز نبود و غبن یسیر آنست کہ در قیمت مقومان در آید و غبن فاحش آنکہ در قیمت مقومان در نیاید مسئلہ اگر وکیل کرد بفروختن بندہ و وکیل

نیمهٔ بنده فروخت جائز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله علیهما جائز نبود مسئله اگر وکیل گرفت بخریدن بنده وکیل نصف بنده خرید موقوف بود تا خریدن نصف دیگر مسئله اگر مشتری مبیع را بر وکیل بائع بسبب عیب به بینه و یا نکول سوگند رد کرد وکیل نیز بر موکل رد کند و همچنین اگر وکیل اقرار کرد بعیب قدیم چون انگشت و دندان زائد وکیل بر موکل رد کند مسئله اگر وکیل بنسیه فروخت و موکل میگوید که بنقد فرموده ام و وکیل گوید که مطلق ثمن فروختن فرموده قول موکل معتبر بود و اگر رب المال میگوید که بنقد فرموده ام و مضارب می گوید که مال بمضاربة دادے و هیچ نگفتے قول مضارب معتبر بود مسئله اگر وکیل ثمن رهن بستد و بدست او هلاک شد ضامن نشود و همچنین اگر میانجے ستد و مال بر کفیل هلاک شد یعنے اگر پیش قاضی دعوے کرد و قاضی به برأت اصیل حکم کرد بجهت کفالت چنانچه مذهب مالک رحمه الله است و کفیل مفلس بمرد وکیل ضامن نشود مسئله اگر دو وکیل گرفت یک وکیل در غیبت دوم تصرف نکند مگر در خصومت و طلاق بے عوض و اعتاق بغیر بدل و رد ودیعت و رد قرض و بقول زفر رحمه الله تعالی یکے در غیبت وکیل دوم خصومت نکند مسئله وکیل نتواند که دیگرے را وکیل گیرد مگر باذن موکل و یا بگفت موکل وکیل را اعمل برائک او اگر وکیل اول دیگرے را بے اذن موکل وکیل گرفت و وکیل دوم بحضور وکیل اول تصرف کرد جائز بود و بقول زفر رحمة الله علیه جائز نبود مسئله اگر اجنبے و یا وکیل دوم در غیبت اول تصرف کرد و وکیل اجازت کرد جائز بود مسئله اگر بنده یا مکاتب یا ذمی دختر خود صغیرهٔ حرّه مسلمان را تزویج کرد و یا برای این دختر از مال او خرید و یا فروخت جائز نبود

باب الوکالة بالخصومة والقبض

مسئله اگر وکیل گرفت بخصومت یا بتقاضا کردن وکیل نتواند که قبض کند و این قول زفر رحمه الله تعالی است و همین است فتوے و بقول علمائے ثلثه تواند که قبض کند مسئله ۲ وکیل بقبض دین وکیل است بخصومت تا اگر مدعا علیه بحضور وکیل بینه اقامت کرد باستیفاے موکل و یا ابرائے وے بشنوند و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله علیهما وکیل بقبض دین وکیل نیست بخصومت و بینه مدعا علیه بر وکیل نشنوند مسئله ۳ وکیل بقبض عین وکیل

۱۷۳

و استخلاص مسئله وکیل بخصومت را و وکیل بمطالبه را روا است که مال خصومت و مطالبه را قبض کند بخلاف امام زفر رحمه الله تعالی که نزدیک او در وکیل مطالبه روا نیست و در این زمانه فتوی بر آنست که وکیل بخصومت با شد یا بمطالبه او را اسے بظهور خیانت در وکلاے مالک قبض نشود ۱۷

نیست بخصومت تا اگر ذوالید بینه اقامت کرد بر روے وکیل که موکل تو بدست من چیزے
فروخته است بینه شنوده مسموع نبود و برائے دفع خصومت مسموع بود پس توقف کند تا موکل حاضر شود
و همچنین اگر زن و یا بنده بر وکیل که ایشان را از شهرے بشهرے دیگر برد بینه بطلاق و یا باعتاق
اقامت کردند بینه اثبات طلاق و عتق مقبول نبود فاما برائے آنکه تا دست وکیل از ایشان کوتاه شود
مسموع بود مسئله ۱۴ اگر وکیل مدعی و یا وکیل مدعا علیه پیش قاضی اقرار کرد بر موکل جائز بود
و اگر در غیر مجلس قاضی اقرار کرد جائز نبود و بقول شافعی رحمه الله تعالے و قول زفر رحمه
قول اول از ابی یوسف رحمه الله تعالے در هر دو وجه جائز نبود و بقول آخر از ابی یوسف رحمه
در هر دو وجه جائز بود مسئله ۱۵ اگر میانجی را رب المال وکیل کرد برائے قبض دَین از مدیون جائز
بود مسئله ۱۶ اگر مردے دعوے کرد بر زید که من وکیلم از فلان غائب برائے قبض دَین که در ذمه
تست و زید تصدیق کرد بفرمایند تا زید دَین بوکیل تسلیم کند پس اگر غائب حاضر شد و بوکالت
تصدیق کرد زید از دَین برے شود و اگر غائب از وکالت منکر شد زید بار دوم دَین را
بطالب دهد و بر وکیل رجوع کند بدانچه اول بار داده است اگر دَین بدست وکیل موجود
بود و اگر دَین هلاک شده است زید نتواند که بر وکیل رجوع کند مگر که وکیل میانجی شده
باشد وقتے که زید دَین بدو داده کرده است و اگر مدیون وکالت تصدیق نکرد و سبب
دعوے دَین بدو داده و موکل از وکالت منکر شد و دَین از مدیون ستد در ینصورت مدیون
بر وکیل رجوع کند مسئله اگر شخصے دعوے وکالت بقبض ودیعت کرد و مودع تصدیق
وکالت و ودیعت کرد ودیعت بوکیل ندهد و همچنان اگر وکیل مودع دعوے خریدن ودیعت
کرد از مالک و مودع تصدیق کرد نیز ودیعت بدے ندهد و اگر دعوے کرد که مودع مرد و
ودیعت برائے مدعی میراث گذاشت مودع تصدیق کرد ودیعت بمدعی دهد مسئله
اگر وکیل بقبض از غریم مطالبه مال کرد غریم گفت که رب المال استیفا کرده است غریم مال
بوکیل دهد و غریم تبعیت کند و رب المال را سوگند دهد مسئله ۱۹ اگر وکیل مشتری بر بائع دعوے
عیب جاریه کرد و بائع گفت مشتری بعیب رضا داده است جاریه بر بائع رد نکند تا مشتری
سوگند بخورد مسئله ۲۰ اگر ده درم بمردے داد تا بر اهل من او را انفاق کند و او ده درم

از مال خود بر اہل موکل نفاق کرد این دہ درم بمقابلہ آن دہ درم شود

باب فی عزل الوکیل

مسئلہ اگر وکیل را عزل موکل معلوم شد وکالت باطل شود و اگر معلوم نشد بر وکالت خود ست مادامیکہ خبر عزل رسد و بقول شافعی رحمہ اللہ تعالے وکیل بعزل معزول شود اگرچہ خبر عزل بدو نرسد مسئلہ اگر وکیل یا موکل بمرد و یا دیوانہ شد بدیوانگے مطبق یعنے تا یکسال ماند و یا مرتد شد و بدار حرب لحق شد وکالت باطل شود و بقول محمد رحمہ اللہ تعالے اگر وکیل و یا موکل بعد از ارتداد و لحوق بدار حرب مسلمان شدہ باز آمد وکالت باز آید مسئلہ بجدا شدن شریکان از شرکت وکالت باطل شود مسئلہ اگر مکاتب بعد از توکیل عاجز شد و یا بندہ ماذون بعد از توکیل محجور شد وکالت باطل شود

کتاب الدعوے

مسئلہ دعوے عبارت از اضافت چیز یست بنفس خود در حال خصومت و مدعی کسے است کہ اگر ترک خصومت گیرد بروے جبر نکنند و مدعا علیہ کسے ست کہ اگر ترک خصومت گیرد برائے جواب دعوے جبر کنند مسئلہ دعوے جائز نبود تا چیزے ذکر نکند کہ جنس و مقدار او معلوم بود مسئلہ اگر دعوے کالائے کرد کہ در دست مدعا علیہ ست مدعا علیہ را جبر کنند تا کالا را حاضر آرد تا در حالت دعوے و گواہے دادن گواہان و سوگند دادن مدعا علیہ بکالا اشارت کنند و اگر دعوے در چیز یست کہ احضار آن متعذر ست قیمت آن ذکر کند و در دعوے عقار حدود ذکر کند و اگر سہ حد گفت بسندہ بود و بقول زفر رحمہ اللہ تعالے دعوے جائز نبود تا ذکر ہر چہار حد نکند و در دیگر حد نام صاحب حد و نام پدر و جد او گوید اگر صاحب حد مشہور ست نام او بسندہ کند و در دعوے ذکر کند کہ عقار و غیر آن بدست مدعا علیہ است و اگر مدعا علیہ اقرار کرد کہ عقار در قبض او ست و مدعی را تصدیق کرد ثابت نشود تا مدعی بینہ اقامت نکند کہ عقار بدست مدعا علیہ است و باقی شدے را قبض مدعا علیہ معلوم بود و قبض منقول بتصادق ثابت میشود و نیز در دعوے ذکر کند کہ مدعی از مدعا علیہ کالا طلب میکند و اگر دعوے

دَین بود باید که صفت دَین بگوید و نیز ذکر کند که مدعے دَین طلب میکند و چون دعوے درست شد قاضے از مدعا علیہ بپرسد از حال دعوے اگر مدعا علیہ اقرار کرد و یا منکر شد و مدعے بینہ اقامت کرد حکم کند بر مدعا علیہ و اگر مدعے از اقامت بینہ عاجز آمد و سوگند مدعا علیہ طلب کرد مدعا علیہ را سوگند دہد و اگر بر مدعا علیہ سوگند عرضہ کرد مدعا علیہ یکبار نکول آورد و گفت سوگند نے خورم و یا خاموش شد قاضے بر مدعا علیہ حکم کند و عرض کردن سوگند سہ بار مندوبست مسئلہ سوگند بر مدعے رد نکند و بقول شافعے رح اگر مدعے بینہ ندارد و یا یک گواہ آورد قاضے مدعا علیہ را سوگند دہد اگر نکول آورد مدعے را سوگند دہد اگر مدعے سوگند خورد حکم کند بر مدعا علیہ بد انچہ مدعے دعوے کردہ است مسئلہ در دعوے ملک مطلق بینہ قابض قبول نکند و اگر قابض و خارج ہر دو بینہ اقامت کردند بینہ خارج اولے بود و بقول شافعے رح بینہ ذو الید اولے بود مسئلہ اگر مردے بر زنے دعوی نکاح کرد و زن منکر شد و یا زنے بر مردے دعوے کرد کہ مرا نکاح کردہ است و مرد منکر شد در ہر دو صورت منکر را سوگند ندہند و ہمچنین اگر شوہر بر زن و یا زن بر شوہر بعد از عدۃ دعوے مراجعت کرد و مدعا علیہ منکر شد سوگند ندہند و ہمچنین اگر شوہر بر زن و یا زن بر شوہر دعوے کرد کہ در مدت چہار ماہ شوہر رجوع از ایلا کردہ است و مدعا علیہ منکر شد سوگند ندہند و ہمچنین اگر کنیزک بر موﻟے دعوے مے کند کہ از موﻟے فرزند آوردہ ام و موﻟے منکر ست سوگند ندہند و ہمچنین اگر بر مجہول نسبے شخصے دعوے کرد کہ بندۂ اوست و او منکر شد و یا مجہول نسبے بر شخصے دعوے کرد کہ من بندۂ توام منکر را سوگند ندہند و ہمچنین اگر بر مجہول نسبے دعوے کرد کہ پسر من ست و یا مجہول نسب بر شخصے دعوے کرد کہ من پسر توام منکر را سوگند ندہند و ہمچنین اگر معروفے بر مجہول دعوے اعتاق و ولاء مے کند و یا مجہولے بر معروفے دعوے کرد کہ مرا آزاد کردہ و یا من بر عقد ولاء تست منکر را سوگند ندہند و بقول ابی یوسف و محمد رح در ہر شش مسئلہ منکر را سوگند دہند مسئلہ در دعوے حدود و لعان منکر را باتفاق سوگند ندہند و دعوے لعان چنان ست کہ زن بر شوہر دعوے میکند کہ مرا بزنا قذف کردہ است بروے لعان واجبست و شوہر منکر شود سوگند ندہند و قاضے امام فخر الدین رح در جامع صغیر گفتہ است کہ درین شش چیز فتوے بقول ابی یوسف و محمد رح است

مسئله در دعوی دزدی منکر را سوگند دهند اگر نکول آورد مال را ضامن شود و دست نه برند
مسئله اگر زن بر شوهر پیش از دخول دعوی طلاق کرد و شوهر منکر شد سوگند دهند اگر نکول آورد
نصف مهر ضامن شود مسئله در دعوی قصاص منکر را سوگند دهند اگر نکول آورد پس اگر
دعوی قصاص در نفس است حبس کنند تا اقرار کند یا سوگند خورد و اگر دعوی در اطراف است
بنکول قصاص کنند و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما به نکول در دعوی نفس و اطراف مال
لازم شود مسئله اگر مدعی گفت که بینه من حاضر است و سوگند از خصم طلب میکند سوگند نه دهند
و خصم او را گویند که میانجی نفس تا سه روز بدهد و اگر میانجی نه دهد مدعی ملازمت کند یعنی
هر جا که مدعی علیه رود مدعی با او رود و اگر مدعا علیه غریب باشد بمقدار مجلس قاضی ملازمت
کند مسئله سوگند بالله دهند و بطلاق و عتاق سوگند نه دهند مگر که مدعی الحاح کند و
سوگند را تغلیظ کند بذکر اوصاف خدای تعالی و سوگند را بزمان و مکان مخصوص نکنند و
بقول شافعی رحمة الله تعالی اگر دعوی مقدار بیست مثقال بود و اگر در مکه است سوگند
دهند میان رکن و مقام و اگر در مدینه است نزدیک قبر پیغامبر علیه السلام سوگند دهند و در
شهرهای دیگر در مسجد جامع سوگند دهند و اگر در مسجد جامع نبود در مسجد محله سوگند دهند
بعد از نماز دیگر روز جمعه سوگند دهند مسئله جهودان را سوگند دهند بخدای که توریت
بر موسی علیه السلام فرستاد و ترسا را سوگند دهند بخدای که انجیل بر عیسی علیه السلام فرستاد
و مغ را سوگند دهند بخدای که آتش بیافرید و بت پرست را سوگند دهند بخدای که آن بت را
بیافرید و ایشان را در جاهای عبادت ایشان سوگند نه دهند مسئله سوگند بر حاصل دهند یعنی
که در دعوی بیع سوگند دهند بخدای که در میان شما بیع قائم نیست این زمان و در
دعوی نکاح سوگند دهند بخدای که میان شما نکاح قائم نیست این زمان و در دعوی غصب
سوگند دهند بخدای که بر تو رد آن کالا واجب نیست این زمان و در دعوی طلاق سوگند
دهند بخدای که این زن از تو بائنه نیست این زمان مسئله اگر دعوی شفعه بود بسبب جوار و
یا زن مطلقه بطلاق بائن دعوی نفقه عدت کند و مدعا علیه شافعی مذهب است
که شفعه جوار و نفقه مبتوته بر او لازم نمی بیند درین دو مسئله سوگند بر سبب دهند یعنی بخدای

[illegible]

۱۷۷

قوله و مغ را [illegible] آتش پرستان را [illegible] تعظیم آتش میکنند [illegible] تعظیم توریت میکنند و نصاری تعظیم انجیل میکنند ۱۲ قوله در جاهای عبادت ایشان زیرا که در [illegible] سوگند در آن تعظیم [illegible] قاضی ممنوع شده است از حضور شدن در آن جاها ۱۲

که تخریدے سرائے در ہمسائگی مدعی و آن خداے که طلاق ندادے زن را **مسئله** در میراث سوگند بر علم دہند یعنے اگر شخصے را بنده میراث رسید و دیگر دعوے ملکیت بنده میکند و مدعی بینه ندارد و طلب سوگند میکند وارث را سوگند دہند بخدا سے که نمیداند که این بنده او ست **مسئله** اگر مردے بنده را خرید و یا بخشیده یافت و قبض کرد و دیگرے دعوے ملکیت این بنده کرد و بینه ندارد و سوگند طلب کرد سوگند بر قطع و ثبات دہند یعنے بگوید بخدا که بنده او نیست **مسئله** اگر دعوے مالے کرد و بینه ندارد و سوگند طلب کرد و مدعا علیه سوگند را بمالے باز میخرد و یا از سوگند صلح میکند بر چیزے جائز بود و مدعی نتواند که بعد از صلح و فدا سوگند دہد

باب التحالف

مسئله اگر بائع و مشتری را اختلاف شد در مقدار ثمن و یا در مقدار مبیع ہر که بینه اقامت کند برای او حکم کنند و اگر ہر دو بینه اقامت کردند بینه ہر که زیادت اثبات کند مقبول بود و اگر ہر دو از احضار بینه عاجز آمدند مشتری را گویند بہائے که بائع دعوے میکند رضا دہے پس بہتر و الا بیع فسخ کنم و بائع را گویند اگر آنچه مشتری از مبیع دعوے میکند تسلیم میکنی پس بہتر و الا بیع فسخ کنم اگر رضا ندادند قاضی ہر دو فریقین را سوگند دہد و ابتداء بسوگند مشتری کند و چون ہر دو سوگند خورند و یکے طلب فسخ کرد فسخ کند و ہر که از ایشان از سوگند نکول آورد لازم شود او را دعوے دیگر **مسئله** اگر در مہلت و یا شرط خیار و یا در قبض بعضے از ثمن و یا بعد از ہلاک بعضے از مبیع اختلاف کردند و یا در بدل کتابت و یا بعد از اقاله عقد سلم در راس مال اختلاف کردند تحالف نکنند و قول منکر با سوگند معتبر بود و بقول زفر رحمة الله علیه اگر اختلاف کردند در نفی اجل و اثبات او و یا در سلم در قدر اجل تحالف کنند و بقول محمد و شافعی رح با اختلاف در مقدار الثمن بعد از ہلاک مبیع تحالف کنند و بیع فسخ شود در قیمت ہالک و در ہلاک بعضے از مبیع یعنے در ہلاک یک بنده از دو بنده و بیع بقول ابی یوسف رح تحالف کنند و بیع در بنده زنده فسخ شود و در قیمت بنده ہالک شده قول مشتری معتبر

بود و بقول محمد رحمة الله تعالی در هر دو بنده تحالف کنند و زنده را رد کنند یا قیمت بندهٔ هالک و بقول
ابی یوسف و محمد و شافعی رح در بدل کتابت تحالف کنند و کتابت او فسخ شود مسئله اگر اختلاف
شد در مقدار ثمن بعد از قبض مبیع بعد از اقالت هر دو سوگند خورند و بیع اول باز آید مسئله
اگر میان زن و شوهر در مقدار مهر اختلاف شد هر که بینه اقامت کند برای او حکم شود
و اگر هر دو بینه آورند بینه زن اولی بود و اگر هر دو از اقامت بینه عاجز شدند هر دو را
سوگند دهند و نکاح فسخ نشود بلکه حکم بمهر مثل کنند اگر مهر مثل مثل آنست که شوهر
اعتراف کرده یا کمتر از آنست بقول شوهر حکم کنند و اگر مهر مثل مثل آنست که زن دعوی
کرده است و یا بیشتر از آن بقول زن حکم کنند و اگر مهر مثل بیشتر از آنست که شوهر اعتراف
کرده و کمتر از آنست که زن دعوی کرده بمهر مثل حکم کنند مسئله اگر در اجارت پیش از استیفای
منفعت اختلاف کردند هر دو سوگند خورند و اگر بعد از استیفای منفعت اختلاف شد
تحالف نکنند و قول قول مستاجر بود و اگر بعد از استیفای بعض منفعت اختلاف شد هر دو
سوگند خورند و در باقی اجارت فسخ شود و در گذشته قول مستاجر معتبر بود مسئله اگر
زن و شوهر اختلاف کردند در متاع خانه آنچه صالح مرد است چون دستار و قبا و کلاه و طیلسان
و سلاح و کمربند و کتب قول مرد معتبر بود و آنچه صالح زنان است چون چادر و آئینه و پیراهن و
دامنی قول زن معتبر بود و آنچه هر دو را صالح است چون اوانی و اسپ و برده و زمین و فراش
و نقود شوهر را بود و اگر یکی از زن و شوهر بمرد و ورثهٔ او با زنده اختلاف کردند در متاع خانه آنچه صالح مرد است
مرد را بود و آنچه صالح زنانست زن را بود و آنچه هر دو را صالح است مر کسی راست که زنده بود و بقول
محمد رحمة الله تعالی آنچه صالح مرد است مرد را بود و آنچه صالح زنانست زن را بود و آنچه صالح هر دو راست
مرد را بود اگر زنده است و اگر نه برای ورثهٔ مرد بود و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه آنچه مثل جهاز
زن بود وارث زن را دهند و باقی شوهر را بود با سوگند مسئله اگر یکی از زن و شوهر مملوک
بود و در متاع خانه اختلاف کردند تمام متاع آزاد را بود و اگر هر دو زنده اند و اگر یکی از ایشان
بمرد و ورثهٔ او را با زنده در متاع خانه اختلاف شد متاع زنده را بود و بقول ابی یوسف و
محمد رحمة الله علیهما بندهٔ ماذون و مکاتب بمنزلهٔ آزاد است مسئله اگر مدعا علیه می گوید

که این کالا را فلان غائب بمن ودیعت داده است ویا گفت اجارت ویا عاریت داده است ویا فلان غائب بدست من رهن کرده است ویا از فلان غائب غصب کرده ام وبرین سخنان بینه اقامت کرد دفع کرده شود خصومت مدعے از وے مسئلہ اگر مدعا علیه گفت از فلان غائب خریده ام درینصورت خصومت رفع نشود ویا مدعی گفت که از من این کالا سے وزدیده بوده است ویا گفت وزدے شده است ویا گفت غصب کرده است وذوالیدے گوید که فلان غائب بر من ودیعت نهاده وآن غائب ست وبرین سخن ذوالید بینه اقامت کرد دعوے دفع نشود وبقول محمد رحمه الله تعالے دفع شود مسئلہ اگر مدعے میگوید که من از فلان غائب خریده ام وذوالیدے گوید همون بدست من ودیعت نهاده است دعوے ساقط شود

باب ما یدعیه الرجلان

مسئلہ اگر کالاے بدست زیدست ودوکس دعوے کردند وهریک بینه آوردند که تمام ملک من ست برائے هردو بمناصفه حکم شود مسئلہ ۲ اگر دو مرد بر زنے دعوے نکاح کردند وهریک بینه اقامت کردند هر دو بینه ساقط شود وهر کرا زن تصدیق کند ویا تاریخ او سابق بود نکاح او ثابت شود مسئلہ ۳ اگر دو کس دعوے کردند وهر دو بینه آوردند که این کالا از ذوالید خریده ام هریکے مخیر بود ونصف کالا به نصف ثمن بستاند ویا ترک گیرد واگر یکے از ایشان بعد از حکم از نصف امتناع آورد مدعے دوم نتواند که تمام کالا بگیرد واگر هر دو تاریخ بیان کردند سابق اولے بود واگر تاریخ بیان نکردند ویکے قابض ست قابض اولے بود مسئلہ ۴ اگر یکے دعوے شرا کرد از زید ودوم دعوے هبه وقبض کرد از زید وبینه اقامت کردند بے تاریخ بینه شرا اولے بود مسئلہ ۵ اگر مردے دعوے شرا از ذوالید کرد وزنے دعوے کرد که ذوالید مرا بدین کالا بزنے خواسته است میان هر دو بمناصفه حکم شود وبقول محمد رحمة الله علیه صاحب شرا اولے بود وبر شوهر قیمت کالا واجب بود برائے زن مسئلہ ۶ اگر یکے دعوے رهن وقبض کرد ودوم دعوے هبه وقبض کرد وبینه اقامت کردند بینه رهن اولے بود مسئلہ ۷ اگر دو خارج بر ملک دعوے کردند وبر تاریخ بینه اقامت کردند سابق

قوله هر دو بینه ساقط شدند زیرا که قضا بر یک ... ۱۸۰

اولی بود مسئله اگر دو کس دعوے شرا از زید کردند و هر دو بر ذو الید بتاریخ بینه اقامت
کردند سابق اولی بود و اگر یکے دعوے شرا از زید کرد و دوم از عمرو و هر دو تاریخ بیان کردند
هر دو برابر باشند و اگر خارج بینه بر ملک با تاریخ اقامت کرد و ذو الید بینه اقامت کرد بر ملک
و تاریخ ذو الید سابق ست ذو الید اولی بود بر روایتے از محمد رحمه الله تعالی بینه ذو الید
مقبول نبود مسئله اگر خارج و ذو الید هر یک بینه اقامت کردند که خانه زادِ من ست ذو الید
اولی بود و همچنین اگر خارج و ذو الید هر یک دعوے سببے کردند و آن سبب در ملک مکرر
نشود چنانکه بافتن جامه و رسیدن پنبه و دوشیدن شیر و هر یک بینه اقامت کردند ذو الید
اولی بود مسئله اگر خارج بینه ملکیت اقامت کرد و ذو الید بینه شرا ازین خارج اقامت
کرد ذو الید اولی بود مسئله اگر خارج دعوے شرا سرا ازو ذو الید کرد و بینه بے تاریخ
اقامت کرد و ذو الید دعوے شرا کرد ازین خارج و بینه اقامت کرد بے تاریخ
هر دو بینه ساقط شود و سرا بدست ذو الید بگذارند بے حکم و بقول محمد رحمه الله تعالی اگر
هر دو اثبات قبض کردند ذو الید مالک بود و اگر هر دو از قبض ساکت اند خارج مالک بود مسئله
اگر یک مدعی دو گواه آورد و مدعی دوم چهار گواه آورد هر دو برابر باشند و مدعی دوم
به چهار گواه راجح نشود مسئله اگر سرا بدست شخصی ست یکے دعوے تمام سرا
کرد و دیگرے نصف سرا دعوے کرد و هر یکے بر وفق دعوے خود بینه اقامت کردند سرا
را بر چهار سهم قسمت کنند ربع آن بمدعی نصف دهند و سه ربع بمدعی کل دهند
و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما بسه قسمت کنند دو حصه بمدعی کل دهند و یک حصه
بمدعی نصف مسئله اگر سرا بهم بدست ایشان ست نصف بدست یکی و نصف بدست
دیگرے تمام سرا بمدعی کل دهند نصفے بحکم قاضی و نصفے بغیر حکم قاضی مسئله اگر دو کس
در دابه دعوے کردند و هر یک بینه اقامت کردند که در خانه او زاده است و هر یک تاریخ
بیان کردند کسے که سن دابه موافق تاریخ اوست برائے او حکم کنند و اگر سن دابه مشکل شد
برائے هر دو بمناصفه حکم شود مسئله اگر بنده بدست مردیست یکے دعوے غصب کرد و بینه
آورد و دوم دعوے ودیعت کرد و بینه آورد برائے هر دو برابر حکم شود مسئله اگر دو کس

دراسپے دعوے کردند یکے سوار ست ودیگر لگام گرفتہ است سوار را وسے بود واگر دو کس
در پیراہن دعوے کردند یکے پوشیدہ و دوم آستین گرفتہ پوشیدہ او وسے بود واگر دو کس در دابہ
خصومت کردند یکے بارسے بر دابہ نہادہ است و دوم کوزہ آویختہ است صاحب بار را وسے
بود مسئلہ اگر دو کس در دیوارے خصومت کردند و تیر یکے بران دیوار ست و یا دیوار متصل
بناء او ست و دیگر را دستہ نے بران دیوار ست صاحب اتصال و صاحب تیر را وسے بود
مسئلہ اگر دو کس در جامہ خصومت کردند و جامہ بدست یکی ست و دیگرے گوشہ جامہ
گرفتہ است میان ہردو مناصفہ بود مسئلہ اگر کودک بدست مردیست و کودک عاقل ست
چنانکہ تعبیر بنفس خود مے کند گفت من آزادم قول او معتبر بود مگر آنکہ ذوالید بینہ اقامت کند این
کودک بندہ من ست پس بر ذوالید حکم کنند و اگر گفت من بندہ فلانم بندہ ذوالید بود و اگر
کودک خرد ست بنفس خود تعبیر نمے تواند کرد بندہ ذوالید بود مسئلہ اگر سرائے است
کہ دہ خانہ ازان سرائے بدست زید ست و یک خانہ بدست عمرو ست در صحن سرائے ہردو
خصومت مے کنند صحن میان ایشان مناصفہ بود مسئلہ اگر دو کس زمین دعوے قبض
کردند و یکے ازایشان دران زمین خشت بستہ است و یا بنا کردہ است و یا چاہے کافتہ زمین در
قبض او بود و ہمچنین اگر یکے بینہ اقامت کرد کہ زمین در قبض او ست قبض ثابت شود

باب دعوے النسب

مسئلہ اگر جاریہ را فروخت و جاریہ بدست مشتری فرزند آورد و بائع دعوے نسب کرد
اگر از روز بیع کم از شش ماہ فرزند آوردہ است از بائع ثابت شود و کنیزک ام ولد بائع بود
و بیع فسخ شود و ثمن بر مشتری رد کنند و بقول زفر و شافعی رحمۃ اللہ علیہما دعوے باطل
بود و اگر مشتری نیز بعد از دعوے بائع و یا با دعوے نسب کرد دعوے بائع اولے
بود و اگر بعد از مردن کنیزک بائع دعوے نسب کرد و کم از شش ماہ ولادت نبود نسب ثابت
نشود و جاریہ ام ولد نشود مسئلہ اگر جاریہ حاملہ را فروخت و در خانہ مشتری جاریہ فرزند
آورد کم از شش ماہ از گاہ شرا و مشتری جاریہ را آزاد کرد بعدہ بائع دعوے نسب کرد نسب

له قوله مناصفه ... ۱۸۳

از بائع ثابت شود حصه فرزند از ثمن مشتری رد کند و اگر مشتری فرزند آزاد کرد بعده بائع دعوی
نسب کرد و ولادت کم از شش ماه بود نسب از بائع ثابت نشود و جاریه او ام ولد نشود مسئله
اگر جاریه بیشتر از شش ماه از گاه بیع فرزند آورد دعوے نسب از بائع جائز نبود مگر که مشتری
تصدیق کند مسئله اگر دو بچه بیکبار زاد و یکے را دعوے نسب کرد نسب از هر دو ثابت شود
و اگر مشتری یکے را ازین دو بچه خرید و آزاد کرد بعده بائع دعوے نسب آن بچه کرد که بدست
بائع ست نسب از هر دو ثابت شود و عتق مشتری باطل شود مسئله اگر کودکے بدست مرد است
شخصے گفت این کودک پسر بندهٔ غائب من ست بعده میگوید که پسر من ست نسب از و
ثابت نشود و اگرچه بندهٔ غائب از نسب او منکر شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما
اگر بنده منکر شود کودک پسر موے بود و همچنین خلاف ست اگر گفت این کودک پسر فلان ست
و در فراش او زاده است بعده گفت که پسر من ست مسئله اگر کودک بدست مسلمان و ترسا
ترسا گفت پسر من ست و مسلمان گفت بندهٔ من ست این کودک آزاد بود و پسر ترسا بود
مسئله اگر کودک بدست زن و شوے ست شوے میگوید که این کودک من ست از زن
دیگر و زن گفت کودک پسر من ست از شوهر دیگر کودک پسر هر دو بود مسئله اگر جاریه از مشتری
فرزند آورد دیگرے جاریه را باستحقاق برد پدر ضامن شود برائے مولے العقر کنیزک و قیمت
فرزند و فرزند آزاد بود اگر بعد مردن فرزند استحقاق آورد پدر قیمت فرزند ضامن نشود اگرچه
فرزند مالے گذاشته است و مال پدر را بود و اگر فرزند کشته شد و پدر دیت بستد و یا پدر فرزند
کشت در هر دو صورت قیمت فرزند بر پدر واجب شود برائے مستحق و مشتری به بهاے جاریه
و قیمت فرزند بر بائع رجوع کند و بعقر جاریه رجوع نکند و بقول شافعی رحمه الله تعالی بعقر
جاریه نیز رجوع کند

کتاب الاقرار

مسئله اقرار عبارت است از اخبار به ثبوت حق غیر بر نفس خود مسئله اگر آزادی عاقل
بالغ اقرار کرد بحقے لازم شود بر وے اگرچه مجهول بود چنانچه اقرار کند که فلان را به من چیزیست

ویا بر من حقیست اقرار جائز بود و جبر کنند تا بیان کند و اگر مقرله زیادت ازان دعوے کرد که
مقر بیان کرد قول مقر معتبر بود با سوگند مسئلہ ۳ اگر گفت فلان را بر من مال ست اگر کم از
یک درم بیان کند تصدیق نکنند پس گرفته شود از وی یک درم و اگر گفت فلان را بر من مالے
عظیم ست اگر کم از نصاب بیان کند تصدیق نکنند و دویست درم لازم شود مسئلہ ۴ اگر
گفت بر من اموال عظام ست سه نصاب شود مسئلہ ۵ اگر گفت فلان را بر من دراهم ست
سه درم واجب شود و اگر گفت فلان را بر من دراهم کثیره است ده درم واجب آید و بقول
ابی یوسف و محمد رح دویست درم واجب آید مسئلہ ۶ اگر گفت فلان را بر من چندین درم ست
یک درم واجب آید مسئلہ ۷ اگر گفت لفلان علی کذا کذا درهما یعنی فلان را بر من چندین
چندین درم ست یازده درم واجب آید و اگر گفت لفلان علی کذا و کذا درهما بست و یک درم واجب
آید و اگر سه بار لفظ کذا درهما با واو مکرر کند صد و بست و یک درم واجب آید و اگر چهار بار
لفظ کذا با واو مکرر کرد یکهزار و صد و بست و یک درم واجب آید مسئلہ ۸ اگر گفت لفلان علی
یا گفت لفلان قبلی اقرار بدین بود و اگر گفت لفلان عندی و یا گفت لفلان معی یا گفت
فی بیتی یا گفت لفلان فی صندوقی یا گفت لفلان فی کیسی درین الفاظ اقرار
با مانت بود مسئلہ ۹ اگر گفت مرا بر تو هزار درم ست و او جواب گفت اتزنه و انتقده او اجلنی بها
او قضیتکه او احلتک به یعنی وزن کنی آنرا و یا گفت سره کن آنرا و یا گفت مهلت ده
بدان یا گفت گذارده ام بتو آنرا یا گفت حواله کرده ام بتو بدان اقرار بود و اگر کنایت نگفت
و گفت اتزن و انتقد یعنی وزن کن یا سره کن اقرار نبود مسئلہ ۱۰ اگر اقرار بدین موجل کرد و
مقرله دعوے بدین حال کرد در حالت لازم شود و مقرله را سوگند دهند بر مهلت مسئلہ ۱۱ اگر
گفت علی مائة و درهم یعنی بر من صد ست و یک درم یک صد و یک درم واجب آید مسئلہ ۱۲ اگر
گفت علی مائة و ثوب یک جامه واجب آید و در قول مائة بیان واجب شود و بقول شافعی
رحمه الله تعالے در مائة و درهم نیز بیان واجب آید بمقر مسئلہ ۱۳ اگر گفت علی مائة و ثوبان دو جامه
واجب آید و در مائة بیان واجب شود مسئلہ ۱۴ اگر گفت علی مائة و ثلثة اثواب صد و سه جامه
واجب مسئلہ ۱۵ اگر گفت من خرماے فلان در توصره غصب کرده ام خرماے و توصره واجب آید

مسئله ۱۹ اگر اقرار کرد به اسپ در اصطبل داد به واجب آید به اسپ و اصطبل به قیاس قول محمد رحمة الله علیه اسپ با اصطبل
واجب آید مسئله ۲۰ اگر اقرار کرد به انگشتری حلقه و نگینه واجب آید مسئله ۲۱ اگر اقرار کرد به تیغ تیغ و دسته
و دوال او واجب آید مسئله اگر اقرار کرد به غصب جامه در مندیل یا به غصب جامه در جامه هر دو چیز واجب
شود مسئله اگر گفت فلان را بر من جامه است در ده جامه یک جامه واجب شود و بقول محمد رح یازده
جامه واجب شود مسئله ۲۲ اگر گفت فلان را بر من پنج درم در پنج است و مراد ضرب و حساب دارد بیست
و پنج واجب شود و اگر مراد پنج با پنج دارد ده درم واجب شود مسئله ۲۱ اگر گفت فلان را بر من
از درمی تا ده است یا گفت که علی ما بین درهم الی عشرة یعنی آنچه میان درمی تا ده درم است
نه درم واجب شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما ده درم واجب شود و بقول زفر رحمة الله
علیه هشت واجب شود مسئله ۲۲ اگر گفت فلان راست از سرای من آنچه میان این دیوار است
تا آن دیوار یعنی که میان هر دو دیوار بود واجب شود در آن اقرار فاما از هر دو دیوار هیچ واجب نشود
مسئله اگر حمل جاریه یا حمل گوسپند برای شخصی اقرار کرد درست بود و اگر برای حمل چیزی
اقرار کرد و اگر سبب صالح بیان کرد چنانچه گوید فلان برای حمل وصیت کرده است
و یا گوید پدر او مرده است و این مال حمل را میراث رسیده است اقرار درست باشد و اگر سبب
صالح بیان نکرده اقرار جائز نباشد و بقول محمد رحمه الله تعالی جائز بود مسئله ۲۵ اگر با اقرار کرده
با شرط خیار مال لازم شود و شرط باطل بود

باب الاستثناء و ما فی معناه

مسئله اگر اقرار کرد به بعضی ازان متصل استثنا کرد درست بود و باقی لازم شود و اگر تمام
استثنا کرد درست نبود و تمام واجب شود مسئله استثنا کردن مکیل و موزون از دراهم درست
بود چنانچه گوید فلان را بر من صد درم است مگر یک دینار و یا گفت مگر یک کر جو یا گفت مگر یک پیمانه حنطه
صد درم کم از قیمت یک دینار و یا کم از قیمت یک پیمانه حنطه واجب شود و بقول محمد رحمه الله تعالی
استثناء دینار و پیمانه از دراهم جائز نشود مسئله ۲ اگر گفت فلان را بر من صد درم است مگر یک
جامه و یا یک گوسپند و یا غیر آن صد درم لازم شود و استثناء جائز نبود مسئله اگر قبیر

اقرار کرد و متصل آن انشاء الله گفت اقرار باطل شود مسئله اگر بسرایے اقرار کرد و بنا را سرا را
استثنا کرد سرا ے و بناے آن هر دو واجب آید مسئله اگر گفت بناے این سرا مر او
عرصه فلان را بنا سرا ے مقر را بود و عرصه سرا ے مقر له را مسئله اگر گفت فلان را بر من
هزار درم ست از بهاے بنده که از وے خریده ام و قبض نکرده ام اگر بنده معین گفت مقر له را میگویند که
بنده تسلیم کن و هزار درم بستان و اگر نه ترا هیچ نرسد و اگر از بهاے بنده غیر معین گفت هزار درم
واجب شود و بدین سخن که در قبض نکرده ام تصدیق نکنند اگرچه متصل گفته است و بقول ابی یوسف و
محمد رحمة الله علیهما اگر متصل گفته است تصدیق کنند و هیچ واجب نشود و اگر متصل نگفته است
تصدیق نکنند و هزار درم واجب شود و همبرین خلاف ست اگر گفت فلان را بر من هزار درم ست
از بهاے خمر و یا از بهاے خوک هزار درم لازم شود و تفسیر او قبول نکنند اگرچه متصل گفت و بقول
ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما اگر متصل گفت هیچ واجب نشود و همبرین خلاف ست اگر گفت
فلان را بر من هزار درم ست از بهاے متاعے یا از وجه قرض و آن دراهم زیوف و یا نبهرجه ست
و مقر له میگوید که هزار درم جیاد ست هزار درم جیاد لازم شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما
اگر متصل گفت تصدیق کنند مسئله اگر گفت از فلان هزار درم غصب کرده ام و آن زیوف ست
یا گفت فلان بر من هزار درم امانت نهاده است و آن زیوف ست تصدیق کنند اگرچه متصل
یا منفصل گوید مسئله اگر بگفت فلان را بر من هزار درم ست از بهاے کالاے و یا گفت از
وجه وام و یا ودیعت و یا گفت غصب کرده ام و در هر چهار مسئله متصل میگوید مگر که چندین
کم ست تصدیق کنند اگر متصل گوید و اگر منفصل گفت تصدیق نکنند مسئله اگر به غصب جامه
اقرار کرد و جامه معیب آورد تصدیق کنند مسئله اگر گفت هزار درم ودیعت از تو گرفته ام
و نزد من هلاک شده است و مقر له گفت از من غصب کرده ضامن شود مسئله اگر گفت هزار
درم ودیعت بمن داده بودے و مقر له مے گوید که غصب کرده بودے از من ضامن نشود
مسئله اگر گفت این هزار درم امانت من بر فلان بوده است و از و گرفته ام و مقر له میگوید
که هزار از آن من ست مقر له هزار درم از مقر بستاند مسئله اگر گفت این دابه و یا گفت این جامه خود
بفلان یا جارت و یا عاریت داده بودم و او سوار شده است و یا جامه پوشیده است و بمن رد کرده است

قوله تصدیق کنند زیرا که غصب و ودیعت جید و بهره را تقاضا نمیکنند بخلاف قرض ۱۲ منه
قوله و اگر منفصل گفت و اگر انفصال بسبب قطع نفس یا سعال باشد نزد ابی یوسف رح تصدیق کنند و همین است [illegible] ۱۲
۱۸۶
[illegible]

ومقرله میگوید که جامه وداے بازان من ست قول مقر معتبر بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما قول مقرله معتبر شود مسئله اگر گفت این هزار درم ودیعت زید ست نه بلکه ودیعت عمرو ست این هزار درم زید را بود و براے عمرو هزار درم دیگر بر مقر واجب شود

باب اقرار المریض

اگر مریض در مرض موت بوامها اقرار کرد و بر وی وامهاست که در حالت صحت لازم شده است و وامها که در مرض او باسباب معلوم لازم شده است بعد از موت دَین صحت و دینے که باسباب معلوم لازم شده است این هر دو دَین را مقدم دارند بر دینے که در مرض اقرار کرده است و آنچه از دَین فاضل ماند دینے که در مرض موت اقرار کرده است ادا کنند بعده آنچه باقی ماند ورثه را بود و بقول شافعی رحمه الله تعالی دَین مرض و دَین صحت برابر ست مسئله اگر مریض براے وارث اقرار کرد باطل ست مگر که بقیه ورثه تصدیق کنند و بقول شافعی رحمه الله تعالی درست بود مسئله اگر مریض براے بیگانه اقرار کرد درست بود اگرچه بتمام مال اقرار کرد مسئله اگر براے اجنبیے بمالے اقرار کرد بعده گفت این پسر من ست نسب ثابت شود و اقرار باطل بود و اگر براے زنے بیگانه اقرار کرد بعده نکاح کرد نکاح جائز بود و اقرار باطل نشود و بقول زفر رح باطل شود مسئله اگر زنے بیگانه را چیزے بخشید یا براے او وصیت کرد بعده آن زن را نکاح کرد وصیت و هبه باطل شود و اگر در مرض موت سه طلاق گفت بعده براے او اقرار بوام کرد آنچه کمتر ست از میراث و از وام بدو بدهند مسئله اگر براے کودکے مجهول النسب اقرار کرد که این پسر من ست و ممکن ست که مثل این کودک پسر او بود و کودک تصدیق کرد نسب ثابت شود و اگرچه در مرض موت بود و کودک با ورثه دیگر در میراث شریک شود مسئله جائز ست اقرار او بفرزند و مادر و پدر و جائز ست اقرار بزن و بنده بمولے و اقرار زن بمادر و پدر و شوهر و مولے او و اقرار زن بفرزند جائز نبود مگر که شوهر تصدیق کند و یا دایه گواهی دهد بر نزد آن و در اقرار فرزند و مادر و پدر و مولے تصدیق ایشان شرط ست و تصدیق ایشان بعد از موت مقر جائز بود مسئله اگر مردے اقرار کرد بنکاح زنے و زن بعد از موت او تصدیق کرد جائز بود و اگر زنے

بنکاح مردے اقرار کرد و شوہر بعد از موت او تصدیق کند جائز بود و بقول ابی یوسف و محمد رح جائز
بود و مہر بر و لازم شود و شوہر میراث برد مسئلہ اقرار بہ برادر و عم و جد و بنیہ جائز نبود و اگر مقر را وارث
دیگر دور و یا نزدیک نباشد مقر لہ میراث برد فاما با وجود وارث دیگر قریب یا بعید مقر لہ بہ نسب میراث
نبرد مسئلہ اگر مردے بعد از موت پدر اقرار کرد کہ فلان برادر من ست فلان در میراث با او شریک شود
و نسب از پدر او ثابت نشود مسئلہ مردے بمرد و دو پسر گذاشت و او را بر مردے صد درم ست و
یکی ازین دو پسر اقرار کرد کہ پدر او پنجاہ درم قبض کردہ است و پسر دیگر تکذیب کرد مقر را ہیچ نرسد
و پسر دوم کہ منکر ست پنجاہ درم برد

کتاب الصلح

مسئلہ صلح عقدیست کہ خصومت را بردارد مسئلہ صلح با قرار و سکوت جائز بود و معنی سکوت
آنست کہ مدعا علیہ نہ اقرار کند و نہ منکر شود و نیز صلح با نکار جائز بود و بقول شافعی رح صلح با انکار
و سکوت جائز نبود مسئلہ اگر از مالے بمالے صلح کرد با قرار این صلح در معنی بیع بود تا شفیع را شفعہ
رسد و بخیار عیب و شرط و رویت رد شود و جہالت بدل مفسد بود فاما جہالت مصالح عنہ مفسد
نبود مسئلہ اگر صلح از اقرار ست و بعضی از مصالح عنہ یا تمام مستحق شد مدعا علیہ بحصہ آن از
عوض و یا بکل عوض رجوع کند مسئلہ و اگر مصالح علیہ یعنی بدل صلح تمام و یا بعض مستحق شد مدعی
بتمام مصالح عنہ رجوع کند و یا بعض مسئلہ اگر از مالے بمنفعت صلح شد این صلح در معنی اجارت
بود پس بیان وقت در و شرط است و بمردن یکے از ایشان این صلح باطل شود مسئلہ صلح
از سکوت و یا از انکار در حق منکر فدا سوگند بود یعنی بمقابلہ چیزے سوگند باز می خورد و در حق مدعی
در معنی معاوضہ بود پس اگر در انکار و سکوت از سرائے صلح شد شفعہ واجب نشود و اگر صلح بر سرائے
شد در انکار و سکوت شفعہ واجب شود و اگر در انکار و سکوت صلح بر سرائے شد و متنازع فیہ مستحق شد
بحصہ آن رد کند و بدان مقدار بخصومت رجوع کند و اگر بعضے از بدل صلح و یا کل بدل صلح مستحق شد
بر مدعا علیہ بدعوی بعضے در استحقاق یا بدعوے در استحقاق کل رجوع کند و اگر بدل صلح
ہلاک شد پیش از تسلیم حکم او حکم استحقاق بود در ہر دو فصل اقرار و انکار

فصل صلح جائز ست از دعوے مال و منفعت یعنی اگر دعوے کرد در سکنے سرائے یکسال که صاحب سرائے وصیت کرده است و وارث منکر شد و یا اقرار کرد بر چیزے و صلح شد جائز بود **مسئله** صلح از دعوے جنایت نیز جائز بود و اگرچه جنایت عمداً بود و یا خطاءً و یا جنایت در نفس بود یا در اطراف **مسئله** صلح از دعوے حد جائز نیست تا اگر زانی یا سارق یا شارب خمر یا قاذف را گرفت و صلح کرد برائے تا به سلطان نرساند و یا دعوے قذف نکند صلح باطل بود و آنچه بسته است رد کند **مسئله** صلح از دعوے نکاح جائز بود تا اگر مردے بر زنے دعوے نکاح کرد و زن منکر شد و صلح کرد بر مالے تا ترک دعوے کرد و یا زنے بر مردے دعوے نکاح کرد و مرد با زن صلح کرد برائے این هر دو صلح جائز بود و این صلح در حق مدعا علیه بدل مال ست برائے دفع خصومت و خلع ست در حق مدعی **مسئله** صلح از دعوے رقیت نیز جائز ست تا اگر بر مجهول نسبے دعوے کرد که او بنده من ست و مدعا علیه با مدعی بمالے صلح کرد جائز بود و این صلح در حق مدعا علیه بدل مال ست برائے دفع خصومت و در حق مدعی اعتاق بر مال بود **مسئله** اگر بنده ماذون مردے را عمداً بکشت و صلح کرد از نفس خود جائز نبود قاما اگر مولے از جهت بنده خود بمالے صلح کرد جائز بود **مسئله** اگر جامه و یا بنده غصب کرد و قیمت بنده و یا جامه ده درم ست و آنرا استهلاک کرد بعده صلح کرد بر شانزده درم جائز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهم الله آنچه زیادت از قیمت ست باطل شود مگر که غبن یسیر بود **مسئله** اگر صلح کرد از مغصوب بر کالائے که قیمت او زیاده است از قیمت مغصوب باتفاق جائز بود **مسئله** بنده مشترک ست میان دو شریک یکے آزاد کرد و او توانگر ست و یا شریک دیگر بزیادت از قیمت نصیب او صلح کرد باطل بود باتفاق **مسئله** اگر مردے را وکیل کرد تا از و صلح کند و وکیل صلح کرد جائز بود و بدل صلح بر موکل لازم شود و بر وکیل لازم نشود مگر که ضامن شود **مسئله** اگر مردے بے اذن او صلح کرد با شخصے اگر مال را ضامن شود و یا اضافت صلح بمال خود کند یعنی گفت که بدین هزار درم صلح کرده ام و یا برین هزار درم صلح کرد و هزار درم را تسلیم کرد در هر سه صورت صلح جائز بود و اگر برین هزار درم صلح کرد و تسلیم نکرد موقوف بود اگر مدعا علیه اجازت کرد جائز بود و الا باطل شود

باب الصلح فی الدین

مسئله اگر صلح بر چیزے واقع شود که آن بعقد مداینه واجب بود حمل بر معاوضه نکند بلکه بر آن

حمل کنند که بعضے حق خود استیفا کرد و بعضے را اسقاط کرد تا اگر صلح کرد از ہزار درم بپانصد درم
و یا از ہزار درم حال بر ہزار درم موجل صلح کرد جائز بود و اگر صلح کرد از ہزار درم حال بر صد دینار
موجل جائز نبود و ہمچنین اگر صلح کرد از ہزار درم موجل بر پانصد درم حال و یا صلح کرد از ہزار درم
موجل سیاه بر پانصد درم سپید جائز نبود مسئلہ ۲ اگر شخصے بر یکے ہزار درم حال دارد گفت
فردا پانصد درم من ادا کن بدان شرط که از من بیزار باشے از زر باقے اگر پانصد درم فردا ادا کند
از پانصد درم دیگر نیز بیزار شود و اگر پانصد درم فردا ادا نکرد بیرے نشود و ہمچنان ہزار درم در ذمہ
او بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمۃ اللہ علیہما ہمان پانصد درم در ذمہ او بود اگرچہ پانصد ادا
نکرد مسئلہ ۳ اگر مردے میگوید اقرار نکنم بمال تو تا از من تاخیر نکنے وا و تاخیر و یا کم کرد جائز بود و
این جائے بود که پنہان گفتہ باشد فاما اگر آشکارا گوید برائے این اقرار بگیرند
فصل اگر دینے ست مشترک میان دو کس یکے از ایشان از نصیب خود صلح کرد بر جامہ
شریک وے مخیر بود یا نصف دین از مدیون لیتاند و یا نصف جامہ از شریک ستاند اگر شریک
ربع دین بدو ندہد مسئلہ اگر یک شریک نصیب خود از مدیون بستد شریک دوم تواند که در
مقبوض شریک شود و باقے ہر دو بر مدیون رجوع کنند و اگر یک شریک بنصیب خود چیزے از
مدیون خرید شریک دوم تواند که ربع دین شریک را تضمین کند مسئلہ ۲ اگر دو مرد عقد سلم بستند
و یکے از نصیب خود بر راس مال صلح کرد جائز نبود و بقول ابی یوسف رحمہ اللہ تعالے جائز
بود مسئلہ ۳ اگر یک وارث با ورثہ دیگر صلح میکند بمالے و ترکہ عروض و عقار ست جائز بود
باندک و بسیار و اگر ترکہ زر ست و بنقرہ صلح کردند و یا ترکہ نقرہ است بزر صلح شد نیز
جائز بود و اگر در ترکہ زر و نقرہ و عروض و عقار ست و بنقرہ و یا بزر صلح شد باید که بدل صلح
بیشتر از نصیب بود از زر و نقرہ تا آنچہ نصیب اوست از زر و نقرہ عین نصیب خود قبض
کردہ باشد و زیادت بمقابلہ نصیب او بود از عروض و عقار و اگر در ترکہ دامہا ست که از
مردمان یافت دارند و یکے وارث با ورثہ دیگر از دیون صلح میکند از حصہ خود تا حصہ او ورثہ
را بود جائز نبود و اگر شرط کردند که غرما از نصیب این وارث برے باشند جائز بود مسئلہ ۴
اگر ترکہ صد درم ست و صیت را برائے زید صد درم دادے ست صلح و قسمت در ترکہ جائز نبود

ملہ قولہ جائز نبود زیرا که در دین لازم کرد قسمت دین بر ذمہ مدیون و آن جائز نیست ۱۲ عینی ملہ قولہ جائز بود در مجلس شرط ست چنانچہ در کتاب الصرف معلوم شدہ است ۱۲ شرح وقایہ ملہ قولہ جائز نبود زیرا که صلح با آنکہ میکند بر باقے وارثان را بر حصہ خود از دین و این روا نیست بنابر آنکہ تملیک دین غیر مدیون باطل پس حیلہ جواز صلح آن ست که باقے [illegible]

کتاب المضاربة

کتاب المضاربة

مسئله مضاربة عبارت از عقد شرکت ست بمال از یک جانب و به عمل از جانب دیگر مسئله مضارب امین ست وبتصرف وکیل ست و در ربح شریک ست و در مضاربت فاسد مضارب اجیر بود و در مخالفت غاصب بود و اگر کل ربح برای مضارب شرط کردند مضارب مستقرض بود و اگر کل ربح برای رب مال شرط کردند مضارب مستبضع بود مسئله مضاربت جائز بود بدانچه شرکت جائز ست یعنی شرط مضاربت آنست که راس مال دراهم یا دنانیر یا فلوس نافقه بود و شرط دیگر آنکه ربح میان ایشان مشاع بود تا اگر رب مال یا مضارب زیادت از نصیب ربح ده درم شرط کردند جائز نبود و مضارب را اجر مثل بود زیادت از مشروط نکنند و ربح رب مال را بود مسئله هر شرطے که موجب جهالت ربح ست مفسد مضاربت ست و اگر شرط موجب جهالت ربح نبود مضاربت درست بود و شرط باطل بود تا اگر شرط کردند که زیان بر مضارب بود شرط باطل بود و مضاربت درست باشد مسئله و تسلیم مال بمضارب از شرائط مضاربت ست و چون مضاربت درست افتاد جائز بود مضارب بنقد و نسیه بفروشد و بخرد و وکیل گیرد و در سفر رود و بروایتے از ابی یوسف رحمه الله تعالی نتواند که مال بسفر برد مسئله جائز که مضارب بضاعت دهد یا ودیعت دهد و جائز نبود که مضارب بنده و یا کنیزک را تزویج کند و بروایتے از ابی یوسف رح تزویج کنیزک جائز بود مسئله مضارب نتواند که دیگرے را مضارب گیرد مگر باذن رب مال و یا رب مال گفته بود که برائے خود کار کن مسئله اگر رب مال تصرف در شهرے معین مخصوص کرد جائز نبود که مضارب ازان شهر بگذرد و همچنین اگر رب مال تصرف در کالائے معین مخصوص کرد مضارب نتواند که ازان تجاوز کند و همچنین اگر رب مال برائے مضاربت مدتے تعیین کرد همین مدت مقید شود و بگذشتن آن مدت مضاربت باطل شود و همچنین اگر گفت با فلان بیع و شرا کند هم بدو مقید شود نتواند که با دیگرے بیع و شرا کند چنانچه در شرکت نیز تجاوز ازین شرط جائز نیست مسئله مضارب نخرد کسے را که بر رب مال و یا بر مضارب آزاد شود اگر در مال ربح بود و اگر خرید برائے خود خریده باشد و ضمان بروی لازم شود اگر ثمن از مال مضاربت دهد و اگر ربح نبود جائز بود که قریب خود را بخرد و اگر بعد از شرا

ربح در قیمت شد بزیادت قیمت وے نصیب مضارب آزاد شود و برائے رب المال ہیچ ضامن
نشود و این معتق در قیمت نصیب رب المال سعایت کند مثلاً اگر بمضارب ہزار درم ست بشرط
مناصفہ ربح و مضارب بدین ہزار درم کنیزکی خرید کہ قیمت کنیزک ہزار درم ست و مضارب
کنیزک را وطی کرد و کنیزک فرزند آورد کہ قیمت او ہزار درم ست و مضارب دعوے نسب
کرد و مضارب توانگر ست بعده قیمت فرزند ہزار و پانصد درم شد دعوے نسب درست باشد
و این فرزند پسر او بود و اگر رب المال خواہد کودک را سعایت فرماید در ہزار و دویست و پنجاه
درم و یا آزاد کند و چون رب المال ہزار درہم بسعایت کودک قبض کرده رب المال مضارب را در
نصف قیمت کنیزک تضمین کند

باب المضارب الذی یضارب

مسئلہ اگر مضارب دیگرے را مضاربت گرفت بے اذن رب المال و مال بوے تسلیم کرد مضارب
اول ضامن نشود تا مضارب دوم عمل نکند و بقول زفر و ابی یوسف رحمۃ اللہ علیہما مضارب
اول بمجرد دفع مال بمضارب دوم ضامن شود بے آنکہ مضارب دوم عمل کند مسئلہ ۲ اگر باذن
رب المال مضارب دیگر گرفت و مال بدو تسلیم کرد و با مضارب اول رب المال نصف ربح شرط
کرده بود و مضارب اول با مضارب دوم ثلث ربح شرط کرد و مضارب دوم تصرف کرد و
ربح حاصل شد اگر رب المال با مضارب گفتہ است آنچہ خداے تعالے ربح روزے کند میان ما
مناصفہ باشد نصفے از ربح رب المال را بود و مضارب اول را سدس ربح بود و مضارب دوم را
ثلث ربح بود و اگر رب المال مضارب اول را گفتہ باشد آنچہ خداے تعالے ترا روزے کند
میان ما مناصفہ باشد درین صورت مضارب دوم را سوم حصہ از سود دہد و باقی میان رب
المال و مضارب اول مناصفہ شود و اگر رب المال با مضارب شرط کرد کہ آنچہ تو سود کنے میان ما مناصفہ
باشد و مضارب اول با مضارب دوم نصف ربح شرط کرد و ربح حاصل شد نصف ربح مضارب
دوم برد و نصفے دیگر میان رب المال و میان مضارب اول مناصفہ بود و اگر رب المال مضارب
اول را گفت آنچہ ربح خداے تعالی روزے کند نصفے مرا بود یا گفت آنچہ زیادت بود میان ما

بمناصفه باشد و مضارب اول با مضارب دوم نصف ربح شرط کرد و ربح حاصل شد نصف ربح مالک را بود و نصف ربح مضارب دوم برد و مضارب اول را هیچ نبود و اگر درین مسئله مضارب اول با مضارب دوم دو ثلث ربح شرط کرد نصف ربح مالک را بود و باقی مضارب دوم را بود و مضارب اول سدس ربح برای مضارب دوم ضامن شود و اگر مضارب رب مال را ثلث ربح شرط کرد و برای بندهٔ رب مال نیز ثلث ربح شرط کرد بهر آنکه این بنده با مضارب عمل کند و ثلث ربح برای خود شرط کرد درست باشد مسئله بموت رب مال یا مضارب و بارتداد مالک و رسیدن او در دار حرب مضاربت باطل شود مسئله اگر مالک مضارب را معزول کرد و مضارب را خبر کرد تا بخرید و یا بفروخت جائز بود و اگر مضارب را عزل معلوم شد و مال عروض ست تواند که عروض را برای ادا کردن وام بفروشد بعده در ثمن تصرف نکند مسئله اگر مضارب و رب مال جدا شدند و از مال مضاربت وام یافت ست و ربح نیز حاصل شده است جبر کنند مضارب را برای تقاضا کردن وام و اگر ربح نبود جبر نکنند برای تقاضای وام و مضارب را گویند که رب مال را وکیل کن در تقاضا و قبض کردن مسئله آنچه از مضاربت هلاک شود از ربح هلاک شود نه از راس مال و اگر زیاده از ربح هلاک شد مضارب ضامن نشود مسئله اگر ربح را قسمت کردند مضاربت همچنان باقیست و تمام مال هلاک شد و یا بعضه از مال آنچه از ربح قسمت کرده اند باز آرند تا مالک راس مال خود بستاند بعده آنچه فاضل ماند میان رب مال و مضارب بود و اگر نقصان بود مضارب ضامن نبود و اگر ربح قسمت کردند و مضاربت را فسخ کردند بعده عقد مضاربت دیگر بستند و مال هلاک شد

ربحے که از مضاربت اول قسمت کردند رد نکنند

فصل — مسئله اگر مضارب مال مضاربت را بمالک داد ببضاعت و مالک خرید و فروخت کرد مضاربت فاسد نشود و بقول زفر رحمه الله تعالی مضاربت فاسد شود مسئله اگر مضارب مسافر شد طعام و شراب و جامه و مرکب او در مال مضاربت بود مسئله اگر مضارب در شهر خود عمل کرد نفقهٔ او در مال مضاربت نباشد و اگر مضارب دارو خورد در مال مضاربت نباشد بلکه نفقهٔ او در حال حضر و دارو در خاصهٔ مال مضارب بود مسئله چون ربح حاصل شد و از راس مال مقدارے نفقه کرده بود آنچه از راس مال نفقه کرده است مالک بستاند مسئله اگر

مضارب کالا را بمرابحه فروخت آنچه بر متاع خرج کرده است چون کرایه بار کردن ومثل آن جائز بود
که بر راس مال ضم کند وبتمام مرابحه فروشد وآنچه بر نفس خود خرج کرد بر راس مال ضم نکند مسئله
اگر هزار درم مال مضاربت بود وبدان جامه خرید وبرای قصارت کردن وبار کردن صد درم
از مال خود خرج کند ورب مال گفته است اعمل برایک یعنی برای خود کار کن مضارب متطوع[1]
بود واگر بدان صد درم رنگ سرخ کرد مضارب شریک[2] شود در جامه بدانچه در رنگ کردن
زیاده شده است ومضارب بسبب رنگ کردن جامه ضامن نشود مسئله اگر بر مضارب هزار درم است
بمناصفه بران هزار درم جامه خرید وبدو هزار فروخت بدان دو هزار بنده خرید وثمن پیش از
تسلیم هلاک شد رب مال یک هزار درم ویانصد ضامن شود ومضارب پانصد درم ضامن شود
وربع بنده مضارب را بود وسه ربع[3] دیگر بر مضاربت بود وراس مال دو هزار ویانصد درم بود
وچون مرابحه فروشد بدو هزار مرابحه فروشد مسئله اگر بر مضارب هزار درم است بشرط نصف ربح
ومالک بنده بپانصد درم خرید وبدست مضارب بهزار درم فروخت مضارب مرابحه
بپانصد فروشد مسئله اگر بر مضارب هزار درم بود بشرط نصف ربح ومضارب بدان هزار
درم بنده خرید که قیمت آن دو هزار درم است وآن بنده مردی را بخطا کشت پس
سه ربع از فدا بر رب مال واجب آید ویک ربع بر مضارب واجب آید وبنده سه روز رب مال
را خدمت کند ویک روز مضارب را خدمت کند مسئله اگر بر مضارب هزار درم است وبدین
هزار درم بنده خرید وپیش از تسلیم این هزار درم بدست مضارب هلاک شد رب مال
هزار درم دیگر دهد واگر این هزار درم نیز پیش از تسلیم هلاک شد هزار درم دیگر دهد وهمچنین هر بار
که هلاک میشود پیش از تسلیم هر بار بر رب مال واجب آید وجمیع آنچه رب مال داده است
راس مال بود مسئله اگر بر مضارب دو هزار درم است میگوید که رب مال هزار درم داده بود و
هزار درم دیگر ربح حاصل شده است ورب مال میگوید که این هر دو هزار من بتو داده ام
قول مضارب معتبر بود وبقول زفر رحمه الله تعالی قول رب مال بود مسئله اگر بر مضارب
هزار درم است ومی گوید که این هزار درم مضاربت ست از فلان بشرط نصف ربح
واز این هزار درم دیگر ربح حاصل شده است ورب مال میگوید که بضاعت نیست بر تو

[1] قوله متطوع بود زیرا که از راس مال چیزی باقی نمانده بود پس این خرج کردن بر رب المال استدانت باشد واستدانت بغیر دادن جائز نیست ۱۲ عینی

[2] قوله شریک شود زیرا که رنگ عین مال است وقائم است بجامه ۱۲ عینی

[3] قوله وسه ربع دیگر زیرا که غلام را بچهار هزار فروختند هزار ملک مضارب باشد زیرا که ربع [illegible]

[illegible]

پس قول مرب مال را بسوگند معتبر بود

کتاب الودیعت

مسئله ایداع عبارت از گماشتن غیرے بر حفظ مال خود مسئله ودیعت آنست که نزدیک
امین گذارند مسئله ودیعت امانت ست اگر ہلاک شود امین ضامن نشود خواہ مالے دیگر
ازان مودع با آن ودیعت ہلاک شود خواہ نشود ونزدیک امام مالک رح اگر دزدیدہ ودیعت
دزدیدہ نشود مالے دیگر ازان مودع درینصورت تاوان نکنند مسئله امین تواند که امانت را
خود نگہدارد ویا بکسے که در عیال اوست نگاہداشتن بدہد واگر بیگانه را داد ضامن شود مگر
کا از خوف سوختن خانه ویا غرق شدن کشتے در آب اگر درینصورت امانت بہمسایه دہد ویا در
کشتے دیگر نہد ضامن نشود مسئله اگر مالک امانت از امین طلب کرد وادندا د وقدرت بر
تسلیم داشت بعدہ ہلاک شد امین ضامن شود مسئله اگر امین امانت را در مال خود آمیخته
وتمیز ممکن نے ضامن شود وبقول ابے یوسف ومحمد ومالک رح تواند که دران آمیخته شریک
شود مسئله اگر مال امانت در مال امین آمیخته بے فعل او ہر دو شریک شوند باتفاق مسئله
اگر امین بعضے از امانت خرچ کرد ومثل آن آورده در باقے امانت آمیخت اگر ہلاک شود تمام
امانت را ضامن شود واگر باقے ودیعت بیش از خلط ہلاک شد ضامن نشود باقی را مسئله
اگر امین در امانت تعدے کرد یعنے بر دابه امانت سوار شد ویا جامه امانت پوشید ویا بندہ
امانت را خدمت فرمود بعدہ تعدے را زائل کرد ضمان نیز زائل گردد وبقول شافعے رح
زائل نشود اگر مستعیر یا مستاجر در کالاے که بعاریت ویا باجارت ستده اند تعدے کرده اند
بعدہ تعدے زائل کردند ضمان زائل نشود وبقول زفر رحمه الله تعالی زائل شود وہمچنین اگر بعد از
انکار آوردن اقرار کرد نیز ضمان زائل نشود مسئله امین تواند که امانت را در سفر برد واگر مالک
امانت منع نکرده باشد ونیز خوف راه نبود وبقول شافعے رحمة الله علیه نتواند مسئله اگر دو کس
کالاے بر شخصے امانت نہادند ویکے از ایشان نصیب خود طلب کند تا یکے را ندہد تا دوم
حاضر نشود وبقول ابی یوسف ومحمد رح نصیب حاضر بدہد مسئله اگر یکے بر دو کس کالاے که قابل

قسمت ست امانت نهاد جائز نبود که یک امین تمام کالا با مین دوم بدهد بلکه قسمت کنند و هر یک نصیب خود نگهدارد و اگر یکی تمام بدیگری داد ضامن شود و بقول ابی یوسف و محمد رح هر یکی از ایشان تواند که باذن دوم تمام امانت را نگهدارد و اگر امانت قابل قسمت نیست هر یک از ایشان تواند که بامین دوم بدهد بالاجماع مسئله اگر مالک امین را گفت که این امانت بعیال خود بده یا گفت این امانت در خانه نگاهدار و امین امانت را بعیال خود که از و چاره ندارد داد و یا در خانه دیگر از آن سرائے نگهداشت ضامن نشود و اگر از عیال خود بکسے داد که از و چاره داشت و یا در سرائے دیگر محافظت کرد ضامن شود مسئله اگر غاصبے کالائے مغصوب کرد و بدست کسے امانت نهاد و هلاک شد امین غاصب ضامن شود و اگر امین امانت بدست دیگری امانت نهاد و هلاک شد امین دوم ضامن نشود و امین اول ضامن شود و بقول ابی یوسف و محمد رح مالک مخیر بود از هر که خواهد تاوان بستاند مسئله اگر بدست شخصے هزار درم ست و دو کس دعوے میکنند هر یک میگوید که از آن من ست او را امانت داده ام و او منکر ست از سوگند هر دو نکول آورد پس این هزار درم میان هر دو بود و هر دو هزار درم دیگر لازم شود در بهائے هر دو مدعے

کتاب العاریة

مسئله عاریت عبارت از تملیک منفعت ست بی عوض مسئله الفاظے که بدان عاریت جائز بود نیست اعرتک یعنی عاریت دادم ترا اطعمتک ارضی منحتک ثوبی حملتک علی دابتی اخدمتک عبدی داری لک سکنی داری لک عمری مسئله مالک عاریت هر وقت که خواهد بعاریت خود رجوع کند مسئله اگر بے تعدے عاریت هلاک شد ضامن نشود و بقول شافعی رح ضامن شود مسئله اجارت دادن عاریت و رهن کردن آن جائز نبود چنانچه ودیعت را اجارت دادن و رهن کردن جائز نیست مسئله اگر مستعیر عاریت را اجارت داد و هلاک شد ضامن شود مسئله اگر کالائے ... از آنها ست که باختلاف مستعمل مختلف نشود مستعیر تواند که بدیگر بعاریت دهد و بقول شافعی رح نتواند مسئله اگر مالک عاریت را بوقت و یا به منفعت یا بهر دو چیزے مقید گردانید مستعیر نتواند که از آنچه مسمیٰ کرده است تجاوز کند و اگر مقید نکرد مستعیر تواند که بهر نوع و هر وقت که خواهد منفعت گیرد مسئله عاریت

دادن دراہم و دنانیر و کیل و موزون و معدود حکم قرض دارد مسئلہ اگر زمینے را براے بنا کردن
و یا براے نہال کردن عاریت داد جائز بود و مالک تواند کہ بعاریت رجوع کند و مستعیر را تکلیف
کند تا بنا و نہال خود را قلع کند اگر مالک عاریت را بوقت مقید نکرده تاوان بنا و نہال بروے
واجب نیاید و اگر بوقت مقید کرده باشد نتواند کہ پیش از وقت رجوع کند اگر پیش از وقت
رجوع کرد آنچہ بسبب قلع بنا و نہال نقصان شود مالک زمین ضامن شود مسئلہ اگر زمین را
عاریت داد تا زراعت کند مستعیر زراعت کرد مالک نتواند کہ در عاریت رجوع کند تا آنزمان کہ درو ده
شود و اگرچہ مقید کرده باشد بوقت یا نے مسئلہ مؤنۃ رد کردن مستعار بر مستعیر واجب و مؤنت
رد کردن ودیعت بر مالک بود و مؤنت رد کردن کالاے کہ باجارت ستده است بر مالک است و مؤنت
رد کردن مغصوب بر غاصب و مؤنت رد کردن مرہون بر مرتہن مسئلہ اگر دابہ مستعار را در پایگاه
مالک رسانید و ہلاک شد و یا بنده مستعار را در سراے مالک رد کرد و ہلاک شد درین صورت ضامن
نشود مسئلہ اگر مغصوب و یا ودیعت را در سراے مالک رد کرد و بمالک تسلیم نکرد و ہلاک شد ضامن
شود مسئلہ مستعیر دابہ را با بنده خود و یا با مزدور نگاه و یا با بنده مالک یا مزدور مالک رد کرد و ہلاک شد
درین صورت ضامن نشود و اگر با بیگانہ رد کرد و ہلاک شد ضامن شود مسئلہ اگر زمین را براے زراعت
عاریت ستد در صک عاریت نویسند اطعمتنی ارضک بقول ابی یوسف و محمد رحمۃ اللہ علیہما لفظ اعرتنی نویسند

کتاب الہبۃ

مسئلہ ہبہ عبارت از تملیک عین ست بی عوض مسئلہ الفاظے کہ بدان بخشیده شود نہبت و نحلت
و اطعمتک ہذا الطعام و جعلت ہذا الشئ لک و اعمرتک ہذا الشئ و حملتک علی ہذہ الدابۃ بود و در
لفظ حملتک نیت ہبہ شرط است و اگر گفت کسوتک ہذا الثوب و داری لک ہبۃ تسکنہا ہبہ منعقد شود و اگر
گفت داری ہبۃ لک سکنی و یا گفت داری لک سکنی ہبۃ بدین الفاظ ہبہ منعقد نشود مسئلہ ہبہ
منعقد شود بایجاب و قبول و قبض در مجلس اگرچہ بے اذن واہب بود و بعد از افتراق مجلس قبض جائز
نبود مگر باذن واہب مسئلہ بخشیدن چیزے کہ قابل قسمت ست جائز نبود مگر کہ محوز و مقسوم بود و جدا از محوز است
کہ از ملک واہب فارغ بود و ہبہ مشاع در قابل قسمت جائز نبود و اگر قسمت جدا کرد و تسلیم کرد جائز بود

مسئله چیزی که قابل قسمت نیست چنانکه یک بنده و یک پایه مشاع در رده جائز بود مسئله اگر
آرد چیزی که در گندم ست بخشید جائز نبود اگرچه آس کرد و تسلیم کرد و همچنین است اگر روغن که در کنجد است بخشید جائز
نبود اگرچه روغن از کنجد کشید و تسلیم کرد و همچنین اگر روغن که در شیر است بخشید جائز نبود اگرچه روغن کشید و تسلیم کرد
مسئله اگر کالای موهوب پیش موهوب له است بامانت یا بعاریت بمجرد بخشیدن و قبول کردن مالک
شود و بقبض جدید مسئله اگر پدر فرزند خرد را چیزی بخشید بمجرد عقد هبه تام شود مسئله اگر بیگانه صغیر را چیزی
بخشید بقبض ولی او هبه تام شود و بقبض مادر و اجنبی نیز هبه تام شود اگر صغیره در کنار ایشان بود مسئله
اگر صبی هبه را بنفسه خود قبض کرد اگر عاقل است جائز بود مسئله اگر دو کس مردی را بیکی بخشیدند درست
نباشد و اگر یکی از این دو مردی به دو کس بخشید درست نباشد مسئله اگر ده درم بدو فقیر صدقه کرد و یا بخشید
جائز بود و اگر ده درم بدو توانگر صدقه کرد و یا بخشید جائز نبود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله در دو توانگر نیز جائز بود

باب الرجوع فی الهبة

مسئله رجوع در هبه جائز است و بقول شافعی رحمه الله تعالی جائز نیست مسئله اگر موهوب له در زمین
موهوب نهال و یا بنا کرد واهب نتواند که رجوع کند مسئله اگر واهب مرد ورثهٔ او نتوانند که در هبه رجوع کنند
و اگر موهوب له مرد واهب نیز نتواند که در هبه بر ورثهٔ موهوب له رجوع کند مسئله اگر موهوب له عوض
هبه واهب را چیزی داد و گفت این را عوض هبهٔ خود بستان و یا گفت بدل آن هبهٔ خود بستان و
یا گفت بمقابله هبهٔ خود بستان و واهب آن را قبول کرد و قبض کرد نتواند که در هبه رجوع کند و اگر اجنبی
عوض هبه داد درست باشد و حق رجوع ساقط شود مسئله اگر در نصف هبه مستحقی استحقاق آورد در نصف
عوض رجوع کند و اگر در نصف عوض مستحقی استحقاق آورد در هبه رجوع نکند مگر که باقی را رد کند
و بقول زفر رحمه الله تعالی در نصف هبه رجوع کند و اگر بمقابله نصف هبه عوض داد و عوض مستحق شد
در نصفی که عوض نداده است واهب تواند که رجوع کند مسئله اگر موهوب له از ملک موهوب له بیرون
آمد رجوع ساقط شود مسئله اگر موهوب له نیمهٔ موهوب بیع کرد واهب تواند که در نصف باقی
رجوع کند و پیش از فروختن نیز تواند که در نصف رجوع کند چنانکه تواند که در کل رجوع کند
مسئله اگر شوهر زن را چیزی بخشید و یا زن چیزی شوهر را بخشید هر یکی از ایشان نتواند که در دیگری

رجوع کند مسئله اگر زنے شخصے را چیزے بخشید بعده آن شخص این زن را نکاح کرد تواند که این زن در هبه رجوع کند مسئله اگر شوهر زن را چیزے بخشید و یا زن شوهر را چیزے بخشید بعده نکاح بر افتاد هر یکے نتواند که از هبه رجوع کند مسئله اگر قریب ذی رحم محرم را چیزے بخشید نتواند که از هبه رجوع کند مسئله بعد از هلاک موهوب رجوع جائز نبود تا اگر موهوب له دعوے هلاک هبه کرد تصدیق کنند مسئله رجوع در هبه جائز نبود مگر بتراضے یکدیگر و یا بحکم قاضے مسئله بعد از هلاک موهوب مستحق استحقاق را موهوب له قیمت کرده موهوب را ضمان داد موهوب له بدانچه ضمان داد نتواند که بر واهب رجوع کند مسئله اگر کالاے را بشرط عوض بخشید در ابتدا حکم هبه دارد تا قبض هر دو عوض شرط بود و هبه متاع بشرط عوض باطل بود و در انتها حکم بیع دارد تا اگر در موهوب عیبے ظاهر شد تواند که بحکم عیب رد کند و بحکم خیار رویت نیز تواند که رد کند و شفیع را شفعه رسد و بقول زفر و شافعی رحمة الله علیهما هبه بشرط عوض در ابتدا و انتها بمنزله بیع ست

فصل اگر کنیزک را بخشید مگر حمل و هبه جائز بود و استثناء حمل باطل بود و پس کنیزک با حمل موهوب له را شود مسئله اگر کنیزکے را بخشید بشرطے که موهوب له آن کنیزک را بواهب رد کند و یا بشرطے که موهوب له این کنیزک را آزاد کند و یا بشرطے که کنیزک را ام ولد کند یا سرائے بخشید بشرطے که موهوب له چیزے ازان سرائے بواهب رد کند و یا موهوب له چیزے ازان سرائے بواهب عوض آن سرائے دهد در جمیع صورت هبه جائز بود و شرط باطل شود مسئله اگر مدیون خود را گفت چون فردا شود این وام ترا بود و یا گفت تو ازان وام بیزار باشے و یا گفت اگر نیمے ازان وام بمن ادا کنی نصف دیگر ترا بود و یا گفت ازان نیمه باقی بیزار باشے این هبه و ابرا باطل بود مسئله اگر گفت واره لک عمرے درست ست و معنے وے آنست که زید را گوید این سرائے ملک تو گردانیده ام تا تو زنده یا گوید تا مدت عمر تو و چون بمیرے این سرائے مرا باشد پس این تملیک درست باشد و شرط باطل بود و پس بعد موت زید بورثه او بود مسئله اگر گفت واره لک رقبے باطل شود و معنے وے آنست که اگر زید را گفت اگر من بمیرم پیش از تو این سرائے ترا بود و اگر تو بمیری پیش از من این سرائے مرا بود این تملیک باطل بود و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه رقبے نیز جائز بود مسئله صدقه حکم هبه دارد چنانچه هبه بے قبض درست نیست صدقه نیز بے قبض

درست نبود و صدقهٔ مشاع که محتمل قسمت است جائز نبود مسئله در صدقه رجوع جائز نیست

کتاب الاجارة

مسئله اجارت عبارت ست از بیع منفعت معلوم باجرے معلوم مسئله آنچه جائز ست که ثمن
سازند جائز ست که اجرت سازند مسئله منفعت معلوم شود به بیان مدت چنانکه سرائے را
استجاره کرد برائے ساکن شدن بمدت شش ماه یا زمین را استجاره کرد برائے زراعت در مدت معلوم
پس هر مدتے که تعیین کند جائز بود مسئله اجارت دادن وقف زیادت از سه سال درست نبود مسئله
منفعت بنام گرفتن عمل نیز معلوم شود چنانچه استجاره کرد برائے رنگ کردن جامه یا برائے دوختن
جامه مسئله منفعت باشارت نیز معلوم شود چنانچه اجیر گرفت برائے نقل کردن طعام تا فلان موضع مسئله
اجرت را بمجرد عقد اجارت اجیر مالک نشود مگر که مستاجر تعجیل کند و اجرت دهد یا بشرط تعجیل اجرت عقد اجارت
بسته باشد و یا اجیر منفعت استیفا کند و بقول شافعی رح بمجرد عقد اجیر مالک اجرت شود مسئله اگر
سرائے را اجارت گرفت برائے ساکن شدن و قبض کرد و مدت گذشت و ساکن نشد اجرت واجب آید
مسئله اگر غاصبے سرای را از مستاجر غصب کرد اجرت ساقط شود مسئله اگر سرای را استجاره کرد صاحب سرا
تواند که اجرت هر روز طلب کند مسئله اگر شترے را گرفت تا مکه معظمه رود آن تواند که اجرت هر منزل طلب کند
قاما گازر و خیاط نتوانند که اجرت طلب کنند تا از عمل فارغ نشوند مسئله نان پز نتواند که اجرت طلب کند
تا نان را از تنور بیرون نیاورد مسئله اگر مردے نان پز را اجیر گرفت برائے پختن نان یک پیمانه
بدرهم مستحق درم وقتے گردد که نان را از تنور بیرون آرد اگر نان را از تنور بیرون آورد بعده نان سوخت
بے فعل او نان پز را اجرت رسد و تاوان بر وے واجب نشود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله علیهما
مثل آن آرد ضامن شود و اجرت نرسد و اگر پیش از بیرون آوردن سوخت و یا پیش از بیرون آوردن
از دست او افتاد اجرت واجب نیاید مسئله اگر طباخ را مزدور گرفت تا برائے مهمانے گوشت
پزد بعد از بیرون آوردن شوربا از دیگ مزد واجب شود و این مسئله در محیط و ایضاح مسطور ست مسئله اگر
خشت بند را مزدور گرفت برائے خشت بستن بعد از ایستانیدن خشت اجرت واجب آید و بقول
ابی یوسف و محمد رح چون خشت را خرگه کند آنگاه اجرت واجب شود مسئله هر که اثر عمل در کالا

کالائے

موجود بود چون رنگریزه و گازر تواند که برائے استیفاء اجرت کالا را حبس کند و بقول زفر رحمۃ اللہ علیہ نتواند پس اگر کالا را برائے اجرت حبس کرد و آن کالا ہلاک شد ضمان واجب نباید و اجرت نیز واجب نشود و بقول ابی یوسف و محمد رحمۃ اللہ علیہما صاحب کالا مخیر بود یا قیمت کالا با آن صنعت تضمین کند و اجرت بدہد و یا قیمت کالا بے صنعت تضمین کند و اجرت ندہد مسئلہ ہر جزے که اثر عمل او در کالا موجود نیست چون حمال و ملاح نتواند که کالا را برائے اجرت حبس کند مسئلہ اگر برائے اجیر شرط کرد که بنفس خود عمل کند نتواند که دیگرے را عمل فرماید و اگر امر مطلق فرموده است تواند که از دیگرے کار کناند مسئلہ اگر اجیر گرفت تا عیال وے بیارد و وے برفت و بعضے را مرده یافت و زندگان را آورد پس مر او را بحساب آن مزد واجب آید و اجرت کسانے که مرده اند ساقط شود مسئلہ اگر اجیر گرفت تا نامہ بر فلان موضع برد و جواب نامہ بیارد او برفت و فلان مرده بود و آن نامہ باز آورد مزد واجب نباید و بقول محمد رحمہ اللہ تعالیٰ مزد رفتن واجب شود اما اگر مکتوب ہمانجا رہا کرد و باز گشت اجرت رفتن بالاجماع واجب شود مسئلہ اگر اجیر گرفت تا طعام او بفلان موضع بر زید رساند برفت و زید مرده بود و طعام باز آورد باتفاق مزد واجب نباید

باب ما یجوز من الاجارة و مایکون خلافاً فیها

مسئلہ اجرت گرفتن سرائے و دوکان برائے سکنے جائز بود اگرچہ بیان نکرد که چہ عمل خواہد کرد مستاجر تواند که ہر عملے که خواہد بکند مگر آنکه نتواند که آہنگر را و یا کوفتگر را و یا خر آسیا را ساکن کند مسئلہ جائز ست اجارت گرفتن زمینہا برائے زراعت اگر بیان کند آنچہ زراعت خواہد کرد و یا گوید که ہر چہ خواہد زراعت کند مسئلہ جائز ست اجارت گرفتن زمین برائے نہال کردن و یا بنا کردن سرائے و خانہ بمدت معلوم و چون مدت گذشت بر مستاجر لازم شود که بنا و نہال قلع کند و زمین را فارغ بمالک تسلیم کند مگر که صاحب زمین قیمت آن نہال و بنا که واجب القلع بود ضامن شود و نہال و بنا را مالک شود و این برضاء صاحب نہال و بنا بود و اگر زمین بسبب قلع بنا و نہال نقصان شود در ینصورت مالک زمین تواند که بے رضاء صاحب نہال نہال و بنا را مالک شود و یا مالک زمین رضا دہد بترک نہال و بنا در زمین پس بنا و نہال صاحب بنا و نہال را بود و زمین صاحب زمین را بود مسئلہ اگر مدت

قوله واجب الخ ... زمین را با نہال و بنا قیمت کند ... و قیمت زمین ... و ... ۲۰۱

اجاره بود ... مدت معین بود و بقول مختار زیاده از سہ سال جائز نباشد و ... بقول بعضے زیاده از یکسال روا نبود ... زیرا که ... مدت طویل ... مستاجر ... که آن مدت طویل زیاده از سہ سال ست ... زیاده از سہ سال جائز نباشد ۱۲

اجارت گذشت و در زمین تره کاشته است تره را قلع کند و زمین فارغ بمالک تسلیم کند مسئلہ اگر
مدت اجارت گذشت و در زمین زراعت ست زراعت را ترک گیرند باجر مثل تا وقت ادراک

فصل اگر دابه را استیجار کرد برای سوار شدن و یا برای بار کردن و یا جامه را استیجار کرد برای
پوشیدن اگر سوار شدن و بار کردن و پوشیدن مطلق گفته است روا بود که دیگری را سوار کند
و یا دیگری را پوشاند و اگر بدان شرط استیجار گرفت که فلان سوار شود و یا فلان بپوشد اگر دیگری را
سوار کرد و یا پوشانید و دابه و جامه هلاک شد ضامن[1] شود مسئلہ هرچه باختلاف مستعمل مختلف شود
همین حکم دارد تا اگر مطلق گفته است تواند که دیگری استعمال کند و اگر مقید گفته باشد دیگری نتواند
که استعمال کند و اگر باستعمال مستعمل مختلف نشود شرط تقیید باطل بود چنانکه اگر شرط کرد که فلان ساکن
شود تواند که دیگری[2] را ساکن کند مسئلہ اگر دابه را استیجار کرد تا مقداری معین از گندم بار کند
تواند که چیزی دیگر مثل گندم در ضرر و یا سبکتر ازان بار کند چون جو و کنجد فاما انچه از گندم در
ضرر بیشتر ست چون نمک و آهن نتواند که بار کند مسئلہ اگر ستوری را اجاره گرفت برای آنکه
تا سوار شود و خود سوار شد و دیگری را نیز پس خود نشاند و ستور هلاک شد نصف[3] قیمت ستور ضامن
شود اگرچه آن دیگری گران تر بود و یا سبکتر مسئلہ اگر ستوری را کرایه کرد تا مقدار معین از
گندم بار کند و زیادت ازان بار کرد و ستور هلاک شد مقدار زیادت ضامن شود مسئلہ اگر لگام ستور
کشید و یا ستور را بزد و دابه هلاک شد ضامن شود و بقول ابی یوسف و محمد رح اگر چنانچه متعارف ست لگام کشید
و یا بزد ضامن نشود مسئلہ اگر درازگوش را کرایه گرفت با زین بهم و آن زین دور کرد و زین دیگر
نهاد اگر این زین مثل آن زین ست ضامن نشود و اگر این زین چنانست که این درازگوش را
بدین چنین زین نکنند ضامن شود و پالان همین حکم دارد تا اگر ستوری را با پالان کرایه کرد و
آن پالان فرود آورد و پالان دیگر نهاد اگر این پالان مثل آن پالان ست ضامن نشود و اگر
بدین ستور مثل این پالان نهند ضامن شود مسئلہ اگر حمالی را اجیر گرفت تا طعام او برگیرد و در
فلان راه رود و حمال در راه دیگر رفت که مردمان دران راه می روند و طعام می برند و هلاک شد
ضمان[5] واجب نیاید و اگر میان این دو راه تفاوت ست ضمان واجب شود و اگر طعام را در کشتی در دریا
کرد ضامن[6] شود و اگر طعام رسانید اجر واجب آید مسئلہ اگر زمینی اجارت گرفت تا گندم زراعت کند

[1] قوله ضامن شود زیرا که در مخالفت کردن از تقیید متعدی شد ۱۲ عینی
[2] قوله دیگری را ساکن کند اما مثل حداد و قصار و غیر آن را که سکونت ایشان مضرت مساکن ۱۲ عینی
[3] قوله نصف قیمت آن وقتی ست که ستور طاقت برداشتن هر دو داشته باشد و اگر طاقت نداشته باشد تمام قیمت را ضامن شود ۱۲ عینی

۲۰۳

[4] قوله مقدار زیادت [illegible] طاقت [illegible] قیمت را ضامن شود [illegible]
[5] قوله ضمان واجب نیاید اجرت واجب [illegible] شود زیرا که مقصود حاصل شد [illegible]
[6] قوله ضامن شود [illegible] در راه [illegible] ضامن شود [illegible]

وتره کاشت آنچه در زمین نقصان شود ضامن بود و اجر واجب نیاید مسئله اگر درزی را جامه داد
تا پیراهن دوزد او قبا دوخت مالک جامه مخیر بود یا قیمت جامه تضمین کند و یا قبا قبول کند و اجر مثل دهد

باب الاجارة الفاسدة

مسئله شرط مفسد اجارتست و چون اجارت فاسد شود اجر مثل واجب آید برای اجیر بر مسمی
زیادت نکنند و بقول زفر و شافعی رحمة الله علیهما اگر اجر مثل زیادت از مسمی ست زیادت
کنند تا اجر مثل تمام شود مسئله اگر سرای را اجرت داد هر ماهی بدرمی در یک ماه درست باشد و
در سایر شهور جائز نبود مگر که کل ماهها را ذکر کند و اگر ساعتی از ماه دوم ساکن شد در ماه دوم نیز
عقد درست باشد مسئله اگر سرای در مدت یک سال استیجار کرد جائز بود اگرچه مزد هر ماهی تعیین
نکرده باشند مسئله ابتدای مدت از وقت عقد اجارت بود پس اگر در وقت ماه نو دیدن عقد بستند اجارت
شمار سال بماهها بود و اگر در میانهٔ ماه عقد بستند شمار سال بروزها بود و بقول ابی یوسف و
محمد رحمة الله علیهما اول ماه بروزها شمار کنند و یازده ماه دیگر بماهها باشد مسئله جائز ست که حجام
و صاحب گرمابه اجرت ستاند مسئله اگر کشن را اجارت گرفت تا بر مادیان برنشاند روا نباشد مسئله
اگر برای بانگ نماز گفتن و یا برای حج و یا برای امامت و یا برای تعلیم قرآن و یا فقه اجارت
گرفت جائز نبود و امروز فتوی بر آنست که برای تعلیم قرآن اجیر گرفتن جائز بود مسئله اجیر گرفتن
برای سرود و نوحه و بازی جائز نبود مسئله اجرت مشاع فاسدست مگر با شریک و صورت او آنست
که نصیب خود را از سرای مشترک بدست کسی که شریک نیست اجارت دهد و یا از سرای خود سهمی
اجرت دهد و یا اجارت دهد نصیب بنده یا نصیب ابه درست نیست و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما اجارت
مشاع جائز ست مسئله اجارت گرفتن دایه با اجرت معلوم و یا بنان و جامه جائز بود و بقول ابی یوسف
و محمد رحمة الله علیهما اجارت گرفتن دایه بنان و جامه جائز نبود مسئله مستاجر نتواند که شوهر دایه را
از وطی منع کند و اگر حمل گرفت و یا بیمار شد تواند که اجارت فسخ کند مسئله بر دایه واجب ست که طعام
برای کودک اصلاح کند مسئله اگر دایه کودک را شیر گوسفند داد در مدت اجارت مزد واجب نیاید مسئله اگر ریسمان
بجولاهه داد برای بافتن جامه بمقابل نصف جامه جائز نبود و تمام مالک ریسمان بود و برای جولاهه اجرت مثل واجب آید

وهمچنین اگر اجیر گرفت برای برگرفتن طعام باجرت یک پیمانه ازان طعام اجرت فاسد بود دو حمال را اجرت مثل واجب آید مسئله اگر اجیر گرفت تا امروز برای او چندین من نان پزد بیک درم اجارت فاسد بود و بقول ابی یوسف و محمد رح جائز بود مسئله اگر زمینے استیجار کرد تا دران زمین جفت راند بعده کشت کند و یا آب دهد بعده کشت کند جائز بود و اگر شرط کرد تا دو باز جفت راند و یا جویها او بکاوند و دران زمین سرگین اندازد اجارت فاسد شود مسئله اگر زمینے را اجارت داد برای زراعت و باجرت آن زمین زمین دیگر از مستاجر بستد تا موجر زراعت کند جائز نبود و همچنین اگر سرای اجارت داد برای ساکن شدن بران شرط که مستاجر نیز سرای بموجر دهد تا موجر ساکن شود و اجرت آن سرای سکنے این سرای بود جائز نبود و بقول شافعی رحمه الله تعالی جائز بود مسئله اگر طعامے میان دو شریک است یک شریک شریک دوم را اجیر گرفت برای برگرفتن مشترک وا و طعام برگرفت هیچ واجب نیاید و بقول شافعی رحمه الله تعالی اجر مسمی واجب آید مسئله اگر راهن مرهون را از مرتهن استیجار کرد اجارت جائز نبود و اجر واجب نیاید مسئله اگر زمینے استیجار کرد و ذکر زراعت نکرد و یا زراعت مسمی نکرد اجارت فاسد بود و بقول زفر رحمه الله تعالی اجارت فاسد نبود و پس اگر درین صورت زراعت کرد و مهلت گذشت اجر مسمی واجب آید مسئله اگر دراز گوشے را اجارت گرفت تا مکه بیک درم و بار تعیین نکرد اجارت جائز نبود و پس اگر بار کرد آنچه مردم بار کنند و دراز گوش هلاک شد ضامن نشود و اگر در مکه رسید پس مر او راست اجر مسمی و اگر خصومت کردند پیش ازانکه زراعت کند در مسئلهٔ اول و یا پیش ازانکه بار کند در مسئلهٔ دوم عقد اجارت بشکنند

باب ضمان الاجیر

اجیر بر دو نوع ست اجیر مشترک ست و اجیر خاص اجیر مشترک آنست که برای شخصے معین عمل نکند بلکه برای بسیار عمل کند و اجرت را مستحق نشود مگر بعمل چون رنگریز و زرکوب و کازر و کالا بدست اجیر مشترک امانت بود و اگر هلاک شود ضمان واجب نیاید و بقول ابی یوسف و محمد رح ضمان واجب آید مگر آتشے غالب بسوزد و یا دشمنے مکابره که دفع آن ممکن نبود غارت کند مسئله اگر جامه بسبب کوفتن پاره شود و یا حمال لغزید و کالا هلاک شد و یا رسنے که دران مکارے بار بسته بود بریده شد و یا کشتی

میکشید کشتی غرق گشت و کالا ہلاک شد در ہر چہار مسئلہ ضمان بر اجیر واجب شود و بقول زفر و شافعی رحمۃ اللہ علیہما واجب نشود مسئلہ اگر در کشتی آدمیان بودند غرق شدند بر اجیر ضمان آدمیان واجب نیاید مسئلہ اگر شخصی را اجیر گرفت تا خنب آب از فرات برگیرد پس برگرفت و در اثنای راه بیفتاد خنب شکست مالک خنب مخیر بود یا قیمت خنب در جائی که بر داشته است تضمین کند و مزد ندہد یا قیمت خنب در جائی که شکسته است تضمین کند و مزد بحساب آن بدہد مسئلہ اگر فصاد فصد کرد و یا حجام و یا بزاغ حیوان را نشتر زد و از موضع معتاد تجاوز نکردند اگر ہلاک شود ضامن نشود مسئلہ اجیر خاص آنست که چون نفس خود را تسلیم کرد در مدت اجارت اجرت واجب آید اگر چه عمل نکرد چنانچه اگر شخصی را اجیر گرفت برای خدمت و یا برای چرانیدن گوسپندان مسئلہ اجیر خاص ضامن نشود آنچه در دست او یا بسبب عمل او ہلاک شود مسئلہ اگر درزی را اجیر گرفت و گفت اگر این جامہ را بپارسی دوختی یک درم دہم و اگر رومی دوختی دو درم دہم جائز بود و اگر پارسی دوخت یک درم واجب آید و اگر رومی دوخت دو درم واجب آید مسئلہ اگر گفت اگر امروز دوختی یک درم و اگر فردا دوختی نیم درم اگر امروز دوخت یک درم دہد و اگر فردا دوخت اجر مثل آید و بقول ابی یوسف و محمد رح ہر دو شرط جائز بود اگر امروز دوخته یک درم دہد و اگر فردا دوخت نیم درم دہد و بقول زفر رح ہر دو شرط فاسد بود مسئلہ اگر دوکانی و یا خانہ را باجارت داد گفت اگر عطار را ساکن کنی در ماہی یک درم دہی و اگر آہنگر را ساکن کنی دو درم دہی جائز بود اگر آہنگر را ساکن کرد دو درم دہد و اگر عطار را ساکن کرد یک درم دہد و بقول ابی یوسف و محمد رحمۃ اللہ علیہما اجارت فاسد بود مسئلہ اگر دابہ را استیجار کرد تا بصره یک درم و اگر از انجا تجاوز کرد و تا قادسیہ برد دو درم دہد اجارت جائز بود و اگر دابہ را استیجار کرد بران شرط که اگر یک خروار گندم بار کند یک درم دہد و اگر یک خروار جو بار کند نیم درم دہد جائز نیست و بقول ابی یوسف و محمد رحمۃ اللہ علیہما جائز بود مسئلہ اگر بندہ را استیجار کرد برای خدمت نتواند که در سفر برد مگر که با مولای او شرط کرده باشد مسئلہ اگر بندہ محجور را اجیر گرفت در مدت یکماه و مزد بدو داد نتواند که مستاجر ازین بندہ مزد باز ستاند مسئلہ اگر بندہ مغصوب مزدوری کرد غاصب مزد از بندہ بستد و بخورد ضامن نشود و بقول ابی یوسف و محمد رحمۃ اللہ علیہما ضامن شود و اگر عین اجرت بیابد بستاند اجماعاً مسئلہ اگر بندہ باجرت خود قبض کرد باتفاق جائز بود مسئلہ اگر

۲۰۵

ازبرای حق مولی بود پس چون مدت تمام شد بعایت حق در صحت اجارت وجوب اجرت باشد ۱۲ شرح وقایہ فارسی

قولہ ضامن نشود زیرا که بندہ نفس خود نمی تواند حرز نمود و باستید را چگونه حرز نماید پس ازانی ید او مال متقوم نباشد زیرا که متقوم محرز است ۱۲ شرح وقایہ فارسی

بنده را اجارت داد بدو ماه معین یکماه بچهار درم ویکماه به پنجدرم جائز بود ودر ماه اول چهار درم واجب آید ودر ماه دوم پنجدرم لازم آید مسئله اگر بنده را استیجار کرد یکماه بیک درم ودر اول ماه مستاجر بنده را قبض کرد ودر آخر ماه بنده گریخت یا بیمار شد مستاجر میگوید که این بنده در زمان قبض گریخته یا بیمار بود وموئے میگوید که پیشتر ازین زمان گریخته است ویا بیمار شده حکم بحال کنند اگر در وقت اختلاف بنده صحیح ویا حاضر نیست قول مستاجر معتبر بود واگر در وقت اختلاف بنده صحیح ویا حاضر ست قول مالک معتبر بود مسئله اگر میان خیاط ومالک جامه اختلاف شد صاحب جامه میگوید که فرموده ام تا قبا بدوزے ودرزے میگوید که پیراهن فرموده بودے یا مالک جامه رنگریز را میگوید که رنگ سرخ فرموده ام وتو رنگ زرد کردی رنگریز میگوید که رنگ زرد فرموده در هر دو مسئله قول صاحب جامه معتبر بود مسئله اگر مالک جامه میگوید که بے مزد عمل کرده صایغ میگوید که بشرط مزد عمل کرده ام قول صاحب جامه معتبر بود وبقول ابی یوسف رحمه الله تعالے اگر میان صاحب ثوب وصایغ داد وستد باجرت قول صایغ معتبر بود وبقول محمد رحمه الله تعالی اگر این صایغ بدین حرفت ستدن مزد معروف است قول او معتبر بود

باب فسخ الاجارة

مسئله اگر سرائے را استیجار کرد برائے سکنے ودر وے عیبے یافت که سکنے را زیان مے دارد تواند که فسخ کند مسئله اگر سرائے را اجارت گرفت وآن سرائے خراب شد ویا زمینے را استیجار کرد برائے زراعت واز ان زمین آب منقطع شد ویا آسیا را استیجار کرد وآب از آسیا منقطع شد مستاجر تواند که اجارت را فسخ کند مسئله اگر یکے از دو عاقدین مؤجر ومستاجر برائے خود عقد اجارت بسته است اجارت فسخ شود واگر برائے دیگر عقد اجارت بسته است یعنی وکیل ویا وصے بود ویا متولے در وقف بود بموت او اجارت فسخ نشود واجارت بخیار شرط ویا بخیار رویت صحیح ست وبعذر تواند که فسخ کند وعذر آن بود مسئله عقد که عاقد عاجز بود که بحکم اجارت بگذرد مگر به تحمل ضررے زاید که بسبب اجارت مستحق نشده است چنانکه مردے اجیر گرفت تا دندان او بر کند بسبب درد وپیش از بر کندن درد بیار امید ویا اجیر گرفت تا برائے مهمانے عروسے طعام پزد وزن خلع کرد ویا دوکانے را استیجار کرد برائے تجارت ومال وے هلاک شد ویا مالک دوکان نے مفلس شد

وبیرو وا مهابآید بمعاینه ویا به بیان ویا باقرار وبجز این دوکان مال دیگر ندارد در جمیع مسائل قاضی اجارت فسخ کند وهمچنین اگر دابه را استیجار کرد برای سفر واز سفر باز ماند چنانچه برای طلب غریمی رفت وغریم حاضر شد ویا برای ادای حج میرفت ووقت حج گذشت این عذر بود وتواند که اجارت فسخ کند مسئله مکاری نتواند که بسبب عذر اجارت فسخ کند وبقول شافعی رحمة الله علیه اجارت را فسخ نکند مگر بعیب

باب المتفرقات

مسئله اگر زمینی را استیجار کرد ویا عاریت خواست وبدرودهای زمین آتش زد وچیزی از زمین دیگر نیز بسوخت ضامن نشود مسئله اگر درزی ویا رنگریز کسی را در دوکان خود نشاند تا کار کند ویا نصف اجرت شرط کرد جائز بود مسئله اگر اشتری را استیجار کرد تا بر او محمل نهند ودو کس سوار شوند تا مکه جائز بود وتواند که محمل معتاد نهد واگر صاحب شتر محمل را ببیند بهتر بود مسئله اگر شتری را استیجار کرد تا مقداری از توشه بار کند وآن مقداری در راه بخورد اگر عوض آن که خورده است در توشه زیادت کند جائز بود مسئله عقدهای که مضاف بوقت درست است سیزده است اجارت وفسخ اجارت ومزارعت ومعاملت ومضاربت ووکالت وکفالت ووصی گردانیدن ووصیت کردن وقضا دادن وامیر گردانیدن وطلاق گفتن وآزاد کردن وبقول شافعی رحمه الله اضافت اجارت بوقت جائز نبود مسئله عقدهای که مضاف بوقت جائز نبود ده است بیع واجارت بیع وفسخ بیع وقسمت وشرکت وهبه ونکاح ورجعت وصلح از مال وابراء از دین

کتاب المکاتب

مسئله کتابت عبارت از آزاد کردن مملوک است یداً در حال ورقبةً در مستقبل مسئله اگر بنده ویا کنیزک مکاتب گردانید بر مالی واو قبول کرد مکاتب شود مسئله اگر بنده صغیر عاقل را مکاتب گردانید بمالی واو قبول کرد جائز بود مسئله کتابت بمال حال وموجل ومنجم جائز بود تا اگر مکاتب گردانید بشرطی که مال کتابت در حال ادا کند ویا بچندین مهلت ویا در هر ماه چندین درم ادا کند جائز بود وبقول شافعی رحمه الله کتابت بمال حال جائز نبود مسئله اگر مولی بنده را گفت بر تو هزار درم کردم که بنجوم ادا کنی نجم اول چندین درم ونجم آخر چندین درم چون هزار درم ادا کنی آزاد باشی واگر عاجز شوی بنده باشی

ٮه
وله جائز نبود وزیرا که مستأجر
... تسلیم
...
ایشان در حال ...
ایشان کردن ... ۱۲ ...

۲۰۷

... آزاد ورقبه در مستقبل زیرا که
مکاتب رقبه آزاد نشود تا بدل کتابت
ادا نکند ... موسی ... ونصرت
او ... فی الحال ۱۲ ...

و بندہ قبول کرد مکاتب شود و از دست مولے بیرون آید فاما از ملک مولے بیرون نیاید تا آنکہ مال کہ مال ادا کند مسئلہ اگر مولے کنیزک مکاتب را وطے کرد و یا بر او و یا بر فرزند او جنایت کرد و یا مال تلف کرد مولے ضامن شود مسئلہ اگر مسلمانے بندہ خود را بر قیمت او و یا بر خمر و یا بر خوک مکاتب گردانید کتابت فاسد شود و اگر بندہ خمر ادا کرد آزاد شود و لازم شود بر وے کہ در قیمت خود برائے مولے سعایت کند و اگر قیمت از مسمیٰ زیادہ است واجب شود و اگر کم از مسمیٰ ست نقصان نکند و بقول زفر رح یا دا خمر آزاد نشود و بعد از ادائے قیمت آزاد شود مسئلہ اگر مکاتب گردانید بہزار درم بدانکہ مولے بندہ غیر معین بمکاتب دہد جائز نبود و بقول ابی یوسف و محمد رح جائز بود و ہزار درم بر قیمت مکاتب و بر قیمت بندہ میانہ قسمت کنند و حصہ وسط ساقط شود و بہ مابقے مکاتب شود مسئلہ اگر مکاتب گردانید بر کالائے معین و آن کالائے مردے دیگر باشد کتابت فاسد شود مسئلہ اگر مکاتب گردانید بر حیوانے غیر موصوف جائز بود و مراد آنست کہ جنس بیان کرد و صفت و نوع بیان نکرد و از ان جنس میانہ واجب شود و اگر قیمت دہد مولے را جبر کنند بر قبول و بقول شافعی رح کتابت بر حیوان جائز نبود مسئلہ اگر کافرے بندہ کافر را مکاتب گردانید بر خمر جائز بود و ہر کدام کہ از ایشان مسلمان شود قیمت خمر برائے مولے واجب شود و چون مولے قیمت خمر قبض کرد مکاتب آزاد شود

باب ما یجوز للمکاتب ان یفعل

مسئلہ جائز ست کہ مکاتب بخرد و یا بفروشد و یا در سفر رود و اگر چہ مولے شرط کردہ است کہ مکاتب از شہر بیرون نرود مسئلہ اگر مکاتب بندۂ خود را مکاتب کرد و یا کنیزک را بکسے تزویج کرد جائز بود و بقول زفر و شافعی رح اگر مکاتب بندۂ خود را مکاتب کرد جائز نبود مسئلہ اگر مکاتب دوم مال کتابت بمکاتب اول ادا کرد پیش از انکہ مکاتب اول ادا کند آزاد شود و ولاء مکاتب دوم مولے را بود و اگر بعد آزاد شدن مکاتب اول مکاتب دوم مال کتابت ادا کرد ولاء مکاتب دوم مکاتب اول را بود مسئلہ اگر مکاتب بی اذن مولے زنے خواہد جائز نبود مسئلہ بخشیدن مکاتب و صدقہ دادن او جائز نبود مگر اندکے مسئلہ اگر مکاتب میانجی شود بنفس و یا بمال و یا وام دہد یا بندہ را آزاد کند و یا نفس بندہ را بدست بندہ بفروشد و یا بندہ را تزویج کند جائز نبود و ہمچنین پدر و وصی در بندگان صغیر

بمنزله مکاتب اند یعنی آنچه مکاتب تصرف میتواند ایشان نیز توانند و مضارب و شریک هیچ یکے ازین عقود نتوانند کرد مسئله اگر مکاتب پدر و یا پسر خود را خرید در کتابت او درآیند و اگر برادر و یا ذو رحم محرم دیگر را که قرابتے و لاد ندارد بخرید در کتابت درنیاید و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما درآید مسئله اگر مکاتب ام ولد خود را با فرزند خرید بیع این ام ولد جائز نبود و اگر مکاتب از کنیزک خود فرزندے زاد در کتابت درآید و کسب فرزند مکاتب را بود مسئله اگر مکاتب کنیزک خود را به بنده تزویج کرد بعده هر دو مکاتب گردانید و از ایشان فرزندے زاد این فرزند در کتابت مادر درآید و کسب این فرزند مادر را بود مسئله اگر مکاتب و یا بنده ماذون باذن موسے زنے خواستند برگمان آنکه این زن حره است بعده شخصے آن زن را باستحقاق برد فرزندان این زن بنده باشند و بقول محمد رح آزاد به قیمت ست مسئله اگر مکاتب کنیزکے را بشرط فاسد خرید و بعد از وطے رد کرد بر بائع و یا کنیزکے را خرید بعد از وطے و کرد باستحقاق برد در هر دو صورت عقر این کنیزک بر مکاتب در حال واجب شود مسئله اگر مکاتب بی اذن موسے کنیزک را نکاح کرد و وطے کرد عقر واجب شود بعد از عتق

فصل اگر مکاتبه از موسے خود فرزند آورد این مکاتبه را اختیار بود یا بر کتابت ثابت باشد و یا نفس خود را عاجز کند از بدل کتابت و ام ولد شود مسئله اگر موسے ام ولد و یا مدبره خود را مکاتب کرد جائز ست و بموت موسے ام ولد بے عوض و بے سعایت آزاد شود فاما در صورت حکم مدبران بود اگر موسے را بجز این مدبره مال دیگر نیست مدبره مخیر بود یا در ثلثان قیمت سعایت کند و یا در جمیع مال کتابت سعایت کند و بقول ابی یوسف رح در اقل سعایت کند و بقول محمد رح در اقل از ثلثان قیمت و از ثلثان بدل کتابت سعایت کند مسئله اگر موسے مکاتب خود را مدبره گردانید جائز بود و این مکاتب را اختیار بود یا بر کتابت ثابت باشد و یا نفس خود را از بدل کتابت عاجز کند و مدبره شود و اگر بر کتابت ثابت باشد و موسے بمرد و بجز او مال دیگر ندارد این مدبره مخیر بود یا در ثلثان قیمت سعایت کند و یا در ثلثان مال کتابت و بقول ابی یوسف و محمد رح آنچه کمتر ست در آن سعایت کند مسئله اگر موسے مکاتب خود را به هزار درم آزاد کرد مال کتابت از وے ساقط شود مسئله اگر مکاتب گردانید بر هزار درم تا یکسال و بر پانصد درم حال صلح کرد جائز بود مسئله اگر بیمارے بنده خود را مکاتب گردانید بر دو هزار درم تا یکسال و قیمت این بنده هزار درم ست و موسے بمرد و بجز این مکاتب مال دیگر نگذاشت و ورثه اجازت نکرد این مکاتب ثلثان دو هزار درم حال

[illegible]

۲۰۹

[illegible]

اداکند و باقی مہلت دہد و یا نفس خود را عاجز کند و باز بندہ شود مسئلہ اگر بیمارے بندہ را مکاتب
گردانید بہزار درم بمہلت یکسالہ و قیمت او دو ہزار درم است و ورثہ اجازت نکردند بجز او مال دیگر نداشت
ثلثان قیمت در حال اداکند و یا بندہ شود باتفاق مسئلہ اگر آزادے مولے را گفت کہ بندہ خود را
مکاتب کن بہزار درم بدانکہ اگر من ہزار درم ترا اداکنم او آزاد باشد و مولے برین شرط مکاتب کرد
و او ہزار درم اداکند بندہ آزاد شود و اگر پیش از آزاد کردن این خبر بہ بندہ رسید و بندہ قبول کرد مکاتب
شود مسئلہ اگر مولے بندہ حاضر و غائب خود را مکاتب گردانید و حاضر قبول کرد جائز بود و ہر کدام
کہ اداکند ہردو آزاد شوند و ہر کہ از ایشان اداکرد بر دوم رجوع نکند و مولے نتواند کہ غائب را بہرائے
بدل کتابت بگیرد و اگر بندہ غائب کتابت را قبول کرد او لغو بود مسئلہ کنیزکے را مکاتب گردانید
بہزار درم از نفس او و اولاد و پسر خرد او جائز بود و ہر کدام کہ از ایشان اداکند بر دیگرے رجوع نکند

باب کتابۃ العبد المشترک

مسئلہ بندہ ایست مشترک میان دو کس و یک شریک مر شریک دوم را اذن کرد تا نصیب خود را
بہزار درم مکاتب کند و بدل کتابت قبض کند بعدہ بندہ آزاد است بدل کتابت عاجز شد مال بعض(؟)
قابض را بود و بقول ابی یوسف و محمد رح ہردو شریک را بود مسئلہ کنیزکیست مشترک میان دو کس
و ہردو شریک این کنیزک را مکاتبہ کردند یکے ازین شریکان وطے کرد و این کنیزک فرزند آورد و
واطے دعوے نسب کرد بعدہ شریک دوم نیز این کنیزک وطے کرد و کنیزک فرزند آورد و واطے دوم
دعوے نسب کرد بعدہ کنیز از ادائے بدل کتابت عاجز شد کنیز ام ولد واطے اول بود و مدعی
اول برائے شریک دوم نیمہ قیمت کنیزک و نیمہ مہر کنیزک ضامن شود و شریک دوم برائے شریک
اول تمام مہر کنیزک و قیمت فرزند ضامن شود و نسب فرزند از شریک دوم ثابت شود و ہر کدام کہ مہر
بکنیزک دہد جائز بود و بقول ابی یوسف رح شریک اول برائے شریک دوم نصف قیمت مکاتبہ ضامن
شود و بقول محمد رح آنچہ کمتر بود از نصف قیمت کنیزک و از نصف باقی از بدل کتابت شریک اول برائے
شریک دوم ضامن شود و اگر شریک دوم کنیزک را وطے نکرد و لیکن مدبرہ گردانید بعدہ کنیزک از
ادائے مال کتابت عاجز تدبیر باطل شود و کنیزک ام ولد شریک اول بود و ہمہ(؟) شریک دوم

نصف قیمت کنیزک و نصف عقر او ضامن شود و فرزند شریک اول را بود مسئلہ اگر دو شریک کنیزک مشترک را مکاتبہ کردند بعدہ یکی آزاد کرد و او توانگر ست بعدہ کنیزک ادائے مال کتابت عاجز شد آزاد کنند برائے شریک دوم نیمہ قیمت کنیزک ضامن شود و بدان رجوع کند بر کنیزک و بقول ابی یوسف و محمد رحمۃ اللہ علیہما رجوع نکند مسئلہ بندہ ایست مشترک میان دو کس یک شریک این بندہ را مدبر کرد بعدہ شریک دوم آزاد کرد و او توانگر ست شریک اول مخیر بود یا شریک دوم را نیمہ قیمت مدبر تضمین کند و یا بندہ را در نصیب خود سعایت فرماید و یا آزاد کند و اگر شریک اول آزاد کرد بعدہ شریک دوم مدبر کرد شریک دوم نتواند کہ شریک اول را تضمین کند و بقول ابی یوسف و محمد رحمۃ اللہ علیہما در مسئلہ اول اعتاق شریک دوم باطل بود و شریک اول برائے شریک دوم نصف قیمت بندہ ضامن شود اگرچہ درویش بود و در مسئلہ دوم تدبیر شریک دوم باطل بود و شریک اول برائے شریک دوم نصف قیمت بندہ ضامن شود اگر توانگر بود و اگر درویش ست بندہ در نصف قیمت خود برائے شریک دوم سعایت کند

باب موت المکاتب و عجزہ و موت المولے

مسئلہ اگر مکاتب عاجز شد از ادائے یک نجم و او را مالیست در سفر کہ بخواہد رسید یا وامے یافت دارد بر دیگر حاکم تعجیل نکند در تعجیز او تا سہ روز منتظر باشد اگر سہ روز گذشت و مال حاصل نشد و مولے طلب تعجیز بندہ میکند حاکم تعجیز بکند و کتابت فسخ شود و بقول ابی یوسف رحمۃ اللہ علیہ تا از دو نجم عاجز نشود فسخ کتابت جائز نبود مسئلہ اگر مکاتب از نجم عاجز شد و مولے برضائے مکاتب کتابت فسخ کند جائز بود مسئلہ چون کتابت فسخ کرد احکام رقیت باز آید و ہرچہ از کسب حاصل کردہ است مولے را بود مسئلہ اگر مکاتب بمرد و مالے گذاشت کتابت را فسخ نکنند و بدل کتابت او از مال او ادا کنند و حکم کنند کہ در آخر جزو از اجزائے حیات او عتق او واقع شد و انچہ از ادائے بدل کتابت باقی ماند بورثہ مکاتب دہند و بقول شافعی رحمہ اللہ تعالے کتابت باطل شود و او بندہ مردہ باشد و انچہ گذاشتہ است مولے را بود مسئلہ اگر مکاتب بمرد و مالے نگذاشت و فرزندی گذاشتہ کہ در حالت کتابت زادہ است فرزند بدل کتابت بنجم بر وجہ چون ادا کرد حکم کنند کہ او و پدر او پیش از موت آزاد شدہ است مسئلہ اگر مکاتب بمرد و فرزندی گذاشت کہ در حالت کتابت خریدہ است اگر فرزند بدل کتابت پدر در حال ادا کند آزاد شود و اگر در حال ادا نکرد بندہ شود

و بقول ابی یوسف و محمد رح بدل کتابت پدر بنجوم پدر ادا کند مسئلہ اگر مکاتب پسر خود را خرید و بمرد
و بدل کتابت گذاشت پسر از و میراث برد و همچنین اگر مکاتب و پسر او هر دو بیک عقد کتابت
مکاتب شده اند درین صورت نیز پسر میراث برد مسئلہ اگر مکاتب بمرد و فرزندے از زنے حره باقی
گذاشت و وامے یافت دارد بر دیگرے که بدل کتابت بدان ادا شود و فرزند جنایتے کرد و یا ارش
جنایت بر عاقلۂ مادر حکم شد این حکم بجنایت بر عاقلہ مادر حکم بعجز مکاتب نبود و اگر فرزند بمرد و موالے مادر
فرزند و موالے پدر او در ولاء او خصومت کردند و برائے موالے مادر حکم شد این حکم بود بعجز مکاتب مسئلہ
اگر مکاتب از زکوٰة یافت و بموالے ادا کرد بعده عاجز شد از ادائے مال کتابت موالے را حلال بود
مسئلہ اگر بنده جنایت کرد و پیش از انکه موالے را جنایت او معلوم شود این بنده را مکاتب گردانید
بعده بنده عاجز شد از ادائے مال کتابت بر موالے لازم شود که بنده بموالے جنایت دفع کند و یا ارش
جنایت دهد و بنده را باز خرد و همچنین اگر مکاتب جنایت کرد هنوز بجنایت حکم نشده بود که بنده عاجز
شد از ادائے مال کتابت نیز بر موالے واجب شود که بنده را دفع کند و یا فدا دهد و بقول زفر رحمه الله
تعالے ارش جنایت وام بود بر مکاتب و تواند که بنده را برائے ارش جنایت بفروشد و اگر بجنایت
حکم شد بر مکاتب بعده عاجز شد از ادائے بدل کتابت ارش جنایت دین بود بر مکاتب و برائے
این وام بفروشد مسئلہ اگر موالے مکاتب بمرد کتابت فسخ نشود و مکاتب مال کتابت را بورثه
او هم بران نجوم ادا کند مسئلہ اگر همه ورثه مکاتب را آزاد کردند آزاد شود و مال کتابت او ساقط
شود و اگر بعضے از ورثه آزاد کردند عتق نافذ نبود و نزدیک امام شافعی رحمة الله علیه عتق صحیح بود

کتاب الولاء

مسئلہ اگر موالے مملوک خود را آزاد کرد ولاء او موالے را بود و همچنین اگر بنده آزاد شد بسبب تدبیر
و کتابت و استیلاد و بسبب ملک قرابت درین مسئلہ نیز ولاء موالے را بود مسئلہ اگر شرط کرد که ولاء نباشد
شرط باطل شود و ولاء موالے را بود مسئلہ اگر بنده زید کنیزک عمرو را نکاح کرد و موالے کنیزک را آزاد کرد و او
حامله بود کنیزک و حمل او آزاد شوند و ولاء حمل موالے مادر را بود و از موالے مادر انتقال نشود و اگر کنیزک بعد از
عتق فرزند آورد پیشتر از شش ماه ولاء فرزند موالے مادر را بود و چون بنده آزاد شود ولاء پسر را بجانب موالے او

بلکہ شد و ولاے پسر از موالے مادر منتقل شود و موالے پدر را شود مسئلہ اگر عجمے غیر معتق معتقہ غیرے را نکاح کرد و این معتقہ فرزند آورد ولاے فرزند موالے مادر را بود و ہمچنین اگر عجمے با دیگرے عقد ولاء بستہ است نیز ولاے فرزند مادر را بود و بقول ابی یوسف رحمہ اللہ تعالے در ہر دو فصل ولاے فرزند موالے مادر را نبود و موالے فرزند موالے پدر او باشند مسئلہ آزاد کنندہ مقدم ست در میراث آزاد کردہ شدہ از قرابتیان ذوے الارحام و آزاد کنندہ موخر ست از عصبہ نسبی مسئلہ اگر عتیق بعد از موالے بمرد میراث او پسران موالے را بود نہ دختران او را مسئلہ زنان را ولاء نیست مگر کہ مملوک خود را آزاد کردہ باشند و یا آزاد کردۂ ایشان بندہ را آزاد کردہ باشند و یا این زنان مکاتب کردہ باشند و یا مکاتب ایشان دیگرے را مکاتب کردہ باشند یا این زنان مدبر کردہ باشند یا مدبر کردۂ ایشان دیگرے را مدبر کند یا جر ولا کند و لا بنا شد زنان را مگر از معتق خود یا معتق معتق خود

فصل فی ولاء الموالات

مسئلہ اگر مردے بدست زید اسلام آورد و با او عقد موالات بست یعنی آنکہ زید از من مسلمان شدہ میراث برد و خونبہا او دہد و یا بدست زید اسلام آورد و با عمرو عقد ولاء بست در ہر دو صورت ولاء جائز بود میراث او موالے موالات را بود و دیت او نیز موالے موالات دہد و اگر او را وارثے دیگر باشد اگرچہ ذوے الارحام بود چون عمہ و خالہ و غیر آن وارث از موالے موالات اوے و بقول شافعے رحمہ اللہ تعالے عقد موالات ہیچ نیست مسئلہ تواند کہ ولاء موالات را بحضور موالے موالات انتقال کند تا وقتے کہ از و دیت نداده است و با دیگرے عقد موالات بندد اما عتیق نتواند کہ با دیگرے عقد موالات بندد مسئلہ اگر زنے با مردے عقد ولاء بست بعدہ فرزند آورد کہ پدر او معلوم نیست فرزند نیز در ولاء مادر در آید

کتاب الاکراہ

مسئلہ اکراہ عبارت از فعلیست کہ مردم بر دیگرے کند پس رضا بدان زائل شود و شرط اکراہ آنست کہ اکراہ کنندہ را قدرت بود بر تحقیق آنچہ بدان تہدیدے کند و مے ترساند سلطان بود و یا دزد و نیز ترسیدن مکرہ شرط است از آنچہ تہدیدے کند و مے ترساند مسئلہ اگر اکراہ کرد بر بیع و شرا و اقرار و اجازت بخوف کشتن و یا بزدن سخت و یا بحبس در مدت دراز مکرہ مخیر بود کہ بعد از زوال اکراہ در اجازت

مسئلہ ادنی مدت بلوغ در حق کودک دوازدہ سال ست و در حق جاریہ نہ سال مسئلہ اگر کودک و جاریہ مراہق شدند وگفتند کہ بالغ شدیم تصدیق کنند و احکام ایشان احکام بالغ باشد

کتاب الماذون

مسئلہ اذن عبارت از کشادن حجر و اسقاط حق ست پس اذن موقت بوقت و مخصوص بنوعے نشود تا اگر بندہ را اذن کرد یک روز و یا یک ماہ پیوستہ ماذون شود و ہمچنین اگر اذن کرد بنوعے از انواع تجارت در جمیع انواع ماذون شود مسئلہ اذن ثابت شود بسکوت تا اگر مولے بندہ را دید کہ خرید و فروخت میکرد و مولے ساکت بود بندہ ماذون شود و بقول زفر و شافعی رح ماذون نشود مسئلہ اگر مولے بندہ را اذن عام کرد و بجز یدن کالائے معین مقید نکرد جائز بود کہ بندہ بخرد و بفروشد و وکیل گرداند در بیع و شرا اگرو کند و گرو ستاند و استیجار کند و مضارب گیرد و نفس خود را اجارت دہد و بقول ابی یوسف رحمہ اللہ تعالے جائز نبود کہ نفس خود را اجارت دہد مسئلہ اقرار ماذون بوام و غصب و ودیعت جائز بود مسئلہ اگر بندۂ ماذون زنے را نکاح کند و یا مملوک خود را بہ تزویج کند و یا مکاتب و یا آزاد کند یا وام دہد و یا ببخشد جائز نبود و اگر طعام اندک ہدیہ دہد و یا مہمان دارد و یا بسبب عیب ازبہا کم کند جائز بود مسئلہ وام ماذون متعلق برقبۂ او شود و برائے وام ماذون را بفروشند مگر مولے باز خرد و بقول زفر و شافعی رحمۃ اللہ علیہما بندۂ ماذون را برائے وام نفروشند مسئلہ اگر بندہ را برائے وامداران بفروختند بہائے او میان وامداران باندازۂ سہم ہریک قسمت کنند و انچہ وام باقے ماند بعد آزاد شدن ماذون طلب کنند مسئلہ اگر مولے بندہ ماذون را حجر کرد محجور نشود تا بیشتر اہل بازار را معلوم نشود مسئلہ اگر مولے بمرد و یا مرتد شد نعوذ باللہ منہا و بدار حرب رفت و یا دیوانہ شد و یا بندۂ ماذون گریخت درین مسائل ماذون محجور شود و بقول شافعی در گریختن محجور نشود مسئلہ اگر کنیزک ماذون از مولے فرزند آورد اذن باطل شود و بقول زفر رح باطل نشود مسئلہ اگر مولے از کنیزک ماذونہ مدیونہ فرزند آورد یا تدبیر کرد مولے قیمت او را برائے وامداران ضامن شود و در صورت تدبیر اذن باقے بود مسئلہ اگر بندۂ ماذون بعد از حجر اقرار بامانت و یا بغصب و یا بوام کرد برائے شخصے بدانچہ

در دست اوست از اموال جائز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما اللہ جائز نبود مسئلہ ۱۳ اگر ماذون مدیون
ست بواسے کہ محیط رقبہ و مال اوست موسلے مالک نبود بدانچہ مال بدست ماذون ست تا
اگر موسلے بندہ ماذون را کہ از کسب وست آزاد کرد آزاد نشود و بقول ابی یوسف و محمد رحمۃ اللہ
علیہما انچہ در دست ماذون ست موسلے مالک بود و بندہ آزاد شود و قیمت بندہ بر موسلے واجب شود
مسئلہ اگر دین ماذون اندک ست از قیمت ماذون و از مال او و اگر موسلے بندہ را کہ از کسب ماذون ست
آزاد کند باتفاق جائز بود مسئلہ اگر ماذون مدیون بدست موسلے کالاے بفروشد بمثل قیمت
جائز بود و بہ کم از قیمت جائز نبود و اگر موسلے بدست ماذون کالاے فروخت بمثل قیمت و یا بنقصان
قیمت جائز بود پس اگر موسلے مبیع از استیفاء ثمن مبیع را با ماذون تسلیم کرد ثمن باطل شود و اگر
موسلے مبیع را حبس کند براے استیفاء ثمن جائز بود مسئلہ اگر موسلے ماذون مدیون را آزاد کرد
درست باشد و قیمت ماذون براے غرما ضامن شود و انچہ وام زیادہ از قیمت بود از ماذون
بعد از عتق طلب کنند مسئلہ اگر موسلے بندۂ ماذون مدیون خود را فروخت و مشتری ماذون را
غائب گردانید وامداران مخیر اند اگر خواہند بائع را مقدار قیمت تضمین کنند و یا قیمت از مشتری
ستانند و یا بیع را اجازت کنند و ثمن ستانند پس اگر بائع را تضمین کردند قیمت او بعدہ ماذون
بسبب عیب بر بائع رد شد موسلے بہ قیمت بر وامداران رجوع کند و حق وامداران در بندہ باشد
مسئلہ اگر موسلے بندہ مشتری را اعلام کرد کہ این بندہ مدیون ست با وجود این اعلام
مشتری این بندہ را خرید پس وامداران توانند کہ بیع را باز گردانند و اگر بائع غائب شد مشتری
خصم وامداران نبود و بقول ابی یوسف رحمہ اللہ تعالے مشتری خصم بود مسئلہ اگر مردے
در شہر در آمد و گفت من بندۂ ماذون زیدم و خرید و فروخت کرد ہر چہ از تجارت ست بر و لازم شود
مگر کہ او را براے وام نفروشند تا موسلے او حاضر نشود و اگر موسلے او حاضر شد و گفت این بندۂ ماذون
منست جائز بود کہ براے وام بفروشند و اگر گفت او محجور ست نتوانند کہ بفروشند مسئلہ اگر ولی کودک را
و یا معتوہی را کہ عاقل ست در خرید و فروخت اذن کرد در بیع و شرا این کودک و معتوہ بمنزلہ بندۂ ماذون بود

کتاب الغصب

مسئلہ غصب عبارت از ازالت ید محقہ است باثبات ید مبطلہ مسئلہ اگر بندہ غیرے را

خدمت فرمود و یا بر دابہ غیرے سوار شد و یا بار کرد غاصب بود و اگر بر بساط غیرے نشست غاصب
نبود مسئلہ واجب ست بر غاصب کہ عین مغصوب را در جائے کہ غصب کردہ است بر مالک رد کند
و اگر ہلاک شدہ است اگر مثلی ست چنانکہ کیل و موزون و عددے متقارب چون جوز و
بیضہ و فلس و مثل آن رد کنند و اگر مثلی منقطع شد و موجود نیست قیمت مغصوب روز خصومت
واجب آید و بقول ابی یوسف رحمہ اللہ تعالے قیمت روز غصب واجب آید و بقول محمد رحمہ اللہ
تعالے قیمت روز انقطاع واجب آید و اگر مغصوب مثلی نیست چنانکہ جامہ و ستور و غیر آن
قیمت روز غصب واجب آید مسئلہ اگر غاصب دعوے ہلاک مغصوب میکند قاضے حبس کند
غاصب را تا معلوم شود کہ اگر این مغصوب باقے بودے اظہار کردی بعدہ حکم کنند ببدل آن
مسئلہ غصب در منقول متحقق شود مسئلہ اگر عقارے را غصب کرد و بدست غاصب ہلاک
شد ضامن نشود و بقول محمد رحمہ اللہ تعالے غصب در عقار نیز ثابت شود و بہلاک آن ضامن شود
مسئلہ اگر در عقارے بفعل غاصب نقصان شد چنانکہ ساکن شد و بسبب سکنے او چیزے
خراب شد و یا بسبب زراعت در زمین نقصان شد تاوان نقصان واجب آید باتفاق
چنانکہ در منقول مسئلہ اگر بندہ مغصوب را باجارت داد و بدین سبب در بندہ نقصان شد نقصان
بر غاصب واجب شود و آنچہ اجرت قبض کردہ باشد صدقہ کند و بقول ابی یوسف رحمہ اللہ تعالے نہ
و ہمچنین اگر غاصب در مغصوب و یا در ودیعت تصرف کرد و ربح حاصل شد ربح غاصب را
حلال نبود و صدقہ بکند و بقول ابی یوسف رح صدقہ نکند مسئلہ اگر کالائے مغصوب بفعل غاصب
متغیر شد و اسم او زائل شد ملک مالک ازوے زائل شود و غاصب مالک شود و تاوان بروے
واجب شود و منفعت گرفتن بدان کالا حلال نبود مگر بعد از ادائے تاوان بقول زفر رح پیش از ادائے
تاوان انتفاع حلال بود و بقول شافعی رح حق مالک منقطع نشود چنانکہ گوسپندے را بعد از غصب
ذبح کرد و بریان کرد و یا دنگ یا گندم مغصوب را آس کرد و یا زراعت کرد و یا آہن غصب کرد
و تیغ ساخت و یا مس و رویین را غصب کرد و آوندے ساخت و یا چوبے را غصب کرد و
بدان بنا کرد مسئلہ اگر زر و نقرہ را غصب کرد و دراہم و دنانیر ساخت و یا آوندے ساخت ملک
را مالک زائل نشود و پس مالک آن دراہم و دنانیر را بستاند و ہیچ تاوان نکند و بقول ابی یوسف و

محمد رحمة الله علیهما غاصب مالک شود و مثل آن تاوان واجب آید مسئلہ اگر گوسپندے یکے را غصب کرد و ذبح کرد مالک مخیر بود یا گوسپندے مذبوح بغاصب دہد و قیمت آن بتاوان ستاند و یا گوسپند مذبوح را نگاہدارد و بنقصان قیمت تاوان ستاند و ہمچنین اگر جامہ کسے را بسیار پارہ کرد کہ بیشتر منافع او باطل شد مالک مخیر بود تمام قیمت از غاصب بستاند و جامہ غاصب را بود و یا جامہ نگاہدارد و نقصان تاوان ستاند و اگر اندک پارہ کرد نقصان از غاصب ستاند و جامہ مالک را بود مسئلہ اگر زمینے را غصب کرد و در و نہال کرد و بنا کرد غاصب نہال و بنا را برکند و زمین را بمالک رد کند و اگر در زمین بسبب برکندن بنا و نہال نقصان شود مالک ضامن شود برائے غاصب قیمت بنا و نہال کہ برکندہ باشد واجب بود و آن بنا و نہال مالک زمین را بود مسئلہ اگر جامہ را بعد از غصب رنگ سرخ کرد و یا در سویق مغصوب روغن آمیخت غاصب قیمت جامہ سفید و مثل آن سویق ضامن شود و جامہ و سویق غاصب را بود و اگر مالک خواہد کہ جامہ و سویق بستاند قیمت رنگ و مثل روغن بغاصب تاوان دہد و بقول شافعی و مالک رحمة الله علیهما تواند کہ جامہ نگہدارد و غاصب را گوید تا رنگ خود بقدر امکان از جامہ برگیرد

فصل اگر مغصوب را غائب گردانید و ضمان داد غاصب مالک شود و بقول شافعی رح مالک نشود مسئلہ در قیمت مغصوب کہ غائب باشد قول غاصب معتبر بود با سوگند و اگر مالک گواہ آورد کہ قیمت مغصوب بیشتر از آن ہست کہ غاصب میگوید بینہ مالک مسموع بود و اگر مغصوب پیدا شد و قیمت او بیشتر از انست کہ غاصب ضامن شدہ است و تاوان بقول مالک دادہ است و یا بگواہ و یا بنکول غاصب از سوگند مالک را خیار نبود و کالا غاصب را بود و اگر تاوان بقول غاصب شدہ است مالک مخیر بود یا امضاء ضمان کند و یا مغصوب را باز ستاند و عوض رد کند مسئلہ اگر غاصب بندۂ مغصوب را فروخت بعدہ مالک از وی قیمت بندہ بستد بیع غاصب نافذ است و اگر غاصب بندہ را آزاد کرد بعدہ تاوان داد جائز نبود مسئلہ زوائد مغصوب امانت است بدست غاصب چنانچہ جاریہ در دست غاصب فرزند آورد و یا از باغ مغصوب میوہ حاصل شد امانت بود تا اگر ہلاک شود تاوان بر غاصب واجب نیاید و اگر غاصب در زوائد تعدے کرد تاوان زوائد بر غاصب واجب شود و ہمچنین اگر مالک زوائد را طلب کرد و غاصب نداد در ینصورت نیز تاوان بر غاصب واجب شود و بقول شافعی رح

[illegible] قولہ [illegible] جامہ [illegible] مالک غاصب [illegible]

۲۱۹

و این کفایت میکند در نفوذ بیع بخلاف عتق کردن کہ کفایت نمیکند [illegible] چنانکہ بیع مکاتب و ماذون جائز نیست مگر باذن ایشان [illegible] درست نشود ۱۲ [illegible]

زوائد مغصوب مضمون ست و بهلاک او بر غاصب تاوان واجب شود مسئله انچه در جاریهٔ مغصوب بسبب ولادت نقصان شود غاصب ضامن شود و اگر در قیمت ولد چندانست که وفا بتاوان تواند کرد تاوان از غاصب ساقط شود مسئله اگر جاریهٔ مغصوبه از غاصب حامل شد بعده بمالک رد کرد و بسبب ولادت بدست مالک بمرد غاصب قیمت آن جاریه روز علوق ضامن شود و اگر حرهٔ مغصوبه از غاصب حمل گرفت و بسبب ولادت بمرد ضامن نشود و بقول ابی یوسف و محمد رح در کنیز که نیز ضامن نشود مسئله غاصب منافع مغصوب را ضامن نشود مگر که در مغصوب نقصان شود با استعمال او پس نقصان را ضامن شود و بقول شافعی رح منافع مغصوب را ضامن ست و اجر مثل دهد مسئله اگر مسلمانی خمر یا خنزیر ذمی را هلاک کرد ضامن شود و اگر کسی خمر و خنزیر مسلمان را هلاک کرد ضامن نشود و هیچ ندهد و بقول شافعی رح برای ذمی هم ضامن نشود مسئله اگر خمر مسلمانی را غصب کرد و سرکه ساخت و یا پوست مردار را غصب کرد و دباغت کرد مالک خمر تواند که سرکه بستاند و هیچ ندهد و مالک پوست نیز پوست را بستاند فاما انچه بدباغت زیادت شده است بغاصب دهد و اگر غاصب سرکه و پوست مدبوغ را هلاک کرد سرکه را ضامن شود پوست را ضامن نشود و بقول ابی یوسف و محمد رح پوست مدبوغ را ضامن شود و انچه بدباغت زیادت شده است مالک بغاصب باز دهد مسئله اگر مسلمانی بربط و یا طبل و یا مزمار و یا دف از آن مسلمانی بشکست و یا شراب سکر و یا منصف مسلمانی بریخت ضامن شود و بیع این اشیا جائز بود و بقول ابی یوسف و محمد رح جائز نبود مسئله اگر مدبره و ام ولد کسی را غصب کرد و بدست او بمرد در قیمت مدبره باتفاق ضامن شود و قیمت ام ولد را ضامن نشود و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه قیمت ام ولد را نیز ضامن شود

کتاب الشفعه

مسئله شفعه عبارت از مالک شدن بقعه است بهائی که مشتری خریده است بطریق جبر بمشتری مسئله شفعه واجب است برای شریک در نفس مبیع بعده برای شریک در حق مبیع چون شرب و طریق خاص باشد بعده برای همسایهٔ متصل و بقول شافعی رح شفعه نرسد مگر کسی را که در بقعه شریک بود مسئله اگر یکی را بر دیوار تیرهاست و یا در چوبی که بر دیوار است شرکت دارد

شریک نباشد درین سرای بلکه همسایه باشد درین شفعه مسئله شفعه مر شفیعان را بر عدد روس بود نه بر اندازه نصیب تا اگر یک شریک ثلث دارد و دوم نصف دارد در شفعه هر دو برابر اند و همچنین اگر یک همسایه بدو جانب اتصال دارد بمبیع و همسایه دوم بیک جانب در شفعه هر دو برابر اند و مناصفه بر گیرند مسئله شفعه بعقد بیع واجب شود و بگواه گرفتن استقرار گیرد و بگرفتن سرای به تسلیم مشتری و یا بحکم قاضی مالک شود

باب طلب الشفعة

مسئله اگر شفیع را علم شد به بیع همدران مجلس گواه گیرد بر طلب شفعه بعده اگر مبیع بدست بائع ست بر بائع گواه گیرد و اگر مبیع بدست مشتری ست نزدیک مشتری گواه گیرد و یا نزدیک عقار گواه گیرد بطلب شفعه و بعد از اشهاد اگر تاخیر کرد و برای طلب شفعه خصومت نکرد شفعه او باطل نشود و بقول ابی یوسف رح اگر بعد از اشهاد مجلس حکم گذشت و مخاصمت نکرد باختیار شفعه باطل شود و بقول محمد و زفر رح اگر بعد از اشهاد یکماه بعذر تاخیر کرد شفعه باطل شود و فتوی نیز برین قول ست مسئله چون شفیع نزدیک قاضی طلب شفعه کرد از مدعا علیه پرسد از ملکیت خانه که بدان سبب شفعه می طلبد که آن خانه ملک شفیع ست یا نه اگر اقرار کرد بملک شفیع و یا منکر شد و از سوگند نکول آورد و یا شفیع بینه اقامت کرد شفعه ثابت شود باز قاضی از مدعا علیه پرسد که آن خانه که دران شفعه مسطلبه مدعا علیه خریده ست اگر مدعا علیه اقرار کرد بشرای آن خانه و یا منکر شد و از سوگند نکول آورد و یا شفیع بینه اقامت کرد حکم کند بشفعه مسئله لازم نیست بر شفیع حاضر آوردن ثمن در وقت دعوی بلکه بعد از حکم لازم شود مسئله اگر مبیع بدست بائع ست شفیع بر بائع خصومت کند مسئله قاضی بینه نشنود تا مشتری حاضر نشود و چون مشتری حاضر شد بینه بحضور او شنود و بحضور او بیع بر اندازد و شفعه بر بائع حکم کند و عهده بر بائع نهد مسئله وکیل شرا خصم بود شفیع را تا دامی که سرای را بموکل تسلیم نکرده است مسئله شفیع تواند که بحکم خیار رویت و یا بحکم خیار عیب رد کند اگرچه مشتری شرط برائت کرده باشد از عیب مسئله اگر میان شفیع و مشتری اختلاف در ثمن ست و مشتری سرای را قبض کرده است و ثمن تسلیم کرده است قول مشتری مقبول شود و اگر شفیع و مشتری بینه اقامت کردند بینه شفیع مسموع بود و بقول ابی یوسف و شافعی رح بینه مشتری مسموع بود مسئله اگر مشتری بهار زیادت میگوید و بائع کم از ان میگوید و بائع ثمن قبض نکرده است شفیع سرای را بگیرد بدانچه بائع میگوید و اگر بائع ثمن قبض کرده شفیع سرای را بدانچه مشتری گوید بستاند مسئله اگر بائع از مشتری بعضی از ثمن کم

کرده از شفیع نیز کم شود و بقول شافعی رح از شفیع کم نشود و اگر بائع از مشتری تمام ثمن ساقط کرده از
شفیع ساقط نشود و اگر مشتری زیادت کرد در ثمن بر شفیع زیادت لازم نشود مسئله اگر سرای را خرید بمقابله
کالای و یا بمقابله عقاری دیگر شفیع به قیمت آن کالا و یا به قیمت عقار بستاند و اگر سرای را بمقابله مکیل
و یا موزون خرید شفیع بمثل آن بستاند مسئله اگر سرای را خرید به ثمن موجل شفیع مخیر بود بهای حال بستاند
و یا صبر کند تا مهلت بگذرد مسئله اگر ذمی سرای را خرید بخمر و یا بخنزیر و شفیع نیز ذمی ست شفیع نیز بمثل آن
خمر و به قیمت آن خوک سرای را بستاند و اگر شفیع مسلمان ست قیمت خمر و قیمت خوک دهد مسئله اگر
مشتری در سرای بنا کرد و یا نهال کرد بعده برای شفیع حکم شد بشفعه شفیع مخیر بود یا سرای را بستاند
و قیمت نهال و بنا دهد یا ثمن سرای بمشتری دهد و او را جبر کند تا بنا یا نهال خود بر کند و بجز دو به قول
شافعی و مالک رحمة الله علیهما و بروایتی از ابی یوسف رح شفیع مخیر بود یا قیمت بنا و نهال و بهای سرای
بمشتری دهد و سرای را بستاند و یا بگذارد و بر کند بیده نکند مسئله اگر شفیع سرای را بحکم شفعه بستد
و دران بنا و نهال کرد بعده آن سرای را کسی باستحقاق برد شفیع رجوع کند به ثمن و به قیمت بنا و
نهال رجوع نکند نه بر بائع اگر از و ستده باشد و نه بر مشتری اگر از و ستده باشد و بقول ابی یوسف رحمه الله
تعالی به قیمت بنا و نهال نیز رجوع کند مسئله اگر سرای خراب شد و یا درختان باغ خشک شدند
بی فعل مشتری شفیع بتمام بها بستاند یا بگذارد و بقولی از شافعی رحمه الله تعالی بحصه بستاند مسئله اگر
مشتری بنای سرای را نقض یا خراب کرده شفیع تواند که بحصه بستاند یعنی حصه بنا کم کند و منقوض مشتری
را بود و یا بگذارد مسئله اگر زمینی را با درخت خرما یا خرما خرید شفیع تواند که زمین را با درخت و با خرما
بتمام بها بستاند و این جای بود که در بیع ذکر خرما نیز کرده باشد و همچنین اگر زمینی را با درخت خرید و
در و میوه نبود و در دست مشتری میوه حاصل شد درین صورت نیز شفیع تواند که بگیرد و اگر مشتری میوه را
ببرید و آن میوه پیش از خریدن موجود بوده است حصه میوه از شفیع ساقط شود و اگر این میوه در دست
مشتری حادث شده است شفیع بتمام بها بستاند و حصه میوه کم نکند

باب ما یجب فیه الشفعة و ما لا یجب فیه

مسئله شفعه در عقاری واجب شود که بمقابله مال تملیک کند مسئله در بیع عروض و کشتی و بنا

و درخت که بے زمین فروخته شوند شفعه نرسد مسئله اگر سراے را مهر زن گردانید یا زمین را مقابله اجرت داد و یا خلع بخانه معین کرد و یا بعقارے صلح کرد از قصاص و یا بنده را بعوض عقارے آزاد کرده یا سراے را بے شرط عوض بخشید درین مسئله شفعه نرسد و بقول شافعی رحمة الله تعالی بجز مسئله هبه درین مسائل شفعه برسد مسئله اگر سراے بشرط خیار فروخت شفعه نرسد پیش از اسقاط حق خیار چون ساقط شفعه لازم گردد مسئله اگر سراے را به بیع فاسد فروخت شفعه نرسد مگر که حق فسخ بناء منقطع گردد بعده شفعه رسد و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما بنا حق فسخ منقطع نگردد و شفیع را شفعه نرسد مسئله در قسمت عقار مشترک همسایه را شفعه نرسد مسئله اگر سراے خرید و شفیع شفعه تسلیم کرد بعده مشتری آن سراے را بخیار رویت و یا بخیار شرط و یا بخیار عیب بحکم قاضی بر بائع رد کرد شفیع را شفعه نرسد و اگر بے حکم قاضی رد کرد شفعه رسد مسئله در اقالت بیع شفعه رسد

باب ما یبطل به الشفعه

مسئله شفعه باطل شود به ترک طلب مواثبه و یا به ترک طلب تقریر و طلب مواثبه آنست که بمجرد شنیدن در حال طلب شفعه کند تا اگر خبر بیع بدو رسید و طلب نکرد و قادر بود بر طلب و ساعتی تاخیر کرد شفعه باطل شود و طلب تقریر آنست که در مجلس که شفیع را به بیع علم شد از انجا برخیزد و نزدیک بائع گواه گیرد که مبیع در دست او بود و یا نزدیک مشتری گواه گیرد براے طلب شفعه یا نزدیک عقار گواه گیرد مسئله اگر شفیع از شفعه صلح کرد بعوض شفعه باطل شود و واجب است بر شفیع که عوض را رد کند مسئله شفعه باطل شود بمردن شفیع اگر بعد از حکم یا پیش از قضا شفیع مرده باشد مسئله بمردن مشتری شفعه باطل نشود مسئله اگر شفیع خانه مملوک خود را که بسبب آن شفعه مے طلبید فروخت پیش از انکه حکم شود به شفعه او باطل شود مسئله بائع را در آن خانه که فروخت شفعه نرسد وکیل بود و یا اصیل و همچنین اگر وکیل بائع فروخت نیز بائع را شفعه نرسد و همچنین اگر شفیع ضمان درک کرد از بائع شفعه او باطل شود مسئله اگر خانه خرید و یا وکیل او و یا دیگرے براے او خانه خرید او را شفعه برسد مسئله اگر شفیع را خبر شد که این سراے بهزار درم فروخته شد شفعه را تسلیم کرد بعده معلوم شد که به کم از هزار فروخته شده بود و یا بحنطه و یا بجو فروخته شده است که قیمت حنطه و جو هزار درم ست یا بیشتر شفعه

بر سد و اگر معلوم شد که بدینار فروخته شده است که قیمت هزار درم ست شفعه نرسد مسئلہ ۹ اگر شفیع را
راخبر کردند این خانه را زید خریده است شفعه تسلیم کرد بعده معلوم شد که عمرو خریده است شفعه رسد مسئلہ
اگر خانه را فروخت مگر مقدار یک گز بجانب حدے که متصل خانه شفیع ست شفعه نمیرسد و اگر از خانه
یک سهم خرید بهاء معین بعده باقی خانه نیز خرید همسایه را در سهم اول شفعه برسد و در باقی خانه شفعه نرسد
مسئلہ اگر سرائے خرید بهاء معین بعده مشتری بعوض بها جامه داد شفیع بدان بها بستاند نه بجامه مسئلہ حیله
کردن برائے اسقاط شفعه و برای اسقاط زکوٰة مکروه نبود و بقول محمد رحمه الله تعالے مکروه بود مسئلہ ۱۲ اگر پنج کس
سرائے از یکے خریدند شفیع تواند که نصیب یکے بگیرد و اگر یکے از پنج نفر خرید شفیع تمام بستاند و یا بگذارد و نتواند
که بعضے بگیرد و بعضے بگذارد و بقول شافعی رحمة الله علیه تواند که در مسئلہ دوم حصہ یکے بستاند چنانکه در اول
مسئلہ مسئلہ ۱۳ اگر نیمه سرائے غیر مقسوم خرید بعده با بائع قسمت کرد شفیع تواند که این نصف که بعد از
قسمت بجانب مشتری آمده است بحکم شفعه بستاند مسئلہ ۱۴ اگر سرائے را فروخت و بنده ماذون مدیون
بائع دران سرائے شفیع ست این بنده ماذون مدیون تواند که بحکم شفعه از موے بستاند همچنین اگر
بنده ماذون مدیون خانه را فروخت موے او را نیز شفعه رسد مسئلہ ۱۶ اگر پدر یا وصے شفعه صغیر را تسلیم
کردند جائز بود و بقول محمد و زفر رحمة الله علیهما جائز نبود و صغیر بعد از بلوغ تواند که شفعه طلب کند مسئلہ
اگر وکیل برائے طلب شفعه تسلیم کرد جائز بود و بقول محمد و زفر رحمة الله علیهما جائز نبود

کتاب القسمة

مسئلہ قسمت جمع کردن نصیبے شائع ست در نصیب معین و قسمت مشتمل ست بر افراز و مبادله یعنے در قسمت
مثلے چنانچه کیل و موزون و عددے متقارب معنی افراز ظاهر ست و در قسمت غیر مثلے چنانچه حیوان
و عروض معنے مبادله ظاهر ست پس شریک در مثلے نصیب خود تواند که بغیبت شریک دوم بگیرد و در
غیر مثلے شریک نتواند که بغیبت شریک دوم گیرد مسئلہ اگر یک شریک طلب قسمت کرد از شریک حاضر و
غیبت شرکاء دیگر اگر مال مشترک یک جنس ست شریک حاضر را جبر کنند برائے قسمت و اگر مال مشترک اجناس
مختلف ست جبر نکنند مسئلہ سزاوار ست که قاضے قاسم را نصب کند برائے قسمت بے مزد و نفقه او از
بیت المال دهند و اگر رزق او از بیت المال نه دهند مزد قاسم بر متقاسمان بود بعدد روس و بقول ابی یوسف

ومحمد و شافعی رحمة الله علیهما بر اندازهٔ نصیب هر یک بود مسئله واجب است که قاسم پارسا و امین و دانا
بقسمت بود و قاضی مردمان را بر یک قاسم معین جبر نکند و نگذارد که قاسمان شریک شوند مسئله
اگر شریکان نزد یک قاضی حاضر شدند و بدست ایشان سرایی ست یا عقاری و ایشان دعوی
کردند که ایشان را میراث رسیده است از فلان قاضی قسمت نکند میان ایشان تا بینه اقامت
نکنند بر موت مورث و بر انحصار ورثه و بقول ابی یوسف رحمه الله تعالی قاضی عقار را باقرار ورثه
قسمت کند و در صک قسمت ذکر کند که باقرار ایشان قسمت کرده شده و در منقول باقرار ایشان
باتفاق قسمت کنند مسئله در عقار مشترک بسبب خریدگی باقرار ایشان قسمت کند مسئله
اگر در سرای مشترک دعوی ملک می کنند و نمی گویند که چگونه بر ایشان منتقل شده است
باقرار ایشان قسمت کند مسئله اگر در زمینی دو کس دعوی کردند و بینه اقامت کردند بر موت
مورث و شمار ورثه و سرای در دست ایشان ست و قسمت طلب کردند قاضی قسمت نکند
تا بینه اقامت نکنند که این سرای از ایشان ست مسئله اگر دو وارث حاضر شدند و بینه اقامت
کردند بر موت مورث و شمار ورثه و سرای بدست ایشان ست و با ایشان وارثی غایب
یا صغیر ست قاضی به طلب حاضران قسمت کند و وکیل و یا وصی نصب کند برای قبض نصیب غایب
و صبی مسئله اگر بعضی از شریکان در سرای خریدگی در غیبت یک شریک قسمت طلب کردند
قسمت نکند تا غایب حاضر نشود و همچنین اگر یک وارث حاضر شد و قسمت طلب کرد قسمت نکند
مگر برضای ایشان اگر بعضی ورثه بنصیب خود بعد از قسمت انتفاع تواند گرفت و بعضی را
نصیب اندک ست بعد از قسمت به نصیب خود انتفاع نتواند گرفت و به قسمت ایشان را
ضرر می رسد اگر صاحب کثیر قسمت طلب کند قسمت کند و به طلب صاحب قلیل قسمت نکند
و اگر هر یکی به نصیب خود انتفاع تواند گرفت به طلب یکی قسمت کند و اگر هر یکی بعد از قسمت
به نصیب خود انتفاع نتواند گرفت و به قسمت هر یکی را ضرر می رسد قسمت نکند مگر برضای
ایشان مسئله اگر عروض یک جنس ست قسمت کند و اگر عروض دو جنس ست و یا اجناس
و یا جواهر ست و یا بندگان اند و یا گرمابه و یا چاه و یا آسیا قسمت نکند مگر برضای ایشان و بقول
ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما بندگان و جواهر بطلب بعضی قسمت کند چنانچه شتر و عروض دیگر قسمت

کرده شود مسئله اگر سراها مشترک ست در یک شهر هر سراے را علیحده قسمت کند و نصیب هر یک
در یک سراے جمع نکنند مگر برضاے ایشان و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما اگر سراها
همه یکجا نیز دیگ اند در یک شهر اگر قاضی مصلحت بیند بعضی در بعضی قسمت کند هر یک را سراے
دهد و اگر دور تر اند یعنی در دو شهر پس همچنانست که امام ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته است یعنی برضاے
ایشان قسمت کند مسئله اگر سراے و زمین کشت ست و یا سراے و دوکان ست هر یکے را باتفاق
علیحده قسمت کند مسئله باید که قاسم آنچه قسمت خواهد کرد صورت کند و برابر کند بسهام قسمت و جداگانه
کند به قیمت کردن از یکدیگر و گز کند و بنا را قسمت کند و هر نصیبے بطریق و شراب افراز کند و هر نصیبے را
نام نهد یا اول و دوم و سوم و نام ایشان بنویسد و قرعه اندازد و هر یک که نام او اول بار بیرون
آید سهم اول ورا بود و هر که نام او دوم بار بیرون آید سهم دوم او را بود و دراهم را در قسمت نیارد مگر
برضاے ایشان و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما اگر در قسمت زمین و بنا ست قیمت به
کند مسئله اگر در قسمت یک شریک را راه آب و یا راه گذر در ملک دیگرے افتاده و در قسمت شرط نکرده اند
که آن راه شریک در ملک شریک دیگر بود اگر ممکن بود شریک راه خود دیگر داند و بجانب دیگر راه کند
و اگر ممکن نبود قسمت را فسخ کند مسئله اگر در منزلے بالا و فرود ست و در منزل دیگر فرود ست و
بالا ندارد و منزل دیگر بالا دارد و فرود ندارد و هر یک را جدا قسمت کند و به قیمت قسمت کند و این قول
امام محمد رحمه الله تعالی و فتوے برین ست و بقول امام ابی حنیفه و ابی یوسف رحمة الله علیهما بگز
قسمت کند فاما بقول امام ابی حنیفه رحمه الله تعالی یک گز از فرود برابر دو گز بالا بود و به قول
ابی یوسف رحمة الله برابر یک گز بالا ست مسئله اگر سراے و یا زمین را میان شرکا قسمت کردند
بعضے از ایشان منکر از استیفاء نصیب خود ست و دو قاسم گواهی دادند که او نصیب خود را استیفا
کرده است گواهی ایشان مقبول بود و بقول محمد و شافعی رحمة الله علیهما مقبول نبود مسئله
اگر یکے از شرکا دعوے کرد که از نصیب او چیزے در دست شریک دیگر ست و پیش از ان اقرار باستیفا
نصیب خود کرده است تصدیق نکنند مگر بینه و گواه و اگر مدعی میگوید که من نصیب خود را استیفا کرده بودم
و تو بعضے از ان گرفته قول خصم او شنوند با سوگند مسئله و اگر یک شریک میگوید که نصیب من با فلان
موضع ست و من تسلیم نکرده اند و یا استیفا را او گواهی دهند و شریک دیگر [illegible] نصیب می کند

قوله مقبول نبود
زیرا که این گواهی
بر فعل خود ست و آن
روا نیست و ما میگوییم
که گواهی بر فعل غیر ست

هر دو را سوگند دهند و قسمت را برانداز ند مسئله اگر در قسمت غبن فاحش ظاهر شد قسمت برانداز ند مسئله اگر بعضے شائع از نصیب یک شریک مستحق شد بحصهٔ آن در نصیب شریک رجوع کند و قسمت بر نه اندازند و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما قسمت براندازند و اصح آنست که امام محمد با امام اعظم رح ست مسئله اگر دو شریک نوبت کردند در سکنے یک سرائے یا در سکنے دو سرائے و یا در خدمت یک بنده یا در خدمت دو بنده و یا در اجرت یک سرائے و یا در اجرت دو سرائے جائز بود و اگر نوبت کردند در اجرت یک بنده یا دو بنده یا در اجرت یک اشتر یا دو اشتر و یا در سوار شدن یک اشتر یا دو اشتر و یا در میوهٔ درخت و یا در شیر یک گوسپند جائز نبود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما نوبت در اجرت دو بنده و یا در سوار شدن یک شتر و یا دو اشتر جائز ست

کتاب المزارعة

مسئله مزارعة عقد یست بر کشت کردن به بعضے از خارج مسئله مزارعة جائز ست بقول کسے که مزارعت درست دارد بشرائط یک شرط آنست که زمین صالح زراعت بود و شرط دوم آنکه مالک زمین و مزارع را اهلیت عقد بود و شرط سوم آنکه مدت زراعت بیان کنند شرط چهارم آنکه بیان کنند که تخم از جهت که باشد شرط پنجم آنکه نصیب کسے که تخم از جهت اونیست بیان کنند شرط ششم آنکه رب ارض تخلیه کند میان زمین و میان عامل تا اگر شرط کردند که صاحب زمین با مزارع کار کند عقد مزارعت فاسد شود و هفتم آنکه شرکت در خارج کرده باشند هشتم آنکه جنس تخم بیان کنند و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما مزارعت وقتے درست بود که زمین و تخم از یکے بود و عمل و ستور از دیگرے بود و یا عمل از یکے بود و زمین و تخم و ستور از دیگرے بود مسئله اگر زمین و ستور از یکے بود و تخم و عمل از دیگرے بود و یا تخم از یکے بود و باقے از دیگرے یا تخم و ستور از یکے بود و باقے از دیگرے فاسد بود بظاهر روایت ست از ابی یوسف رحمه الله تعالی بدرستے که روا بود برائے تعامل عرف را و یکے را چند پیمانهٔ معین شرط کنند و یا آنچه از زراعت بر کنارهٔ جوے بود برائے یکے شرط کنند در بصورت عقد مزارعت جائز نبود مسئله اگر شرط کردند که صاحب تخم تخم خود را برگیرد و باقے میان ایشان مشترک باشد و یا شرط

کرده اند که اول خراج برگیرند و باقی میان ایشان قسمت شود در هر دو صورت مزارعت فاسد بود
مسئله اگر عقد مزارعت فاسد شد خارج صاحب تخم را بود و برای شریک دیگر اجر مثل عمل و یا اجر
مثل زمین واجب آید و زیاده از شرط نکنند مسئله اگر عقد مزارعت درست شد خارج بحکم شرط قسمت
شود و اگر درین صورت از زمین هیچ بیرون نیاید برای عامل هیچ واجب نیاید مسئله اگر بعد از
عقد مزارعت صاحب تخم از عمل امتناع آورده جبر نکنند و اگر دیگری امتناع آورد از عمل جبر کنند
مسئله بمردن یکی از متعاقدین مزارعت باطل شود مسئله اگر مدت مزارعت گذشت و زراعت هنوز
نرسیده است بر مزارع اجر مثل زمین واجب آید تا ادراک زراعت مسئله نفقه زراعت باندازه
حصه هر یک قسمت کنند و همچنین مزد درودن و کوفتن و پاک کردن و برداشتن زراعت بعد از درودن
باندازه حصه هر یک قسمت کنند و اگر در عقد مزارعت اجر برعامل شرط کرده باشند مزارعت فاسد شود و
بروایتی از ابی یوسف رحمه الله تعالی اگر این عمل بر عامل شرط کرده اند جائز بود

باب المساقات

مسئله مساقات عبارت از عقدیست که واقع شود بر دفع کردن درختان بکسی که دران عمل کند
بران شرط که میوه میان ایشان بود و این نیز بقول امام ابوحنیفه کوفی رح باطل است چنانکه مزارعت
و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما جائز است اگر مدتی معلوم ذکر کنند و جزوی مشاع از میوه
معین کنند مسئله مساقات جائز بود در درخت خرما و در انگور و در ترها و بیخهای باذنجان و بقول
شافعی رحمه الله تعالی جائز نبود مسئله اگر درخت میوه دار را بعقد مساقات دفع کرد اگر به عمل او در
میوه زیادتی شود جائز بود و اگر میوه رسیده باشد جائز نبود چنانکه عقد مزارعت بعد از رسیدن
زراعت جائز نبود مسئله چون عقد مساقات فاسد شد برای عامل اجر مثل عمل او واجب شود مسئله
اگر عقد مساقات بمردن یکی از متعاقدین باطل شود عقد مساقات را بعذر فسخ کنند چنانچه عقد
مزارعت تا اگر عامل دزد و یا بیمار بود که عمل نتواند کرد فسخ کنند

کتاب الذبائح

مسئله ذبائح جمع ذبیحه است و ذبیحه اسم مذبوح است و ذبح بریدن رگهای حلق است مسئله مذبوحه

مسلمان و یهود و ترسا و کودک و زن و گنگ و ختنه ناکرده حلال ست مسئله مذبوح مغ و بت پرست
محرم و مرتد حلال نیست مسئله اگر در حالت ذبح بعمد تسمیه نگفت حرام بود و بقول شافعی رح حلال بود
مسئله اگر بفراموشی در حالت ذبح تسمیه نگفت باتفاق حلال ست مسئله مکروه است که در حالت
ذبح با نام خداے عز و جل دیگرے را یاد کند و یا نزدیک ذبح گوید اے بار خداے قبول کن از و
اگر پیش از تسمیه و پیش از خوابانیدن ذبیحه گوید جائز بود مسئله ذبح میان حلق و سینه است و جاے ذبح
رگهاے حلق ست و این چهارست یکی مری ست و آن مجرے طعام و شراب ست رگ دوم نائے گلو
و این مجرے نفس ست و دو دیگر شه رگ اند و این هر دو مجرے خون اند مسئله بریدن سه رگ در
ذبح بسند بود هر کدام که باشد و بقول ابی یوسف رح شرط است که از هر رگے بیشتر بریده شود مسئله اگر بنان
و یا بسرون و یا باستخوان و یا بدندان جدا شده و یا بپوست نی و یا بسنگ تیز و یا بکلند و بدانچه رگ ببرد
و خون بریزد ذبح کند جائز بود فاما اگر بدندانے و ناخنے که جدا نکرده باشد ذبح کند جائز نبود و بقول شافعی
بدندان و ناخن جدا شده اگر ذبح کرده مذبوح حرام باشد مسئله مستحب ست که کارد تیز کند مسئله مکروه است
که در ذبح کردن کارد را به رگ استخوان گردن رساند و یا تمام سر ببرد و یا از پس گردن ذبح کند مسئله اگر
شکارے موانست گرفت ذبح کنند و اگر از چارپایه اهلے گریخت و یا در چاه افتاد ذبح او بجرح بود و
بقول مالک رح بجراحت کردن حلال نشود مسئله سنت ست که شتر را نحر کنند یعنے رگها گلوے شتر نزدیک
سینه ببرند و در گاو و در گوسپند نحر نکنند بلکه سنت ست که ذبح کنند و گاو و گوسپند را اگر نحر کنند مکروه
بود و ذبیحه حلال بود و بقول مالک رحمه الله تعالے حرام بود مسئله اگر ماده شترے را نحر کرد و یا ماده گاو
را ذبح کرد و از شکم او بچه مرده بیرون آمد نخورند و اگرچه موے بر تن او برآمده باشد و یا مرتیا مده باشد
و بقول از ابی یوسف و محمد و شافعی رحمة الله علیهم چون خلقت او تمام شده است خوردن او جائز
بود و ذبح مادر او بمنزله ذبح او بود.

فصل آنچه از چارپایه نیشک دارد و از پرندگان که چنگل دارد نخورند و مراد از نیشک و چنگل آنست
که سلاح بود ایشان را و بدان شکار و جراحت کنند زاغ کشت خوار و سوسمار و زنبور و پاخه و
حشرات یعنے آنچه بزمین باشد حرام ست و بقول شافعی رحمه الله تعالے کفتار حلال ست و زاغ
مردار خوار حرام ست مسئله خوردن کفتار و سوسمار حلال ست مسئله خوردن خر اهلی و استر و اسپ

حرام ست وبقول ابی یوسف ومحمد وشافعی رحمة الله علیهم بخوردن گوشت اسپ باکی نیست مسئله خوردن خرگوش حلال ست مسئله انچه گوشت او حرام ست چون ذبح کنند گوشت و پوست او پاک شود مگر آدمی و خوک وبقول شافعی رحمه هرچه حرام ست بذبح کردن گوشت او پاک نشود مسئله از حیوان آبی نخورند مگر ماهی زنده فاما ماهی که در آب بی آفت مرده باشد حرام بود مسئله ماهی و ملخ بی ذبح حلال اند مسئله اگر گوسپندی بعد از ذبح بجنبید ویا خون برون آمد حلال بود واگر نجنبید ویا خون او بیرون نیامد حلال نبود واین مسئله جائیست که در وقت ذبح کردن حیات او معلوم نباشد واگر در وقت ذبح حیات او معلوم بوده است حلال بود اگرچه نجنبید وخون بیرون نیامد

کتاب الاضحیه

اضحیه واجب ست بر مسلمان آزاد مقیم وتونگر از نفس خود در روز عید الاضحی وبقول شافعی رحمه وبروایتی از ابی یوسف رحمه الله تعالی سنت موکده است مسئله از فرزند صغیر اضحیه واجب نیست واین اصح ست وبروایتی دیگر از فرزند صغیر نیز اضحیه دهد مسئله اضحیه از یک نفس یک گوسپند واز هفت نفر یک شتر ویا یک گاو دهند مسئله وقت اضحیه از صبح صادق روز عید اضحی ست و دو روز دیگر بعد از عید وبقول شافعی رحمة الله علیه بعد از عید تا سه روز اضحیه جائز ست مسئله شهری را پیش از نماز عید ذبح قربانی جائز نبود وبقول مالک وشافعی رحمة الله علیهما پیش از قربانی امام اضحیه روا نباشد اگرچه بعد از نماز بود مسئله در دیهی پیش از نماز عید اضحیه جائز بود مسئله در اضحیه گاو ویا گوسپندی بی سرون وخصی و دیوانه جائز بود ونابینا وکور ولاغر ولنگ وآنکه بیشتری از گوش وی یا از چشم ویا از دنب او بریده باشد جائز نبود وهمچنین اگر بیشتری از سرین او بریده باشد جائز نبود مسئله اضحیه از شتر وگاو وگوسپند دهد وگوسپند کم از یک ساله ندهد و بیشتر از ان جائز بود واز گاو کم از دو ساله ندهد و بیشتر از ان جائز بود واز شتر کم از پنج ساله ندهد وپنج ساله و بیشتر از ان جائز بود واز میش ششماهه دهد وبقول بعضی هفت ماهه دهد مسئله اگر هفت کس گاوی برای قربانی خرید ند وپیش از ذبح یکی بمرد وورثه گفتند این گاو را ذبح کنید از خود واز مورث جائز بود مسئله اگر هفت کس گاوی خرید ند یکی از ایشان ترسا ست یا مرتد ست ویا مسلمان ست

فاما مقصود او گوشت ست نه قربانی از هیچکس اضحیه جائز نبود مسئله از گوشت اضحیه خود بخورد و توانگران و درویشان را دهد و ذخیره نیز کند و مستحب ست که صدقه از ثلث کم نکند و پوست اضحیه نیز صدقه کند و یا از پوست چیزی سازد که در خانه استعمال کنند چون انبان و غربال و مشک و مستحب ست که بدست خود ذبح کند اگر ذبح کردن داند مسئله مکروه است که اضحیه مسلمان جهود یا ترسا ذبح کند مسئله اگر دو مرد غلط کردند و هر یک اضحیه یک دیگری ذبح کردند از هر دو اضحیه جائز بود و بر هیچکس تاوان واجب نیاید و بقول زفر رح از هر دو اضحیه جائز نبود و بر هر یک تاوان واجب آید

کتاب الکراهیة

مکروه بحرام نزدیک تر ست و از محمد رحمة الله علیه منصوص ست که هر مکروهی حرام ست

فصل فی الاکل والشرب - مسئله شیر ماده خر مکروه است مسئله خوردن و آشامیدن و روغن در سر کردن و خوشبوی کردن از آوند زر و نقره زن و مرد را مکروه است و از آوند ارزیز و آبگینه و بلور و عقیق مکروه نیست و بقول شافعی رح مکروه است مسئله آشامیدن از آوند نقره کوفته و سوار شدن بر زین نقره کوفته و نشستن بر کرسی نقره کوفته جائز بود و لیکن از جای نقره پرهیز کند مسئله قول کافر در حلال و حرام مقبول ست مسئله قول بنده و جاریه و کودک در هدیه و در اذن تجارت مقبول ست مسئله قول فاسق در معاملات مقبول ست فاما در دیانات مقبول نیست مسئله اگر شخصی را مهمانی خوانند و آنجا بازی و سرود ست بنشیند و بخورد

فصل فی اللبس - مسئله حریر پوشیدن مردان را حرام ست مگر مقدار چهار انگشت چون علم و زنان را پوشیدن حریر حلال ست مسئله بالشت و بستر حریر و پوشیدن جامه که تار او حریر بود و پود او پنبه یا قز ین ست حلال بود و جامه که تار او پنبه و پود او حریر ست پوشیدن آن حرام ست مگر در حرب پوشیدن پیرایه زر و نقره مرد را حرام ست مگر انگشتری و کمر بند و پیرایه تیغ از نقره و بهتر ست ترک آوردن انگشتری مگر سلطان و قاضی را مسئله حرام ست انگشتری از آهن و سنگ و برنج و رصاص و مثل آن مسئله حلال ست مسمار کردن میخ زر در سوراخ نگینه و سخت کردن دندان بنقره فاما سخت کردن دندان بزر حلال نبود و بقول محمد رح باک نیست و این روایت از امام اعظم رح ست

مسئلہ مکروہ است پوشانیدن زر و حریر کودک را مسئلہ باک نیست در دست کردن پارۂ جامہ برای وضو پاک کردن بینی و باک نیست ریسمان در انگشت بستن برای یاد آمدن

فصل فی النظر واللمس ـ مسئلہ جائز نیست کہ مرد بزنے بیگانہ آزاد نظر کند مگر روی و دو کف دست و این جائیست کہ ایمن بود از شہوت و اگر از شہوت ایمن نبود نظر در روی او نیز جائز نبود مگر گواہ را در حال اداے شہادت و قاضے را در حالت حکم جائز بود کہ بر روی بیگانہ نظر کند اگرچہ از شہوت بترسد مسئلہ جائز ست کہ طبیب نظر کند در موضع مرض زن اگر زن طبیبہ در شہر نباشد مسئلہ نظر مرد در تن مرد و نظر زن بر بدن زن جائز بود مگر از زیر ناف تا زیر زانو مسئلہ نظر زن در تن زن دیگر جائز ست مقدار نظر مرد در تن مرد و بروایتے از امام ابو حنیفہ رح نظر زن بر زن چون نظر مرد ست بر مردے کہ از محارم بود مسئلہ جائز ست نظر مرد در فرج منکوحہ و کنیزک خود مسئلہ جائز ست نظر و مس مرد در روی و سر و سینہ و دو ساق و دو بازوے زنے کہ نکاح او حرام ست مسئلہ جاریۂ بیگانہ در نظر حکم زنان محارم دارد روا بود کہ مشتری در حالت خریدن سر و روی و سینہ و ساق و بازوے جاریہ مس کند اگرچہ ایمن از شہوت نبود و جائز نبود کہ جاریۂ بالغہ را در یک ازار عرض کند مسئلہ خصے و مجبوب و مخنث در نظر حکم مردان دارند یعنے نظر ایشان در زن بیگانہ جائز نبود مسئلہ نظر بندہ در مالکہ خود جائز نبود مگر در روی و دو کف دست و بقول مالک رح و یک قول شافعے رح مالکہ چون محارم ست مسئلہ جائز بود کہ در جماع کنیزک بے رضاے او بیرون فرج انزال کند اما از زن جائز نبود مگر بدستورے وے

فصل فی الاستبراء وغیرہ ـ مسئلہ اگر مردی بخریدن یا بوصیت یا بارث یا بہبہ کنیزک را مالک شد وطے و لمس و نظر بفرج او پیش از استبراء حرام بود مسئلہ اگر مردے دو کنیزک را مالک ست و این ہر دو میان خود خواہراند و مولے ہر دو را قبلہ زد بشہوت ہیچ یکے از ایشان را وطے و لمس و قبلہ روا نباشد تا یکے را بر خود حرام نکند بہ تزویج و یا بہ تملیک و یا بہ عتق مسئلہ مکروہ است کہ مرد دہن مرد یا دست یا اندام او را تقبیل کند و یا کنار گیرد در یک ازار و بقول ابی یوسف رح باکے نبود و اگر با پیراہن بود باجماع درست باشد چنانچہ معانقہ درست ست

فصل فی البیع والاحتکار والاجارۃ وغیرہا ـ مسئلہ بیع عذرہ مکروہ است و فروختن سرگین مکروہ نیست مسئلہ و بقول شافعے رح فروختن سرگین نیز جائز نبود

مسئلہ اگر کسی داند که این کنیزک از دیست و بکر را دید که این کنیزک را بے فروشد و بکر گفت که زید مرا بفروختن این کنیزک فرموده است جائز بود که این کنیزک را از بکر دو وطے کند مسئلہ

مکروه بود که وا مدار از مدیون بهاے خمر که مدیون مسلمان فروخته است بوام خود بگیرد و اگر فروشنده

کافر است جائز بود که وام خود بگیرد مسئلہ احتکار کردن قوت آدمیان و چارپایان در شهرے

که احتکار کردن اهل آن شهر را زیان دارد مکروه است و بقول ابی یوسف رحمه الله تعالے

هر چیزے که احتکار او عامهٔ خلق را زیان دارد مکروه است اگرچه زر و یا نقره و یا جامه بود و فتوی

بر قول اول است مسئلہ نگهداشتن غلهٔ زراعت و چیزے که از شهر دیگر آرد مکروه نیست و بقول

محمد رحمه الله تعالے هر موضعے که بیشتر غلهٔ آن موضع درین شهر نمی رسد اگر از انجا بیارد و

نگهدارد مکروه نبود مسئلہ نشاید که سلطان نرخ معین کند مگر که اصحاب طعام از قیمت تعدے

فاحش کنند مسئلہ جائز است فروختن شیره بدست خمار مسئلہ اگر سوادے خانه را

اجارت داد برائے آنکه تا خانهٔ آتش سازد و یا جائے عبادت یهودان و یا ترسایان

سازد و یا برائے آنکه تا دران خانه خمر فروشند جائز بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله

علیهما مکروه بود مسئلہ باکے نیست بفروختن خانهاے مکه و به بیع زمین او و نشان کردن در

آیت در مصحف و نقطا کردن و زر ریز کردن در مصحف و در آمدن ذمے در مسجد و بقول

مالک رحمه الله تعالے آمدن ذمے در مسجد مکروه است مسئلہ جائز است پرسیدن بیمار از یهود

و ترسا و خصی کردن چارپایه و برگشتن بر نشاندن در از گوش بر مادیان و قبول کردن هدیه از

بنده که تاجر است و اجابت دعوت او و عاریت ستدن دابه و اما مکروه است خدمت فرمودن

خصی را مسئلہ مکروه است که در دعا گوید اسئلک بمقعد العز من عرشک و یا گوید بحق فلان و یا

بحق پیغمبران تو و بقول ابی یوسف رحمة الله علیه اگر در دعا گوید بمقعد العز من عرشک جائز بود زیرا که

ماثوره است مسئلہ مکروه است بازی کردن بشطرنج و یا نرد و جمله بازیها و نیز مکروه است که

در گردن بنده طوق انداز د از آهن فاما قید کردن بنده دزد و غیر آن مکروه نیست مسئلہ

حلال نیست حقنه کردن برائے تداوی و رزق قاضے از بیت المال و بفروختن کنیزک و ادهر دیا

بے محرم و خریدن و فروختن عم و مادر و ملتقط انچه چاره نیست از آن برائے صغیر اگرچه صغیر در کنار

ایشان بود مسئله۱۵ مادر را جائز بود که پسر خود را اجارت دهد اگر در کنار او بود واما ملتقط را جائز نیست

کتاب احیاء الموات

مسئله۱ موات در شرع زمینی ست که زراعت نتواند کرد بسبب آنکه آب ازو منقطع شده است ویا بسبب غلبهٔ آب و مملوک کسی نباشد و از آبادانی دور بود چنانچه اگر کسی از منتهی آبادانی بایستد و آواز کند آواز او شنیده نشود و اگر شخصی این زمین را باذن امام احیا کند مالک شود و بقول ابی یوسف و محمد رح مالک شود بغیر اذن امام مسئله۲ اگر زمین را تحجیر کرد یعنی در موضعی از زمین موات نشانی کرد ویا گرد بر گرد زمین سنگها نهاد ویا گرد زمین خار یا شاخ نهاد ویا زمین را پاک کرد وانچه در وی خار بود بسوخت ویا کاه از زمین درود مالک نشود و اگر زراعت نکرد بعد از گذشتن سه سال امام ازوی بستاند و بدیگری دهد مسئله۳ اگر در زمینی موات چاهی حفر کرد حریم چاه را بمقدار چهل گز از هر جانب مالک شود و بقول ابی یوسف و محمد رح شصت گز مسئله۴ حریم چشمه پانصد گز است مسئله۵ اگر کسی در حریم چاه چاهی دیگر حفر کند منع کنند مسئله۶ حریم کاریز مقداریست که بدان اصلاح او بود مسئله۷ اگر آب فرات و دجله و غیر آن از زمین عدول کرد و ترک آن زمین گرفت اگر ممکن نیست که باز گردد احیاء آن زمین جائز بود و اگر ممکن است که باز گردد احیاء آن زمین جائز نبود مسئله۸ اگر در زمین ملک غیر جوی حفر کرد باذن امام مستحق حریم نشود مگر بحجت و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما مستحق حریم شود و آن کنارهٔ جوی ست از هر دو طرف که بدان بروند و گل اندازند

کتاب الشرب

مسئله۱ شرب عبارت از نصیب آب است مسئله۲ جویهای بزرگ چنانچه دجله و فرات غیر مملوک اند هر یک تواند که زمین خود را ازان جویهای آب دهد و ازین آب وضو سازد و بخورد و برین آب آسیا نهد و یا جوی حفر کند و ازین آب برد و زمین سیراب کند اگر کاویدن بیشتر خلق را زیان نکند هر جای حفر کند مسئله۳ از جوی مملوک و از چاه و از حوض هر یک را خوردن آب و دواب را خورانیدن جائز است اما نتواند که زمین را آب دهد و اگر خوف آن بود که بسبب بخوردن ستوران جوی خراب شود صاحب جوی را

کفنع کند فاما آبے که در کوزه و حب کرده اند مملوک آن کس ست که در کوزه و حب کرده است روا نبود که انتفاع گیرند مگر باذن مالک کوزه و حب مسئله جوے که غیر مملوک ست اجر کافتن آن بر سلطان واجب ست از بیت المال و اگر در بیت المال هیچ نبود خلق را جبر کند برائے حفر کردن مسئله جوے که مملوک ست کافتن آن بر مالک بود و اگر از حفر امتناع آورد جبر کنند و اگر جوے مشترک ست مؤنت کافتن از بالا بر همه بود و فاما اگر از زمین یکے گذشت او برے شود از مؤنت کافتن جوے پس مؤنت جوے بر باقیماندگان بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله مؤنت حفر کردن بر همه بود از اول جوے تا آخر و بر اهل شفعه حفر جوے واجب نیست مسئله اگر دعوے شرب بے زمین میکند جائز بود مسئله اگر جوے بیست مشترک میان قومے و در شرب آن اهل وے منازعت میکنند هر یک را برابر اندازه زمین شرب بود و همچنین هیچکس نتواند که از آن جوے بشکافد و یا آسیا بران نصب کند و یا دلو نهد و یا پلے کند و یا دهن آن جوے فراخ کند و نیز هیچ یکے نتواند که قسمت شرب به روزها کند بعد از آنکه قسمت بنائه کرده اند و هر یکے از آن جوے نالها کرده اند نیست که بدان ناله زمین خود را آب مے دهد و اگر یک شریک زمینے دیگر دارد که آن زمین را ازین جوے شرب نیست و میخواهد شرب خود را ازین جوے مشترک بدان زمین ببرد نتواند مگر برضائے همه شرکا مسئله شرب میراث شود و اگر وصیت کرد که بعین شرب منفعت گیرد جائز بود مسئله فروختن و بخشیدن شرب جائز نبود مسئله اگر زمینے خود را آب تر کرد و در زمین همسایه از و ذهاب شد و یا زمین همسایه غرق شد ضامن هیچ نشود

کتاب الاشربه

مسئله شراب عبارت از مست کننده است مسئله شرابهائے حرام چهار ست یکے خمر ست و آن شیره انگور ست که خام نهند تا بجوشد و سخت شود و کف اندازد و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما کف شرط نیست و ازین شراب اندک و بسیار حرام ست و دوم شراب طلا ست و آن شیره انگور ست که طبخ کنند تا کمتر از دو حصه برود و سوم شراب سکر ست و آن آب خرمای تر غیر مطبوخ ست چهارم نقیع ست و آن شرابی ست غیر مطبوخ که از مویز گرفته باشند و این سه شراب نیز حرام ست اگر بجوشد و سخت شود و بقول امام اعظم رحمه الله تعالے کف زدن درین اشربه

شیره خرما ست چنانچه در خمر خلاف آنها و حرمت این سه شراب کمتر ست از حرمت خمر تا اگر خمر را حلال گوید کافر شود و اگر این سه شراب را حلال گوید کافر نشود مسئله شرابهای حلال چهار ست یکی نبیذ خرما و نبیذ مویز اگر اندکی طبخ کنند اگرچه سخت شود بشرطی که مست نکند و بی لهو و طرب بود دوم شرابی که از خرما و مویز مخلوط سازند سوم شرابی که از انگبین و یا از انجیر و یا از گندم و یا از جو و یا از جوار ساخته بود مطبوخ یا غیر مطبوخ چهارم شیره انگور که طبخ کنند تا دو حصه برود و سوم حصه ماند و بقول محمد و شافعی و مالک رحمة الله علیهم حرام ست مسئله حلال ست نبیذ ساختن در دبا و حنتم و مزفت و نقیر و درین آوندها اشارت است مسئله سرکه خمر حلال ست اگرچه بنفس خود سرکه شده است و یا چیزی در وانداخته باشد و بسبب آن سرکه شده است چون نمک مسئله خوردن دردی خمر و منفعت گرفتن و یا امتشاط به او کردن مکروه است مسئله بخوردن دردی خمر به مستی حد نزنند و بقول شافعی رحمه الله علیه حد زنند والله اعلم بالصواب

کتاب الصید

مسئله شکار کردن به سگ و یوز و چیتا و هیچ دیگر اگر معلم باشد درست بود و شکار کردن بشاهین و باشه و چرغ و یوز اگر معلم درست بود و تعلیم سگ آنست که سه بار از صید نخورد و تعلیم بازی آنست که چون بخوانی باز آید مسئله نام خدای تعالی گفتن در وقت فرستادن سگ و بازی و شاهین و در وقت تیر بجانب شکاری انداختن شرط ست و نیز جراحت کردن سگ و غیر آن در هر موضعی که باشد از صید شرط ست و بقول ابی یوسف رحمه الله تعالی جراحت شرط نیست مسئله اگر بازی از صید خورد حلال بود بالاجماع و اگر سگ و یوز از صید خورد حرام بود مسئله اگر صید را زنده یافت ذبح کند و اگر ذبح نکرد و بمرد حرام بود مسئله اگر سگ و یوز و یا غیر او شکاری را خفه کرد و جراحت نکرد و یا سگی غیر معلم شریک شد و یا سگ مجوس یا سگ مسلمان شریک شد و یا سگی که بر و نام خدای تعالی عمداً نگفته اند شریک شد درین مسائل صید ایشان حرام بود مسئله اگر مسلمانی سگ را ارسال کرد و مجوسی بانگ بر و زد و تحریص کرد و سگ تیز شد یعنی سگ اظهار زیادت طلب کرد و صید گرفت حلال بود و اگر مجوسی ارسال سگ کرد

و مسلمانے بانگ کرد و تحریض کرد و سگ بتحریض مسلمان طلب صید زیادت کرد حرام بود و اگر هیچکس سگ را ارسال نکرد و مسلمانے زجر کرده و سگ منزجر شد و صید گرفت حلال بود مسئله اگر بجانب صید تیر انداخت و تسمیه گفت و برسیدن تیر صید مجروح شد حلال بود و اگر زنده یافت ذبح کند و اگر ذبح نکرد و قدرت بر ذبح داشت و بمرد حرام بود مسئله اگر تیر بصید رسید و صید غائب شد و هم تحمل کرد و او در طلب صید بود تا مرده یافت حلال بود و اگر از طلب او نشست یعنی طلب ترک آورد بعده مرده یافت حرام بود مسئله اگر تیر بر صید فرستاد بعد از رسیدن تیر صید در آب افتاد و یا بر سقف و یا بر کوه افتاد و از انجا بر زمین افتاد حرام بود و اگر اول بر زمین افتاد حلال بود مسئله اگر گز بر شکارے رسید و یا غلوله کمان بشکارے رسید و بمرد حرام بود مسئله اگر تیر بر شکارے فرستاد و عضوے از شکارے برید حلال بود و عضو حرام و بقول شافعی رح عضو نیز حلال بود و اگر تیر شکارے را ار سه حصه کرد و یا نیم یا سرین ست تمام بخورند مسئله صید مغ و بت پرست و مرتد حرام ست مسئله اگر تیر بر شکارے فرستاد و شکار از حیز دویدن و یا پریدن نشد و دیگرے تیر نیز فرستاد و بخشت صید ملک دوم بود و صید حلال باشد و اگر صیاد اول صید را سست کرد اول را بود و صید حرام شود و دوم ضامن شود برای اول قیمت جریح که بسبب جراحت نقصان شده است مسئله شکار کردن چیزے که گوشت او حلال ست و چیزے که گوشت او حلال نیست جائز بود

کتاب الرهن

مسئله رهن عبارت از حبس کردن چیز نیست برای حقے که استیفاء آن حق از وے ممکن بود چنانکه وام مسئله رهن لازم شود با یجاب و قبول و قبض و بقول مالک رح رهن لازم شود با یجاب و قبول بے قبض مسئله چون مرتهن رهن را محوز و مفرغ و متمیز قبض کرد یعنی قسمت شده و فارغ از ملک راهن قبض کرد رهن لازم شود و در ضمان او در آید و بقول شافعی رح امانت ست مسئله تخلیه در رهن و در بیع حکم قبض دارد مسئله پیش از قبض راهن مخیر ست تواند که از رهن رجوع کند مسئله رهن مضمون ست بدانچه کمتر ست از قیمت رهن و دین تا اگر رهن هلاک شود و قیمت رهن مثل دین ست راهن بحکم شرع دین را [illegible] کرده باشد و اگر قیمت رهن اکثر از دین ست مرتهن قدار دین استیفا کرده باشد و زواید امانت بود و اگر قیمت [illegible]

رهن کمتر از دَین ست مرتهن مقدار رهن دَین خود استیفا کرده باشد و بزیادت بر راهن رجوع کند مسئله
مرتهن تواند که راهن را مطالبه کند به دَین و تواند که راهن را حبس کند مسئله چون مرتهن از راهن طلب
دَین کرد مرتهن را بفرمایند تا رهن را حاضر آرد بعد از احضار راهن را بفرمایند تا اول تسلیم دَین کند بعده
رهن را قبض کند مسئله اگر زمین بدست مرتهن ست تمکین نکنند راهن را براے فروختن تا دَین را
ادا کند و چون اداے دَین کرد رهن را به راهن تسلیم کند مسئله روا نباشد که مرتهن از رهن انتفاع گیرد بتجارت
فرمودن و یا ساکن شدن و یا پوشیدن و یا باجارت دادن و بعاریت دادن مسئله مرتهن رهن
را نگهدارد بنفس خود و زن و فرزند و خدمتگار او که در عیال او باشند نیز رهن را نگهدارند و اگر بغیر ایشان
دیگرے را محافظت رهن فرمود و یا بدیگرے امانت داد ضامن شود مسئله اگر مرتهن در رهن تعدی
کرد قیمت رهن ضامن شود مسئله اجرت خانه که رهن را در و نگاه دارند و اجرت نگاه دارنده بر مرتهن
واجب شود و اجرت چراننده مرهون و نفقه مرهون و خراج زمین مرهون بر راهن واجب شود و از امام
ابی یوسف رح جاے مروی ست که کرایه جای نگاهبان زمین بر راهن واجب ست که بمنزله النفقه است

باب مایجوز ارتهانه و ما لا یجوز

مسئله رهن مشاع جائز نیست و بقول شافعی رح جائز ست مسئله رهن کردن میوه که بر درخت
جز درخت و رهن کردن کشت بغیر زمین و رهن کردن درختے که در زمین ست جز زمین و رهن کردن
آزاد و مدبر و مکاتب و ام ولد جائز نبود و همچنین اگر کالاے را امانت بنهد و بدان رهن بستاند
جائز نبود مسئله رهن بدرک و مبیع باطل ست مسئله رهن جائز نیست مگر به دَین اگرچه دَین موعود
بود تا اگر گفت این کالا بدست تو رهن کردم تا هزار درم وام دهی و رهن بدست مرتهن هلاک شد
بمقابله هزار درم هلاک شد مسئله جائز ست رهن کردن به راس مال سلم و یا به ثمن صرف و یا
به مسلم فیه و هلاک آن استیفا بود و بقول زفر رحمة الله تعالی جائز نبود مسئله اگر پدر بنده پسر
صغیر خود را بوام خود رهن کرد جائز بود و بروایتے از ابی یوسف و زفر رحمة الله علیهما جائز نبود مسئله
رهن کردن زر و نقره و مکیل و موزون جائز بود و اگر این اشیا را بجنس رهن کرد و هلاک شدند
بقدر آن دَین ساقط شود و جودة را اعتبار نیست و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما

مرتہن قیمت مرہون را از خلاف جنس ضامن شود و بدست او رہن باشد بجاے آن مرہون مسئلہ
اگر بندہ را فروخت بشرط آنکہ مشتری کالاے معین را براے ثمن رہن دہد و مشتری رہن نمیکند جبر نکنند
ولیکن بائع تواند کہ بیع را فسخ کند مگر کہ مشتری ثمن را درحال ادا کند و یا قیمت آن کالا کہ رہن طلب
کردہ است بدست بائع رہن کند و بقول زفر رح مشتری را جبر کنند تا آن کالا رہن کند مسئلہ اگر مشتری
بائع را گفت این جامہ را نگہدار تا بہا بتو دہم این جامہ رہن شود و بقول زفر رح نشود مسئلہ اگر دو بندہ را
بہزار درم رہن کرد و قیمت ہر بندہ ہزار درم است و حصہ یک بندہ پانصد درم گذارد نتواند کہ یک بندہ را
بگیرد تا پانصد دیگر ادا نکند چنانکہ در بیع یعنے اگر دو بندہ را خرید بہزار درم و قیمت ایشان برابر است و
پانصد درم گذارد نتواند کہ یک بندہ را قبض کند تا باقی ثمن ادا نکند مسئلہ اگر کالاے را بدست دو
کس رہن کرد جائز بود و تمام کالا بدست ہر یکے رہن بود بہر یکے بقدر حصہ او ضمان واجب شود و
اگر دام یکے گذارد تمام کالا بدست مرتہن دوم رہن بود مسئلہ اگر بندہ بدست مرد یست و دو مرد
دعوے میکنند ہر یک میگوید ذوالید را کہ این بندہ بدست مرتہن بہزار درم رہن کردہ من قبض
کردہ بودم و ہر دو بینہ اقامت کرد بینہ ہر دو باطل بود مسئلہ اگر زید بمرد و بندہ بدست دو کس و ہر دو
بینہ اقامت کردند بر رہن و قبض بدست ہر یکے نصف بندہ رہن بود بقابلہ حق ہر یک

باب الرہن الذی یوضع علی ید عدل

مسئلہ اگر راہن و مرتہن ہر دو اتفاق کردند بر آنکہ رہن بدست مردے کہ عدل باشد بنہند جائز بود
و ہیچ یکے نتواند کہ از وی بستاند و اگر ہلاک شود در ضمان مرتہن ہلاک شود مسئلہ اگر راہن مرتہن را
و یا عدل را یا غیر ایشان را وکیل کرد تا بوقت حلول اجل رہن را بفروشد درست بود و اگر وکالت در
عقد رہن شرط کردہ اند بعزل راہن وکیل معزول نشود و بموت راہن و مرتہن نیز وکیل معزول نشود
و وکیل تواند کہ مرہون را بغیبت ورثہ راہن بفروشد و بمردن وکیل وکالت باطل شود مسئلہ راہن
نتواند کہ مرہون را بفروشد مگر برضاے مرتہن و مرتہن نتواند کہ مرہون را بفروشد مگر برضاے راہن مسئلہ اگر
مہلت تمام شد و راہن غائب ست و وکیل امتناع آورد از بیع رہن وکیل را جبر کنند بر بیع مرہون و
ہمچنین ست اگر مدعا علیہ براے جواب دعوی وکیل گرفت و موکل غائب شد وکیل را جبر کنند تا جواب دعوی

۲۳۹

گوید مسئلہ اگر امین رہن را فروخت وبہا آن بمرتہن داد ورہن را بیع بزد ومشتری امین را تضمین
کرد امین مخیر بود یا راہن را بقیمت رہن تضمین کند ویا مرتہن را ببہار رہن تضمین کند مسئلہ اگر بندہ مرہون
بدست مرتہن بمرد بعدہ مستحقے استحقاق ثابت داشت وراہن را تضمین کرد بقیمت این بندہ بمقابلہ وام
بندہ مردہ باشد واگر مرتہن را تضمین کرد بقیمت این بندہ مرتہن رجوع کند بر راہن بقیمت آن بندہ وبہ کرد

باب التصرف فی الرہن والجنایة علیہ والجنایة علی غیرہ

مسئلہ اگر راہن رہن را فروخت بے اذن مرتہن بیع موقوف بود بر اجازت مرتہن اگر مرتہن اجازت
کرد جائز بود واگر راہن وام مرتہن را ادا کرد نیز بیع جائز بود وبقول ابی یوسف رحمة اللہ تعالے بیع
راہن در رہن نافذ ست مسئلہ اگر راہن بندہ مرہون را آزاد کرد آزاد شود وبقول شافعیؒ
اگر آزاد کنندہ درویش ست آزاد نشود پس اگر دین حال بودہ است در حال مطالبہ کنند
واگر موجل ست قیمت بندہ از وے گیرند وبجاے آن بندہ رہن گیرند واگر معتق درویش بود بندہ
سعایت کند در انچہ کمتر ست از قیمت واز دین وبدانچہ سعایت کرد بندہ رجوع کند بر مولے
مسئلہ اگر راہن رہن را تلف کرد حکم او حکم آزاد کردن راہن ست بندہ مرہون را
واگر بیگانہ رہن را ہلاک کرد مرتہن خصم بود در تاوان کردن پس مرتہن تاوان بستاند از وے
قیمت رہن وآن رہن بود بدست مرتہن مسئلہ اگر مرتہن رہن را برائے عاریت داد وراہن قبض
کرد از ضمان مرتہن بیرون آید تا اگر بدست راہن ہلاک شود از دین ہیچ ساقط نشود وچون راہن
رہن را بمرتہن رد کرد باز در ضمان مرتہن در آید مسئلہ اگر مرتہن باذن راہن رہن را باجنبیے
عاریت داد ویا راہن باذن مرتہن رہن را باجنبیے عاریت داد تاوان ساقط شود وہر یکے تواند
کہ رہن را باز ارد وہمچنان رہن کند مسئلہ اگر از مردی جامہ عاریت خواست تا رہن کند درست باشد
وہر چند کہ خواہد رہن کند واگر مالک جامہ بمقداری از وام یا بجنسے از مال ویا شہرے تعیین کرد
ومستعیر بر خلاف آن کرد مالک مخیر بود یا مستعیر را تضمین کند وعقد رہن میان مستعیر ومیان مرتہن
تمام شود ویا مرتہن را تضمین کند ومرتہن رجوع کند بر راہن بدانچہ ضمان داد وبوام خود واگر مستعیر ا
کرد وجامہ مرہون بدست مرتہن ہلاک شد مرتہن وام خود استیفا کردہ باشد ومالک مستعیر را

تضمین کند بدان مقدار که از دین ساقط شده است واگر مالک جامه مرہون را از رہن می کشاید و دین گذارد مرتہن نتواند که جامه را از مالک باز دارد مسئله اگر راہن یا مرتہن بر رہن جنایت کرد ضمان واجب شود واگر رہن جنایت کرد بر راہن یا مرتہن یا بر مال ایشان ہدر بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیہما جنایت مرہون بر مرتہن معتبر ست تا اگر باتفاق یکدیگر بعد فسخ رہن را بجنایت دفع کند بر مرتہن جائز بود مسئله اگر بنده را رہن کرد بہزار درم مؤجل و قیمت بنده ہزار درم ست بعده قیمت بنده نقصان شد بصد درم باز آمد در مردے این بنده را بکشت و صد درم تاوان داد و مہلت تمام شد مرتہن آن صد درم را قبض کند از جہت حق خود و بر راہن ہیچ چیز رجوع نکند واگر مرتہن بامر راہن بنده بصد درم فروخت و صد درم از وجه وام خود قبض کرد و به نه صد درم بر راہن رجوع کند مسئله اگر این بنده مرہون را بنده دیگر که قیمت او صد درم ست بکشت و آن بنده را دفع کردند راہن این بنده را بتمام دین باز خرد و بقول محمد رحمه الله راہن مخیر ست یا بنده را بتمام دین باز خرد یا بنده مدفوع را ببدل وام بمرتہن تسلیم کند و بقول زفر رحمه الله این بنده رہن باشد بصد درم مسئله اگر راہن بمرد وصی او رہن را بفروشد و وام بگذارد واگر راہن را وصی نباشد قاضی وصی نصب کند تا رہن را بفروشد و وام بگذارد ◆

فصل اگر شیره را که قیمت او ده درم ست بده درم رہن کرد آن شیره خمر شد بعده سرکه شد بدست مرتہن و بده درم می ارزد این سرکه بدان ده درم رہن گردد مسئله اگر گوسپند را که قیمت او ده درم ست بده درم و این گوسپند بمرد و پوست او را دباغت کردند و پوست بعد از دباغت یکدرم می ارزد پوست بیکدرم گرو بود مسئله انچه در رہن زیادت شود چون فرزند و میوه و شیر و صوف ہمه ملک راہن بود و این زیادت با اصل رہن بود مسئله اگر زیادت ہلاک شود از دین ہیچ ساقط نشود و اگر اصل ہلاک شد و زیادت ماند اگر راہن زیاده را باز خرد انچه حصه او ست از دین بدہد و زیادت باز خرد راہن و حصه دین را قسمت کند بر قیمت زیادت روز باز خریدن و بر قیمت اصل روز قبض پس انچه بمقابله اصل بود ساقط شود از دین و انچه بمقابله زیادت بود واجب آید و زیادت را بدان باز خرد مسئله زیادت در رہن جائز بود تا اگر جامه را بده درم رہن کرد و قیمت آن جامه ده درم ست بعده راہن جامه دیگر را ہم بدان ده درم رہن کرد ہر دو جامه رہن شوند مسئله زیادت در دین جائز نبود تا اگر بنده بہزار درم رہن بود بعده صد درم دیگر وام شد بر آنکه بنده بہزار و صد درم رہن باشد جائز نبود و بنده بہزار درم

رهن باشد و بقول ابی یوسف رحمه الله زیادت در دین نیز جائز بود و بقول زفر و شافعی رحمه الله زیادت در دین
در رهن جائز نبود مسئله اگر بنده بهزار درم برهن کرد بعده بنده دیگر را بمرتهن داد تا بجاے بنده اول رهن
بود و قیمت هر یکی هزار درم ست بنده اول رهن بود تا مرتهن بنده اول برراهن رد کند و مرتهن در بنده دوم
امین بود تا آنگاه که بنده دوم بجاے بنده اول کند

کتاب الجنایات

مسئله در قتل عمداً قصاص واجب شود و کشنده بزه کار بود و عمد آنست که بسلاح و یا آنچه مانند سلاح است
در تفریق اجزا چنانکه چوب تیز و یا سنگ تیز بقصد زند و یا بپوست و بکشد و یا بآتش بسوزد و از شافعی رح
دو قول ست یکی آنست که بعمد قصاص واجب شود فاما وے تواند که بے رضاے قاتل دیت اختیار
کند و دوم قول وے آنست که حکم در قتل عمد قصاص و یا دیت است هر کدام که وے اختیار کند همان
متعین شود و در عمداً کفارت نیست و بقول شافعی رح در عمداً کفارت واجب ست مسئله بعفو اولیا قصاص
ساقط شود مسئله در شبه عمد کفارت و بزه بر قاتل و دیت مغلظه واجب ست و قصاص واجب نشود
و شبه عمد آنست که بقصد زند بچیزے که نه سلاح بود و نه قائم مقام سلاح بود چنانچه چوب و سنگ
صغیر اما سنگ کبیر و چوب بزرگ نیز شبه عمد ست و بقول ابی یوسف و محمد رح شبه عمد آنست که بچیزے زند
بقصد که گمان غالب آنست که بدان کشته نشود و بقول شافعی رح شبه عمد معلوم نیست و بقول ابی یوسف
و محمد و شافعی رحمة الله علیهم اگر بسنگے و یا بچوبے بزرگ بکشت عمد بود و قصاص واجب آید مسئله
در قتل خطا کفارت بر قاتل و دیت بر عاقله واجب شود و قتل خطا آنست که بر شخصے تیر فرستد بگمان آنکه
صید ست و یا حربی ست و او مسلمان و یا ذمی بود و یا بر هدف تیر فرستاد و بر آدمی رسید و آنچه قائم مقام
خطا ست آنست که خفته بر مردی بگشت و بکشت او را پس در هر دو قتل یعنی قتل خطا و آنچه قائم مقام اوست
کفارت بر قاتل و دیت بر عاقله واجب آید مسئله در قتل بسبب دیت بر عاقله واجب شود و قتل
بسبب آنست که چاهے در غیر ملک خود حفر کند و یا سنگے در غیر ملک خود نهد و در قتل بسبب کفارت
واجب نشود و در قتل عمد و شبه عمد و در قتل خطا کشنده از میراث مقتول محروم شود و در قتل بسبب
از میراث مقتول محروم نشود عندنا و بقول شافعی رحمه الله تعالی محروم شود مسئله آنچه در نفس
شبه عمد ست آن در مادون النفس یعنی در اعضا عمد بود

باب ما یوجب القود و ما لا یوجبه

مسئلہ اگر مقتول کسے ست کہ خون او ہمیشہ محفوظ ست بر کشندہ قصاص واجب شود مسئلہ
اگر آزاد کسے آزاد دیگر را و یا بندہ را بالقصد کشت و یا مسلمانے ذمی را کشت بر کشندہ قصاص
واجب شود و بقول شافعی رحمہ اللہ تعالے اگر مسلمانے ذمی را کشت و یا آزاد بندہ را کشد
در ہر دو مسئلہ کشندہ را نکشند مسئلہ اگر مسلمانے و یا ذمی مستامن را بکشت مسلمان و ذمی
را نکشند و بقول شافعی رحمہ اللہ تعالے ذمی را بمستامن بکشند مسئلہ اگر مرد زن را
و یا بزرگ خورد را بکشت و یا تندرست نابینا را و یا جاے ماندہ را بکشت کشندہ را بکشند
و ہمچنین اگر تندرست کسے را بکشت کہ در اعضاے او نقصان ست و یا عاقل مجنون را
کشت کشندہ را بکشند مسئلہ اگر فرزند پدر را کشت فرزند را بکشند و اگر پدر فرزند را کشت
پدر را نکشند و بقول مالک رحمہ اللہ تعالے اگر پدر فرزند را ذبح کرد پدر را بکشند مسئلہ
مادر و جد و جدہ حکم پدر دارند مسئلہ اگر موے بندہ و یا مدبر و یا مکاتب خود را بکشت
ولے را نکشند اگر بندہ فرزند خود را کشت کشندہ را نکشند و ہمچنین اگر بندہ را بکشت کہ بعضے
از بندہ مملوک اوست کشندہ را نکشند مسئلہ اگر قصاص را بر پدر میراث یافت ساقط شود
مسئلہ استیفاء قصاص نکنند مگر بہ تیغ و بقول شافعی رح اگر بطریق غیر مشروع کشت چنانکہ
زخم رسانید و بسبب آن بمرد بہ تیغ قصاص کنند و اگر بطریق دیگر کشتہ است ہمچنان
کشند چنانکہ اگر دست کسے برید و بسبب آن بمرد دست قاطع ببرند اگر بدان سبب
بمرد بکشند و اگر غرق و یا خفہ کرد و یا سوختہ باشد بقول او ہمچنان کشند مسئلہ اگر مکاتبے
کشتہ شد و وفاء بدل کتابت گذاشت و ہیچ وارث ندارد مگر موے و یا وارث
داشتہ و وفاء بدل کتابت نگذاشت بر قاتل قصاص واجب شود و بقول محمد رح
قصاص واجب نشود مسئلہ اگر وفا گذاشت و وارث نیز گذاشت قصاص گرفتہ نشود مسئلہ
بندہ مرہون کشتہ شد قصاص نکنند تا راہن و مرتہن جمع نشوند مسئلہ اگر معتوہ کشتہ
پدر معتوہ تواند کہ استیفاء قصاص کند و یا صلح کند و نتواند کہ عفو کند و قاضے

در حق معتوه حکم پدر دارد و وصی در مسئله معتوه بجز صلح نتواند مسئله پسر عمو معتوه است درین مسئله
مسئله اگر شخصی کشته شد و اورا اولیاء صغار و کبار اند کبار توانند که استیفاء قصاص کنند پیش از آنکه صغار
ببلوغ رسند و بقول ابی یوسف و محمد رح کبار نتوانند که پیش از بلوغ صغار قصاص کنند مگر آنکه صغار را ابو
باشند نتوانند که قصاص گیرد و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی رح پدر نیز تواند که قصاص گیرد مسئله اگر
شخصی کلند زد و بکشت اگر تیزی کلند بدو رسیده است قصاص واجب شود و اگر چوب رسیده است
دیت آن واجب شود بر عاقله مسئله اگر شخصی را غرق و یا خفه کرد قصاص واجب نشود و بقول
ابی یوسف و محمد و شافعی رح قصاص واجب شود مسئله اگر عمرو زید را بقصد جراحت کرد و بدان
سبب صاحب فراش شد و بمرد قصاص واجب شود مسئله اگر عمرو خود را جراحت کرد
و زید نیز او را جراحت کرد و شیر و مار نیز او را بگزید و بمرد بر زید ثلث دیت واجب آید مسئله اگر
شخصی بر مسلمانی تیغ کشید برای کشتن او کشتن او واجب شود و بر کشنده او هیچ واجب نشود
مسئله اگر زید بر عمرو سلاح کشید برای کشتن عمرو شب بود یا روز در شهر و یا در بیابان و عمرو زید
را کشت بر عمرو هیچ واجب نشود و اگر زید بر عمرو در روز در شهر عصا برآورد و عمرو زید را کشت عمرو را کشند
بقول ابی یوسف و محمد رح عمرو را نکشند مسئله اگر دیوانه و یا کودک بر زید سلاح برآورد و زید او را
بکشت بر عمرو دیت واجب شود در مال قاتل و بقول شافعی و امام ابی یوسف رحمة الله علیهما
بر قاتل هیچ واجب نشود مسئله اگر دابه بر زید حمله کرد زید دابه را کشت زید قیمت دابه را ضامن
بود و بقول شافعی رحمه الله تعالی زید قیمت دابه را ضامن نشود مسئله اگر زید بر عمرو سلاح کشید
و زد و باز گشت و عمرو زید را کشت عمرو را بکشند مسئله اگر زید در خانه عمرو در آمد مال عمرو
دزدید و بیرون آورد و عمرو تعاقب کرد و زید را کشت بر عمرو هیچ واجب نشود

باب القصاص فیما دون النفس

مسئله اگر زید دست عمرو را بقصد ببرید دست زید ببرند از بند دست اگرچه دست عمرو بزرگتر بود و همچنین
اگر زید پای عمرو بقصد ببرید بلی زید از بند پای ببرند و همچنین اگر زید بینی و یا گوش عمرو
ببرید همه بینی و نرمه گوش زید ببرند مسئله اگر زید بر چشم عمرو زد و بینائی او برفت و چشم قائم است قصاص

مسئله اگر مقتول را اولیاء صغار و کبار ...
قاتل قصاص مقتول ...

٢٤٤

واجب نشود بلکه دیت واجب شود مسئله در دندان قصاص شود اگرچه دندان یکے بزرگتر از دندان دیگر بود مسئله در هر جراحتے که مماثلة متحقق شود قصاص واجب شود مسئله در استخوان قصاص واجب نیست مسئله در میان مرد و زن و میان آزاد و بنده در اعضا قصاص واجب نشود تا اگر مردے دست زنے ببرید یا زن دست مردے ببرید یا بنده دست آزاد ببرید یا آزاد دست بنده ببرید درین مسائل قصاص واجب نشود همچنین اگر بنده دست بنده را ببرید قصاص واجب نشود و بقول شافعی در جمیع مسائل قصاص واجب شود مگر در جرحے که دست و پاے بنده ببرید درینصورت قصاص نکنند مسئله اگر مسلمانے دست و پاے کافرے ببرید یا کافرے دست و پاے مسلمانے ببرید قصاص کنند مسئله اگر زید دست عمرو از نصف ساعد ببرید و یا شکم عمرو جراحت کرد و عمرو نیکو شد قصاص واجب نشود مسئله در زبان و ذکر قصاص نیست مگر که ذکر را از حشفه ببرد و درینصورت قصاص واجب شود و بقول ابی یوسف رح اگر هیچ زبان را ببریده اند قصاص کرده شود مسئله اگر زید دست صحیح عمرو ببرید و دست زید شل است و یا انگشتان کم اند و یا زید بر سر عمرو زخم کرد و سر زید از سر عمرو بزرگتر است و این زخم تمام سر عمرو را گرفته است و بدین مقدار زخم سر زید را بتمام فرا نمیگیرد در هر دو صورت عمرو مخیر بود یا دست معیب زید را ببرد و سر زید را بمقدار آن زخم کند و چیزے دیگر نستاند و یا ارش کامل بستاند مسئله مسلم و ذمے در قصاص باعضا برابر است تا اگر مسلمانے ذمے را دست ببرید دست مسلمان را ببرند

فصل اگر قاتل و اولیاء مقتول صلح کردند براے قصاص ساقط شود و مال در حال لازم شود مسئله اگر آزاد و بنده شخصے را کشتند و این آزاد و مولے بنده یکے را فرمود تا از قصاص ایشان بهزار درم صلح کند و او صلح کرد یا نصد درم بر آزاد واجب آید و پانصد درم بر مولے واجب شود مسئله اگر یکے از اولیاے مقتول از نصیب خود بر مالے صلح کرد و یا نصیب خود عفو کرد حق دیگران از قصاص ساقط میشود و نصیب ایشان از دیت واجب آید مسئله اگر جماعتے یکے را کشتند همه را بکشند و اگر یک مرد جماعتے را کشت و اولیاے ایشان حاضر شدند کشنده را براے همه بکشند و بکشتن او قصاص همه استیفا شود و اگر یکے از اولیاے کشتگان حاضر شد براے او بکشند و حق دیگران ساقط شود چنانکه بمردن کشنده حق مقتول ساقط شود و بقول شافعی رحمة الله علیه اگر جماعت را بترتیب کشته براے اول بکشند و براے دیگران دیت واجب شود و اگر بیکبار کشته است قرعه اندازند هر که بنام

قرعه بیرون آید برای او قصاص کنند و برای دیگران دیت واجب شود

فصل اگر دو مرد دست یک مرد ببریدند بر هیچکس قصاص واجب نشود و نصف دیت بر هر دو لازم شود و بقول شافعی رحمه الله تعالی اگر هر دو کارد را گرفته بر دست او راندند دست هر دو ببرند و اگر یکی از جانبی کارد بر دست نهاده و دیگری از جانب دیگر نهاده دست هر دو ببرند مسئله اگر یک مرد دست راست دو مرد ببرید و هر دو حاضر شدند توانند که دست راست او ببرند و نصف دیت بستانند و میان خود بمناصفه قسمت کنند اگرچه بیکبار و یا بتعاقب بریده باشد و اگر یکی حاضر شد و دست او ببرید برای دوم نصف دیت واجب شود و بقول شافعی رحمه الله تعالی اگر بیکبار بریده است قرعه اندازند بنام هر که قرعه بیرون آید برای او ببرند و برای دوم دیت واجب شود اگر بتعاقب بریده است برای اول ببرند و برای دوم ارش واجب میشود مسئله اگر بنده بقتل عمداً اقرار کرد قصاص کنند و بقول زفر رحمه الله تعالی اقرار جائز نبود مسئله اگر بسوی مردی بقصد تیر فرستاد و بدو رسید و از و بگذشت بدیگری نیز رسید و هر دو بمردند برای اول قصاص کنند و برای دوم بر عاقله کشنده دیت واجب شود

فصل اگر دست یکی ببرید بعده بکشت هر دو چیز مواخذ باشد اگرچه هر دو فعل بقصد باشد و یا هر دو بخطا باشد و یا یکی بعمد باشد و دیگری بخطا و یا میان بریدن و کشتن نیکو شده باشد و یا نشده باشد مگر در صورتی که هر دو بخطا باشد و میان ایشان به نشده باشد درین صورت یک دیت واجب آید و اگر میان هر دو فعل به شده باشد هر فعلی علحده معتبر بود پس اگر هر دو فعل بقصد باشد و ولی مقتول را هم قطع رسد و هم قتل و اگر هر دو بخطا باشند و میان ایشان به شده باشد یک و نیم دیت واجب شود و اگر قطع بقصد بود و قتل بخطا در قطع قصاص واجب شود و در قتل دیت واجب آید و اگر قطع بخطا بود و قتل بقصد در قطع نیم دیت واجب شود و در قتل قصاص واجب آید اگر میان هر دو فعل به نشده باشد و یکی بقصد بود و دوم بخطا هر فعلی علحده اعتبار کنند در خطا دیت واجب آید و در عمداً قصاص واجب شود و اگر هر دو بخطا بود و یک دیت واجب آید بالاتفاق و اگر هر دو فعل بقصد باشد و میان هر دو نیکو نشده باشد و ولی مقتول مخیر بود و یا دست ببرد بعده بکشد و یا به کشتن بسند کند و بقول ابی یوسف و محمد رحم

گشته شد و دست نبرد مسئله اگر یکے را صد تازیانه زد و از نود نیکو شده بود و از سبب ده تازیانه بمرد یک دیت واجب آید و از سبب نود تازیانه هیچ واجب نیاید مسئله اگر عمرو دست زید بعمد برید و زید از قطع عفو کرد و هم بدان سبب بمرد بر قاطع دیت واجب آید در مال او و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما هیچ واجب نیاید و اگر از سبب قطع و انچه ازو حادث شود عفو کرده یا از جنایت عفو کرده و هم بدان سبب بمرد هیچ واجب نیاید و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما عفو از قطع عفو از نفس بود مسئله اگر عفو از قطع خطا باشد از ثلث مال معتبر بود و اگر از عمد بود از کل مال معتبر بود مسئله اگر زنے دست مردے بقصد برید و آن مرد این را نکاح کرد و مهر او همین دست گردانید بعده بمرد این زن را مهر مثل رسد و دیت در مال این زن واجب شود و اگر قطع بخطا بود دیت بر عاقله زن واجب شود و اگر این زن را نکاح کرد برین دست و بر انچه ازین سبب حادث شود یا دیت و یا مهر او این جنایت کرد و بدان سبب بمرد زن را مهر مثل رسد و بر زن هیچ واجب نشود در قطع بعمد و اگر قطع بخطا بود از عاقله زن مهر مثل بردارند و مر عاقله زن را بود ثلث انچه گذاشته است بحکم وصیت مسئله اگر زید دست عمرو برید و بحکم قصاص دست زید برید و عمرو بسبب بریدن دست بمرد زید را بکشند و بقول ابی یوسف رحمه الله تعالی نکشند مسئله اگر ولے مقتول دست قاتل برید بعده عفو کرد بر برنده دست دیت واجب آید و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما هیچ واجب نیاید

باب الشهادة فی القتل

مسئله اگر مردے گشته شد و او را دو پسر است یکے حاضر و دوم غائب حاضر بینه اقامت کرد بر گشته شدن پدر گواهی شنوند و قصاص نکنند و لیکن قاتل را حبس کنند چون پسر غائب حاضر شود اعادت بینه بر پسر حاضر واجب آید و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما اعادت بینه واجب نشود مسئله اگر درین مسئله قتل خطا بود و یا دینے پدر ایشان را او اے یافت بوده است بر شخصے حاضر بینه اقامت کرد آمدن غائب اعادت بینه بالاتفاق واجب نشود و اگر قاتل بینه اقامت کرد بر حاضر که غائب عفو کرده است بینه مسموع باشد و قصاص نکنند و همچنین اگر

بنده میان دو مرد مشترک است و این بنده کسے را بکشت ویکے ازین دو موے غائب ست و قاتل بینہ اقامت کرد کہ موے غائب عفو کردہ است درینصورت نیز قصاص نکنند مسئلہ اگر اولیاے مقتول سہ نفر اند دوم وے بر وے سوم گواہے میدہد کہ عفو کردہ است گواہے ایشان باطل بود پس اگر فقط قاتل ایشان را تصدیق کرد و سوے تکذیب کرد دیت بر قاتل واجب شود و میان ہر سہ وے بسہ حصہ قسمت شود و اگر قاتل سوے ایشان را تصدیق کرد ثلث دیت برائے ہر دو بر قاتل لازم شود و سوے را ہیچ نرسد بسبب عفو کردن او و اگر قاتل سوے ایشان را تکذیب کرد این دو وے را ہیچ نرسد و بر اسے وے سوم ثلث دیت بر قاتل واجب شود مسئلہ اگر دو گواہ گواہے دادند کہ زید عمرو را بسلاح بقصد زدہ است و عمرو پیوستہ صاحب فراش بودہ است تا مرد بر زید قصاص واجب شود مسئلہ اگر یک گواہ گواہی داد کہ روز پنجشنبہ کشتہ است و دوم گواہے داد کہ روز جمعہ کشتہ است و یا یک گواہے داد کہ در فلان شہر کشتہ است و دوم گواہے داد کہ در شہر دیگر کشتہ است و یا گواہان در آلہ قتل خلاف کردند و یا یکے گواہے داد کہ بعصا کشتہ است و یا دوم گواہے مے دہد و میگوید نمیدانم کہ بچہ چیز کشتہ است در جمیع صورت گواہے باطل بود و اگر ہر دو گواہے می دہند کہ او کشتہ است فاما نمیدانیم کہ بچہ چیز کشتہ است دیت واجب شود مسئلہ اگر دو مرد اقرار کردند ہر یکے مے گوید کہ زید را من کشتہ ام و وے مقتول مے گوید کہ شما ہر دو کشتہ اید تو اند کہ ہر دو را بکشند و اگر دو گواہ گواہے دادند کہ زید را عمرو کشتہ است و دو گواہ گواہے دادند کہ زید را بکر کشتہ است و وے میگوید کہ ہر دو کشتہ اند ہر دو بینہ باطل بود

باب فی اعتبار حالة القتل

مسئلہ معتبر در حق ضمان حالت تیر فرستادن ست تا اگر سوے مسلمانے تیر فرستاد و پیش از رسیدن تیر مرتد شد نعوذ باللہ منہا بعدہ تیر بد و رسید و بدان سبب بمرد دیت برائے ورثہ واجب شود و قصاص واجب نشود بجہت اعتبار حالة اتلاف زیرا کہ شبہہ افتادہ است در ثابت شدن قصاص و بقول ابی یوسف و محمد رحمۃ اللہ علیہما ہیچ واجب نشود مسئلہ اگر سوے مرتد و یا حربی

تیر فرستاد و بعد از اسلام آوردن تیر بدو رسید و بدان سبب بمرد باتفاق هیچ واجب نیاید مسئلہ اگر
بر بنده تیر فرستاد و بعد آزاد شدن تیر بدو رسید و بدان سبب بمرد بر تیر فرستنده قیمت بنده برای
مولی او واجب شود و بقول محمد رحمہ اللہ تعالی قیمت بنده که بر وی تیر فرستاده باشد بہ بینند
و قیمت بنده که بر وی تیر نفرستاده بہ بینند انچه زیاده بود همان واجب آید مسئلہ اگر بر مردی سنگسار
کردن حکم شده است و مردی بر وی سنگی فرستاد و یکی ازین گواهان رجوع کرد بعده سنگ بدو
رسید و بدان سبب بمرد بر سنگ فرستنده هیچ واجب نشود مسئلہ اگر مسلمانی بر صید تیر فرستاد و
بعد از ارتداد او نعوذ باللہ منها تیر بصید رسید و برسیدن تیر صید مجروح شد و بمرد خوردن صید
حلال بود و اگر کافری بجانب صید تیر فرستاد و بعد از اسلام آوردن او تیر بصید رسید و صید مجروح شد
و بمرد حلال نبود و اگر مردی حلال بر صید تیر فرستاد و بعد از احرام بستن او تیر بصید رسید هیچ واجب نیاید
و اگر محرمی سوی صید تیر فرستاد و بعد از حلال شدن او تیر بصید رسید بر وی جزا اسے واجب شود

کتاب الدیات

مسئلہ خونبها در شبه عمد صد شتر ست بست و پنج شتر یک ساله و بست و پنج شتر دو ساله و بست و پنج
شتر سه ساله و بست و پنج شتر چهار ساله و بقول محمد و شافعی رحمة اللہ علیهما سی شتر سه ساله و
سی شتر چهار ساله و چهل شتر پنج ساله که در شکم ایشان بچه باشد که بر وی شش ماه گذشته باشد مسئلہ
تغلیظ نیست مگر در شتر مسئلہ دیت در خطا صد شتر ست و آن پنج نوع ست بست شتر یک ساله
از نر و بست شتر یک ساله از ماده و بست شتر دو ساله از ماده و بست شتر سه ساله از ماده و بست
شتر چهار ساله از ماده و بقول شافعی رحمہ اللہ تعالی بست شتر یک ساله نر و بست شتر دو ساله
نر بدهد دیت در خطا از زر هزار دینار و از نقره ده هزار درم و بقول شافعی رحمہ اللہ تعالی از
نقره دوازده هزار درم دهد مسئلہ کفارت شبه عمد و خطا چنانچه در نص قرآن مذکور ست بدهد
اما اطعام درین دو کفارت جائز نیست و آزاد کردن کودکی که در شکم مادر بود ازین کفارت
جائز نیست و آزاد کردن کودکی شیرخواره که مادر او یا پدر او مسلمان بود جائز ست مسئلہ
دیت زن نیمه دیت مرد ست در نفس و در اعضا مسئلہ دیت مسلمان و ذمی برابر ست

فصل در نفس و در بریدن نرمهٔ بینی و زبان و ذکر و حشفه و در رفتن عقل و شنوائی و
بینائی و در رفتن حس بوئیدن و حس چشیدن و در ستردن موی ریش اگر نروید و در ستردن
موی سر اگر نروید و در دو چشم و در دو دست و دو لب و دو ابرو و دو پای و دو گوش و دو خصیه
و دو پستان زن دیت واجب آید و در یکی ازینها نیمه دیت واجب آید و بقول شافعی و مالک
رحمة الله علیهما در ستردن موی ریش و موی سر و دو ابرو حکومت عدل واجب آید مسئله
در پلک دو چشم دیت واجب شود و در یک پلک ربع دیت واجب شود مسئله در هر انگشتی از انگشتان
دست و پای دهم حصه از دیت واجب شود و در انگشتی که سه بند است در بریدن یک بند
سوم حصه از دیت انگشت واجب شود و در هر دندانی پنج شتر و یا پانصد درم واجب است مسئله
در هر عضوی که منفعت او برود دیت آن عضو واجب شود چنانچه اگر بدست و یا بچشم یکی زد
و دست شل شد و بینائی چشم برفت

فصل فی الشجاج مسئله در موضحه پنجم حصه از دیت واجب شود و موضحه آنست
که استخوان سر پیدا کند مسئله در هاشمه دهم حصه دیت واجب شود و آن زخمی ست که
استخوان سر بشکند مسئله در منقله عشر و نصف عشر دیت واجب شود و آن جراحتی ست که
استخوان را بعد از شکستن نقل کند مسئله در آمه سوم حصه دیت واجب شود و آن جراحتیست
که در مغز رسد مسئله در جائفه ثلث دیت واجب شود و آن جراحتی ست که در شکم سوراخ
کند و اگر در شکم سوراخ کرد و بجانب پشت رسید دو جائفه بود دو ثلث دیت واجب شود مسئله
در حارصه و دامعه و دامیه و باضعه و متلاحمه و سمحاق حکومت عدل واجب شود و حارصه آنست
که پوست سر تراشد و خون نیارد و دامعه آنست که خون را پیدا کند فاما نه ریزد و دامیه آنست
که خون رواند و باضعه آنست که پوست سر ببرد و گوشت نرسد و متلاحمه آنست که گوشت رسد
و ببرد و سمحاق آنست که بپوستی تنک رسد که در میان گوشت و استخوان ست مسئله در غیر موضحه
قصاص نیست مسئله در انگشتان دست نصف دیت واجب ست و اگر انگشتان با کف دست
ببرید نصف دیت واجب ست و کف تبع انگشتان ست و اگر انگشتان را با نصف ساعد
برید در انگشتان با کف نصف دیت واجب شود و در نصف ساعد حکومت عدل واجب آید

مسئلہ اگر کف ببرید و در وی یک انگشت و یا دو انگشت ست اگر یک انگشت ست عشر دیت واجب آید
و اگر دو انگشت ست خمس دیت واجب آید و در کف هیچ واجب نیاید و بقول ابی یوسف و محمد
رحمۃ اللہ علیهما در حکومت عدل و دیت انگشت بنگرند هر چه بیشتر بود همان واجب آید مسئلہ در
انگشت زائد و در چشم و زبان و ذکر کودک که صحت آن بنظر و حرکت و سخن معلوم نبود حکومت
عدل واجب آید مسئلہ اگر مردے را زخم زد و عقل و یا موی سر او برفت دیت واجب آید
و ارش موضحہ درو داخل بود و بقول زفر رحمہ اللہ تعالی داخل نبود و دیت یا ارش موضحہ واجب
آید مسئلہ اگر در سر مردے زخم زد و شنوائے و بینائے و یا گویائے برفت ارش موضحہ داخل دیت
نبود بلکہ دیت با ارش موضحہ واجب آید و بقول ابی یوسف رحمہ اللہ تعالی در دیت شنوائے و
سخن ارش موضحہ داخل بود مسئلہ مردے را در سر زخم زد و جراحت موضحہ کرد و هر دو چشم او برفت
و یا انگشت او ببریده و باقی انگشت دیگر شل شد و یا بند اول از انگشت ببرید و باقی انگشت
شل شده یا تمام دست شل شد و یا نیمہ دندان شکست و باقی دندان سیاه شد درین مسائل
قصاص واجب نشود و دیت واجب شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمۃ اللہ علیهما در موضحہ قصاص
واجب آید مسئلہ اگر دندان یکے بر کند و بجاے آن دندان دیگر بر آمد ارش دندان ساقط شود
بقول ابی یوسف و محمد رحمۃ اللہ علیهما ساقط نشود مسئلہ اگر زید دندان عمرو بر کند و عمرو نیز
دندان زید بر کند و دندان عمرو بر آمد دیت دندان زید یا نصد درم بر عمرو واجب آید مسئلہ
اگر مردے را در سر زخم کرد و گوشت بر آمد و اثر زخم باقی نماند و یا مردے را مجروح کرد و جراحت
نیکو شد و اثر جراحت برفت ارش واجب نیاید و بقول ابی یوسف رحمہ اللہ تعالی دیت ارش
درد واجب آید و آن حکومت عدل است و بقول محمد رحمہ اللہ تعالی اجرت طبیب و بهای دارو واجب
آید مسئلہ در جراحت قصاص نکنند تا نیکو نشود و بقول شافعی رحمہ اللہ تعالی در حال قصاص واجب
شود مسئلہ در هر عمدے که در قصاص ساقط شد بشبہہ چنانچہ پدر پسر خود را بالقصد کشت دیت او
در مال قاتل واجب آید و همچنین ارش که بسبب اقرار و یا بسبب صلح واجب شد یا کم از نصف
عشر بود در مال قاتل واجب آید مسئلہ عمد صبی و مجنون بمنزلہ خطاست و دیت بر عاقلہ ایشان
واجب آید اگر بپانصد درم برسد و اگر کم از پانصد درم بود در مال ایشان واجب شود

بقتل صبی و مجنون کفارت واجب نشود و بسبب قتل از میراث مقتول محروم نشوند و بقول شافعی رحمة الله علیه قصد کودک و دیوانه قصد ست و بر ایشان کفارت واجب آید و از میراث محروم شوند

فصل فی الجنین — مسئله اگر بر شکم زنی بزد و از شکم وی بچه مرده افتاده غره بر وی واجب شود و آن نصف عشر دیت ست و اگر بچه زنده افتاد و بمرد دیت واجب آید و اگر بچه مرده افتاد بعده مادر او بمرد دیت و غره واجب آید و اگر اول زن بمرد بعده بچه مرده افتاده بجز دیت چیزی دیگر واجب نباشد و بقول شافعی رحمه الله تعالی غره کودک نیز واجب آید مسئله[2] انچه درین بچه واجب شود میراث شود مر ورثه بچه را و ضارب میراث نبرد تا اگر مردی بر شکم زن خود بزد و ازین زن پسری مرده افتاد بر عاقله پدر غره واجب شود و پدر میراث نبرد ازین غره مسئله[3] در بچه که از شکم کنیزک افتد اگر نر ست نصف عشر قیمت او در حیات واجب آید و اگر ماده است عشر قیمت واجب آید و بقول شافعی رحمه الله تعالی عشر قیمت مادر واجب آید مسئله[4] اگر مولی بعد از زدن کنیزک بچه را آزاد کرد بعده بچه از شکم افتاد و بسبب زدن او بچه بمرد بنگرند اگر زنده بودی قیمت او چه مقدار بودی همان مقدار واجب آید و دیت واجب نباید مسئله[5] اگر زن دارو بخورد و یا در فرج معالجت کرد تا بچه از شکم انداز د و بچه از شکم افتاد در هر دو صورت عاقله زن غره این بچه را ضامن شوند اگر بی دستوری شوهر کرده باشد و اگر بدستوری شوهر کرده است هیچ ضامن نشود

باب ما احدثه الرجل فی الطریق

مسئله اگر شخصی سوی شارع عام روزنی یا ناودانی یا حجره یا مستراحی یا کنفه یا دوکان بر آورد هر یکی از مردمان توانند که دور کنند مسئله[2] در شارع عام تصرف جائز ست که خلق را بدان تصرف زیان نرسد و در کوچه سربسته تصرف جائز نبود مگر باذن اهل آن کوچه مسئله اگر ناودان و یا غیر آن افتاد و کسی هلاک شد دیت او بر عاقله صاحب ناودان بود و همچنین اگر در شارع عام چاهی بکند و یا سنگی نهاد و بدان سبب آدمی و چهارپایه هلاک شد دیت بر عاقله واجب آید و تاوان چهارپایه در مال چاه کننده و سنگ نهنده واجب شود

مسئله اگر مردے باذن سلطان در شارع عام چاه آب ریز کرد و بدان سبب کسے ہلاک شد ضامن نشود و اگر در ملک خود چاہے حفر کرد و یا سنگے نہاد و شخصے بدان سبب ہلاک شد ضامن نشود مسئله اگر چوبے در شارع عام نہاد و یا پلے کرد بے دستورے امام و مردے بدان مقصد بگذشت و ہلاک شد ضمان واجب نیاید مسئله اگر مردے در راه چیزے برداشت و بر آدمی افتاد و ہلاک شد ضامن شود و اگر در راه ردا پوشیده بر کسے افتاد و ہلاک کرد ضامن نشود و بقول محمد رحمه الله تعالے ضمان واجب نیاید بشرطے که اگر ردائے معتاد پوشیده باشد و اما اگر ردا غیر معتاد پوشید چنانکه پوشش قلندران و غیر ذلک و بر کسے افتاد ضامن شود مسئله اگر در مسجد گروہے قندیل آویخت از اہل آن مسجد و یا بوریا انداخت و سنگریزه نہاد و بسبب آن کسے ہلاک شد ضامن نشود و اگر از اہل آن محلت نیست ضامن شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمه الله علیہما ضامن نشود مسئله اگر در مسجد محلت کسے از اہل محلت نشست و بسبب او کسے ہلاک شد ضامن نشود و اگر بیرون نماز بود و اگر در نماز بوده باشد ضامن نشود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیہما در ہر دو حال ضامن شود

فصل فی الحائط المائل

مسئله اگر دیوارے بجانب شارع عام میل کرد و مسلمانے و یا ذمے فرود آوردن دیوار از و طلب کرد و در مدت که قدرت بر فرود آوردن داشت فرود نیاورده و بسبب آن دیوار نفس کسے و یا مال کسے ہلاک شد صاحب دیوار ضامن شود و بقول شافعی رحمه الله تعالے ضامن نشود و اگر دیوارے مائل برآورد و ہر چیزے که بیفتادن او ہلاک شود ضامن شود بے آنکه کسے از و طلب کرده باشد مسئله اگر دیوارے سوے سرائے کسے میل کرد و لایت مطالبه فرود آوردن صاحب سرائے را بود تا اگر صاحب سرائے او را مہلت داد و یا برے بگردانید جائز بود بخلاف آنکه اگر دیوار سوے شارع عام میل کرد قاضے و یا کسیے که مطالبه کرده است و گواه گرفته او را مہلت دہد جائز نبود مسئله اگر دیوارے است میان پنج کس ہر یکے ازین پنج نفر گواه گرفتند و مطالبه کردند تا دیوار فرود آرد و بعده دیوار بر مردے افتاد خمس دیت ضامن شود مسئله اگر سرایست میان سه کس یکے از ایشان درین سرائے چاہے حفر کرده و یا دیوارے برآورد بے دستورے شریکان دیگر بدان سبب

مردے ہلاک شد آن کس کہ چاہ حفر کرد و یا دیوار برآورد دو حصہ از دیت ضامن شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة اللہ علیہما دیت ضامن شود

باب جنایة البهیمة والجنایة علیها وغیر ذلک

مسئلہ اگر دابہ چیزے را زیر پاے یا زیر دست یا بسر یا بسرین یا لگام زدن ہلاک کند راکب ضامن شود و اگر بپاے یا بذنب زدن ہلاک کرد ضامن نشود و بقول شافعی رح ضامن شود و اگر دابہ را در راہ ایستانید و بسبب ذنب و پاے زدن چیزے را ہلاک کرد راکب ضامن شود مسئلہ اگر بدست و یا بپاے دابہ سنگریزہ و یا خستۂ خرما رسید و یا گردے و یا سنگے خورد و بر انگیخت و چشم کسے را کشید ضامن نشود و اگر سنگ بزرگ بود ضامن شود مسئلہ و اگر دابہ در راہ بول و یا سرگین کرد در حال رفتن و بدان سبب کسے ہلاک شد ضامن نشود و ہمچنین اگر برائے سرگین و یا بول کردن دابہ را در راہ ایستانید و بدان سبب کسے ہلاک شد ضامن نشود و اگر دابہ را در راہ بغیر این حاجت بایستانید و دابہ سرگین و یا بول کرد و کسے بدین سبب ہلاک شد ضامن شود مسئلہ از انچہ راکب ضامن شود سایق و قاید یعنے رانندہ و کشندہ نیز ضامن شوند و بر راکب کفارت واجب آید و بر سایق و قاید کفارت واجب نیاید و راکب از ورثہ محروم شود بخلاف قاید و سایق مسئلہ اگر دو سوار و یا دو پیادہ بر یکدیگر زدند و ہر دو ہلاک شدند عاقلہ ہر یکے را تمام دیت ضامن شوند و بقول زفر و شافعی رحمہ اللہ بر عاقلہ ہر یک نصف دیت واجب شود مسئلہ اگر دابہ را راند و این دابہ بر مردے افتادہ ہلاک کرد سایق ضامن شود و اگر رسن را کشید و از ین یک پیش آدمے را زیر پاے آورد و بکشت بر عاقلہ قاید دیت واجب آید و اگر با قاید درین مسئلہ سایق نیز باشد بر ہر دو دیت واجب آید مسئلہ اگر مردے قطار شترے را بست و قاید را معلوم نبود و این شتر مردے را زیر پاے آورد و بکشت بر قاید دیت واجب شود و عاقلہ قاید بدان دیت بر عاقلہ رابط رجوع کند مسئلہ مردے دابہ را بجائے روان کرد و ہمچون مے راند و این دابہ در حال چیزے را ہلاک کرد این رانندہ ضامن شود و اگر پرندہ را رہا کرد و پرانید و بر فور چیزے را ہلاک کرد این رانندہ ضامن نشود و در حال ہمچنین اگر سگ را فرستاد و سایق او نبود و سگ چیزے را ہلاک کرد ضامن نشود و بروایتے از

ابی یوسف رحمه الله تعالی در جمیع مسائل ضامن شود مسئله اگر دابه بر مید و ماب یا آدمی را بشب یا بروز هلاک کرد صاحب دابه ضامن نشود مسئله اگر مردے گوسپند قصاب را چشم کشید نقصان را ضامن شود مسئله در چشم گاو و خر ربع قیمت واجب آید و اگر چشم دراز گوش و استر واسپ کشید ربع قیمت واجب آید و بقول شافعی رحمه الله تعالی درین مسائل نیز ضمان نقصان واجب شود

باب جنایة المملوک والجنایة علیه

مسئله اگر مملوک بارها جنایت کرد واجب نشود مگر یکبار دفع کردن اگر محل دفع بود و اگر محل نبود واجب نشود مگر یک قیمت مسئله اگر بندهٔ شخصے جنایت کرد بخطا مولے مخیر بود یا بنده را دفع کند و لے جنایت مالک بنده شود و یا ارش دهد و بنده را باز خرد و بقول شافعی رحمه الله تعالی جنایت دین بود در گردن بنده که دران فروخته شود اگر مولے فدا داد و بنده را باز خرید باز بنده جنایت دیگر کرد حکم جنایت دوم حکم جنایت اولے بود یعنے مولے مخیر بود در دفع و فدا مسئله اگر بنده دو جنایت کرد مولے مخیر بود یا بنده را بهر دو جنایت دفع کند یا دو ارش دهد و بنده را باز خرد مسئله اگر مولے بنده را آزاد کرد بعد از جنایت مولے را جنایت بنده معلوم نبود مولے ضامن شود انچه کمترست از قیمت بنده و از ارش جنایت و اگر مولے را جنایت بنده معلوم بود و بعده آزاد کرد ارش جنایت بر مولے واجب شود و همچنین اگر مولے بنده را بعد از علم بجنایت فروخت ارش جنایت بر مولے واجب شود مسئله اگر مولے بنده را گفت اگر فلان را بکشے تو آزادی و بنده او را بکشت دیت آن مقتول بر مولے لازم آید و بقول زفر رحمه الله تعالی قیمت بنده بر مولے واجب شود و همچنین اگر گفت اگر فلان را زخم کنے و یا بر فلان تیر فرستے تو آزادی و بنده همچنان کرد ارش بر مولے واجب آید مسئله اگر بنده دست آزادے بقصد برید و مولے بنده را بدو دفع کرد و آن دست برید این بنده را آزاد کرد بعده هم بدان سبب مرد و بنده صلح بجنایت باشد بدین جنایت و اگر دست برید این بنده را آزاد نکرده بنده را بمولے رد کنند و اولیاے مقتول بنده را بکشند و یا عفو کنند

مسئله اگر بنده ماذون مدیون جنایت کرد بخطا و موے اورا آزاد کرد و جنایت او معلوم نداشت بر موے دو قیمت واجب شود یک قیمت برائے رب دَین و یک قیمت برائے موے جنایت مسئله اگر موے کنیزک را اذن کرد بتجارت و این کنیزک از کسے وام بستد بعده فرزند آورد کنیزک را با فرزند برائے وام بفروشند و اگر این کنیزک جنایت کرد بعده فرزند آورد کنیزک را بموے جنایت دفع کنند و فرزند را دفع نکنند مسئله اگر زید بنده شخصے را گفت که موے اورا آزاد کرده است و این بنده وے زید را انگشت بخطا ببرید و موے برائے زید هیچ واجب نشود مسئله اگر بنده را موے آزاد کرد و این بنده موے را میگوید که برادر ترا کشته ام بخطا و من بنده بودم و او میگوید که تو آزاد بودے باجماع قول بنده معتبر بود مسئله اگر موے کنیزک را آزاد کرد بعده گفت که دست تو بریدم و تو کنیزک من بودے و کنیزک میگوید که بعد از آزاد کردن بریده قول کنیزک معتبر بود و همچنین اگر میگوید که فلان کالا از تو ستده ام و تو کنیزک من بودے و کنیزک گفت بعد از آزاد کردن ستده قول کنیزک معتبر بود و بقول محمد رحمه الله تعالے قول موے معتبر بود فاما اگر موے گفت چندین اجرت از تو ستده ام و تو کنیزک من بودے و یا گفت که ترا وطی کرده ام و تو کنیزک من بودے و او گفت که هر دو چیز بعد از آزادے کرده قول موے معتبر بود مسئله اگر بنده محجور کودک آزاد را فرمود بکشتن مردے و کودک اورا کشت دیت این مقتول بر عاقله صبی واجب آید و همچنین اگر بنده محجور بنده را فرمود بکشتن مردے موے کشنده مخیر بود بدفع بنده یا بفدا مسئله اگر بنده دو مرد را بقصد کشت و هر یک را دو ولیست و یکان وے عفو کرد موے بنده نیمه بنده بدان دو وے دیگرے که عفو کرده اند دفع کند و یا بده هزار درم بنده را باز خرد و اگر این یکے را بعمد آورد و دوم را بخطا کشت و هر یکے را دو ولیست و یک وے مقتول بعمداً عفو کرد اگر موے بنده را باز خرد ده هزار درم بدو وے مقتول بخطا دهد و پنج هزار درم بیک وے مقتول بعمد آدهد و یا بنده را بدایشان دفع کند و بنده میان ایشان اثلاثاً بود دو حصه دو وے مقتول بخطا را بود و یک حصه وے مقتول بعمد آرا بود کسے که عفو نکرده است و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما بنده میان ایشان اربا عا گردد سه ربع دو وے مقتول خطا و یک ربع وے مقتول عمداً غیر عافی را بود

مسئله اگر بنده ایست مشترک میان دو کس این بنده قریب ایشانرا کشت و یکے ازین دو مولے عفو کرد کل دم باطل شود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما مولے عافی نصف نصیب خود بغیر عافی دهد و یا بربع دیت باز خرد

فصل اگر شخصے بنده دیگرے را بخطا کشت بر قاتل قیمت بنده مقتول واجب آید و اگر قیمت بنده مقتول بده هزار درم رسد و یا زیادت از انست ده هزار کم از ده درم دهد و بقول ابی یوسف و شافعی رحمة الله علیهما قیمت بنده واجب آید اگرچه زیادت از دیت بود مسئله اگر کنیزک شخصے را بخطا کشت و قیمت کنیزک پنج هزار درم ست تمام قیمت کم از ده درم واجب آید و بقول ابی یوسف و شافعی رحمة الله علیهما قیمت کنیزک واجب آید مسئله اگر بنده شخصے غصب کرد و در دست غاصب هلاک شد قیمت بنده مغصوب هرچند که باشد بر غاصب واجب آید اگرچه زیادت از دیت بود مسئله آنچه مقدر ست در دیت حر همان مقدار از قیمت بنده تا اگر دست بنده برید بخطا نیم قیمت واجب آید مسئله اگر دست بنده را برید و مولے بنده را آزاد کرد و این قطع سرایت کرد و بنده بسبب آن بمرد و این بنده وارث دارد بجز مولے قصاص نکنند و الا قصاص کنند و بقول محمد رحمه الله تعالے درین مسئله قصاص واجب نیست و بر قاطع ارش دست واجب آید مسئله اگر دو بنده خود را گفت یکے از شما آزاد و کسے این هر دو بنده را جراحت کرد بعده مولے عتق را در یکے بیان کرد ارش این هر دو بنده مولے را بود و اگر این هر دو را یکے کشت پس دیت آزاد و قیمت بنده واجب آید مسئله اگر شخصے دو چشم بنده کشید مولے مخیر بود یا بنده را بدو دهد و تمام قیمت بستاند و یا بنده را نگهدارد و هیچ نستاند و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما یا بنده را بدهد و تمام قیمت بستاند و یا بنده را نگهدارد و نقصان قیمت بستاند و بقول شافعی رحمه الله تعالے بنده را نگاهدارد و تمام قیمت بستاند مسئله اگر مدبر و یا ام ولد جنایت کرد مولے ضامن شود آنچه کمتر ست از قیمت و ارش و اگر مولے قیمت داد بحکم قاضے باز این مدبر و یا ام ولد جنایت دیگر کرد ولے جنایت دوم با ولے جنایت اول شریک شود در آنچه او را رسیده است از قیمت و ارش و اگر بے حکم قاضے قیمت بولے جنایت اول

داده است وے جنایت دوم مخیر بود یا اتباع موے کند یا اتباع وے جنایت اول کند و
بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما اتباع وے جنایت اولی را بود و بمولی هیچ نرسد

باب غصب العبد والمدبر والصبی والجنایة فی ذلک

اگر مولے دست بنده برید بعده کسے این را غصب کرد و این بنده از سبب بریدن دست بمرد غاصب قیمت بنده مقطوع را ضامن شود مسئله اگر شخصے بنده صحیح را غصب کرد بعده مولے دست این بنده خود را بدست غاصب برید و بنده بسبب آن بمرد بر غاصب هیچ واجب نشود مسئله اگر بنده محجور دیگرے را غصب کرد و مغصوب پیش غاصب بمرد بنده غاصب ضامن شود مسئله اگر مدبرے نزدیک غاصب جنایت کرد بعده مدبر بمولے رد شد و نزدیک مولے نیز جنایت کرد مولے ضامن شود قیمت مدبر برائے هر دو را مولے به نصف قیمت رجوع کند بر غاصب و آن را بولے جنایت اولے دفع کند و بار دوم رجوع بدان نصف قیمت بر غاصب کند و بقول محمد رحمه الله تعالے به نصف قیمت رجوع کند بر غاصب و آن نصف مولے را بود و اگر مدبر اول جنایت نزدیک مولے کرد بعده نزدیک غاصب جنایت کرد بر مولے قیمت مدبر واجب آید و میان هر دو ولے مناصفه باشد بعده مولے به نصف قیمت مدبر بر غاصب رجوع کند و آن را بولے جنایت اولے دهد بعده بار دیگر رجوع نکند بر غاصب باتفاق مسئله اگر بنده را غصب کرد و نزدیک او جنایت کرد و بعد از دبر مولے نیز بدست مولے جنایت کرد مولے بنده را دفع کند بولے هر دو جنایت بعده بر غاصب رجوع کند بنصف قیمت و آن را بولے جنایت اولے دهد و بار دوم بنصف رجوع کند بر غاصب و بقول محمد رحمه الله تعالے بنصف قیمت بر غاصب رجوع کند و همون را بود و اگر اول نزدیک مولے جنایت کرد بعده نزدیک غاصب جنایت کرد مولے بنده را بولے هر دو جنایت دفع کند تا میان ایشان مناصفه باشد و بنصف قیمت بنده رجوع کند بر غاصب و آن را دفع کند بولے جنایت اولے و بار دوم رجوع نکند بنصف قیمت بر غاصب پس درین مسائل حکم بنده چون حکم مدبر است مگر درین صورت مولے بنده را

دفع کند و در صورت مدبر موله قیمت مدبر را دفع کند **مسئله** اگر زید مدبر عمرو را دو بار غصب کرد و هر دو بار مدبر نزد یک غاصب جنایت کرد قیمت مدبر بر موله واجب آید برای ولی هر دو جنایت و میان ایشان مناصفه باشد و موله رجوع کند بر غاصب بقیمت مدبر و نصف آنرا بولی جنایت اولے دفع کند یا از رجوع کند بر غاصب به نصف مدبر و آنرا بکسے ندهد **مسئله** اگر شخصے کودک آزاد را غصب کرد و در دست غاصب بمرد آنگاه برابر است که کودک لائق تعبیر از نفس خود باشد یا نباشد یا بسبب تپ غاصب ضامن نشود و اگر بسبب صاعقه و یا بسبب گزیدن مار بمرد دیت بر عاقله غاصب واجب آید **مسئله** اگر بدست صبے بنده و دیعت نهادند و کودک آن بنده را بکشت قیمت این بنده بر عاقله کودک واجب آید و اگر بدست کودک طعامے امانت نهادند و این کودک طعام را بخورد تاوان بر کودک واجب نیاید و بقول ابی یوسف و شافعی رحمة الله علیهما تاوان بنده و طعام بر کودک واجب آید

کتاب القسامة

مسئله اگر کشته را در محلتے یافتند و کشنده او معلوم نیست پنجاه کس را از اهل محلت که ولے مقتول اختیار کند سوگند دهند بخدائے که ما نکشته ایم او را و کشنده او را ندانیم اگر سوگند خوردند دیت این مقتول بر اهل آن محلت واجب آید و ولے مقتول را سوگند نه‌دهند و بقول شافعے رحمة الله علیه اگر میان مقتول و میان اهل محلت عداوت باشد و یا مقتول خون آلوده باشد و یا نشانے کشتن بر یکے باشد و یا یکے عادل گواهے داد و یا جماعتے غیر عدول گواهے دهند که وی را اهل محلت کشته اند مدعے پنجاه سوگند خورد و اگر سوگند خوردند که ایشان بخطا کشته اند بر ایشان دیت واجب آید و اگر سوگند خوردند که بتهدید کشته اند بقولے از وی بر اهل محلت قصاص واجب شود و بقولے دیت واجب شود و اگر مدعے از سوگند نکول آورد اهل محلت را سوگند دهند اگر سوگند خوردند برے شوند و اگر نکول آوردند بقولے از و قصاص واجب شود و بقولے از و دیت واجب شود و بقول مالک رحمه الله دعوے در عمد بود حکم بقصاص کنند **مسئله** اگر اهل محلت کم از پنجاه باشند سوگند بر ایشان مکرر کنند تا پنجاه

سوگند تمام شود واگر یکے ازیشان نکول کرد حبس کنند تا سوگند خورد مسئله بر کودک دیوانه وبنده
وزن سوگند واجب نشود مسئله اگر مرده را در محلت یافتند واثر جراحت ندارد بر اہل محله
سوگند واجب شود ونه دیت همچنین اگر مرد را در محلتے یافتند وخون از بینی ویا از دہن ویا
از دبر او روان بود بر اہل محلت سوگند ودیت واجب نشود اگر خون از چشم ویا گوش بیرون
سوگند ودیت بر اہل محلت واجب شود مسئله اگر کشته را بر دابه یافتند وشخصے آن
دابه را مے راند ویا مے کشید ویا بدان دابه سوار ست دیت این مقتول بر عاقله او بود
واگر ہر سه جمع بوده اند یعنی راننده وکشنده وسوار ہر سه ضامن بوند مسئله اگر را ہے
میان دو دیه بوده وبر وے کشته است سوگند ودیت بر اہل دیہے بود که نزدیکتر ست بدین ق
مسئله اگر کشته را در سرائے شخصے یافتند سوگند بر صاحب سرائے واجب شود ودیت
بر عاقله او بود مسئله سوگند ودیت بر اہل خطه باشد نه بر ساکنان محلت ونه بر مشتریان
واگر اہل خطه ہیچکس نباشد سوگند ودیت بر خرندگان بود وبقول ابی یوسف رحمه الله تعالی
ساکنان وخرندگان در سوگند ودیت شریک باشند مسئله اگر کشته را در سرائے
مشترک یافتند وشرکت ایشان بتفاوت ست یک شریک نصف دارد وشریک
دوم عشر دارد وشریک سوم را باقی ست دیت بر عدد روس قسمت کنند مسئله
اگر مردے سرائے را خرید وپیش از قبضه او کشته را دران یافتند سوگند ودیت بر عاقله
بائع بود وبقول ابی یوسف ومحمد رحمة الله علیهما بر مالک بود واگر در بیع شرط خیار
بوده است دیت بر عاقله قابض بود وبقول ابی یوسف ومحمد رحمة الله علیهما بر کسے بود
که مالک شود مسئله اگر کشته را در سرائے یافتند دیت بر عاقله قابض لازم نشود
تا گواہان گواہے ندہند که این سرائے ملک قابض ست مسئله اگر کشته را در کشتی
یافتند بر ملاحان وبر کسانے که در کشتی سوار اند سوگند لازم شود مسئله اگر کشته را در
مسجد محلت یافتند سوگند بر اہل آن محلت واجب آید واگر کشته را در مسجد جامع ویا
در شارع عام یافتند سوگند بر ہیچکس واجب نشود ودیت در بیت المال بود مسئله اگر کشته
را در بیابان ویا در میان جوے فرات یافتند که آب مے رفت خون او ہدر باشد وسوگند

بر هیچ کس واجب نشود و بقول زفر رحمه الله تعالی در مسئلهٔ اول سوگند و دیت بر دیهی واجب شود که نزدیکتر است مسئله اگر کشته را بر کرانهٔ جوی خسپیده یافتند سوگند و دیت بر دیهی که نزدیکتر بود واجب شود مسئله اگر ولی مقتول بر کسی که از اهل محلت نیست دعوی کرد سوگند و دیت از اهل محلت ساقط شود و اگر ولی بر یکی معین از اهل محله دعوی میکند سوگند و دیت از اهل محلت ساقط نشود مسئله اگر قومی با تیغ رسیدند و از کسی گذشتند دیت بر اهل محله بود مگر که ولی بر ایشان دعوی کند و یا بر یکی معین از ایشان دعوی میکند درینصورت بر اهل محله و بر ایشان هیچ واجب نشود تا بینه اقامت نکنند مسئله اگر کسی که او را سوگند میدهد میگوید که زید کشته است او را سوگند دهند بخدای که تو نکشتهٔ و جز زید کشنده دیگری نه دانی مسئله اگر اهل محله گواهی میدهند بر یکی ازین محله و یا بر یکی از محلت دیگر گواهی ایشان باطل بود و بقول ابی یوسف و محمد رحم گواهی ایشان مقبول بود

کتاب المعاقل

معاقل جمع معقله است و معقله عبارت از دیت است مسئله هر دیتی که بنفس قتل واجب شود عاقله اهل دیوان اند اگر قاتل از عاقلهٔ دیوان بود از عطایای ایشان دیت بستانند در سه سال و اگر عطایای ایشان بیشتر از سه سال و یا کمتر از سه سال بیرون می آید هم از عطایا بستانند و بقول شافعی رحمه الله تعالی دیت بر قرابتیان واجب شود مسئله اگر کشنده از اهل دیوان نباشد عاقله از قبیلهٔ او باشد بر قبیله او دیت قسمت کنند و در سه سال در هر سالی از هر یکی زیادت از یک درم و یا از یک درم و ثلث درم نستانند پس در مدت سه سال زیاده از چهار درم درم از هیچکس نستانند اگر دیت در قبیله قسمت کردند و دیت تمام نشد قبیله که نزدیکتر باشد به نسب بر ترتیب عصبات ضم کنند و باقی دیت از ان قبیله بستانند و کشنده با عاقله در قسمت دیت در آید و یکی از ایشان باشد و بقول شافعی رحمه الله تعالی بر قاتل از دیت هیچ واجب نشود مسئله عاقله معتق قبیله

موے او بود مسئلہ از موے موالات موے او و قبیلہ موے او دیت دہد مسئلہ جنایت بندہ و جنایت عمداً و آنچہ بصلح و یا باقرار لازم آید عاقلہ ندہند مگر در اقرار عاقلہ تصدیق کنند مسئلہ اگر آزادے بر بندہ جنایت کرد بخطا دیت او بر عاقلہ واجب شود و بقول شافعی رحمہ اللہ تعالے بر جانی واجب شود

کتاب الوصایا

وصیت عبارتست از ایجابے کہ بعد از فوت باشد یعنے تملیکے ست مضاف بوقتے کہ بعد از مرگ بود مسئلہ وصیت مستحب ست و بزیادت از ثلث مال درست نیست مگر باجازت وارث مسئلہ وصیت برائے کشندہ جائز نیست مگر باجازت و رضاے ورثہ و بقول مالک و شافعی رحمۃ اللہ علیہما درست ست و بقول ابی یوسف رحمہ اللہ تعالے درست نیست اگرچہ ورثہ اجازت کنند مسئلہ وصیت برائے وارث جائز نیست مگر باجازت ورثہ مسئلہ اگر مسلمانے برائے ذمے و یا ذمی برائے مسلمانے وصیت کند درست باشد و قبول وصیت بعد از موت معتبرست تا اگر موصی لہ وصیت را در حیات وصیت کنندہ رد و یا قبول میکند معتبر نبود و بقول زفر رحمہ اللہ تعالے اگر در حیات او رد کرد و بعد از موت او قبول کرد جائز نبود مسئلہ مستحب ست کہ کم از ثلث مال وصیت کند و مال وصیت بہ قبول موصی لہ را شود مگر کہ موصی لہ بعد از موت موصی پیش از قبول بمیرد درینصورت موصی بہ در ملک ورثہ وصیت کنندہ در آید و قبول وصیت برائے صحت ملک درینصورت شرط نیست و بقول زفر رحمہ اللہ تعالے و یک قول شافعی رحمہ اللہ تعالے قبول شرط ست مسئلہ اگر وصیت کنندہ مدیون ست و دین جمیع ترکہ را مستغرق ست وصیت جائز نبود مسئلہ وصیت کودک جائز نیست اگرچہ بعد از ادراک بمیرد و بقول شافعی رحمہ اللہ تعالے وصیت در خیرات درست مسئلہ وصیت مکاتب درست اگرچہ وفا بدل کتابت گذاشتہ است مسئلہ وصیت برائے حمل زنے و وصیت حمل کنیزک برائے کسے درست ست اگر در ہر دو صورت کم از شش ماہ فرزند آورد از وقت وصیت و بخشیدن برائے حمل جائز نبود مسئلہ اگر کنیزک وصیت کرد برائے شخصے مگر حمل

آن کنیزک وصیت کنیزک باستثناء حمل جائز بود مسئله جائز ست که وصیت کننده رجوع کند از وصیت بقول چنانکه گوید رجوع کردم ازین وصیت و یا بفعل چنانکه آن کالا را بفروشد و یا ببخشد و یا بجامه وصیت کرد بعده ببرید و یا بگوسپند وصیت کرد بعده ذبح کند مسئله منکر شدن از وصیت بمنزلهٔ رجوع نباشد

باب الوصیة بثلث المال

اگر یکے را بثلث مال وصیت کرد و دیگرے را نیز بثلث مال وصیت کرد و ورثه اجازت ندادند یک ثلث میان هر دو مناصفه باشد مسئله اگر برائے زید وصیت کرد بثلث مال و برائے عمرو بسدس مال و ورثه اجازت نکردند ثلث میان زید و عمرو سه حصه شود دو حصه از ثلث زید ببرد و یک حصه عمرو ببرد مسئله اگر برائے زید بکل مال وصیت کرد و برائے عمرو بثلث مال و ورثه اجازت نکردند ثلث میان ایشان مناصفه باشد و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما ثلث مال بر چهار سهم کنند سه سهم زید را بدهند و یک سهم عمرو را مسئله برائے کسے که بیشتر از ثلث مال وصیت کرده است و دیگرے را ثلث و یا کمتر هر دو را برابر بدهند و صاحب بیشتر را از زیادت ندهند و او را ضرب نکنند در زائد ثلث مگر در محابات و سعایت و دراهم مرسله صورت محابات آنست که شخصے در مرض موت بنده که قیمت او دو هزار و صد درم ست بدست زید بصد درم فروخت و به و هزار محابات کرد و بدست عمرو بنده که قیمت او یک هزار و صد درم ست بصد درم فروخت و بیک هزار محابات کرد و بمرد و بجز این دو بنده مالے دیگر نداشت و ورثه اجازت نکردند محابات در هزار درم درست باشد میان زید و عمرو هزار بر سه سهم شود پس از زید یک هزار و سه صد و سی و سه درم و ثلث درم باز ستانند و شش صد و شصت و شش درم و دو ثلثان درم بوے بگذارند و از عمرو شش صد و شصت و شش درم و دو ثلث درم باز ستانند و سی صد و سی و سه و ثلث درم براو بگذارند و صورت سعایت آنست که مرد دو بنده دارد یکے را سالم نام ست و قیمت او دو هزار درم ست و بنده دوم را بشیر نام ست و قیمت او یک هزار درم ست و بجز این دو بنده مال دیگر ندارد و در مرض موت هر دو بنده را آزاد کرد

و یک هزار درست است پس سالم در یک هزار و سے صد و سی و سه درم سعایت کند برائے
ورثه و سے صد و شصت و شش درم و دو حصه از درم از وے ساقط شود و مشتری درسے صد
و شصت و شش درم و ثلثان درم برائے ورثه سعایت کند و سے صد و سی و سه درم و ثلث
درم از وے ساقط شود و صورت دراهم مرسله آنست که مریضے سه هزار درم دارد و در مرض
موت بدو هزار درم برائے زید وصیت کرد و یک هزار درم برائے عمرو بجز این سه هزار درم دیگر ندارد
وصیت در یک هزار درست باشد پس زید را شش صد و شصت و شش درم و ثلثان درم دهند و عمرو را
سی صد و شصت و شش درم و ثلثان درم دهند و عمرو را سے صد و شصت و سی و سه درم و ثلث
درم دهند مسئله اگر وصیت کرد برائے زید بنصیب پسر خود وصیت باطل بود و بقول زفر
رحمه الله تعالے جائز بود و اگر بمثل نصیب پسر خود وصیت کرد جائز بود پس اگر وصیت کننده را
دو پسر باشد موصی له را سوم حصه دهند مسئله اگر وصیت کرد برائے زید بسهمے از مال خود و یا بجزوے
از مال خود بیان آن بدست ورثه باشد هر چند که خواهند بدهند مسئله اگر گفت سدس مال
من زید را باشد باز دران مجلسے یا در مجلسے دیگر گفت ثلث مال من زید را دهند پس زید را
ثلث مال دهند و سدس در ثلث داخل بود مسئله اگر گفت سدس مال من زید را دهند
بعده گفت سدس مال زید را دهند یک سدس دهند مسئله اگر ثلث دراهم یا ثلث گوسپندان
برائے زید وصیت کرد و ثلثان آن هلاک شد و این ثلث باقی از دراهم و گوسپندان
ثلث کل مال که سوائے از جنس موصے به است میشود پس تمام آنچه از دراهم و گوسپندان
باقیست زید را دهند و بقول زفر رحمه الله تعالے از ثلث باقے ثلث دهند مسئله اگر مرد
وصیت به ثلث جامها برائے زید کرد و ثلثان جامه هلاک شد و یا یکے از سه بنده و یا یکے
از سه سرائے وصیت کرد برائے زید و ثلثان بنده و سرائے هلاک شد درین مسئله زید را
ثلث باقے دهند مسئله اگر وصیت کرد برائے زید بهزار درم و او را دراهم عین است
و دراهم دین است یعنے دراهم نقد دارد و دراهم وام یافت دارد اگر از دراهم نقد هزار درم
ثلث میشود هزار درم از نقد دهند و اگر نمیشود ثلث آن را نقد دهند و هر چند از وام
حاصل شود ثلث بزید دهند تا آنکه هزار درم تمام شود مسئله اگر وصیت کرد بثلث مال

برای زید و عمرو و عمرو مرده است تمام ثلث زید را دهند مسئله۱۲ اگر گفت ثلث مال من میان
زید و عمرو باشد و عمرو مرده است درینصورت زید را نصف ثلث دهند مسئله۱۳ اگر بثلث مال وصیت
کرد و هیچ مالی ندارد بعده مال حاصل کرد ثلث مالی که بوقت موت مالک بود واجب شود
مسئله۱۴ اگر سه ام ولد دارد و بثلث مال برای امهات اولاد خود وصیت کرد برای فقرا
و مساکین درین مسئله ثلث مال را پنج سهم کنند سه سهم ام ولد را دهند هر یکی را یکان
سهم و یک سهم بفقرا و یک سهم بمساکین دهند و بقول محمد رحمه الله تعالی بر هفت سهم
قسمت کنند بفقرا و مساکین دو دو سهم و با مهات اولاد سه سهم مسئله۱۵ اگر وصیت کرد بثلث
مال برای زید و برای مساکین نصفی از ثلث زید را دهند و نصف بمساکین دهند
مسئله۱۶ اگر بصد درم برای زید و بصد درم برای عمرو وصیت کرد و بکر را گفت که ترا با زید
و عمرو شریک کردم بکر را از هر صدی ثلث دهند مسئله۱۷ اگر وصیت کرد برای زید بچهارصد
درم و برای عمرو بدویست درم بعده بکر را گفت که ترا با ایشان شریک کردم بکر را دهند
نصف انچه بزید رسد و نصف انچه بعمرو رسد مسئله۱۸ اگر ورثهٔ خود را گفت که زید را
بر من وام ست و ایشان تصدیق کردند و زید زیادت از ثلث مال دعوی کرد
تصدیق ایشان تا ثلث مال بود مسئله۱۹ اگر باین اقرار بوام در مرض موت وصیتها نیز
کرد ثلث مال برای اصحاب وصیت جدا کنند و اصحاب وصایا را گویند بدانچه خواهید مقرله
را تصدیق کنید در وام و ثلثان مال برای ورثه جدا کنند و ورثه را گویند بدانچه خواهند
مقرله را تصدیق کنید و چون اصحاب وصایا و ورثهٔ دین بیان کردند پس انچه
اصحاب وصایا اقرار کردند ثلث آن بمقرله دهند و انچه ورثه بیان کردند ثلث آن بمقرله
دهند و مقرله را مقدم دارند بعده انچه از ثلث ماند باصحاب وصایا دهند و انچه از دو ثلث
ماند از ثلثان مال که برای ورثه جدا کرده بودند بورثه دهند و اگر مقرله زیادت
از انچه بیان کرده اند دعوی میکند هر یک را از ورثه و اصحاب وصایا سوگند دهند بر علم
مسئله۲۰ اگر برای بیگانه و برای وارث وصیت کرد وصیت در حق بیگانه درست باشد و نصف
انچه وصیت کرده است بدو دهند و نصف دیگر ورثه را بود و برای وارث وصیت باطل بود

مسئلہ ۲۲۱ اگر گفت بدین جامہ جید وصیت کردم برائے زید و بدین میانہ وصیت کردم برائے
عمرو بدین جامہ کمینہ وصیت کردم برائے بکر و یک جامہ ہلاک شد معلوم نیست کہ آن جامہ
کدام ست و وارث ہر یکے را گوید بدان جامہ کہ حق تو بود ہلاک شد وصیت باطل شود
مگر کہ ورثہ آن دو جامہ باقی باصحاب وصایا تسلیم کنند و گویند کہ میان خود قسمت کنند پس
درینصورت وصیت جائز بود صاحب جید را ازین دو جامہ دو ثلث جید دہند و صاحب
روے را ازین دو جامہ دو ثلث روے دہند و صاحب میانہ را ثلث جید و ثلث جامہ روے
دہند مسئلہ ۲۲۲ اگر سرائے ست مشترک میان دو کس و یک وصیت کرد برائے زید بیک خانہ
معین ازین سرائے سرائے را قسمت کنند و این خانہ معین در نصیب وصیت کنندہ آید بعد از
موت او این خانہ زید را بود و اگر این خانہ در نصیب شریک دوم آمد ورثہ وصیت کنندہ مقدار
آن خانہ گز کنند و بزید دہند و بقول محمد رحمہ اللہ تعالے اگر این خانہ معین در نصیب
موصے افتاد نصف آن بزید دہند و اگر در نصف شریک دوم افتاد مقدار نصف آن خانہ
واز نصیب موصے بزید دہند مسئلہ ۲۲۳ و اگر یک شریک بخانہ معین از سرائے برائے زید
اقرار کرد درینصورت نیز ہمان حکم ست کہ در وصیت بود مسئلہ ۲۲۴ اگر وصیت کرد بہزار درم
معین از مال دیگرے و صاحب مال بعد از وصیت کنندہ وصیت را اجازت کرد و ہزار درم
موصے لہ را دادہ جائز بود و توانند کہ ندہند اگرچہ اجازت کردہ است مسئلہ اگر دو پسر ترکہ پدر
را قسمت کردند بعدہ یکے از ایشان اقرار کرد کہ پدر ما برائے زید بثلث مال وصیت کردہ است
این اقرار در ثلث نصیب او افتد و بقول زفر رحمہ اللہ تعالے نصف نصیب خود بزید دہد
مسئلہ ۲۲۵ اگر زید وصیت کرد بہ کنیزک معین برائے عمرو و کنیزک بعد از موت زید پیش از قسمت
فرزند آورد و قیمت ایشان ثلث ترکہ میشود مادر و فرزند ہر دو عمرو را دہند و اگر قیمت
ایشان زیادت از ثلث ترکہ میشود وصیت درست باشد اول ثلث از مادر تمام کنند و اگر
چیزے باقی بود از فرزند تمام کنند و بقول ابی یوسف و محمد رحمہما اللہ علیہما از ہر دو بحصہ
مسئلہ اگر زید برائے پسر کافر خود و یا برائے پسر خود کہ بندہ شخصے است وصیت کرد و پیش از
موت زید پسر او اسلام آورد و یا بندہ آزاد شد وصیت باطل بود ہمچنین اگر پسر خود را در حالت

کفر و یا در حالت بندگی چیزے بخشید و یا براے او اقرار کرد یوام و پیش از موت بپسر اد اسلام آورد و یا آزاد شده جائز نبود مسئلہ اگر شخصے جاے مانده و یا مفلوج و یا شل و یا مسلول شد و این زحمت او دراز کشید و خوف مردن کم شد بمنزلہ صحیح بود تا اگر درین حالت چیزے بخشید از کل مال جائز بود و اگر بعد ازین صاحب فراش شود بمنزلہ مرض حادث شود و اگر ازین زحمت اول یار شد و صاحب فراش گشت و بعد از چند روز بمرد درین صورت هبہ از ثلث مال معتبر بود

باب العتق فی المرض

مسئلہ اگر بنده را در مرض موت آزاد کرد و یا فروخت و محابات کرد و یا بخشید هر سه تصرف درست باشد و از ثلث مال معتبر بود و بمنزلہ وصیت بود و اگر ورثہ اجازت کردند درست باشد و از ثلث مال معتبر بود و بمنزلہ وصیت بود اگر ورثہ اجازت کردند بنده سعایت نکند اگر اول محابات کرد بعده آزاد کرد و از ثلث مال بیرون نمی آید محابات اولے بود و اگر اول آزاد کرد بعده محابات کرد و عتق و محابات زیادت از ثلث میشود هر دو برابر باشند و بقول ابی یوسف و محمد رح در هر دو صورت عتق اولے باشد و بقول زفر رح هر چہ اول است همان اولے بود مسئلہ اگر وصیت کرد کہ بدین صد درم بنده آزاد کنند و یک درم ازان هلاک شد بدراهم باقی ازان آزاد نکنند و بقول ابی یوسف و محمد رح بدانچہ باقی ماند آزاد کنند مسئلہ اگر وصیت کرد کہ بدین صد درم حج بجاے آرند و یک درم ازان هلاک شد بدانچہ مانده است حج بجاے آرند از جا کہ برسد مسئلہ اگر زید وصیت کرد بہ آزاد کردن بنده معین و بعد از موت زید بنده جنایت کرد بولے جنایت دفع کردند وصیت باطل شود و اگر بنده را باز خریدند وصیت باطل نشود و فدا در مال ورثہ بود مسئلہ اگر وصیت کرد براے زید بثلث مال و بنده را ترکہ گذاشت و زید میگوید کہ این بنده را موصے او در حالت صحت آزاد کرده است و وارث میگوید کہ در مرض آزاد کرده است قول وارث معتبر بود و زید را هیچ نرسد مگر که از ثلث مال چیزے فاضل ماند [illegible] مسئلہ اگر زید بمرد و یک پسر و بنده گذاشت و بنده دعوی کرد بر پسر زید کہ [illegible] یافت [illegible] و بنده دعوے کرد کہ پدر تو مرا آزاد کرده است و وارث هر دو را تصدیق کرد بنده و قیمت خود [illegible]

و آنرا بغریم دهند و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما هیچ سعایت نکند مسئله اگر بحقهای
خدای تعالی وصیت کرد فرائض را مقدم دارند اگر چه او موخر داشته است چون حج و زکوٰة
و کفارت و اگر حقوق خدای تعالی در قوت برابر اند هر چه موصی مقدم داشته است همان مقدم
دارند مسئله اگر وصیت بحج کرد مردی را بفرمانید تا از شهر وصیت کننده سوار برای حج رود
و اگر بثلث مال از شهر وصیت کننده ممکن نمیشود که اجیر گیرند برای حج از انجا که ممکن شود
اجیر گیرند مسئله اگر از شهر خود بنیت حج بیرون آمد و در راه بمرد و وصیت کرد که از جهت او حج
بجا آرند واجب شود که از شهر او حج آغاز کنند و بقول ابی یوسف و محمد رح از انجا که رسیده است
بجا آرند و همین خلاف ست اگر حج از دیگرے کرد وے کسانند و در راه بمرد

باب الوصیة للاقارب وغیرهم

مسئله اگر مردے برای همسایگان خود وصیت کرد مستحق همسایگان متصل او باشند و بقول
ابی یوسف و محمد رح هر که ساکن ست دران محله و در مسجد محله جمع میشود در وصیت همسایگان
داخل بود و بقول شافعی رح جوار تا چهل خانه بود هر جانبی مسئله اگر وصیت برای اصهار کرد
یعنی برای خسران وصیت کرد هر قرابتی ذی رحم محرم که از جانب زن او باشد یعنی نکاح زن
با او حرام باشد در وصیت در آید و اگر برای اختان یعنی برای دامادان وصیت کرد اقارب شوهر
زنی که ذات رحم محرم او بود درین وصیت داخل شود اگر وصیت برای اهل زید کرد زن
او مستحق وصیت بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما هر یک در عیال او بود و اگر
وصیت برای جنس او کرد اهل بیت پدر او مستحق وصیت شود مسئله اگر وصیت کرد برای
اقارب و یا برای ذی قرابت و یا برای ذی ارحام و یا برای ذی انساب کرد حکم آن
ذی رحم محرم نزدیکتر بود او مستحق وصیت بود و درین وصیت مادر و پدر و وارث درینا نبود دو تن
از اقارب یا بیشتر تمام وصیت را مستحق شوند و اگر وصیت برای اقارب کرد وصیت کننده را دو عم
و دو خال ست وصیت دو عم را بود و دو خال را نبود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما چهار حصه شود
یکی یکان حصه از وصیت برند و اگر یک عم و دو خال اند نصف وصیت عم را بود و نصف دیگر

دو خال را واگر یک عم و یک عمه باشد نصف وصیت عم را بود و نصف دیگر عمه را مسئله اگر وصیت کرد برای ورثه مرد دو سهم برد و زن یک سهم واگر وصیت کرد برای ولد فلان زن و مرد را برابر دهند والله اعلم

باب الوصیة بالخدمة والسکنی والثمرة

مسئله اگر وصیت کرد بخدمت بنده خود و یا بسکنی سرای خود برای زید بمدتی معلوم درست باشد و همچنین اگر وصیت کرد بخدمت بنده خود و یا بسکنی سرای خود برای زید همیشه جائز بود واگر بنده از ثلث مال بیرون می آید بنده را بزید تسلیم کنند تا او را خدمت کند بران مدت که تعیین کرد در مسئله اول و یا پیوسته در مسئله دوم واگر از ثلث مال بیرون نمی آید ورثه را دو روز خدمت کند و یک روز زید را خدمت کند و بعد از موت زید بورثه وصیت کننده باز گردد واگر زید در حیات مالک بنده بمرد وصیت باطل شود مسئله اگر زید وصیت کرد بمیوه باغ خود برای عمرو زید بمرد عمرو را آن میوه رسد و میوه دیگر که بعد ازین پیدا شود ورثه را بود واگر زید گفت میوه باغ خود عمرو را وصیت کردم یا میوه باغ وصیت کردم تا میوه باغ من پیوسته عمرو را بود درینصورت میوه آینده پیوسته مادامی که عمرو زنده باشد بدو دهند واگر زید باجرت باغ خود برای عمرو وصیت کرد اجرت موجود و آینده عمرو را رسد اگرچه پیوسته ذکر نکرد واگر بصوف گوسفند و یا بچهای گوسپند و یا بشیر گوسفند برای عمرو وصیت کرد هرچه در حال موت زید موجود بود همان عمرو را دهند اگرچه پیوسته ذکر کرده باشد یا نی

باب وصیة الذمی

مسئله اگر ذمی سرای خود را در حالت صحت کلیسا و یا کنشت ساخت بعد از موت او میراث شود باتفاق واگر ذمی وصیت کرد که سرای او را برای زید کلیسا و یا کنشت گردانند این وصیت از ثلث مال درست باشد واگر وصیت کرد که سرای او را کنشت برآرند برای قومی غیر معین وصیت درست بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما باطل بود مسئله اگر

مسئله اگر وصیت کرد بخدمت بنده خود و یا بسکونت دار خود در مدت معلوم یا غیر معلوم ...

۲۶۹

بیمار شود دو روز بورثه
دهند یا دار را سه حصه
کنند یک حصه بورثه دهند
و دو حصه را بورثه بسپارند
واین در دار اوسع و
اعدل باشد بخلاف بنده
زیرا که دران قسمت ممکن نیست
بجون مدت معلوم شود
۲ دو بسه ورثه باشد ۱۲
کذا فی الهدایه

حربی در دار الاسلام با مان آمده تمام مال خود برای مسلمان و یا برای ذمی وصیت کرد جائز بود

باب الوصی

اگر زید عمرو را وصی خود گردانید و عمرو بحضور زید وصایت را قبول کرد بحضور او رد کرد رد شود و اگر در غیبت او رد کرد رد نشود و فرق میان عمرو ترکه زید را بمنزله قبول وصایت است و اگر عمرو در حیات زید قبول و رد نکرد و بعد از موت او گفت قبول میکنم بعده قبول کرد جائز بود و اگر قاضی بعد از رد کردن او را از وصیت بیرون نیاورده باشد بقول زفر رحمه الله تعالی اگر در غیبت زید گفت که قبول نمی کنم در حیات او و یا بعد از موت او بعده قبول میکند وصی نباشد مسئله اگر شخصی بنده و یا کافر و یا فاسق را وصی کرد قاضی ایشان را معزول کند و دیگری را بجای ایشان نصب کند مسئله اگر بنده خود را وصی کرد و ورثه او همه صغار اند درست بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله علیهما جائز نبود مسئله اگر وصی از قیام نمودن در وصایت عاجز شد قاضی دوم نیز نصب کند تا هر دو تصرف کنند مسئله اگر مرده دو کس را وصی کرد یکی در غیبت وصی دوم نتواند که تصرف کند مگر در مسائل معدوده و آن تجهیز میت و خریدن کفن و خریدن طعام و پوشش برای صغار و قبول هبه برای صغیر و رد کردن ودیعه معین که بموصی بود و است و گزاردن وام و تنفیذ وصیت معینه و آزاد کردن بنده معین و خصومت کردن در حقوق میت و بقول ابی یوسف رحمه الله تعالی هر یکی از این دو وصی تواند که بی وصی دوم در جمیع اشیا تصرف کند مسئله اگر وصی مرد دیگری را وصی گردانید وصی دوم بعد از موت وصی اول در هر دو ترکه وصی باشد و بقول شافعی رحمه الله تعالی در ترکه میت اول وصی نباشد مسئله قسمت وصی از جهت ورثه با موصی له یا وصی له جائز بود قسمت وصی با ورثه از جهت موصی له جائز نبود و اگر وصی با ورثه قسمت کرد و نصیب موصی له را قبض کرده بود و است از دست او هلاک شد موصی له رجوع کند ثلث آنچه که باقی مانده است مسئله اگر وصیت بحج کرده و وصی با ورثه قسمت کرد و مقداری که بدان حج توان کرد از قسمت میت جدا نمود و پیش وصی آن مال هلاک شد و یا وصی بکسی

که هیچ نخواهد کرد آن مال بدو داد و بدست وی هلاک شد بثلث بقیه مال ترکه از میت چه داد کنند و بر قول ابی یوسف هم اگر ثلث مال مستغرق شد بباقی مال رجوع نکنند و اگر تمام نشده است بدان مقدار که ثلث تمام شود در باقی رجوع کنند و بقول محمد هم در هر دو حال رجوع نکنند مسئله اگر میرد وصیت کرد بثلث مال برای زید غائب و قاضی با ورثه قسمت کرد نصیب زید بعبد جائز بود مسئله اگر وصی بنده از ترکه فروخت در غیبت غرما جائز بود مسئله اگر وصیت کرد که بنده من بدست زید فروخته شود و بهای آن صدقه دهند وصی بنده را بدست زید فروخت و بهای قبض کرد و بدست او هلاک شد و بنده را از مشتری مستحق بر وصی بهای بنده برای مشتری ضامن شود و در ترکه میت بدان رجوع کند و بقول محمد هم در ثلث رجوع تواند کرد و همچنین اگر وصی بنده صغیر را فروخت و بهای آن قبض کرد و بدست او هلاک شد و آن بنده را از مشتری مستحق بر مشتری بر وصی رجوع کند بهائی که بر وی داده است و وصی در مال صغیر رجوع کند و صغیر در ورثه رجوع کند بحصه خود مسئله اگر وصی بمال یتیم حواله قبول کرد اگر وی ضمیم یتیم است جائز بود مسئله اگر وصی کالای یتیم را فروخت و یا مال یتیم کالای خرید بغبن اندک جائز بود و بغبن بسیار جائز نبود مسئله اگر وصی مال ورثه غائب بالغ بغیر عقار فروخت جائز بود مگر در عقار مسئله اگر وصی در مال یتیم تجارت کند جائز بود مسئله وصی پدر در مال یتیم اولی است از جد و بقول شافعی جد اولی است مسئله اگر پدر کسی را وصی نکند جد بمنزله پدر بود

فصل فی الشهادة اگر دو وصی گواهی دهند که میت زید را وصی گردانیده است این گواهی باطل بود همچنین اگر دو پسر میت گواهی دهند که پدر ما زید را وصی گردانیده است این گواهی نیز باطل بود مگر که زید دعوی کند در هر دو صورت که میت مرا وصی گردانیده است مسئله اگر دو وصی گواهی دهند برای وارث صغیر بمال و یا برای وارث بالغ بمال میت این گواهی باطل بود و بقول ابی یوسف و محمد رحمة الله علیهما مقبول بود مسئله اگر دو مرد گواهی میدهند که زید و عمرو را بر میت هزار درم وام یافت است و زید و عمرو نیز گواهی میدهند که آن گواهان را نیز هزار درم بر میت وام یافت است گواهی هر دو فریق مقبول بود و اگر هر یکی را ازین دو طائفه در وصیت میت برای

قوله ... ۱۲
... ۱۲ ابن ملک

هر فریقے گواہے می دہند مقبول نباشد و بقول ابی یوسف رحمہ اللہ تعالے در دام نیز مقبول نباشد

کتاب الخنثی

خنثی کسے ست کہ او را فرج و ذکر باشد اگر از ذکر بول کرد کودک و اگر از فرج بول کرد زن بود و اگر از ہر دو راہ بول کرد حکم مر سابق را بود و اگر برابر کرد ہیچ کدام سابق نبود و خنثی مشکل بود و کثرت بول را اعتبار نیست و بقول ابی یوسف و محمد رحمۃ اللہ علیہما از ہر را ہے کہ بول بیشتر بود ہمران حکم شود مسئلہ چون خنثی بالغ شد و ریش او بیرون آمد و یا بزنان وصول بتواند مرد بود و اگر خنثی را پستان ظاہر شد چنانچہ زنان را ظاہر مے شود و یا از پستان شیر فرود آمد و یا حیض دید و یا حمل گرفت و یا او را وطے می توان کرد اینچنین خنثی حکم زن دارد و اگر ہیچ علامتے ظاہر نشد و یا ہر دو علامت پیدا آمد این خنثی مشکل بود و حکم خنثی مشکل آنست کہ در نماز بعد از صف مردان پیش از صف زنان بایستد چون اقتدا با مام کند و کنیزکے از مال او بستانند و او را ختنہ کنند و اگر او را مال نیست از بیت المال بستانند و چون کنیزک او را ختنہ کرد بفروشند و بہاے آن در بیت المال رسانند و در میراث ہر چہ کمتر ست از نصیب مرد و زن او را ہمان بود تا اگر شخصے بمرد و یک پسر و یک خنثی را گذاشت ترکہ میان ایشان بر سہ سہم قسمت شود دو سہم پسر برد و یک سہم خنثی برد و بہ قول ابی یوسف و محمد رحمۃ اللہ علیہما خنثی را نیمہ از نصیب زن و نیمہ از نصیب مرد دہند این قول شعبی ست فاما بقول ابی یوسف رحمۃ اللہ تعالے بر ہفت سہم قسمت کنند پسر را چہار سہم و خنثی را سہ سہم دہند و بقول محمد رحمۃ اللہ تعالے بر دوازدہ سہم قسمت کنند پسر را ہفت سہم

بدہند و خنثی را پنج سہم دہند

مسائل شتی اگر پیش گنگ وصیت نامہ و یا غیر آن خواندند و گفتند بر آنچہ درین نامہ است بر تو گواہے دہیم و این گنگ اشارت بسر کرد یعنی آرے و یا لفظ آرے نبشت درست بود و این اقرار باشد فاما کسے کہ در سخن گفتن زبان او گرفتہ شود او حکم گنگ ندارد تا اگر نامہ وصیت و یا غیر آن پیش او خواندند و او بسر اشارت کرد یعنی ہم و یا لفظ نعم نبشت

اقرار نباشد و بقول شافعی رحمه الله تعالی اقرار باشد مسئله اشارت و نبشتن گنگ در وصیت و
نکاح و طلاق و بیع و شرا و قصاص بمنزلهٔ اقرار ست و جائز بود که آن تصرفات را با شارت و نبشتن
قبول کند فاما در گرفته زبان جائز نبود مسئله اگر گنگ را قذف کردند گنگ اشارت کرد
و یا گنگ کسے را با شارت قذف کرد در هر دو صورت حد نزنند مسئله اگر گوسپندان بعضے ذبح
و بعضے مردار اند و معلوم نیست که مذبوح کدام ست اگر مذبوح بیشتر باشد تحرے کند و بخورد
و اگر مرده از بیشتر باشد نخورد و بقول شافعی رحمه الله تعالی در حالت اختیار
روا نباشد که بتحرے بخورد اگرچه مذبوح بیشتر بود مسئله اگر جامهٔ تر پلید را در جامهٔ
پاک خشک بپیچیدند و ترے جامهٔ پلید در پاک پیدا شد لیکن چنان ست که اگر فشرده شود
هیچ نچکد جامه پلید نشود مسئله اگر سر گوسپند را که بخون تر شده است در آتش انداختند
و خون او زائل شد و از ان سر خوردنے ساختند روا باشد که بخورد و این سوختن بجاے
شستن بود مسئله اگر سلطان خراج زمین مالک زمین را داد جائز بود و اگر عشر مالک
زمین را داد روا نباشد و بقول محمد رحمه الله تعالی در خراج جائز نبود مسئله اگر سلطان
زمینهاے مملوکه را بقومے داد تا خراج دهند جائز بود مسئله اگر روزهٔ ماه رمضان قضا
می دارد و تعیین روز نکرد جائز بود چنانکه اگر نمازے قضا میکند و نیت اول صلوة یا
آخر نمازے که بروے ست نمی کند جائز بود و اگر از دو رمضان قضا میکند و تعیین روزه
را یکے نمیکند روا باشد مسئله اگر روزه دار آب دهن دوست فرو برد کفارت واجب آید
و اگر آب دهن دوست نبود کفارت نباشد مسئله اگر بعضے حاجیان در راه گشته شدند
دیگران را در ترک آوردن حج عذر بود مسئله اگر زنے را گفت تو زن من شدی و آن
زن گفت شدم نکاح منعقد نشود مسئله اگر زنے را گفت خویشتن را زن من گردانید
و زن گفت گردانیدم و مرد گفت پذیرفتم نکاح منعقد شود مسئله اگر مردے را گفت
دختر خویش بر من ارزانے داشتے او گفت داشتم نکاح منعقد نشود مسئله اگر شوهر در خانهٔ
زن باذن سا کن ست زن شوهر را منع کرد از در آمدن دران خانه این زن ناشزه
است و اگر این مرد در خانهٔ مغصوب ساکن ست و زن از در آمدن درین خانهٔ

۲۷۳
عنوان بر کاغذ ... آن را اعتبار نباشد

منصوب تا تمتاع سے آرد نشوز نبود مسئلہ اگر زن شوہر را میگوید کہ من با کنیزک تو
ساکن نشوم و میخواہم تا در خانۂ علیحدہ ساکن شود نتواند مسئلہ اگر زن میگوید مرا طلاق
دہ شوہر گفت دادہ گیر یا کردہ گیر یا گفت دادہ باد و یا گفت کردہ باد اگر نیت طلاق داشت
واقع شود و اگر گفت دادہ است و کردہ است طلاق واقع شود اگرچہ نیت ندارد
و اگر گفت دادہ انکار یا کردہ انکار واقع نشود اگرچہ نیت دارد مسئلہ اگر زن را گفت
وے مرا نشاید تا قیامت یا گفت ہمہ عمر اگر نیت طلاق دارد واقع شود و اگر نیت ندارد
واقع نشود مسئلہ اگر زن را گفت حیلۂ زنان کن اقرار بود بسہ طلاق و اگر گفت حیلۂ خویش
کن اقرار بطلاق نباشد مسئلہ ۱۹ اگر زن شوہر را گفت کا بین ترا بخشیدم از من جنگ باز دار
اگر شوہر طلاق گفت دران مجلس مہر ازو ساقط شود و اگر طلاق نگفت مہر ازو
ساقط نشود مسئلہ ۲۰ اگر موسے بندہ را گفت اے مالک من و یا کنیزک را گفت من بندہ
توام آزاد نشود مسئلہ ۲۱ اگر گفت بر من سوگند ست کہ این کار نکنم اقرار بود کہ سوگند
بخدا اے خوردہ ام و اگر گفت بر من سوگند ست بطلاق ہمان لازم شود و اگر گفت
دروغ گفتہ ام تصدیق نکنند مسئلہ ۲۲ اگر گفت مرا سوگند خانہ است کہ این کار نکنم اقرار
بود بسوگند طلاق مسئلہ ۲۳ اگر بائع را گفت بہا باز دہ بائع گفت بدہم فسخ بیع بود
مسئلہ عقارے کہ در وخصومت میکنند از دست ذوالید بیرون نیاید تا مدعی بینہ
اقامت نکند مسئلہ ۲۵ اگر عقارے در ولایت قاضے نیست حکم قاضے دران عقار
جائز نبود مسئلہ ۲۶ اگر قاضے در حادثہ حکم کرد بگواہ بعدہ میگوید کہ از حکم خود رجوع کردم و یا
میگوید کہ مرا چیزے دیگر ظاہر شد و یا گفت در تلبیس گواہان افتادہ ام و یا گفت حکم خود
باطل کردم و یا مانند آن گفت این سخنان معتبر نباشد و حکم اول نافذ باشد اگر بعد از دعوے
صحیح و بعد از شہادت مستقیم باشد مسئلہ ۲۷ اگر قومی را جنایت کرد بعدہ پرسید از مردے
ازان قوم چیزے را و اقرار کرد و ایشان می بینند او را و سخن او مے شنوند و او نمے بیند
ایشان را گواہے ایشان درست باشد و اگر سخن او شنیدند و او را ندیدند گواہے ایشان
درست نباشد مسئلہ ۲۸ اگر زید عقاری فروخت و بعضے از خویشاوندان حاضر اند و علم دارند

به بیع بعده این خویشاوندان دران عقار دعوی میکنند دعوی ایشان نشنوند مسئله ۲۲۹
اگر زن مهر را بشوهر بخشید و بمرد ورثهٔ زن از شوهر او طلب مهر کردند و گفتند که در مرض موت مهر
بخشیده بود و شوهر میگوید که در حالت صحت بخشیده بود قول شوهر معتبر بود مسئله ۲۳۰ اگر
شخصے اقرار کرد بوام و یا بغیر آن بعده ے گوید که من درین اقرار کاذب بوده ام مقرله را سوگند
دهید که این مقر درین اقرار کاذب نبوده است و تو دعوے باطل نمیکنے و فتوے برین است
که مقرله را سوگند دهند و بقول امام ابی حنیفه و امام محمد رحمة الله علیهما بفرمایند تا مقر بد آنچه اقرار کرده
بمقرله تسلیم کند مسئله ۲۳۱ اقرار سبب ملک نیست تا اگر دعوے ملک میکند بسبب مجرد اقرار درست
نباشد مسئله ۲۳۲ اگر گفت ترا وکیل کردم بفروختن این کالا او خاموش شد او وکیل شود مسئله ۲۳۳
اگر یکے را وکیل کرد بطلاق نتواند که معزول کند مسئله ۲۳۴ اگر گفت ترا وکیل کردم بفلان چیز
بر آنکه هر وقت ترا معزول کنم باز تو وکیل باشی اگر معزول کند بگوید معزول کردم ترا این معزول
کردم ترا مسئله ۲۳۵ اگر گفت هر بار که ترا معزول کنم باز وکیل باشی اگر خواهد که معزول کند بگوید که باز گشتم
از وکالت معلقه و معزول کردم ترا از وکالت منجزه مسئله ۲۳۶ قبض کردن بدل صلح شرط است
اگر صلح از دین به دین بود و الا نه مسئله ۲۳۷ اگر مردے بر کودک دعوے سرایے کرد
پدر او صلح کرد بر مال کودک اگر مدعے سرای را گواه موجود است صلح درست باشد اگر
بمثل قیمت و یا بغبن یسیر بود و اگر گواه ندارد و یا گواهان فاسق دارد صلح جائز نبود
مسئله ۲۳۸ اگر مدعے گفت مرا گواه نیست بعده گواه آورد یا گواه گفت مرا درین حادثه
گواهے نیست بعده گواهے داد در هر دو صورت گواهے بشنوند و بقول ابی یوسف و
محمد رحمة الله علیهما نشنوند مسئله ۲۳۹ امامے که او را خلیفه ولایت داده است تواند که مردے
را از راه کشاده که مردمان مے آیند و مے روند منقطع کند اگر بگذرندگان زیان نرسانند مسئله ۲۴۰
اگر شخصے را سلطان مصادره کرد و تعیین نکرده که او مال را بفروشد و او مال را فروخت
درست باشد مسئله ۲۴۱ اگر زنے را بزدن ترسانیدند تا شوهر را مهر بخشد اگر ترسانندہ قدرت
بر زدن دارد بخشیدن درست نباشد و اگر ترسانندہ قدرت بزدن ندارد بخشیدن درست باشد
مسئله ۲۴۲ اگر زنے را اکراه کردند به خلع کردن با شوهر خود و خلع کرد طلاق واقع شود

مال ساقط شود مسئله ۴۳ اگر زنے مردے را بر شوہر حواله کرد بمہر بعده شوہر را مہر بخشید درست
نباشد مسئله ۴۴ اگر در ملک خود چاہے کافت دیا بالوعه ساخت و بدان سبب در دیوار ہمسایه
ذهاب شد و ہمسایه طلب کرد که این چاه را دو بکند جبر بکنند برائے دور کردن چاه و اگر
بدان سبب دیوار بیفتاد تاوان بدین ہمسایه واجب نشود مسئله ۴۵ اگر سرائے زن خود را
عمارت کرد بمال خود بدستورے زن عمارت ملک زن باشد و آنچه در عمارت خرچ شده آن
بر زن وام بود و اگر شوہرے بے دستورے زن سرائے زن را عمارت کرد عمارت
زن را بود و شوہر متبرع باشد مسئله ۴۶ اگر مردے غریم خود را گرفت و دیگرے از دست
او رہا کناند ضامن نشود مسئله ۴۷ اگر بدست زید مال مردیست و سلطان زید را گفت این
مال بمن ده و اگر نه دست تو خواہم برید و پنجاه چوب ترا خواہم زد پس مال را بسلطان داد
ضامن نشود مسئله ۴۸ اگر منجل را در صحرا نهاد تا حمار وحشے را صید گیرد و بران داس تسمیه
گفت پس روز دوم آمد و حمار وحشے را مجروح مرده یافت نخورند مسئله ۴۹ از گوسپند ان
و غیر آن خوردن شرمگاه و خصیه و غدود و مثانه و تلخه و خون ریخته شده و ذکر مکروه است
مسئله جائز ست که قاضے مال غائب و مال کودک خورد و لقطه وام دهد مسئله ۵۰
اگر کودکے را حشفه او پیدا است چنانچه اگر کسے اورا بیند گمان برد که اورا ختنه کرده
اند و پوست ذکر سنے تواند برید مگر بسختے بگذارند و ختنه نکنند و همچنین اگر پیرے
اسلام آورد و اہل بصارت میگویند که پیر طاقت ختنه کردن ندارد اورا نیز بگذارند و
ختنه نکنند مسئله ۵۲ وقت مستحب برائے ختنه کردن ہفت سال ست مسئله ۵۳
پیشه سبقے کردن در دویدن و اسپ و شتر دوانیدن و تیر فرستادن جائز بود اما اگر گرو
از ہر دو جانب ست حرام بود و از یک جانب درست ست مسئله ۵۴ صلوٰة گفتن بجز
پیغمبران و فرشتگان جائز نبود مگر بطریق تبع مسئله ۵۵ عطا دادن باسم نیروز و مہرجان
جائز نیست مسئله ۵۶ باکے نیست پوشیدن کلاه و مندوب ست پوشیدن کلاه
سیاه و فرو گذاشتن دنباله دستار میان دو کتف تا میانه پشت مسئله ۵۷ جائز نیست
مرجوان عالم را که پیش رود بر پیر جاہل مسئله ۵۸ باید که حافظ قرآن در چہل روز ختم کند

کتاب الفرائض

مسئلہ از ترکۂ میت اول تجہیز و تکفین میت آغاز کنند و بعد ازان وام میت ادا کنند و بعد
ازان تنفیذ وصیت کنند از ثلث مال بے اجازت ورثہ و بعد ازان ترکہ میان ورثہ
قسمت کنند مسئلہ ورثہ بر سہ نوع ست نوع اول صاحب فرض ست و آن کسے کہ
سہم او مقدر ست یکے ازان پدر ست و نصیب او سدس ست در حالتے کہ میت
را فرزند یا فرزندان پسر بود مسئلہ دوم از اصحاب فرائض جدّ صحیح ست و او کسے ست
کہ در نسبت او بمیت مادر متخلل نباشد چنانکہ پدرِ پدر جدّ صحیح حکم پدر دارد و اگر میت
را پدر نباشد مگر در دو صورت یکے آنکہ مادر میت باوجود پدر میت ثلث باقی متروکہ برد
و اگر میت را پدر نبود و جدّ باشد مادر میت ثلث از تمام متروکہ برد دوم آنکہ اگر میت را پدر
و جدّ پدرے باشد جدّۂ پدرے باوجود پدر میت میراث ہم برد و اگر میت را پدر نباشد و
جدہ و جد پدرے باشد ہر یک نصیب خود برد و بوجود جد پدرے میت جدۂ پدرے میراث
میت برد و از میراث محروم نشود مسئلہ جد پدرے صحیح جملہ برادران و خواہران میت را محروم
گرداند از ترکۂ میت و فتوے برین ست و بقول ابی یوسف و محمد و شافعی و مالک رحمۃ اللہ
علیہم محروم نگرداند برادران اعیانی و نہ علاتے را مسئلہ سوم از اصحاب فرائض
مادر ست و نصیب او ثلث ست در حالتے کہ میت را فرزند و یا فرزند پسر نبود اگرچہ فرود تر
اند و یا دو کس از خواہران و برادران نباشند و بوجود ایشان مادر سدس برد و اگر میت زن
و مادر و پدر گذاشت و یا شوہر و مادر و پدر گذاشت در ہر دو صورت بعد از ادائے نصیب
زن و شوہر آنچہ باقی بود ثلث مادر برد و ثلث آن پدر برد مسئلہ چہارم از اصحاب فرائض
جدّہ است و نصیب جدّات صحیحہ ہر چند کہ باشند سدس ست و جدۂ صحیحہ آنست کہ در نسبت
او بمیت جد فاسد در میان نباشد یعنے مادر جد فاسد جدۂ فاسدہ است و از اصحاب فرائض
نیست و جدہ کہ بمیت از دو جہت قرابتے دارد یا جدہ کہ بمیت از یک جہت قرابتے دارد برابر ست
در میراث یعنے سدس میان ہر دو مناصفہ باشد و بقول محمد رح دو حصہ از سدس جدّہ برد کہ
دو جہت قرابت ست و یک حصہ از سدس جدّہ برد کہ یک جہت قرابتے دارد و بعدہ چگونہ[illegible]

جهت قرابتے بود چنان بود که پسر پسر او دختر دختر او را نکاح کرده باشند و از ایشان فرزندے متولد شود این فرزند را جده دو جهت قرابت بود پدر او را جدۀ پدرے بود و مادر او را جدۀ مادرے بود مسئله جده که نزدیکتر ست بمیت محجوب و محروم گرداند جده را که دورتر بود از میت و اگر میت مادر گذاشت همه جدات محروم شوند مسئله پنجم از اصحاب فرائض شوهرست و او نصف میراث برد و اگر میت را فرزند و یا فرزند پسر بود اگرچه فرد تر اند شوهر ربع برد مسئله ششم از اصحاب فرائض زن ست و نصیب او ربع ست از ترکه شوهر اگر شوهر فرزند یا فرزند پسر اگرچه فرود تر ست نگذاشت و با وجود ایشان نصیب زنان ثمن ست مسئله هفتم از اصحاب فرائض دختر ست و نصیب او نصف میراث ست و اگر دو دختر و یا زیادت ازین باشند نصیب ایشان ثلثان بود از ترکه و اگر میت را پسر بود دختران میت را عصبه گرداند پسر دو حصه برد و هر دختر یک حصه برد فرزند پسر حکم فرزند میت دارد در حالتے که میت را فرزند نباشد ذکور بجاے ذکور بود و اناث بجاے اناث بود و بوجود پسر میت فرزند پسر میت محجوب بود مسئله هشتم از اصحاب فرائض دختران پسر ست اگر میت دختر صلبیه و پسر نگذاشته باشد حکم ایشان همچو دختر صلبیه است و اگر میت دختر صلبیه و پسر پسر گذاشت دختر نصف از ترکه برد باقی پسر پسر برد و اگر میت را دختر و دختران پسر اند نصفے دختر برد و دختران پسر سدس برند و اگر میت را دو دختر صلبیه اند دختران پسر محجوب شوند و هیچ نبرند مگر که با ایشان در یا فرود تر ایشان پسر بود این پسر عصبه گرداند هر دخترے را که برابر او بود و یا بالاتر از وے بشرطے که آن دختر بالاتر را سهمے معین نبود و هر دخترے که فرود تر از وے بود محروم شود مسئله نهم از اصحاب فرائض خواهر مادری و پدرے حکم صلبے و بطنے دارد اگر میت را دختر نباشد یعنے اگر میت یک خواهر مادری و پدرے گذاشت نصف میراث برد و اگر دو خواهر مادری و پدرے و یا زیادت ازان گذاشت ثلثان ترکه برند و اگر با خواهران مادری و پدرے برادران باشند خواهران را عصبه گرداند برادر دو سهم برد و خواهر یک سهم برد مسئله دهم از اصحاب فرائض خواهر پدرے ست و حکم او حکم دختر پسر ست یعنے با وجود خواهر مادری و

پدرے خواہر پدرے سدس برد واگر میت را دو خواہر مادر و پدرے باشد خواہر پدرے
محروم شاذ و اگر میت را دختر و یا دختر پسر بود خواہران عصبہ شوند و اگر میت را برادران و
خواہران پدرے باشد خواہران پدرے عصبہ شوند با برادران مسئلہ یازدہم و دوازدہم
از اصحاب فرائض خواہر و برادر مادری ست یکے از ایشان سدس برد و اگر دو یا زیادت
از ان باشد ثلث برند و برادر مادری ہمچو خواہر مادری ست در قسمت یعنی ثلث ترکہ میان خواہر
و برادر مادرے بمناصفہ قسمت شود و خواہران و برادران با وجود پسر میت و یا پسر پسر اگرچہ
فرود تر بود و با وجود پدر و جد اگرچہ بالا تر بود محروم شوند و دختر میت محروم نکند مگر برادران
و خواہران مادرے میت را فائدہ و نوع دوم از ورثہ عصبہ است و عصبہ آن بود کہ اگر
یکیست کل ترکہ برد و اگر با وے صاحب فرض ست آنچہ از صاحب فرض باقی ماند
عصبہ برد و اولے از عصبہ پسر ست بعدہ پسر پسر اگرچہ فرود تر ست و بعد از ایشان اولے
پدر ست بعدہ جد پدرے اگرچہ بالا تر ست بعدہ برادر مادرے و پدرے بعدہ برادر پدرے
بعدہ برادر زادہ مادر و پدرے بعدہ برادر زادہ پدرے بعدہ عم مادرے و پدرے میت بعدہ
عم پدرے میت بعدہ پسر عم پدرے میت بعدہ اعمام پدری میت بعدہ اعمام جد میت ہمین ترتیب بعدہ
آزاد کنندہ بعدہ عصبہ آزاد کنندہ بترتیب مذکور مسئلہ زنانے کہ نصیب ایشان نصف
و ثلثان ست با برادر خود عصبہ شوند و زنے کہ اورا نصیبے معین نیست و برادر او عصبہ است
این زن را برادر عصبہ نکند چون عم و عمہ و تمام مال عم برد و عمہ را ہیچ نرسد مسئلہ ہر کہ قرابتے
او میت بسبب شخصے ست با وجود آن شخص میراث نبرد مگر فرزندان مادر کہ ایشان با وجود
مادر میراث برند مسئلہ محجوب دیگرے را محجوب کند چنانچہ دو کس از برادران و خواہران از
ہر جہت کہ باشند با وجود پدر میت میراث نبرد فاما مادر را حجب نقصان کنند از ثلث ترکہ
بسدس رسانند مسئلہ محروم از میراث بسبب رقیت و یا بسبب کشتن بمباشرة و یا بسبب
اختلاف دین یا بسبب اختلاف دار دیگرے را محجوب نکند یعنے وارث کافر کہ از ترکہ میت محروم
دیگرے را محجوب نکند و ہمچنین کشندہ نیز از میراث میت محروم اند دیگرے را محجوب نکنند و ہمچنین
اگر میت را وارثے ست در دار حرب از میراث میت در دار اسلام محروم بود

و دیگری را محجوب نکند مسئله کافر از جهت نسب و سبب میراث برد چنانکه مسلمان از مسلمان اگر
کافری از یکی از دو سبب میراث محجوب شد میراث بدیگر سبب برد مسئله اگر کافر زنی محرم را
نکاح کرد هر یکی از ایشان بسبب نکاح میراث نبرند تا اگر مجوسی دختر خود را نکاح کرد و بمرد
این دختر بسبب آنکه دختر ست میراث برد و بسبب نکاح میراث نبرد مسئله فرزندی که
از زنا بود و فرزندی که در و لعان کرده اند از ما در میراث نبرد و از پدر میراث نبرد مسئله اگر مردی
بمرد و زنی حامله گذاشت برای حمل نصیب یک پسر موقوف دارند و فتوی برین ست و اگر
اکثر از حمل بیرون آمد و بمرد میراث برد و اگر کمتر بیرون آمد و بمرد میراث نبرد و بقول ابی حنیفه
رحمه الله تعالی نصیب چهار پسر برای حمل موقوف دارند و بقول امام محمد رحمه الله تعالی
نصیب دو پسر موقوف دارند مسئله اگر دو قریب یکجا غرق شدند و یا سوخته شدند و تقدم
و تاخر معلوم نیست هیچ یکی از ایشان از دیگری میراث نبرد مگر که ترتیب مردن ایشان
معلوم شود تا اگر زن و شوهر یکجا غرق شدند و هر یکی برادر گذاشت مال زن برادر او برد و
مال مرد برادر او برد مسئله نوع سوم از ورثه ذو رحم ست و با وجود صاحب فرض و عصبه
ذو رحم میراث نبرد مگر یک زوجه و یا شوهر میت اگر بعد از استیفاء نصیب ایشان ترکه ماند
ذو رحم برد زیرا که رد بر ایشان جائز نیست و بقول مالک و شافعی رحمة الله علیهما ذوالارحام
را میراث نیست ترکه در بیت المال نهند مسئله ترتیب ذوالارحام چون ترتیب عصبات ست
و هر که در قرابت درجه نزدیکتر ست بمیت او راجح تر بود چنانکه دختر دختر اولی بود
از دختر دختر دختر و اگر در قرابت برابر اند هر که اصل او وارث بود او اولی بود و در حالتی
که جهت قرابت مختلف باشد یعنی فرزند عصبه و یا صاحب فرض او اولی بود چنانچه دختر
دختر پسر اولی ست از پسر دختر دختر و همچنین پسر دختر اولی ست از پسر دختر دختر و قسمت
قرابتی پدر دو حصه برد و قرابتی مادر یک حصه برد و اگر اصول متفق اند قسمت برابدان
کنند چنانکه پسر دختر و دختر دختر گذاشت ترکه میان ایشان سه حصه بود پسر دو حصه
برد و دختر یک حصه بالاتفاق و اگر اصول مختلف اند عدد از ابدان گیرند و صنف آن از بطنی
که مختلف شده است تا اگر دختر دختر دختر گذاشت و دختر پسر دختر گذاشت

بقول ابی یوسف رحمه الله تعالی مال میان ایشان مناصفه باعتبار ابدان فروع بود و بقول
محمد رحمه الله تعالی سه حصه بود دو حصه دختر پسر دختر برد و یک حصه دختر دختر دختر برد
باعتبار اصول و روایت مشهور در جمیع ذوالارحام از امام ابی حنیفه رحمه الله تعالی قول
امام محمد رحمة الله علیه است و فتوی برین ست و در مبسوط از امام اسبیجابی رح منقول ست که
قول امام ابی یوسف رحمه الله تعالی صحیح ست و در محیط آورده است که مشائخ بخارا قول
امام ابی یوسف رح گرفته اند در جنس این مسائل مسئله اگر دو فرزند دختر دختر و دو فرزند پسر دختر
گذاشت بقول ابی یوسف رح ترکه باعتبار ابدان قسمت بر شش سهم باید بهر هر دو پسر را
دو سهم و بهر دختر را یک سهم و بقول محمد رح باعتبار اصول قسمت کنند گویا که دختر دختر و پسر دختر
گذاشت دو حصه از ترکه پسر دختر برد و یک حصه دختر دختر برد پس آنچه به پسر دختر رسید
میان ورثه او قسمت شود بر سه سهم پسر دو سهم برد و دختر یک سهم برد و آنچه دختر دختر را رسید
میان ورثه او نیز بر سه سهم قسمت شود پسر را دو سهم و دختر را یک سهم پس قسمت از نه
سهم بود مسئله سهامی که در قرآن مجید مذکور ست شش است نصف و ربع و ثمن و ثلثان
و ثلث و سدس ست و اقل مخرج نصف دو ست و اقل مخرج ربع چهار ست و اقل
مخرج ثمن هشت ست و اقل مخرج ثلث و ثلثان سه است و اقل مخرج سدس شش ست
و اگر مخارج مختلط باشند یعنی اگر بمخرجی حاجت بود که از وی نصف و ثلث و سدس آید
کم از شش نباشد و اگر بمخرجی حاجت بود که از وی نصف و ثلث و ربع و سدس آید کم
از دوازده نباشد و اگر بمخرجی حاجت بود که از وی نصف و ثمن و سدس آید کم از
بست و چهار نبود مسئله اگر در مخرج سهمی زیاده حاجت بود زیادت کنند و این را عول
خوانند مسئله شش سهم را عول کنند تا هفت چنانکه زنی بمرد شوهر و دو خواهر مادری
و پدری گذاشته است و نیز شش سهم را عول کنند تا هشت سهم چنان که زنی
وفات یافت شوهر و دو خواهر مادری و پدری و مادر گذاشت و نیز شش سهم را عول
کنند تا نه چنانکه زنی بمرد شوهر و دو خواهر مادری و پدری و دو برادر مادری
گذاشت و نیز شش سهم را عول کنند تا ده سهم چنانچه زنی بمرد شوهر و دو خواهر

مادرے و پدرے و مادرے و دو خواہر مادرے گذاشت مسئلہ دوازدہ سہم را عول کنند
بعدد طاق نہ بعدد جفت یعنے دوازدہ را عول کنند تا سیزدہ چنان کہ مردے بمرد یک زن و دو
خواہر مادری و پدرے و یک برادر مادرے گذاشت و نیز دوازدہ را عول کنند تا پانزدہ چنانکہ
زنے بمرد شوہر و دو دختر و مادر و پدر گذاشت و نیز دوازدہ را عول کنند تا ہفتدہ
چنانکہ مردے بمرد یک زن و دو خواہر مادر و پدرے و دو برادر مادرے و مادر گذاشت
مسئلہ بست و چہار را عول کنند تا بست و ہفت یکبار چنانکہ مردے بمرد یک زن و دو
دختر و مادر و پدر گذاشت و این مسئلہ را منبریہ گویند زیرا امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ پرسیدند
و او بر منبر بود بر فور جواب گفت کہ ہشتم یک زن نہم حصہ شد مسئلہ اگر بر یک طائفہ کسر شود
و میان سہام و رؤس آن طائفہ موافقت بود جزو موافقت از عدد رؤس آن کہ
برایشان کسر شدہ است در اصل مسئلہ ضرب کنند چنانکہ شخصے بمرد پدر و مادر و دہ دختر
گذاشت و اگر میان رؤس و سہام ایشان موافقت نباشد تمام عدد رؤس آن طائفہ
در اصل مسئلہ کہ فرض شدہ است ضرب کنند چنانچہ زنے بمرد شوہر و پنج خواہر پدرے
گذاشت اصل مسئلہ از شش سہم بود تا ہفت سہم عول باشد و تصحیح مسئلہ از سی و پنج
سہم شود مسئلہ اگر کسر شد دو شود یعنے بر دو طائفہ و یا زیادت از ان کسر شد بنگرند
اگر میان اعداد رؤس مماثلہ بود یک عدد را در اصل مسئلہ ضرب کنند چنان کہ شخصے
بمرد سہ دختر و سہ جدہ و سہ عم گذاشت اصل مسئلہ از شش سہم بود و تصحیح مسئلہ از
ہیزدہ سہم بود و اگر میان اعداد رؤس تداخل بود عددے کہ بیشتر ست آنرا در اصل
مسئلہ ضرب کنند چنانچہ مردے بمرد چہار زن و سہ جدہ و دوازدہ عم گذاشت اصل
مسئلہ از دوازدہ سہم بود تصحیح او از یک صد و چہل و چہار شود و اگر میان اعداد
رؤس موافقت ست جزو موافقت از یک عدد در جمیع عدد دوم ضرب کنند انچہ
حاصل شود در جزو موافقت عدد سوم ضرب کنند اگر موافقت باشد و انچہ حاصل
شود در جزو موافقت عدد چہارم ضرب کنند بعدہ در اصل مسئلہ ضرب کنند و اگر
موافقت نباشد تمام در تمام عدد دوم ضرب کنند ہمچنین در عدد سوم و چہارم اگر

مسئلہ بعد عول ۷ ل ۳۵
زوج اخت اخت اخت اخت اخت

موافقت بود در جزو موافقت ضرب کنند واگر موافقت نباشد در جمیع عدد ضرب کنند چنانکه مردے بمرد چهار زن و هیژده دختر و پانزده جدّه و شش عم گذاشت اصل مسئله از بیست و چهار بود و تصحیح مسئله از چهار هزار و سیصد و بیست سهم شود و اگر مسئله عولی بود در عول نیز ضرب کنند چنانکه زنے بمرد شوهر و سه جده و پنج خواهر پدر رسے گذاشت اصل مسئله از شش بود تا هشت عول شد و تصحیح مسئله سیصد و شصت شود شوهر را صد و سی و پنج سهم و هر جده را پنج سهم و هر خواهر را سی و شش سهم و اگر میان اعداد موافقت نباشد و تباین بود تمام عدد روس دیگر ضرب کنند انچه حاصل شود در اصل مسئله ضرب کنند چنانکه مردے بمرد دو زن و شش جده و ده دختر و هفت عم گذاشت اصل مسئله از بست و چهار است و تصحیح مسئله از پنجهزار و چهل سهم شود و اگر مسئله عولی باشد در عول نیز ضرب کنند چنانکه زنے بمرد شوهر و سه جده و پنج خواهر پدرسے گذاشت اصل مسئله از شش بود تا هشت عول شد و تصحیح مسئله از سیصد و شصت سهم شود شوهر را صد و سی و پنج سهم و هر جده را پنج سهم و هر خواهر را سی و شش سهم

مسائل الرّد - مسئله اگر در مسئله چیزے از سهام فاضل آید بر اصحاب فرائض رد کنند بقدر حقوق ایشان مگر بر زن و شوهر و بقول مالک و شافعی رحمة الله تعالے علیهما فاضل در بیت المال بود و بر اصحاب فرائض رد نکنند مسئله اگر طائفه که بر ایشان ردے شود یک جنس باشند مسئله از روس ایشان بود چنانکه شخصے بمرد و دو دختر یا دو خواهر گذاشت و اصحاب غیر رد معدوم از آن دو سهم بود و اگر اصحاب غیر رد نباشند و اصحاب رد دو جنس باشند و یا زیادت مسئله از سهام ایشان بود و اگر در مسئله سدس بود چنانکه شخصے بمرد جدّه و خواهر مادرے گذاشت اصل مسئله از شش سهم بود و تصحیح او از دو سهم جدّه را یک سهم و خواهر را یک سهم و اگر در مسئله ثلث و شش بود چنانکه شخصے بمرد جده و دو خواهر مادرے گذاشت اصل مسئله از شش سهم بود و تصحیح از سه سهم بود جدّه را یک سهم و هر خواهر را یک سهم و اگر در مسئله نصف و سدس بود چنانکه شخصے بمرد یک دختر و دختر پسر گذاشت اصل مسئله از شش سهم بود و تصحیح مسئله از چهار سهم شود و دختر را سه سهم و دختر پسر را یک سهم و اگر در مسئله ثلثان و سدس بود چنانکه شخصے بمرد دو دختر و مادر گذاشت اصل مسئله از شش

سهم بود و تصحیح از پنج سهم بود مادر را یک سهم و هر دخترے را دو سهم و همچنین
اگر در مسئله نصف و دو سدس یا نصف و ثلث بود تصحیح مسئله از پنج سهم بود چنانچه
شخصے بمرد یک خواهر اعیانی و یک خواهر مادرے و مادر گذاشت اصل مسئله از شش
سهم بود و تصحیح از پنج شود خواهر اعیانی را سه سهم بود و یک مادر را و یک خواهر
مادرے را یا شخصے بمرد مادر و یکے خواهر اعیانی گذاشت اصل مسئله از شش سهم بود
و تصحیح از پنج شود دو مادر را و سه خواهر را و اگر با اصحاب رد از یک جنس اصحاب غیر رد
نیز موجود اند اول فرض اصحاب غیر رد بده از اقل مخرج او باقی بر رؤس اصحاب
رد قسمت کن اگر مستقیم آید مسئله تمام شود چنان که زنے مرد شوهر و سه دختر گذاشت
اقل مخرج اصحاب غیر رد چهار ست یک سهم از چهار سهم بشوهر ده و سه سهم
باقی پسر و دختر مستقیم آید تصحیح این مسئله از چهار سهم مے شود مسئله و اگر باقی
سهام بر رؤس اصحاب رد مستقیم نشود پس اگر میان باقی سهام از مخرج فرض
اصحاب غیر رد و میان رؤس اصحاب رد موافقت بود جزو موافقت از عدد رؤس
در مخرج اصحاب غیر رد ضرب کن از ان مبلغ تصحیح مسئله شود چنان که زنے مرد و شوهر و
شش دختر گذاشت اقل مخرج اصحاب غیر رد چهار ست ربع آن یک سهم
بشوهر ده و سه سهم که باقی اند بر رؤس دختران قسمت راست نمے آید و
میان رؤس و سهام موافقت بثلث ست جزو موافقت از عدد رؤس
ایشان و آن دو رؤس ست که ثلث مے شود از شش رؤس ضرب کن در مخرج
فرض اصحاب غیر رد و آن چهار سهم ست پس هشت سهم شود شوهر را یک
سهم بود در دو ضرب کن دو سهم شود بشوهر ده و دختران را سه سهم بود در
دو ضرب کن شش سهم بود بدختران ده پس هر دخترے را یک سهم آید مسئله
و اگر میان باقی سهام از مخرج فرض از اصحاب غیر رد میان رؤس
اصحاب رد موافقت نبود کل رؤس در مخرج فرض اصحاب غیر رد
ضرب کن انچه حاصل شود تصحیح مسئله از ان بود چنانکه زنے مرد

شوہر و پنج دختر گذاشت فرض شوہر کہ آن ربع ست از اقل مخرج کہ آن چہار
سہم است یک سہم بدہ و سہ سہم باقی بر پنج دختر مستقیم نیا مد و میان سہام
و رؤس دختران کہ آن پنج ست موافقت نیست پس ازان پنج را در چہار کہ مخرج
فرض اصحاب غیر رد ست ضرب کن بیست سہم شود ازین مبلغ تصحیح مسئلہ شود شوہر
را از اصل مسئلہ یک سہم بود آنرا در مضروب کہ آن پنج ست ضرب کن پنج شود
و این پنج سہم شوہر دہ و دختران را از اصل مسئلہ سہ سہم بود آنرا در پنج ضرب
کن پانزدہ شود میان دختران قسمت کن ہر دختری را سہ سہم رسد مسئلہ
و اگر با اصحاب رد دو جنس اصحاب غیر رد موجود ست پس باقی از مخرج فرض اصحاب
غیر رد بر مسئلہ اصحاب رد ضرب کن اگر مستقیم آید تصحیح مسئلہ ازان شود چنانکہ
مردی مرد و یک زن و چہار جدہ و شش خواہر مادری گذاشت و مخرج فرض
اصحاب غیر رد چہار ست ربع آن یک سہم بزن دہ سہ سہم ماند و مسئلہ اصحاب
رد سہ سہم ست زیرا کہ جدہ را سدس ست و خواہران مادری را ثلث اصل مسئلہ از شش
سہم شود و سدس او یکی بود و ثلث او دو مجموع سہ سہم شود پس ثابت شد کہ مسئلہ
اصحاب رد سہ سہم ست و سہ سہم باقی از مخرج فرض اصحاب غیر رد بدین رؤس مستقیم
می آید جدات را یک سہم و خواہران را دو سہم و اگر خواہی کہ مسئلہ تصحیح کنی چنانکہ
در تصحیح مسائل ذکر شدہ است ہمچنان ضرب کن مسئلہ و اگر سہام باقی از مخرج فرض
غیر رد بر مسئلہ اصحاب مستقیم نیاید تمام سہام اصحاب رد در مخرج فرض اصحاب غیر رد ضرب کن
ازان مبلغ فروض ہر دو فریق بود بعدہ سہام اصحاب غیر رد ضرب کن در مسئلہ اصحاب
رد و سہام اصحاب رد در سہام باقی از مخرج فرض اصحاب غیر رد ضرب کن انچہ حاصل
شود نصیب ہر یکی ازان دو فریق بود چنانکہ مردی مرد چہار زن و نہ دختر و شش جدہ گذاشت
آنکہ از اصحاب غیر رد ست اول فرض او را اقل مخرج او دہند و آن زن ست و مسئلہ او
ہشت ست و ثمن او یک سہم بود این یک سہم زن آنرا دہند و باقی ہفت سہم ماند و مسئلہ اصحاب رد
آن پنج سہم شود زیرا کہ نصیب دختران دو ثلث ست و نصیب جدات یک سدس

اصل مسئلہ از شش سہم شود و دو ثلث از شش سہم چہار سہم بود و سدس او یک سہم
بود مجموع پنج سہم شود و باقی سہام از مخرج فرض زوجات ہفت سہم ست بر پنج مستقیم
نمی آید و میان ایشان موافقت نیست پنج در ہشت کہ اقل مخرج زنان ست ضرب
کنند چہل سہم شود این مبلغ مخرج فروض ہر دو فریق شود بعدہ سہام اصحاب غیر رد
در مسئلۂ اصحاب رد ضرب کن و مسئلہ اصحاب رد پنج ست زیرا کہ مضروب اصحاب
رد ست و یکی در پنج ضرب کردیم ہمان پنج بود پس پنج سہم از چہل سہم کہ ثمن ست نصیب
زنان باشد و نیز سہام اصحاب رد در سہام باقی از مخرج اصحاب غیر رد ضرب کن
پس دختران را از مسئلۂ اصحاب رد چہار سہم بود این چہار سہم را ضرب کند در باقی
از مخرج فرض اصحاب غیر رد کہ ہفت سہم ست بست و ہشت سہم شود و این بست و ہشت
سہم دختران را دہد و جدات را یک سہم بود در ہفت سہم ضرب کند ہمان ہفت بود نصیب
جدات بود و اگر بر بعضی کسر شود تصحیح مسئلہ با صول مذکورہ کنند چنانچہ درین مسئلہ
زنان را پنج سہم ست از چہل سہم و ایشان چہار اند و پنج بر چہار مستقیم نمی آید و
میان ایشان موافقت نیست جمیع عدد زنان کہ چہار ست نگہدارد و دختران را
بست و ہشت سہم بود و ایشان دہ نفر اند بست و ہشت بر دہ مستقیم نیاید و
میان ایشان موافقت نیست جمیع عدد روس دختران را نگہدارد و جدات را ہفت
سہم بود و عدد روس ایشان شش ست و ہفت بر شش مستقیم نیاید و میان ایشان
موافقت نیست جمیع عدد روس جدات نگہدارد پس درین مسئلہ چہار و شش و دہ جمع
شد و میان چہار و شش موافقت بنصف ست یکی در جمیع عدد دیگر ضرب کن چہار در سہ
یا دو در شش دوازدہ بود میان دوازدہ و دہ موافقت ثلثی ست پس ثلث یکی
در کل عدد دیگر ضرب کن دوازدہ در پنج و یا دہ در شش شصت بود و مضروب
ہمین ست و این شصت را در چہل کہ مخرج فرض ہر دو فریق ست ضرب کن
یک ہزار و چہار صد و چہل سہم بود و تصحیح مسئلہ ازین مبلغ شود زنان را صد و ہشتاد
سہم بود ہر یکی چہل و پنج سہم رسد و دختران را یک ہزار و ہشت سہم بود ہر دختری را

صد و دوازده سهم رسد و جدات را دو صد و پنجاه و دو سهم یعنی هر جده را چهل و دو سهم رسد

فصل — مسئله اگر بعضے از ورثه پیش از قسمت مُردند مسئله میت اول تصحیح کنند و سهام هر وارثے را دهند بعده تصحیح مسئله میت دوم کنند و بنگرند میان آنچه در دست میت دوم ست از تصحیح اول اگر بر تصحیح مسئله دوم مستقیم آید بضرب حاجت نباشد و هر دو مسئله از تصحیح اول صحیح شوند و اگر تصحیح اول بر تصحیح دوم مستقیم نیاید بنگرند اگر میان ایشان موافقت ست جزو موافقت را از تصحیح میت ثانے در کل تصحیح میت اول ضرب کن و اگر میان ایشان مباینت ست کل تصحیح دوم در تصحیح اول ضرب کن از ان مبلغ هر دو مسئله صحیح شود چنانکه زنے مُرد شوهر و مادر و دختر گذاشت این مسئله رد یه است زیراکه از دوازده شوهر را ربع سه سهم ست و دختر را نصف شش سهم و مادر را سدس دو سهم ست یک سهم ماند و مخرج فرض آنکه از اصحاب غیر رد ست چهار ست شوهر را ربع یک سهم رسید سه سهم ماند و مسئله دختر و مادر نیز از چهار ست زیراکه مادر را سدس ست و آن یک سهم باشد از شش و دختر را نصف ست از شش و آن سه سهم باشد از شش و مجموع چهار سهم شود و آن سه سهم که از مخرج فرض شوهر باقے ست بر چهار مستقیم نمے آید و سه را با چهار موافقت نیست پس کل مسئله دختر و مادر را که آن چهار سهم ست در مخرج فرض شوهر که آن نیز چهار سهم ست ضرب کن شانزده شود شوهر را چهار سهم و دختر را نه سهم و مادر را سه سهم و اگر شوهر پیش از قسمت مُرد یک زن و مادر و پدر گذاشت از مسئله اول ربع شوهر را چهار ست زن را ربع ست یک سهم مادر را ثلث باقی یک سهم پدر را باقے ترکه و آن دو سهم ست و پدر میت دوم را دو سهم و اگر دختر مُرد دو پسر و یک دختر و جده گذاشت و آن جده مادر میت اول ست تصحیح مسئله میت سوم از شش جده را سدس ست یک سهم از شش و هر پسر را دو سهم و دختر را یک سهم و در دست میت سوم نه سهم ست بر شش مستقیم نمے آید و میان ایشان موافقت ثلثے ست پس ثلث شش که دو سهم ست

فصل

در شانزده ضرب کن سی و دو سهم ست هر سه مسئلهٔ از وے راست آید هر که سهام وے از
شانزده است سهام او در جزو موافقت مسئلهٔ دختر ضرب کن و آن دو سهم ست
و آن شش و هر که سهام او از شش ست سهام او ضرب کن در جزو موافقت آنچه
در دست دختر ست و آن سه سهم ست پس مادر میت اول را سه سهم بود از شانزده
در دو ضرب کن شش شود شش او را بود و زوج میت اول را چهار سهم بود از شانزده
در دو ضرب کن هشت شود هشت او را بود و زن میت دوم را یک سهم از شانزده بود
آنرا در دو ضرب کن دو سهم شود هر دو سهم زن میت دوم را بود و پدر میت دوم را دو سهم
از شانزده بود در دو ضرب کن چهار سهم پدر میت دوم را بود و مادر میت دوم
را یک سهم بود در دو ضرب کن دو سهم شود هر دو سهم مادر میت دوم را بود و هر یکے را
از پسران میت سوم دو سهم بود از شش سهم در سه ضرب کن شش شود هر یکے را
شش بود و دختر میت سوم را یک سهم بود از شش در سه ضرب کن سه سهم شود هر
سه دختران را بود و جدّه میت سوم را که آن مادر میت اول ست یک سهم بود از
شش در سه ضرب کن همان سه سهم شود هر سه سهم مر این جدّه را بود و این جدّه را
شش سهم از میت اول رسید و سه سهم از میت سوم بود مجموع نه سهم شود و زن
میت دوم را دو سهم رسید و پدر میت دوم را چهار سهم رسید و مادر میت دوم را دو سهم
رسید و پسران میت سوم را شش گان سهم رسید و دختر میت سوم را سه سهم رسید
و جدّه میت سوم را نه سهم مجموع سی و دو سهم شود و اگر جدّه مرد شوهر و دو برادر گذاشت
و در دست او نه سهم ست و تصحیح مسئلهٔ او از چهار ست و نه بر چهار مستقیم نیاید
و میان ایشان موافقت نیست پس چهار را در سی و دو ضرب کن صد و بست و هشت
سهم شود تصحیح هر چهار مسئله شود پس هر کرا از سی و دو چیزے بود در چهار ضرب کنند
و هر کرا از چهار چیزے بود در نه ضرب کنند پس زن میت دوم را از سی و دو سهم
دو سهم بود در چهار ضرب کن هشت شود هر هشت مر آن زن راست و پدر میت دوم را
ازان سی و دو سهم چهار سهم بود در چهار ضرب کن شانزده شود هر شانزده او را بود

قوله جده یعنی مجموع اورا شش سهم از میت اول است و سه سهم از میت سوم ست ... از چهار است زیراکه ...
۲۸۸

و مادر میت دوم را از سی و دو که دو سهم بود در چهار ضرب کن هشت شود و هر هشت او را بود
و هر یکے را از پسران میت سوم را شش سهم بود در چهار ضرب کن بست و چهار شود
و دختر میت را از سے سهم سه سهم بود در چهار ضرب کن دوازده شود و شوهر میت چهارم
را دو سهم بود از چهار سهم در هشت ضرب کن شانزده شود و هر یکے از برادران میت چهارم را
یک سهم بود از چهار سهم در هشت ضرب کن شانزده شود و هر یکے از برادران میت چهارم را
یک سهم بود از چهار در هشت ضرب کن همان هشت بود

فصل مسئله اگر خواهے که نصیب هر فریق را از تصحیح بدانے آنچه هر فریق را بود از
اصل مسئله در آنچه مضروب نام نهاده اند ضرب کن آنچه حاصل شود آن نصیب هر فریق را
بود چنانکه در مسئله مقتابه مذکوره دو زن را از اصل مسئله سه سهم بود آن را ضرب کن در
مضروب و آن دویست و ده است شش صد و سی سهم شود همین دو زن را بود و دختران
را شانزده سهم بود در مضروب که آن دویست و ده است ضرب کن سه هزار و سی صد
و شصت سهم شود همین دختران را بود و جدات را چهار سهم بود آنرا در مضروب مذکور ضرب
کن هشت صد و چهل سهم شود همین جدات را بود و اعمام را یک سهم بود آنرا در
مضروب مذکور ضرب کن دویست و ده شود همین اعمام را بود مسئله اگر خواهے که
نصیب هر فردے از افراد فریق بدانے سهام هر فریق را نسبت کن از اصل مسئله بعدد
رؤس ایشان بعد و علی حده بعد مثل آن نسبت از مضروب هر فردے را بده چنانکه
درین مسئله سهام دو زن که سه است نسبت بعدد رؤس ایشان مثل و مثل نصف دارد
پس هر زنے را مثل مضروب و مثل نصف او بده و آن سه صد و پانزده شود
بعده سهام دختران را که شانزده است نسبت بعدد رؤس ایشان که ده اند
مثل آن و مثل سه خمس آن دارد پس هر دخترے را مثل مضروب و مثل سه خمس او
بده و آن سه صد و سی و شش سهم بود بعده سهام جدات که چهار است نسبت کن
بعدد رؤس ایشان که شش اند نصف و سدس آن دارد پس هر جده را نصف مضروب
و سدس مضروب بده و آن یک صد و چهل سهم بود بعده سهام اعمام را نسبت کن

اگر خواهے که نصیب هر فریق ... ورثه بموجب ... ورثه ... و ... مسئله ... ۲۸۹
ازین تصحیح ... معلوم
کردن حصه هر یک از زوج و ازواج و ...
لهذا مصنف رحمة الله علیه درین
فصل ... معلوم کردن حصه
هر فریق و حصه هر فرد بیان کرده است
پس گفت اگر خواهے الخ ۱۲
درین مسئله مذکوره اقتصار ... کرده است

بعد در رؤس ایشان که هفت ست پس مثل سبع آن باشد هر عدد را سبع مضروب بده
و آن سه سهم ست مسئله اگر خواهے که ترکه در میان ورثه و غرما قسمت کنے سهام
هر وارثے از تصحیح ضرب کن در جمیع ترکه بعده مبلغ را بر تصحیح قسمت کن یعنے مسئله کن
برائے طلب موافقت میان تصحیح و میان ترکه و اگر میان ایشان مباینت ست
سهام هر وارثے از تصحیح در کل ترکه ضرب کن بعده مبلغ قسمت کن تصحیح انچه حاصل آید
نصیب هر وارثے بود چنانکه زنے مرد شوهر و مادر و پدر و یک پسر و دو دختر گذاشت و ترکه
هفتده دینار ست اول تصحیح مسئله کن پس اصل مسئله دوازده سهم بود شوهر را ربع ست
سه سهم بروے مستقیم آید و مادر و پدر را دو سدس چهار سهم بر ایشان مستقیم آید و فرزندان را
باقی ست پنج سهم مستقیم نیاید بر عدد رؤس ایشان که چهار اند و در تقدیر و میان ایشان
موافقت نیست پس چهار در اصل مسئله ضرب کن حاصل آن صد و چهل و هشت ست
بر چهل و هشت قسمت کن و دو دینار و نصف ثلث دینار شود و ما در را همچنین قیاس
کن چهل و هشت شود شوهر را دوازده و هر یکے از مادر و پدر را هشت سهم و پسر را
دو سهم و هر دخترے را پنج سهم بعده موافقت میان چهل و هشت و میان ترکه
هفتده دینار ست طلب کن در میان ایشان موافقت نیست پس سهام شوهر که دوازده ا
در ترکه ضرب کن که هفتده دینار ست دو بیست و چهار سهم شود بر تصحیح قسمت کن و آن
چهل و هشت ست چهار دینار و چهارم حصه دینار بیرون آید و هشت سهم که پدر را
بود در هفتده ضرب کن و ده سهم که پسر را بود در هفتده ضرب کن حاصل آن صد و هفتاد
بر چهل و هشت قسمت کن سه و نیم دینار و یک جزو از بست و چهار جزو دینار
میشود آن پسر را و هم سهم هر دخترے که پنج ست ضرب کن در هفتده و حاصل
آنکه هشتاد و پنج ست بر چهل و هشت قسمت کن یک دینار و سه ربع دینار و نیم جزو
از بست و چهار جزو دینار بود و این مقدار هر دخترے را باشد از ترکه مسئله
و اگر میان تصحیح و میان ترکه موافقت ست سهام هر وارثے از تصحیح در جزو
موافقت از ترکه ضرب کن بعده مبلغ را بر جزو موافقت قسمت کن انچه بیرون آید نصیب

هر دار ثے بود چنانچه اگر ترکه هشتده دینار ست درین مسئله پس میان هشتده و میان چهل و هشت موافقت ست بسدس پس سهام شوهر را که دوازده است ضرب کن در جزو موافقت ترکه و آن سه است حاصل آن سے و شش ست بر وفق تصحیح که هشت قسمت کن چار و نیم دینار شود این شوهر را بود از ترکه و سهام پدر که هشت ست در سه ضرب کن و حاصل آنکه بست و چهار ست بر هشت سهم قسمت کن سه دینار شود و آن پدر را بود و مادر را نیز همچنین رسد و سهام پسر را که ده است در سه ضرب کن و حاصل آنکه سے است بر هشت قسمت کن سه دینار و سه ربع دینار شود این پسر را بود از ترکه و سهام هر دختری که پنج ست در سه ضرب کن و حاصل آن پانزده است بر هشت قسمت کن یک دینار و سه ربع و یک ثمن دینار و این مقدار هر دختری را بده مسئله واگر ترکه اندک و وام بسیار میان مجموع وام و میان ترکه موافقت طلب کن و اگر میان ایشان مباینت ست وام هر غریمے را ضرب کن در کل ترکه و حاصل را بر مجموع وام قسمت کن چنانکه که اگر ترکه هفتده دینار ست و وام چهل و هشت دینار ست زید را دوازده دینار یافت ست و عمرو را شانزده دینار و بکر را بست دینار و میان هفتده و چهل و هشت مباینت ست وام زید که دوازده دینار ست در کل ترکه که هفتده دینار ست ضرب کن حاصل آن دو صد و چهار دینار ست بر مجموع وام قسمت کن که آن چهل و هشت دینار ست چار دینار و ربع دینار شود بزید دهند و بر میت از وام زید هفت دینار و سه ربع دینار ماند و وام عمرو و بکر همبرین قیاس کن اگر میان ایشان موافقت ست وام هر غریمے در جزو موافقت ترکه ضرب کن و حاصل آن بر جزو موافقت مجموع وام قسمت کن انچه بیرون آید نصیب آن غریم بود چنانکه اگر ترکه هشتده دینار بست و میان ایشان موافقت بسدس ست پس وام زید که دوازده دینار ست در جزو موافقت ترکه ضرب کن و آن سه است و حاصل آن که سے و شش ست بر وفق مجموع وام که هشت ست قسمت کن چار و نیم دینار شود و این بزید دهند

هندہ را بر میت ہفت دینار و نیم دینار را نزد ام ماندہ وام عمر دو یک بہرین قیاس کن مسئلہ اگر بعضے از ورثہ بر چیزے از ترکہ صلح کردند سہام او از اصل مسئلہ یا از تصحیح طرح کن چنانکہ گوئے در تقدیر این وارث در میان نبودہ است بعدہ باقی ترکہ قسمت کن بر سہام بقیہ ورثہ یعنی اول تصحیح مسئلہ کن با وجود مصالح بعدہ سہام او از تصحیح طرح کن و باقی بر ورثہ باقیہ قسمت کن چنانکہ زنے مرد شوہر و مادر و عم گذاشت و شوہر صلح کرد بر آنچہ در ذمہ او ست از مہر و از میان ورثہ بیرون آمد پس سہام او از تصحیح بیفگن و ترکہ میان مادر و عم میت قسمت کن بسہ سہم و دو سہم مادر را بدہ و یک سہم عم را بدہ زیرا کہ اصل مسئلہ از شش ست شوہر را نصف آن سہ سہم رسد و مادر را ثلث آن دو سہم و عم را باقی یک سہم پس چون سہام شوہر طرح کردے تخارج سہ سہم ماند پس دو سہم مادر را و یک سہم عم را بدہ و اللہ اعلم بالصواب

خاتمۃ الطبع

بعد از حمد و سپاس خالق کون و مکان ایزد جہان آفرین و نعت سرور عالم صلے اللہ علیہ وسلم خاتم النبیین رحمۃ للعالمین ارباب علم و فضل را مژدہ باد کہ درین آوان فیض اقتران کتاب فوائد انتساب حاوے مطالب فقہ حنفیہ جامع مآرب عقد و دینیہ مستحب از استاد مستند علماے ذوے الافہام سرمایۂ سعادت دو جہانے مسمے بکنز الدقائق فارسے مؤلفۂ ملا نصیر الدین گرہانے بعد نظر ثانے و رفع اغلاط و اضافہ حواشے جدیدہ و فوائد مفیدہ در مطبع فیض منبع مجمع کمالات و ہنر منشی نول کشور مقام لکھنؤ بار چہارم بماہ نومبر ۱۹۱۲ع مطابق شہر ذی الحجہ سنہ ۱۳۳۰ ہجری حلیۂ انطباع پوشیدہ مقبول طبائع عالم و عالمیان و منظور انظار جہان و جہانیان گردیدہ

فرہنگ کنز فارسی

ردیف الف

صفحہ	الفاظ	معنی
۳	اتحاد مجلس	بر یک نشست بودن
۴	اوراق	جمع ورق برگ درختان و یکسر تال درم
۹	الوان	جمع لون بمعنی رنگ
"	استطلاق بطن	شکم روان شدن
۱۰	انجاس	جمع نجس بفتحتین پلیدی
۱۱	استلام	بوسہ دادن حجر اسود و غیر آن
۱۵	اہل بدعت	آنکہ در اصول یا فروع دین چیزے بدون دلیل شرعی احداث کرد
"	امی	منسوب بام آنکہ در نوشت و خواند چیزی نیاموختہ وہو الصحیح
۴۴	اہل بغی	آنکہ از امام حق سرتافتہ
۳۶۰	ام ولد	کنیزیکہ از مالک خود حاملہ شد
۵۵	استبرا	دریافتن برارت زہدان از حمل
۱۵۴	اصیل	آنچہ در اصل بر وے حق لازم بود
۱۶۳	اجل	میعاد و مدت و انتہار مدت ۔ و موت
۱۶۴	ادخال	داخل کردن
۱۷۰	استیفار	تمام فراگرفتن ۔ استوفی حقہ تمام حق خود وصول یافت
۱۶۴	انفاق	خرچ کردن و نفقہ دادن
۱۶۵	احضار	حاضر آوردن
۲۰۳	اجر مثل	آنچہ مثل این کار را مزد و اجرت بود ۔
۲۱۲	ارش جنایت	در ماسوائے قتل نفس در دیگر تعدی آنچہ جرمانہ بروجہ شرعی عائد گردد
۲۲۵	احصار	مانع شدن از وصول بخانۂ کعبہ نزد ابو حنیفہ رح عام ست کہ مرض بود یا دشمن وغیر آن
۲۳۲	احتکار	مراد آنکہ غلہ بیداوار مدین وجہ خریدے برائے جمع کردن کہ بوقت گرانی آنرا فروشد و بمردمان اذیت رساند
۲۳۸	اعیان	جمع عین آنچہ معین بود بمقابلۂ دَین و گاہے عین بمقابلہ معانی آید
۲۴۸	اتلاف	تلف کردن
۲۵۰	اتباع	پیروی کردن ۔ و بالفتح و سکون ثانی جمع تابع
۲۸۹	اعمام	جمع عم برادر پدر خواہ عینی بود یا علاتی

ردیف ب

صفحہ	الفاظ	معنی
۱۴۷	بینہ	در استعمال فقہار بمعنی گواہان
۲۱۱	بدل کتابت	غلام را بعوض مالے کہ مکاتب کرد آنرا بدل الکتابۃ خوانند
۲۱۴	بزہکار	زشت کار گناہ کنندہ
۲۵۱	بہار	قیمت و آنچہ در خرید و فروخت قرار یافتہ کہ آنرا ثمن گویند
۲۶۳	بزغ	بباء و زار معجمہ و غین معجمہ نشتر زدن بیطار کہ علاج جانوران بہائم کند

صفحہ	الفاظ	معنی
	ردیف ت	
۳	توالی	پے در پے بلا تانی شستن مراد آنکہ تری عضو سابق خشک نشود
۱۴	تعدیل ارکان	یعنے ارکان نماز را باعتدال گزاردن
۱۱۳	تغلبی	منسوب بتغلب قومے از نصارا عرب
۱۵۵	تخلیص	رہا کردن - رہا گردانیدن - برآوردن چیزے از غیر
۱۶۳	توابع	جمع تابع
۱۶۴	تسامع	انچہ از زبان دیگران بدون گواہی دادن ایشان شنیدہ باشد
۱۷۵	تصادق	باہم قول ہمدگر را راست گفتن
۱۷۸	تحالف	باہم سوگند خوردن بر دعوی یکدیگر
۱۸۳	ترسا	مجوس - آتش پرست
۱۹۵	تعدی	تجاوز کردن از حد مقرری و حرکتے کہ ضرر آن بغیر رسد بدون استحقاق شرعی
۱۹۶	تملیک	مالک گردانیدن غیر را
۱۹۹	تراضی	باہمدگر راضی بودن
۲۶۰	تنفیذ	نافذ کردن
۲۹۲	تخاریج	برآوردن حصہ و سہام
	ردیف ج	
۴	جنب	در عرف فقہا کسے کہ برو غسل واجب بود
۸	جبیرہ	انچہ بدان شکستہ بندند معروف
۱۵	جمار	جمع جمرہ سنگریزۂ خرد
۱۱۲	جوال	معرب گوال ہندی گون و تھیلا
۱۱۹	جعل	بضم اول چیزے کہ باز آورندہ غلام گریختہ را دادن مقرر است
	ردیف ح	۱
۴۸	حمام مسرول	کبوترے کہ بر پایہ دارد
۵۴	حرائر و جواری	حرائر جمع حرہ زن آزادہ و جواری جمع جاریہ کنیز
۶۵	حرمت رضاع	حرمتے کہ از جانب شیر باشد
۸۹	حق حضانۃ	حق پرورش اولاد
۱۶۵	حسنات	جمع حسنہ انچہ در شرع محمود است
۲۰۳	حجام	ہندی پچھنے لگانے والا - و آنکہ موے سر تراشد حلاق است و استعمال اسم نیز بمجاز است
۲۳۴	حریم چشمہ	گرداگرد آن کہ در شرع حدے مقرر است
	ردیف خ	
۱۲۵	خراج موظف	انچہ مقدارے معین بود نہ حصہ پیداوار شود
	ردیف د	
۴	دق	بالکسر برجستن و جہندگی
〃	دباغت	پوست پیراستن
۶۳	دار حرب	ملکے کہ بر اہل آن جہاد باید کرد یعنے ملک کافران
۱۰۰	دابہ	انچہ بر زمین ورہ کنند و مخصوص شد بچہارپایہ باز بجانوران سواری وگویند بانسپ خاصۃً
۱۶۱	درم زیوف	درم زیوف آنست کہ در وے خلط صفر بود و تجار در معاملات بگیرند و بیت المال آنرا رد کنند
۱۶۵	دیوانگی مطبق	دیوانگی کہ افاقہ نکند و مراد از اطباق در فقہ مختلف بسبب احکام است در اکثر تا یکماہ است

صفحہ	الفاظ	معنی
۲۰۲	دراز گوش	جانوریست مشہور
۲۵۳	دستوری	اجازت
	ردیف ذ	
۹۱	ذی رحم	آنکہ قرابت رحم دارد خواہ محرم بود ہمچو پدر دختر را برادر یعنے عم یا نہ ہمچو پسر عم
۱۰۱	ذنب	بفتحتین اوّل و سکون ثانی گناہ ۔ بزہ
	ردیف ر	
۳	رقبہ	گردن
۲۳۱	رصاص	قسمے از قلعی ہندی رانگ
	ردیف ز	
۸۱	زن آئسہ	زنے کہ از حیض و حمل بسبب پیری مایوس شدہ
۹۰	زن ناشزہ	زنے کہ از شوہر نشوز و سرتابی کند
۱۱۲	زنار کستیج	زنارے کہ بر یہود و برائے علامت نہادہ شد
	ردیف س	
۱۲۵	سہام [illegible]	جمع سہم آنچہ در شرع مذموم ست
۱۹۱	سہم	بخت و حصہ ۔ سہیم آنکہ با غیر خود حصہ دار بود
۲۱۹	سویق	ہمچو گندم بریشتہ آرد کنند و ہندی ستو
	ردیف ش	
۹۰	[illegible]	[illegible]
۱۲۳	[illegible]	[illegible]
۲۵۰	شجاج	جمع شجہ و آن زخم سر و روے ست
	ردیف ص	
۱۵۷	صکوک	جمع صک معرب چک دستاویز وغیرہ
۲۰۲	صابغ	آنچہ رنگ دہد و آن یا نند نیل وغیرہ ہم صابغ ست و صبّاغ رنگریز
	ردیف ض	
۲۲۳	ضمان درک	بعد بیع آنچہ حادث شود در مبیع و ہم در ثمن آنرا ضامن بودن
	ردیف ط	
۹۱	طبیخ	بمعنی مطبوخ یعنی جوشاندہ
۲۰۰	طبّاخ	از طبخ بمعنے پختن و طابخ پزندہ و گاہے آتش وغیرہ را نیز طابخ گویند لہذا طبّاخ کسیکہ بپزد یعنے باورچی
۲۲۰	طریق	راہ و راستہ خواہ طریق عام غیر مملوک بود و یا طریق خاص مملوک بود
	ردیف ع	
۵	عرق	بالفتح خوے اندام و بالکسر رگ
۶۲	عدت	شمار ۔ مراد ایامیکہ زن پس از آن از تعلق ہیچ شوہر بطلاق یا بوفات
۹۱	عقار	در فقہ اطلاق آن بر ہمچو زمین و مکان وغیرہ مال غیر منقول ست
۱۲۰	[illegible]	چارہ
۱۵۹	[illegible]	[illegible]

صفحہ	الفاظ	معنی
۱۹۵	عیال	مانند قیمت چیزے بذمہ مشتری لازم آمدہ واکثر استعمال مدائنہ درہمین ست آنکہ در پرورش کسے نان ونفقہ یابد حتی کہ پدر در عیال پسر و بر عکس میتواند شد و در باب وولیت عیال آنست کہ با او ہم خانہ بود خواہ نان نفقہ یابد یا نیابد فاحفظہ
۲۰۵	عطار	عطر کشندہ وعطر فروش
۲۸۰	عصبہ	دارثے کہ بعد حصہ اہل فرائض ہم مال فراگیرد

ردیف غ

صفحہ	الفاظ	معنی
۱۵۵	غرما	بروزن علما جمع غریم قرضخواہ
۱۵۹	غناء	آواز خوش کہ بطریق سرود بود
۲۰۰	غاصب	غصب کنندہ یعنی مال غیر بدون استحقاق در قبضہ خود آورندہ وآن غیر را مغصوب منہ گویند وانچہ غصب کردہ مغصوب ست
۲۲۷	غبن فاحش	خسارہ کہ از اندازہ کنندگان دانا کسے بدین قدر نقصان اندازہ نکنند۔ واگر یکے از ینہا ہم انداز کند غبن یسیر گویند

ردیف ف

صفحہ	الفاظ	معنی
۳۸	فدیہ	خونبہا وعوض جرم را نیز گاہے فدیہ گویند
۱۰۲	فواکہ	جمع فاکہہ ومراد از ان در کتاب مسطور ست

ردیف ق

صفحہ	الفاظ	معنی
۴	قبل	بضمتین مراد پیشابگاہ زن
۳۳	قیراط	وزن سہ حبہ جو
۵۳	قلادہ	انچہ در گردن ہدی آویزند برائے شناخت
۱۶۰	قضات	بالضم جمع قاضی ہمچو رواۃ جمع راوی

صفحہ	الفاظ	معنی
		وہداۃ جمع ہادی .
۲۰۲	قلع	از بیخ برآوردن بدون قطع گاہے اسم ازین استعمال یابد

ردیف ک

صفحہ	الفاظ	معنی
۷۰	کودک مراہق	طفلے کہ قریب ببلوغ رسیدہ باشد
۲۲	کنیسہ	عبادتخانہ نصاری وقیل یہود ایضاً
۱۱۲	کنشت	آتشخانہ مجوس
۱۳۵	کیال	شخصے کہ بکار کیل کردن گرفتہ شد
۱۵۳	کاسد	انچہ رائج نبود از نقد
۱۶۰	کوچہ نافذہ	کوچہ کہ از جانب دیگر بند نبود بر خلاف کوچہ سربستہ
۲۰۱	کالا	ترجمہ عروض ست

ردیف گ

صفحہ	الفاظ	معنی
۲۵۵	گاو جرار	گاوے کہ بکار آب کشیدن وآسیا گردانیدن گرفتہ شدہ

ردیف ل

صفحہ	الفاظ	معنی
۷	لبس	پوشیدن

ردیف م

صفحہ	الفاظ	معنی
۶	محدث	در عرف فقہ کسے کہ بروے وضو لازم ست
۳۴	مصدق	آنکہ صدقہ زکوۃ وصول کند
۵۱	محصر	جاے احصار
۵۳	محدود در قذف	آنکہ در بہتان زنا بستن سزا یافتہ بود
۵۵	مہر مسمے	مہرے کہ در بیان آوردہ شد
۵۸	متعہ	چیزے کہ زن مطلقہ قبل دخول وخواہ غیر مہر مسمی را بطور متع دہند

صفحه	الفاظ	معنی
۶۰	مہر معجل	انچه پیش از دخول دادن قرار یافته
۸۵	مخیرہ	زنے که اختیار طلاق یا بودن با شوہر پیشش داده
۸۶	معتدہ	زنے که در عدت بود
۱۵۳	مشغوش	چیزے که اندران خلط چیز دیگر بود سندھی میل کی ہوئی
۱۵۴	محیل	حواله کننده
۱۵۸	محاضر	جمع محضر و آن معروف ست
۱۵۹	مزاح	خوش طبعی ۔ ہندی دل لگی
۱۶۲	مودع	بکسر دال ودیعت نهنده وبفتح آن کسے که نزد او ودیعت بود و آنرا مستودع هم گویند
۱۶۶	مستعیر	عاریت گیرنده و معیر عاریت دہنده و مستعار انچه عاریت گرفته شد و استعاره عاریت خواستن
۱۶۷	مراجعت	رجوع کردن از قول خود
۱۸۱	معیب	انچه عیبدار بود
۱۸۱	مصالح عنه	در عقد صلح یکے صلح کننده خواه برائے خود یا برائے دیگر و آن مصالح است و دعوی که ازان صلح کرده آن مصالح عنه است و چیزیکه بران صلح کرده آن مصالح علیه است
۱	مستبضع	انچه مال بضاعت گرفته است و بیان آن در کتاب ست
۱	مال عروض	عروض جمع عرض انچه سوائے نقد بود از اموال و بعضے گفته که از قسم زمین و مکان وغیره غیر منقوله هم نبود که آن عقار غیر منقسوم
۲	متاع	
۲	مضارب	آنکه مال کسے بطریق مضاربت گرفته

صفحه	الفاظ	معنی
		بمعنے یضرب فی الارض ویکون الربح بینهما یعنی باین مال تجارت کند و نفع میان هر دو بشرح قرارداد مشترک بود
۲۶۳	محابات	در بیع انچه از قیمت کمی بود در ثمن و بغیر بود اگرچه بمضرت حق دیگر نیست
۲۶۷	مفلوج	آنکه فالج زده بود
〃	مسلول	آنکه مرض سل دارد
۲۶۲	مهرجان	معرب مهرگان و آن ماهیست معروف

ردیف نون

صفحه	الفاظ	معنی
۴	نارسیده	آدمی که بالغ نشده و میوه و ثمر خام
۱۶۲	نقود	جمع نقد و آن درم و دینار روپیه و اشرفی و قبیل فلوس نیز تنقید سره کردن درم وغیره ۔ و نقده نقد او کرد و مقابل آن نسیه است
۱۶۶	نکول	از قسم باز ماندن خواه ازین جهت که دروغ سوگند خواهد بودن یا از راه احتیاط
۱۸۶	نبهرجه	معرب نبهره و بعضے اول نون گفته و بعضے اول با گفته و آن درا هم ناسره است و گفته اند که آنرا تاجر نیز رد کنند و نگیرد و آن برائے نام درم ست فافهم
۲۷۶	نیروز	یعنے نوروز و آن مشهور ست

ردیف و

صفحه	الفاظ	معنی
۶۰	ورثه	جمع وارث
۱۶۲	ودیعت	امانت نهادن و مجازاً انچه امانت نهاده شد
۱۹۸	واہب	ہبه کننده و آنرا که ہبه کند موہوب له است و انچه ہبه کند موہوب ست اگر بغیر عوض ست ہبه بلا عوض ست

صفحه	الفاظ	معنی
		و همین اصل است و اگر ابو عوض بود آنرا هبه بعوض گویند و اگر مشروط بود آنرا هبه بشرط العوض گویند و آن در معنی بیع است
	ردیف ه	
۲۵۳	هدی	از رشته و گاو و بز آنچه در شکریه
		یا جرم حرم کعبه بهدیه دهند
	ردیف ی	
۲۱۷	ید محققه	یعنی قبضه که حق ثابت بود و بر خلاف آنرا ید مبطله گویند.

خاتمة الطبع

پس از حمد و سپاس ایزد جهان آفرین و نعت جناب خاتم النبیین رحمة للعالمین صلی الله علیه و آله وسلم ارباب علم و فضل را
مژده باد که درین آوان فیض اقتران کتاب فوائد انتساب حاوی مطالب فقه حنفیه جامع آداب حقه دینیه معتبر فضلا
انام مستند علمای ذوی الافهام سرمایهٔ سعادت دوجهانی یعنی کنز الدقائق فارسی مؤلفه
ملا نصیر الدین کرمانی بعد نظر ثانی و رفع اغلاط و اضافه حواشی جدیده و فوائد مفیده و ازدیاد فهرست مضامین
بترتیب کتب و ابواب و نیز بتسلسل نمبر مسائل را دول و فرهنگ الفاظ مشکله و مصطلحات فقهیه در آخر مطبع فیض منبع
جامع کمالات مشهور منشی نولکشور واقع لکهنؤ بار چهارم بماه نومبر سنه ۱۹۱۲ع مطابق شهر ذی الحجه ۱۳۳۰ه حلیهٔ
انطباع پوشیده مقبول طبایع عالم و عالمیان گردید واضح باد که حق ترتیب فهرست و فرهنگ مطبع اوده اخبار
محفوظ است بدین هیئت کذائی و هیولای حاصله کسی صاحب قصد طبع اصلا نفرمایند